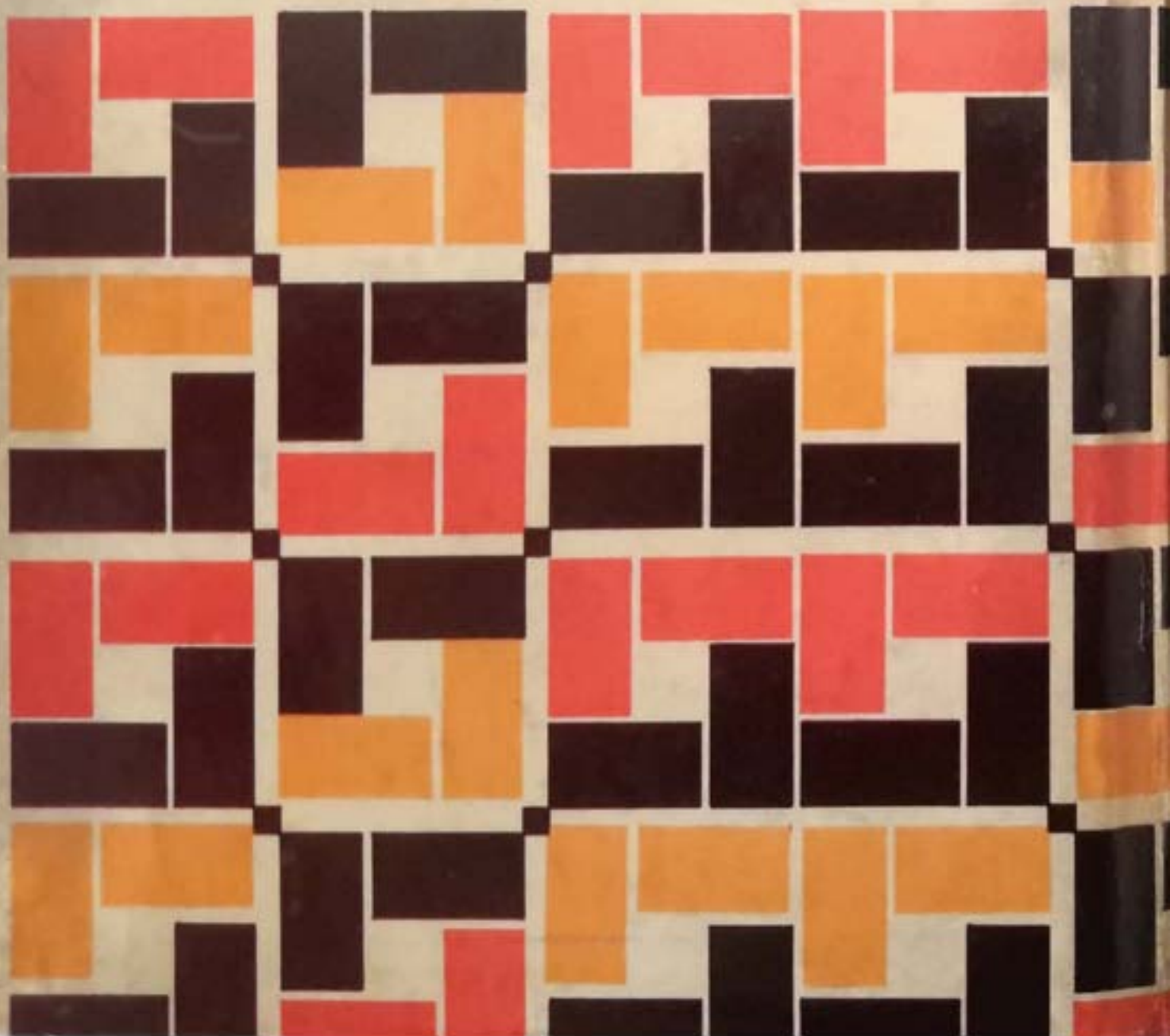


زیگموند فروید

پیدایش روانکاوی

آغاز و تکوین روانکاوی، مبانی اولیه
توتم و تابو، مکتب فروید، مکتب یونگ



پیدایش روانکاوی

در بارهٔ بیتری، تکوین روش درمانی نو، روشهای گوناگون درمانی، مداوی، گفتاری، مسائل جنسی و چگونگی آنها، آیندهٔ روش روانکاوی، دربارهٔ توتم و تابو، رویا و کودکی

اثر: زیگموند فروید

ترجمه و تعلیق

هاشم رضی



شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۷۸۶
۳۶/۱۰/۲۸

چاپ اول . بهمن ۱۳۴۲ شمسی
چاپ دوم : اردیبهشت ۲۵۳۷ شاهنشاهی

حق چاپ برای مترجم محفوظ است

چاپ دوم این کتاب در دو هزار نسخه در اردیبهشت ماه ۲۵۳۷ شاهنشاهی
با سرمایه انتشارات آسیا در چاپخانه رشديه به پایان رسید .



در پائیز سال « ۱۹۰۹ » استانی هال Stanley Hall رئیس دانشگاه کلارک Klark به مناسبت بیستمین سال تأسیس دانشگاه از فروید و یونگ دعوت کرد تا در آنجا سخنرانی‌هایی دربارهٔ روان‌کاوی انجام دهند. فروید و یونگ این فرصت را مغتنم شمرده و به اتفاق عده‌یی از پسیکانالیست‌های برجسته به اتازونی سفر کردند .

فروید و یونگ هر دو در این سفر سخن‌رانی‌هایی نمودند که در بارهٔ مبانی روان‌کاوی بود و موجب شد تا با سرعتی شگفت روان‌کاوی جهانی شود . فروید در پنج جلسه سخنرانی با تبحری عجیب روان‌کاوی را تشریح کرد و این سخنرانی‌ها بعداً به نام «Uder Psychoanalyse» منتشر شد که از ساده‌ترین و عمومی‌ترین کتاب‌های اوست برای کسانی که می‌خواهند در مدتی کم با روشی روشن و ساده از دانش روان‌کاوی آگاهی یابند. کتاب حاضر نیز ترجمهٔ این کتاب ارزندهٔ فروید می‌باشد. در نظر بود تا سخن‌رانی‌های یونگ نیز ترجمه و به این کتاب افزوده شود اما متأسفانه به‌متن آن هادسترسی حاصل نشد .

پنج مبحث اولیهٔ کتاب بر گردان سخنرانی‌های ورچستر می‌باشد و پنج مبحث بعدی از منابعی دیگر فراهم و افزوده شده است تا در مورد این دانش اطلاعاتی فراوان‌تر کسب شده باشد . خوانندگان که در پاره‌یی از مطالب احتیاج به توضیح بیشتری می‌یابند به پیوسته‌های هر مبحثی رجوع می‌توانند کرد تا توضیح مورد نظر را باز یابند و هر گاه آن توضیحات را نیز کافی نیافتند می‌توانند به کتاب « اصول روان‌کاوی » یا « روان‌کاوی برای همه » یا « آیندهٔ یک‌پندار » ترجمه و تألیف نگارنده نگاه کنند تا مطالب مورد نظر را با توضیحات کاملی بیابند .

مبحث اول : درباره هیستری

۱- نخستین آزمایش‌ها

تذکراتی نخستین ، مبدع اولیهٔ پسکانالیز ، دکتر بروئر نخستین
آزمایشگر این راه ، روش کار بروئر ، آنا دختر جوانی که مورد
درمان قرار گرفت ، نوع بیماری او ، هیستری و علائم آن
شروع به تداوی ، دربارهٔ هیستری ، زندگی گذشتهٔ
بیمار ، پرستاری پدر ، پیدایش جراحات
روانی ، هیستریک‌ها و پزشکان

آنچه که در آغاز بایستی به عنوان تذکری یاد آورده شود ، آن است که به وجود
آورنده و بنیان گزار پسکانالیز 'Psychanalyse' من نیستم و به طور کلی به هنگامی
که این دانش ولادت می‌یافت و نخستین آزمایش‌هایش در خفا و گمنامی انجام شد
من حتماً اندیشهٔ چنان روشی را نداشتم. ❀

برای نخستین بار دکتر بروئر پزشک وینی طبیعهٔ روانکاو را به شیوهٔ
ابتدایی‌اش برای درمان دوشیزه‌ی هیستریک^۲ 'Histerique' به کار برد. در این باره
بایستی توضیح دهم که آن زمان ، یعنی میان سال‌های ۱۸۸۲ و ۱۸۸۰ من دانشجویی

❀ فروید در این جا با شکسته نفسی و دور از خود بینی حق دکتر بروئر
Josef Breuer را ادامی کند . دکتر بروئر پزشکی پیر و محترم بود که به روش درمان
بیماری‌های روانی علاقه بسیار داشت و بعدها با عقاید فروید موافقت نمود . اما چون مردم و
پزشکان بر فروید شوریدند ، وی که با احترام و رعایت محافظه‌کاری خود پای بند بود ، همچنین
بر اثر اختلافی جزئی در عقاید همکاری‌اش را با فروید قطع نمود و این از برای فروید در آن
بجوبه سخت و ناگوار بود .

FREUD : Selbstdarstellung

نگاه کنید به

بیش نبودم که در تکاپوی برگزاری امتحاناتش بود .
 با این گزارش، لازم می آید تا قبلا شناخت و آگاهی کوتاه و مختصری نسبت
 به روش کار بروئر حاصل شود، چون این برای فهم مطالب بعدی و سیر مرتب این
 دانش مورد لزوم است. این نکته نیز بایستی قبلامورد توجه باشد که فهم مطالبی که
 خواهد آمد مستلزم اطلاعات پزشکی و طبی نیست، چون در آغاز راه مادرست است که
 با پزشکان یکی است، اما طرح مطالب به سادگی و دور از پیچیدگی و اصطلاحات دشوار
 می باشد، و پس از آن نیز راه خود را از پزشکان جدا نموده و ابتدا با همکاری دکتر
 بروئر مراحل نخستین را طی می کنیم، و این راه، روشی است تازه، بی سابقه و با
 نتایجی شمر ثمر و امیدوار کننده.

چنان که گفتم بروئر در سال های ۱۸۸۰ و ۸۱ و ۸۲ باروش خود به درمان دختری
 آنا Anna نام که بیست و یکساله بود پرداخت و او را به شکل شگفتی با شیوه تازه
 و ارزنده اش درمان نمود. این دوشیزه به هیستری Histerie حادی دوچار شده بود
 و در مدت دو سالی که بروئر سرگرم درمانش بود، یک سلسله اختلالات جسمی و روحی
 سختی بدو عارض بود. نوعی تشنج و یا انقباض عضلانی Controctore که با
 بی حسی توأم بود در دو جانب راست بدنش ملاحظه می شد و به طور متناوب همین عارضه
 در جانب چپ بدنش نیز بروز می کرد. حالت لمسی Paralyse نیز گاه گاه در
 بعضی از اعضایش و گاه پیوسته در نقاطی از بدنش ایجاز می شد. حالاتی دیگر نیز چون
 دفاع Inhibition، فراموشی شدید، تیرگی فکر و خاطر Obscurciissement
 de Conscieoco و اختلالاتی در حرکات چشم و بینایی، و عدم استطاعت و
 قدرت برای راست نگاه داشتن سر، سرفه های شدید که همراه با حالات عصبی بودند
 نفرت از بلع هر نوع غذا و خوراک، حساسیت شدید در مورد نوشیدن آب با وجود
 تشنگی شدید، اختلال در سخن گویی، اغتشاش فکری و پریشان حواسی، نتوانستن

وقادر نبودن به سخن گفتن به زبان مادری، هذیان گویی و فراموشی شخصیت در او ایجاد شده بود که لازم می آمد تا با حوصله و از روی دقت فراوان مورد بررسی و کاوش قرار گیرند.

ابتدا این امر و عکس العمل بسیار طبیعی به نظر می رسید که این يك بیماری شدید و خطرناك و مهلك دماغی باشد که با چنین عوارض جسمانی سرانجام به زودی به مرگ بیمار انجامیده شود. با تمام این احوال تمام پزشکان این چنین نمی اندیشیدند بلکه بسیاری از آنان را عقیده جز این بود. این پزشکان معتقد بودند درواکنشها و حالاتی که به ظاهر این چنین سخت و محرک می باشند و ظهور آنها شدت و فورانی بسیار دارد، اخذ نتیجه و درك مطالب شایان تر و بهتر دست گیر می شود. هنگامی که این چنین علایمی که ذکر شد در دختر جوانی بروزمی کند، و با توجه به این که اعضای اصلی او چون قلب، کلیه ها، دستگاه تنفس، جریان خون و چیزهایی دیگر سالم می باشند و با این احوال او تکان های سخت مرضی را تحمل کرده و وقوع و حدوث این علایم به طور نامرتب و غیر منتظره بروز می کند، پزشکان اطمینان حاصل می کنند که این اختلالات حاصل و نتیجه يك یا چند بیماری جسمانی نمی باشد، و در واقع این برای آنها حقیقتی است، و چون وابستگی به بیماری جسمانی و تنی ندارد، به همین جهت حالاتی شگفت و مبهم است که در اصطلاح پزشکان و اطباء یونان و روم باستان هیستری خوانده می شده است.

این اختلالات شدید که ظاهری جسمانی دارند و در واقع در کادر بیماریهای جسمانی نیز قرار ندارند، ممکن است ابتدا اختلالات و نابه سامانیهای بسیاری را به وجود آورند، اما هیچ گاه زندگی را به طور مطلق به مرحله خطر سوق نمی دهند، بلکه همواره روش و راهی جهت درمان و صحت برای آن موجود است.

در این جالازم است گفته شود که بسیاری از اوقات اتفاق می افتد که این نوع

هیستری‌ها آن قدر پیچیده و مبهم است و با عوارضی سخت همراه می‌باشد که تمیز آن با يك مرض جسمانی کامل بسیار مشکل می‌شود و تمیز این بیماریها کاری است اساسی که در مبحث فعلی از عهده بحث و هدف ما خارج است و به آن نمی‌پردازیم . لیکن چگونگی وضع و احوال بیمار جوان دکتر پروئر آن گونه است که هیچ پزشك با تجربه و کارپردازی درباره هیستری بودن آن نمی‌تواند دوچار شك گردد .

نکته‌ی دیگر که وابستگی به پیدایش فرهنگام بروز اولین نشانه‌های بیمار داشت، این بود که دختر جوان پدر پیر و زمین‌گیری داشت که مشرف به مرگ بود و او از این پرستاری مستمر و طولانی خسته و کسل شده و به تنگ آمده بود و این نابه‌سامانی و اختلالات در هنگامی در او به وجود آمد که به موجب آن او را مجبور کردند تا از پرستاری پدرش صرف نظر کند .

تا این جا پزشکان و اطباء می‌توانند جریانی را که به هیستری انجامیده مورد مطالعه قرار دهند. یعنی به‌طور کلی از لحاظ درمانی که هیچ، بلکه تنها از لحاظ تعقیب علل و چگونگی مرض تا این مرز پیش می‌آیند و این جاموردی است که کار آن‌ها پایان یافته و کار ما تازه آغاز می‌یابد و در این قلمرو دیگر ما نمی‌توانیم با آن هادريك جاده سلوك کرده و بایک روش کار کنیم. ممکن است پزشکان در این مورد، پس از درمانها و تدابیرهایی که به‌ناکامی انجامیده شود، تفاوتی میان يك مرض جسمی و هیستری قایل شوند، اما این تفاوت و تمیز نهادن نیز مشکلی را باز نگشوده و موجب درمانی را فراهم نمی‌سازد. به‌طور کلی دانش پزشکی در يك چنین مواقعی ناتوانی و محدودیت خود را نشان می‌دهد. به هنگامی که پزشکی با بیماری هیستريك مواجه می‌شود، در آغاز به درمان می‌پردازد، نه درمانی از نظر گاه مواجهه بایک بیمار غیر جسمانی، بلکه با بیمار کاملاً به عنوان مریضی جسمانی رو برو شده و شروع به درمان می‌نماید. مدتی که گذشت 'عجز و ناتوانی' اش آشکار می‌شود و در چنین مواقعی تنها کاری که از او ساخته

است، این است که بیمار را رها ساخته و شاید مرض وی را غیر قابل علاج نیز اعلام نماید .

البته پزشك ممكن است در كار مر بوط به خود و حیطه عملی و قلمرو اختصاصی اش بسیار حاذق و توانا باشد، و چه بسا که ضمن تجربیات و اعمال خود ودقت در حالات سکتة و لمسی و تشنج و تورم غدده به تدریج به علت و انگیزه بسیاری از بیمه‌اریهای جسمی پی‌جویی پیدا کند. اما آن چه که مورد نظر و نفس حقیقت است آن که هیچ يك از این تجربیات و اختصاصات و هم‌چنین نتایجی که از تشریح و کالبد شناسی های بسیار اندوخته است در مورد تشخیص و درمان هیستری به کار او نخواهد آمد این تجربیات به همان نسبت که در حیطه و قلمرو جسمی و درمان‌تنی به کارش می‌آیند، در مورد درمان هیستری برایش بی‌فایده خواهند بود و او نه میتواند به درك حقیقی هیستری نایل شود و نه اصولاً صلاحیت يك هم‌چو کاری را دارد .

به همین جهت است که هیستریك‌ها و مبتلایان به این بیماری روانی مورد تفر، انزجار و تهمت پزشكان قرار می‌گیرند. پزشك‌ها در واقع انتقام ناشناختی و عدم موفقیت و تشخیص و درمان خود را به این وسایل از این بیماران باز می‌ستانند. آنان رازش کارانی با الفطره می‌شمارند و طوری معرفی‌شان می‌کنند که مستعد از برای هر گونه اعمال زشتی می‌باشند و یا آنان را افرادی سالم و تندرست می‌نمایانند که تظاهر به بیماری و تمارض می‌کنند .

لیکن دکتروئیر این چنین نبود، و به عوامل روانی نیز هم چون عوامل و انگیزه‌های جسمی توجه نمود. از سویی دیگر وی در ابتدا با آن که بیماری دختر جوان برایش سخت ناشناس و مبهم بود، نه وی را طرد کرد و نه آن که نسبت تمارض و چیزهای دیگر به او بر بست. این نکته نیز بسیار قابل توجه بود که روحیات، صفات و انعکاسهای روانی دختر جوان برایش راهنمای شایسته‌یی محسوب می‌گشت. اینها کمکهای

اولیه‌یی بودند از برای او، و به وسیله همین کمکها بود که توانست اندک اندک به درمانهای نخستین و راه‌یابی های اولیه به پردازد و سرانجام توانست تا تداوی اش را کم کم به منصه ظهور رساند .

۴- جراحات روانی

آغاز درمان ، تکرار کلماتی به وسیله بیمار، مفتاح درمان ، توسل به هیپنوتیسم و تکرار کلمات، سبک‌باریهای موقتی بیمار، چگونه بیمار به سخن‌گویی می‌پردازد ، نحوه زندگی گذشته و پیدایش بیماری ، صحت‌های موقتی و درمان کلی

بروئر ضمن کار و کاوشی که بر بیمار خود انجام میداد، متوجه شد که دختر جوان به هنگام‌های بحران و پریشان‌حواسی و تیرگی فکری کلماتی را تکرار می‌کند دفعاتی چند در این امر دقت و تعمق نمود و متوجه شد که هر بار در مواقع بحرانی این کلمات پراکنده و به ظاهر نامفهوم را بر زبان می‌آورد و این کلماتی که بر آنها تأکیدی می‌شد عموماً بار بار دفعه پیش یکی و همانند بود . وی حدس زد که این کلمات سررشته جریاناتی قبلی می‌باشند که وابستگی دارد با خاطرات گذشته بیمار. پزشک کوشش کرد تا با تمهیداتی بیمار را وادار به تکرار این کلمات نماید ، و چون تا اندازه‌یی به چگونگی صورت ظاهری شان آگاهی یافت ، کوشید تا به وسیله هیپنوتیسم *Hipnotisme* یا خواب مصنوعی بیمار را به خوابا باند . ضمن خواب به آرامی و پیوستگی کلماتی را که بدان آگاهی یافته بود برای بیمار تکرار کرد و امید فراوانی داشت که بدین وسیله قرینه و نشان قابل توجهی به دست آورد. سرانجام بیمار بدین وسیله خود را بروز داد و به تعریف و بازگویی داستانی پرداخت که در مواقع بحرانی به طور پراکنده کلماتی از آن را بر زبان آورده بود. این داستان گذشته زندگی او بود که حتا به دوران خردسالی و موجب اختلالات روانی اش را فراهم آورده بودند

وسر گذشتی بودمر کب از اجزایی چند که گاه بسیار اندوه زا و تأثر آوروزمانی بسیار لطیف وشاعرانه بود .

این سر گذشت که بهتر است آنهارارؤیا به خوانیم، دختر جوان را نشان میدهد که بر بالین پدر بیمار گوننهوزمین گیرش به پرستاری مدام نشسته است طی بیان این سر گذشت که به دفعات و مراتب متوالی تکمیل شد، دختر جوان هر بار پس از آن که مقداری چند وصحنه‌هایی از داستان ورؤیاهایش را شرح می‌داد، برای چند ساعتی بهبود می‌یافت وعوامل مرضی وتظاهرات بیمار گونه روانی اش از میان می‌رفت، اما پس از مدتی کوتاه دوباره بحال نخست بازمی‌گشت. این عمل به تناوب چند بار تکرار شد و نتیجی یکسان حاصل داد که به طور موقت بهبودی کوتاهی را حاصل می‌آورد، اما چند گاهی بعد بیمار دوباره بحال نخست عودت میکرد. پس بدون شك نتیجی که از این آزمایش به دست می‌آمد، آن بود که اختلالات و نابه سامانی‌های روانی که در مواقعی خاص پیدایی یافته وتظاهرمی نمودند، نتیجی برانگیختگی و تظاهر همین رؤیاها یا خاطرات گذشته می‌باشند که در اثر موقعیت‌های ویژه‌یی تشدید می‌یابند .

آنا، یعنی همان دوشیزه جوان بیمار که یکی از عوارض بیماری اش فراموش کردن زبان مادری اش، یعنی آلمانی بود و فقط به زبان انگلیسی سخن می‌گفت، خود این نوع درمان را بادو اصطلاح انگلیسی مفهوم ومشخص می‌کرد. وی ابتدا روش درمان پزشك خود را در مان گفتاری Talking Cure و بعد به شوخی و طنز از آن به عنوان دود کش پاک کنی Chimney Sweeping یاد کرد .

در مباحث آینده و گفتارهای بعدی، وهم چنین در سطورى که خواهد آمد، متوجه وآگاه می‌شویم که روش پالایش روان [یا - کاتارسیس^۴ katarisia وتزکیه نفس که بدین روش وراه به مرحله انجام درمی‌آید، اهمیت وارزشی بسیار فراوان تر

از آن دارد که به طور موقت برخی از اختلالات و نابه سامانیهای روانی را برزید که همواره و پیوسته احتمال بازگشت آنها موجود میباشد .

به هر انجام دختر جوان به هنگامی که به وسیله هیپنوتیسم یا خواب مصنوعی به حالت آرامی فرورفت و پزشك نیز کوشش کرد تا با تحريك و به کار بردن آن کلماتی که بیمار به هنگام بحرانی بر زبان آورده بود، تداوی خود را رنگ و آبی بدهد، به واسطه تذکار و یاد آوری که برای مریض حاصل شد، تا اندازه یی علایم مرضی از بین رفت، اما البته این از بین رفتن برای زمانی محدود و به طور کلی موقتی بوده دایمی .

در تابستان همان سال در آغاز مشکلی دیگر پیش آمد. تابستانی بسیار گرم و پر حرارت بود و بیمار بایستی از تشنگی و عطش رنج و ناراحتی بسیاری برده باشد، چون بدو بدون علتی مشخص و یا این که خود واقف و آگاه باشد بیزاری و نفرت از نوشیدن آب پیدا کرد، گاهی می شد که حتا ظرف آب را به دست نیز می گرفت و آنرا به لب نزدیک می کرد اما ناگهان در اثر انگیزه ناپیدا و پنهانی آن را واپس زده و نمی توانست به نوشد . این صعوبت بلع آب در آغاز مشکلی پیچیده به نظر می رسید، اما همان روش و راهی که پزشك در کار شکل دادش بود ، دشواری را حل نموده و این پدیده بیمار گونه را به صحت قرین کرد و بیماری را که مدتی نسبتاً طولانی به عوض آب به خوردن میوه قناعت می نمود ، شفا بخشید .

این احوال در بیمار به مدت نزدیک به دو ماه هم چنان برقرار بود تا سر انجام در يك جلسه که به خواب مصنوعی فرورفته بود، ضمن سخنانی که می گفت و وابستگی به زندگانی نسبتاً دور و کود کانه اش داشت، از زنی شکایت نمود. این زمان در ایام طفولیت در خانه آنها مستخدم بوده و شاید عنوان مربی و پرستاری وی را نیز داشته است و او از این زن نفرت و انزجاری داشته، چون روزی هنگامیکه به اطاق وارد می شود، وی را ملاحظه می کند که در لبوان آب خوری به سگش که حیوان نفرت آور و موحشی بوده آب میدهد

واو برای رعایت ادب و احترام به زن مستخدم اعتراضی نمی نماید .

بیمار که در حین حالت هیپنوتیسم و خواب مصنوعی این ماجرا را بیان می داشت سخت دست خوش خشم و غضب شد، خشم و غضبی که تا آن هنگام موقعیتی از برای بروز و خودنمایی پیدا نکرده بودند. پس از تظاهر این خشم و درژم احوالی، طلب آب کرد، برایش آب آوردند و مقدار زیادی نوشید. آن گاه در همان حالی که هنوز در حال نوشیدن آب بود و ظرف آب را به دست و لبان خود داشت از خواب مصنوعی بیدار شد، و این اختلال پس از آن برای همیشه در وی بهبود یافت .

حال لازم است تا لحظه‌یی و چندی بر روی این آزمایش مهم دقیق شویم. تا این زمان هیچ کسی موفق نشده است که هیستری را ازین دریچه بنگرد و هم چنین کسی چنین موفقیتی را به دست نیاورده است تا علایم هیستری را در بیماری اینگونه درمان نماید و بهبود بخشد. هر گاه این امری کلی و روشی قاطع و عمومی می توانست محسوب شود و در همه جا پاسخ مثبت داده و در روی همه بیمارانی که این چنین بیمار بودند اعمال شده و نتیجه‌یی قطعی و بدون عودت حاصل دهد، بی شک اهمیتی فوق تصور و پیش بینی شده را به دست می آورد. پروئر نیز برای حصول به چنین موفقیت و کشفی، خستگی ناپذیر و با کوشش وسیعی و مجاهدتی بسیار در کار سازندگی وجد و جهد بود، از هیچ کوشش و از خود گذشتگی دریغ نمی ورزید، بسیار آزمایش و امتحان می نمود و همواره بر آن بود تا بیمارانی سخت تر را با عوارضی شدیدتر مورد درمان و مطالعه بگذارد .

در اینجا به اصلی عطف توجه می شد که تقریباً حالتی کلی داشت. یعنی به طور عموم در تمامی حالاتی که از بیمار ظهور میکرد، اصلی اساسی و سازنده یا مولد وجود داشت که باز بستگی پیدامی کرد با آزمایش ها، رویدادها و حوادث گذشته دور و نزدیک بیمار که جنبه خاطره‌یی و تأثیری در آنها ملحوظ بود و به همین جهت است که در اصطلاح، ما آنها را جراحات روانی نامیدیم . روابطی بسیار نزدیک میان این علایم بیمار گونه با

صحنه‌هایی وجود داشت که مربوط به خاطره یا خاطرات و صحنه‌های زندگی گذشته بود، صحنه‌ها و خاطراتی که در واقع عامل یا عوامل محرك به‌شمار می‌رفتند. با این برقراری ارتباط و شناخت خاطرات تأثیری گذشته به‌عنوان عوامل محرك، موضوع تا اندازه‌ی حل‌شده و شرکت‌دادن و وارد نمودن هر نوع عوامل مشکوک و مبهم و اسرار آمیز در ایجاد بیماری منتفی و بی‌اثره می‌شد. با این وصف دیگر این مورد لزومی نمی‌یافت تا در حل و درمان این بیماری‌ها به نتایج و به‌دست آمده‌هایی نامعلوم و مبهم که از اصل «نوروز» *Nevrose* حاصل می‌شد و مشکلی را نیز حل نمی‌نمود قناعت ورزیم.

اما با کمال تأسف باید اشاره کنم که موضوع به این سادگی‌ها نیز نبوذ و هنگام عمل و دخول در موضوع و جریان، پیچیدگی‌ها و ابهامات بسیاری در روش درمان پیش می‌آمد که بدو قابل پیش‌بینی نبودند. یکی از مهم‌ترین این مشکلات موضوع عدم تمایز و آشکاری خاطره، صحنه و یا حادثه و ویژه‌ی است که بتوان بر آن تکیه کرد. به این معنا که علایم مرضی و افعال و کارهای بیمار به‌طور کلی نتیجه‌ی يك حادثه تأثیری گذشته نمی‌باشد، بلکه اغلب اوقات عوامل و جراحات مختلف و گوناگونی منشأ و علت بیماری را فراهم می‌آورند. گاه، یعنی به‌طور کلی اغلب اوقات لازم می‌آید تا با حوصله و روشی بسیار محتاطانه و زیرکانه، به تدریج یک‌کان یک‌کان به این جراحات و خواطر دست یابی حاصل آید، و این امر مستلزم مرور زمان و روشی تدریجی بود. بیشتر اوقات برای تذکار و یادبود این صحنه‌ها و خواطر در ذهن بیمار، لازم بود تا در جهت عکس خاطره‌ها از لحاظ تقدم و تأخر زمانی دست به کار شد. به این معنی که گاه لازم می‌شد که نخست نزدیک‌ترین جراحات را مورد بررسی قرار داد و بعد به دورترین آنها که ریشه‌هایش در دوران کودکی قرار داشت پرداخت، و هم چنین زمانی عکس این موضوع، یعنی روش منطقی و تسلسلی مورد عمل قرار می‌گرفت. در این مواقع روش کار چنین بود که به وسایلی سعی می‌شد تا جراحات روانی به تکرار و موارد گوناگون در ذهن بیمار

برانگیخته و تجدید شود تا سرانجام به زنده شدن و تجدید جراحی اصلی بازرسد و هر گاه این کار به شکل دلخواه پیش می‌رفت، بیمار بهبود می‌یافت.

البته بی شك خوانندگان و تفحص کنندگان در انتظار موارد و مثال‌های زیادتری هستند در این باب، یعنی دربارهٔ علایم هیستری و مواردی جدا از مورد تنفرو صعوبت آشامیدن آب در مورد بیمار مذکور که بر اثر نوشیدن آب به وسیلهٔ سگی که مورد اشه مزازش بوده، علایم ذکر شده در وی به قوع پیوسته و باروش مورد نظر بهبود یافته است اما من برای این که بتوانم موضوع اصلی را دنبال نموده و به حواشی نپردازم، مجبورم تا به مثال‌های کمی بسنده نموده و در کادر اساسی موضوع نتایج بهتری را اخذ نمایم.

گفتیم که بیمار بروئر، یعنی آن‌آن دوشیزه بیست و یک ساله، اختلالی نیز در نیروی بینایی‌اش حادث شده بوده است. بروئر خود علل و حوادثی را که منجر به این اختلال شده چنین شرح می‌دهد: بیمار با تأثر و اندوه چشمانش اشک آلوده است. پدرش از او در مورد این که ساعت چند است پرسش می‌کند. قطرات و ورقه‌اشکی که بر چشمان دختر جوان است، به آنها تازی و تیرگی بخشیده و به همین مناسبت دوشیزه جوان قادر نمی‌شود تا به وضوح و روشنی صفحهٔ ساعت را بنگرد. به همین جهت کوشش نموده بود تا ساعت را بیشتر به چشم‌هایش نزدیک نماید تا بهتر ببیند، و چون در این عمل نیز موفق نشده بود، با رضایت خاطر به خود تلقین می‌کند که چشم‌هایش تار شده است، چون این وسیله‌ای بود برای تحول و تغییر وضعی که ازار آه آن خسته و دلزده شده بود.

در مورد کاوش‌هایی برای مرض‌یابی و پیدا نمودن عواملی که موجب بیماری این دختر جوان شده بود، این موضوع محرز و مسلم به نظر می‌رسید که کلیهٔ این علایم بیماری و تظاهرات اختلالی و روانی از آن زمانی پیدایی یافته بودند که دوشیزه جوان به پرستاری پدرش اشتغال ورزیده بود.

هم چنین بروئر ادامه می دهد که لدسی و بی حسی دست و نیمی از بدن او نیز نتیجه همین عوامل و اسباب بوده است . شبی که در بالین پدر بیمارش به خواب رفته بود ناگهان از خواب بیدار می شود . اندوهش فراوان و پریشانی و اضطرابش بسیار شدید بوده ، درجه تب او بالا رفته و مزیدی بر ناراحتی بسیارش شده بود . از سویی دیگر در آن شب در انتظار ورود يك جراح وینی بود تا آمده و بر پدرش عمل جراحی می کرد . آنها تنها و بسیار ناراحت و خشمگین بود و تنهایی اش مزیدی بر علت بود ، چون از قضا مادرش در آن شب بحرانی نیز منزل نبود تا اتکایی داشته باشد . در این هنگام هم چنان که بر صندلی نشسته بود ، و دست راستش از لبه صندلی به پشت آن آویزان بود به خواب یعنی حالتی نیمه خواب و رؤیایی فرو می رود . در رؤیا حادثه هایی می بیند که بسیار موجب وحشت و هراسش می شود ، بدین طریق که مشاهده می کند ماری سیاه و خوفناک از دیوار بیرون آمده و تهدید گرانه برای گزیدن به سوی او پیش می آید . البته بعید نبود که در محوطه متروک و یا چمنزار نزدیک منزلشان مارهایی وجود داشته و یا خود او در زمانی در آن جا ماری مشاهده کرده و یا شنیده بود که در آن جا مار وجود دارد . این امر موجب رؤیای دختر جوان و هم چنین باعث وحشت فراوان او را فراهم کرده بود .

بهر حال او برای دفاع از خود و بر اثر حرکتی غریزی جهت دفاع بر آن شده بود تا مار را به راند اما دست راستش که از آرنج بر صندلی آویزان بود فلج شده بود یعنی در حقیقت در اثر مداومت به یک موضع معین دستش به خواب رفته و لخت شده بود به همین جهت می کوشد تا به دست راستش بنگردد ، و انگشت های دستش را مشاهده می کند که به صورت مارهای کوچکی در آمده اند و بدون شك او کوشیده بود تا مارها را از خود براند و به همین جهت بی حسی و فلج [= خواب رفتگی] با توهم و وحشت هایی از مار در او پیوند یافته بودند و شاید بعد از اندکی که مار و توهم و وحشت آور آن از نظرش محو و ناپیدا شده بودند و از حالت رؤیا به خود آمده و دستش را هم چنان خواب

رفته‌دریده، با رضایت خاطر چنین اندیشیده که دستش فلج شده است، چون این امر نیز موجبی بوده است، برای او تا از وضع دشوار و خسته کننده و اندوه آورش‌رهای یابد، چون از دختر مفلوجی بر نمی‌آمد و انتظاری نبود تا پرستاری بیمار زمین‌گیری را تعهد نماید پس از ناپدید شدن مارو آن توهم وحشت آور، با اضطراب و نگرانی بسیاری بر آن می‌شود تا به پاس آن دعایی به خواند. اما هر چه کوشید و جهدورزید، در هیچ‌زبانی جملاتی نیافت تا به وسیله آن‌ها دعایی به خواند. پس از مدتی جست‌وجو و تفکر تنها ترانه‌یی کوتاه به انگلیسی یادآور شد، و این ترانه در کودکی به وسیله همان مستخدمی که مورد تنفرش بود و در لیوان آب خوری به سگش آب داده بود، به وی آموخته شده بود. پس از مدتی توانست که در آن زبان به فکر پرداخته دعا کند.

تذکار و یادآوری و برانگیختن این خاطرات در ذهن بیمار که با مدهیب‌نوتیسم و خواب مصنوعی ایجاد شده بود موجب شد که تشنج عضلانی و لمسی بازوی راستش بر طرف شده و پس از یک سال و نیم وقفه، سرانجام توانایی یافت تا به زبان مادری‌اش که فراموش کرده بود، سخن به گوید.

۴- پیوند علایم هیستری با خاطرات

روش من و تأیید کارهای بروئر، زنی که لکنت زبان داشت، درمان این

بیمار، تعریفی مجمل برای علت پیدایش بیماری‌ها، خاطرات

و بقایای حوادث گذشته، قیاس و تمثیل، علایم بیماری و

پیوند آن‌ها با تاریخ زندگانی

مدتی بعد، من خود در روش کار و تدای و درمان بیمار، از روش بروئر مدد

جستم و در ضمن کار علاوه بر تجربیات تازه و روش‌های نوتری که پیدا کردم، مشاهده

نمودم که کارم به‌طور کلی با روش بروئر موافقت و هم‌پایگی دارد. از جمله بیمار،

خانمی بود تقریباً به سن چهل که به اختلال و نوعی نابه‌سامانی در روش سخن گفتن

دوچار شده بود. این خانم که لکنت زبانش عجیب و شگفت بود، بدو آنمی شدتاعلت و انگیزه بی جهت اختلالش جستوجو نمود و خود نیز یانمی توانست و یانمی خواست در این مورد کومک و یاری به من بدهد. اما سرانجام وضع روشن و آشکار گشت که گیرش زبان و لکنت این خانم دو علت و پدیده داشته است: نخست این که يك بار از ترس آن که مبادا کودکش از خواب بیدار شود، سخت دم فرو بسته بود، و مورد دوم به هنگامی که در يك روز توفانی که سوار کالسگه‌یی بوده و اسب آن رم کرده بوده است از سخن گفتن خود داری نموده بوده تا اسب‌ها بیشتر تحریک نشده و کار را مشکل تر نسازند، و من این مورد را از کتاب «تبعاتی درباره هیستری»^۱ میان امثله بسیاری برگزیده‌ام.

اینک با گفته‌ها و موارد و مثالی که گذشت می‌توان نتیجه‌یی به دست آورده و برای حصول به مقصد و هدف، از این نتایج تعریف مجمل، ساده و تا اندازه‌ای قاطع برگرفت و در آن علت و یا علل بروز علایم مرضی هیستری را روشن نمود به طور کلی و کوتاه می‌توان گفت مبتلایان به هیستری و یا هیستریک‌ها از خاطرات گذشته دور و نزدیک زندگی خود رنج می‌برند و همین خاطرات و تأثرات است که در مواقعی خاص و بحرانی موجب پیدایش علایم مرضی و تظاهرات بیماری می‌شوند. نشان‌ها و علایم مرضی که در این دسته از بیماران به‌ظهور و خودنمایی می‌پردازند، عبارت‌اند از خاطره‌ها، بقایای برخی از حوارث و صحنه‌هایی که بر اثر وضع مشخص خود روان را آزرده و جراحات روانی را در بیمار تولید نموده‌اند و در

1- Joseph Breuer . Sigmund Freud: Studien Über Histerie

1885

این کتاب نتیجه آزمایش‌ها و کارهای دکتر بروئر و فروید است درباره هیستری که مشترکاً تألیف کرده و به سال ۱۸۸۵ انتشار دادند و برای اولین بار شرح درمان آن‌ها دختر هیستریک در این کتاب آمده است.

اصطلاحی عمومی و کلی می توان از آن ها به عنوان نشان ها یا سمبول های یاد بود یاد کرد

برای فهم بهترین مسأله ممکن است مثال هایی آورد تا وسیلهٔ بهتری از لحاظ تقارن در ذهن برای فهم موضوع شود. من باب مثل در شهر های بزرگ به بنا هایی بر می خوریم با اشکال گوناگون و متفاوت که در ظاهر برای تزیین و زیبائی شهر به کار می رود، و در واقع بناهای یاد بودی هستند از نوع مورد نظر ما. در مقابل یکی از بزرگ ترین ایستگاه های شهر لندن ستونی باستانی برپاست که هفت قرن از بنایش می گذرد و به نام Shering Cross « شارینگ کروس » [شه بانوی عزیز] نامیده می شود. این ستون زیبا و کهن سال در قرن سیزدهم به وسیلهٔ یکی از سلاطین به عنوان یاد بود مرگ و خاطرهٔ شه بانویی ساخته شده است.

هم چنین در محلی که از لندن چندان دور نیست، بنا و مجسمه ای بسیار مرتفع و بلند مشاهده می شود که به نام Monument خوانده می شود. این بنا در نزدیکی محلی برپا شده که به سال « ۱۶۶۶ » منشأ آتش سوزی و حریق بسیار عظیم و هوشی رادر لندن به وجود آورد که يك قسمت مهم از شهر در این حریق دست خوش نیستی و ویرانی واقع گشت و این بنا یاد بود و یاد آورندهٔ همان واقعهٔ مولم و تأثر آور می باشد که همواره آن رادر اذهان و خاطره ها زنده نگاه می دارد. حال جهت مقایسه بایستی گفته شود که این بناهای یاد بود کاملاً همان نشان ها و یا سمبول های یاد بود هستند و بی شك با علایم هیستری و نشانه های مرضی در هیستریك ها قابل مقایسه می باشند.

لیکن در مورد احتمالی که وقوعش بسیار و اتفاق نا افتادش بسیار اندک است، چگونه می توان دآوری کرد. یعنی با شرایط زندگانی این زمان که همه را به عجلو شتاب و امید دارد، فردی از ساکنان لندن را مشاهده می کنیم که با تمام شتاب و عجله ای که

دارد، در برابر ستون یادبود آن شهبانوی قرن سیزدهم متوقف مانده و بالذت و اندوه به ملکه جوان نگرسته و در کار خود محو و از خود بی خود شده است، و یابهم چنین شخصی دیگر که در برابر بنای عظیم Monument که یادبود حریق لندن بسال ۱۶۶۶ است ایستاده و با حسرت و اندوه فراوان به شهر مآلوفش می نگرد که چه سان در سالیان گذشته دوچار آتش سوزی و انهدام شده است، در حالیکه در این زمان بر روی ویرانه ها و بقایای آن شهر سوخته شده، شهری نو و تازه و بسیار بهتر و وسیع تر ساخته شده است.

میان هیستریک ها و مبتلایان به این بیماری با این دو نفر لندنی شباهتی بسیار از لحاظ مقایسه می تواند وجود داشته باشد. هم چنانکه اشاره شد که میان سمبول های یادبودی هیستریک ها و موارد جراحات روانی شان که علایم و نشان های بیمارگونه از آنها برمی خیزد با بناهای یادبودی که در شهرها بنا کرده و برپا می دارند نیز روابطی این گونه برقرار می باشد. این چنین کسانی نه بر آن که حوادث دور گذشته را که وقوعشان برای آن ها مستلزم درد رواندومی بوده است به یاد می آورند، بلکه تا کیدی بر این یادآوری دارند و باعلاقه به آنها اندیشیده و نمی خواهند که خود را از قید این یادآوری ها و خواطر بهر هانند بنا بر همین عطف توجه عمیق به گذشته، از واقعیت و موجودیت زمان حال وزندگی فعلی بی که بایستی آن را در یا بند غفلت می ورزند و موضوع همین تثبیت Fixation^o است که منشأ بیماری و علایم بیمارگونه می شود، چون این تثبیت که بر گذشته و حادثه دردآوری که جراحات روانی است انجام می شود، و بیمار به موجب آن از موجودیت زمان حال خود را پرداخته و به گذشته روی می کند، و در گذشته به آن جراحات روانی تثبیت یافته و متوقف می شود و این مورد عملی از مهم ترین علل بیماری است.

اکنون بی شك هر گاه درباره بیمار دکتر بروئر و نحوه تداوی و عقایدی که درباره آن اظهار شد اندیشه کنید به ژرف بینی به پردازید، ایرادی بر من خواهید گرفت که به طور کلی درست و به جانب خواهد بود. اما این موضوع آن است که جمله

علایم و نشان های بیماری که از دختر جوان بروزمی کند سمبول های یادبودی است که با زمان مرضی پدرش وابستگی داشته است ، یعنی به طور کلی این علایم بیمار گونه حاصل آن گاهی است که وی بر بالین پدر بیمارش به پرستاری پرداخته و حوادثی در اثر این پرستاری به خاطرش نقش بسته است که کمی پس از مرگ پدرش به روشنی و صراحت در اندیشه اش وجود داشته است ، و ایراد از این جا شروع می شود که به موجب آن که دختر جوان توانسته است اندکی پس از مرگ پدرش این خاطرات را به یاد آورد ، دلیل بر آن است که این موضوع هیچ نوع پیوند و ارتباطی با يك حالت مرضی نمی توانسته است داشته باشد ، بلکه موضوع بسیار ساده و تنها بالندگی و قوام يك سلسله حوادث تأثیری است ، و البته من خود نیز با شما در این باب توافق می کنم .

در بیماری دختر جوان مورد ذکر ، البته چون عمده مطالب و جراحات روانی متعلق به زمان دوری نیست ، و موارد یا مورد تثبیت در او متعلق و وابسته به زمان نزدیکی می باشد [هر چند که مورد بیزاری از نوشیدن آب و صعوبت بلع آن متعلق به زمان کودکی اوست] ، ممکن است مورد و امر شگفت و غیر معمولی جلوه نیابد . اما در مورد خانم چهل ساله ای که شرحش گذشت و از جمله بیماران من بود که درمان شد ، و اختلالش لکننت زبان بود ، از جراحی روانی اش مدت ده تا پانزده سال می گذشت و در این مورد می توان اثر جراحی کهنه را و تأثیر آن را به موجب تثبیت درزندگی فعلی اش دریافت . بی شك هر گاه بیمار دکترا پروتر هم اندک زمانی پس از بروز خود نمایی علایم و نشانه های بیمار گونه مورد درمان باروش کاتارتیک^۱ Cathartique یا پالایش روانی قرار نمی گرفت همین تثبیت و انقیاد به گذشته در او تولید و ایجاد می شد یعنی ایجاد شده بود و مداومت و استمرار می یافت تا به گاه و زمانی درمان می شد .

۴- پیدایش و درمان هیستری

و پس زدن احساسات منشأ بیماری، تظاهر و ترضیه مجدد و اعاده صحت ،
شواهدی از علل بسیاری آنها، واپس زدگی و تراکم امیال ، دونوع
تظاهر بیماری ، تبدیل هیستریکی و ضایعات جسمی، ارزش
خواب مصنوعی، واپسین عقیده بروئر، نارسایی تئوری او

آنچه که تا این جا مورد بحث و گفت و گو و تدقیق قرار گرفت ، عبارت بود از
برقراری روابطی میان علایم و نشان های نشان دهنده و بروز کننده هیستری با تاریخ
وقوع حوادث و روی دادهایی تأثیری که موجب جراحات روانی را فراهم می آورند .
البته موقعیتی پیش نیامد تا در باره چگونگی و ماهیت خود این آثار و نشانه های بیماری
سخنی به میان آید. اینک در این جا به این موضوع با توجه به کارهای بروئر و مورد را مطرح
نظر و مورد توجه قرار داده و به بحث و تدقیق در باره اش می پردازیم، و این دوه ورد عبارت
انداز چگونگی پیدایش، یعنی بروز و سرانجام قطع بیماری یا درمان.

نخست به این نکته در باره بیمار بروئر می پردازیم که در جریان حوادث
زندگی و رویدادهایی که بعدها جراحات روانی او را شامل می شدند، بیمار مجبور بوده
است تا از احساسات خود و بروز آنها در برابر حوادث جلوگیری کرده و خود را
کنترل نماید . یعنی مجبور بوده است تا از راه گفتار و کردار و عمل بر خود مسلط
بوده و هر گاه در برابر حوادث، تأثیری به وی دست می داداده است آن تأثرات را در خود
نگاه داشته و فرو خورد . برای مثال و اشاره گفته می شود که هنگام حادثه سگ
مستخدم خانه شان بـرای رعایت ادب و یا هر علت دیگری خود را نگاه داشته و از

ابراز تنفر و یا بروز خشمی که موجب تسکین‌اش می‌شده است خود داری کرده، و یا به هنگامی که بر بالین پدر بیمارش سرگرم پرستاری بود، به این امر اجبار داشت تا رعایت نکاتی را به نماید که پدرش به حال او، و تشویش و اضطراب و ناراحتی و اندوهش پی‌نبرد. یعنی به‌طور کلی مرتب مجبور بوده تا تأثرات و عکس‌العمل‌های درونی خود را واپس به زند. این تأثرات واپس زده شده در اثر واپس زدگی *Refoulement* در ضمیر ناخود آگاه^۶ *Inconscience* او تشکیل انرژی مزاحمی را داده بودند که هنگامی که همین صحنه‌ها در برابر پزشک دوباره ایجاد و تکرار شد، عناصر واپس زده با شدت و خشم فراوانی به ابراز و عرض وجود پرداختند، گویی که به‌طور کامل و در بستی دست‌ناخورده در ضمیر ناخود آگاهش هم‌چنان باقی مانده بودند. در اثر این روش، علایم و نشانه‌هایی که از آن صحنه‌ها باقی مانده بودند، به تدریج که کار بروئر پیشرفت می‌کرد کم‌کم از شدت و سختی‌شان کاسته شده و در اثر این که خود را ظاهر می‌ساختند، به همان نسبت نیز از بین می‌رفتند تا این که سرانجام پس از کشف کامل آن‌ها جراحات روانی عیان شده و اصل بیماری از میان رفت.

در ضمن تحقیقات و تجربیات و آزمایش‌هایی که انجام می‌شد، به این مسأله که شاید بسیار اهمیت داشته و اساسی نیز باشد، پی‌بردیم که تکرار صحنه‌هایی که مربوط به گذشته بیمار می‌باشد، و جراحات روانی در آن‌ها مستمر می‌باشند، در برابر و حضور پزشک حتماً لازم است تا با تأثرات و هیجانات و آن واکنش‌ها و عکس‌العمل‌هایی که به موقع ترضیه و ابراز نشده و واپس زده شده‌اند، همراه باشد، و گرنه در صورت فقدان این شکل و همراه نابودن با تأثرات و واکنش‌های خشم‌آلوده و تأثر آوردن بیمار پیشرفتی نکرده و هم‌چنان در مرحله نخست باقی می‌ماند. هر گاه به این امور دقیق شویم، متوجه خواهیم شد که هم بیماری و هم اعاده صحت و بازگشت به حالت طبیعی هر دو بی‌شبهه پیوستگی با این تأثرات و تکرار و بیان درست آن دارند. اینک می‌توانیم

علت بیماری و ابتلای دختر جوان را درك نمائیم. وی چون بهه واقع خود نتوانسته بوده است تا تأثرات و واکنش درونی خود را از حوادثی که برایش روی می داده اند اهر از نماید و به طور طبیعی آن‌ها را از خود برود داده و نمایان سازد، و به عکس تأثراتش را سر کوفته و واپس زده است، این تأثرات در او فشرده و متراکم شده و همین تأثرات عقب رانده و متراکم شده است که علت ویژه بیماری و اختلالات روانی را شامل شده و به دو نوع ظاهر می‌یابند، یعنی به طور کلی دو حالت و سر نوشت را می‌توانند برای بیمار پیش آورند.

زمانی تأثرات روانی و یا آن چه که آن‌ها را اجزای روانی خواندیم بدون آن که شامل تر ضیه و تخلیه شوند، هم چنان به حالت نخستین باقی مانده و موجب عدم تعادل روانی شده و روح را همواره ناراحت و معذب می‌کنند. اغلب این حالات به شکل مستمر ادامه می‌یابند و موجب تحریکات دائمی می‌شوند.

البته به شکلی که ملاحظه شد، در صورت اول به اشکالات و اختلالاتی در کار اعضا بر نمی‌خورند و به طور کلی موجب ضایعات جسمانی نمی‌شوند، اما این احتمال در صورت دوم بسیار قوی و نیرومند است و اصولاً از اختصاصات و ویژه گی‌های شکل دوم می‌باشد، به این شکل که علاوه بر نابه سامانی‌های روانی به نمودهای جسمانی تبدیل می‌شوند و موجب عوارض و حالاتی غیر طبیعی چون گسیختگی اعصاب، عدم تعادل و توازن آن‌ها، از کار باز شدن بعضی از اعضا و فلج شدن و لمسی قسمتی از بدن می‌گردند. اینها در واقع جز نشانه‌ها و علایم فیزیکی اختلال و نورووز *Nevrose* چیزی نیستند و در واقع همان عناصر سر کوفته و واپس زده می‌باشند که به این سان تغییر شکل و ماهیت داده و به صورت عوارض جسمانی درمی‌آیند و این همان موردی است که ما آن را تبدیل هیستریکی ^۱ *Conversion* خوانده‌ایم و از این اصطلاح تبدیل و تغییر *يك* پدیده روانی را به *يك* پدیده بدنی و جسمانی منظور می‌کنیم.

در حالت طبیعی وزندگی طبیعی از این گونه تأثیرات برای افراد مطابق معمول پیش می آید که تشکیل يك انرژی و نیروی رای می دهند که برای تحریک و جنبش اعصاب به کار می روند هر گاه این تأثیرات از حد و اندازه همین متجاوز باشد ، و به موقع ترضیه و آزاد نشوند ، به شکل مازادی انباشته شده و مایه بیماری را شامل می شوند .

پس تبدیل هیستریکی ، و تحول يك پدیده روانی به يك پدیده و عارضه تنی هم نوعی فشردگی تأثیرات است که در برخی از افراد به شیوه های غیر عادی تعبیر می شود. در واقع این امر با مثالی روشن می شود و هم چون جریان رودخانه ای است که به دو شاخه تقسیم می شود و توازن و تعادل این دو شاخه در اثر گرفتگی یکی از شاخه ها بر هم می خورد یعنی هر گاه در شاخه ای آب به مانعی برخورد ، شاخه دیگر جریانش سریع شده و طغیان می کند. بر اثر این روش و نتیجه گیری از مباحث ، ملاحظه می شود که ما خود به خود از طریق روان شناسی به توضیح و تعبیر «نوروز» و اختلال عصبی دست می یابیم و در این دست یابی اولویت و برتریت عنصر و یا عناصر تأثری را به وضوح در می یابیم . اما با توجه به ملاحظات دیگر بروئر ، مجبور می شویم در اصل جبر بالندگی های مرضی ، برای حالاتی مربوط به ضمیر خود آگاه Conscience اهمیت را در نظر بگیریم .

دختر جوانی که بیمار دکتروئر بود ، جدا از حالت طبیعی و عادی ، حالتی غیر عادی و بیمار گونه داشت که در آن حالاتی چون آشفتگی خاطر و پراگندگی حواس و عدم تشخیص برخی از پدیده ها و مواردی دیگر به خود نمایی می پرداخت ، و بیمار به هیچ وجه آگاهی و اطلاعی از این پدیده های بیماری زا و ارتباط و پیوند آن ها با آثاری که بر اثر آن ها بروز می کردند نداشت . علت و دلیل این کار آن بود که آن ها را فراموش کرده و به نسیان سپرده بود و یا به هیچ روی به اندیشه اش چنین چیزی خطور نمی کرد که آن خاطرات و صحنه ها و پدیده های بیماری زا را به مرض خود ربط و پیوندی بدهد .

در این جا، برای هیپنوز Hypnose یا خواب بایستی ارزشی فوق العاده قایل شد، چون هر گاه این چنین روشی وجود نمی داشت، برای فهم و شناخت موضوع دوچار اشکالات بسیاری شده و تسریعی در کار ایجاد نمی شد. همین مسأله هیپنوتیسم و خواب مصنوعی است که با تحقیقات و مطالعاتی درباره آن به ما امکانات بسیار شایانی را از برای فهم مطالبی داده است که پرتوهایی بر تاریکی های پیشین افکنده است. مثلاً در پرتو امکاناتی که از این راه به دست آمده به این مسأله دست یافته ایم که در یک شخص واحد ممکن است حالات مختلف روانی و احساساتی ضد و نقیض هم وجود داشته باشند، در حالی که یکی از وجود دیگری بی خبر و نا آگاه باشد. حالاتی از این قبیل را که دوگانگی ضمیر Double Conscience خوانده می شود، ممکن است شکل ظاهری آن را خود به خود در برخی کسان ملاحظه نمود. حال هر گاه در این دوگانگی ضمیر ظاهر از روی ادراک و ارادی باشد، آن حالتی روانی می شود مربوط به ضمیر خود آگاه Conscience و هر گاه حالتی دیگر جز این داشته باشد مربوط است به تظاهرات ضمیر ناخود آگاه Inconscience.

در عمل و روش هیپنوتیسم قرینه بی است که به موجب آن می توان تا اندازه بی از پدیده های هیستریکی و رابطه آن با ضمیر ناخود آگاه اطلاع به دست آورد. هنگامی که کسی را به خواب مصنوعی فرو می برند، ممکن است بر او تلقین هایی انجام دهند که در اصطلاح این تلقین ها تلقین بعد هیپنوزی خوانده می شود و مصداق وقوع کامل این تلقین ها بعد از خواب مصنوعی نیز در زندگی طبیعی همان شخص انجام می شود. روشن تر آن که کسی را هیپنوتیزه می کنند و آنگاه انجام عمل و کاریا گفتار و کرداری را در ضمن خواب به او تلقین می نمایند و آن گاه اعمال نفوذ خواب کننده از او منقطع می شود و آن شخص، مورد تلقین شده در ضمن خواب را در حالت معمول و طبیعی بی آن که خود از اصل و منشأ آن آگاهی داشته باشد انجام می دهد. این بهترین و روشن ترین

مورد تأثیر ضمیر ناخود آگاه است بر ضمیر خود آگاه و از روی همین قرینه و نشانه ما می توانیم پدیده هایی را که در هیستری به وجود می آیند فهم و درک نماییم. پروئرضن کار و آزمایش های خود بر این عقیده گرایید که آثار و نشانه های هیستری از حالات روانی خاصی پدیدایی یافته و نتیجه می شوند که آنها را خود هیپ نوئید Hipnoide نامید. این حالات روانی خاص خاصیت بسیاری دارند از برای اینکه تولید بیماری و علائم و نشانه های آن را به نمایند، چون این ها تأثراتی هستند که در شرایطی خاص نمی توانند حالت طبیعی خود را باز یابند و به همین جهت پس رانده شده و مبدل به آن چیزها و عناصری می شوند که آنها را آثار مرض انگیزی می خوانیم. این ها هم چون جسمی خارجی هستند که به درون وضعیت طبیعی و متعادل نفوذ می کنند و بیمار هر چه کمتر به ماهیت و اصل آن که علت اساسی بیماری اوست توجه کند، نفوذ عمیق تر و شدید تر می شود و آثار بیماری همواره با پدیده هایی چون نسیان و فراموشی، و گاه عدم تفکر و احساسات لازم و پراگندگی و تشمت هایی در خاطرات گذشته همراه می باشد و صحت و اعاده آن در هر بیماری وابستگی دارد به شناخت اصل بیماری، و هر گاه بتوان این پدیده ها را بر طرف نمود، بیمار نیز قرین صحت خواهد شد.

من بدان می اندیشم که ممکن است این قسمت از نوشته های من به اندازه کافی روشن و قابل فهم نباشد و شما نتوانید به روشنی و وضوح به درک آن ها نایل آید، و به همین جهت امیدوارم که بر من به بخشید، و خرده نگیرید. چون ما فعلا با نظرات و تازه های پیچیده و مبهمی سرو کار داریم و چون تازه این آغاز کار است شاید واضح کردن به شیوه یی کاملاً قابل فهم، بیان داشتن این مطالب لااقل فعلاً مقدور نباشد.

نکته یی دیگر آن که برخی از نظرات پروئر، به ویژه آراییی درباره حالاتی وابسته به هیپ نوئید فعلاً غیر قابل استفاده و در جریان نمی باشد و به همین جهت روش پسیکانالیز [پسیکو - آنالیز Psycho - Analyse] از آنها در گذشته و طردشان

نموده است و در عوض ابهامات و پنهانی‌هایی که قبل‌درکش مشکل و در پرده استتار بودند این‌زمان در پر تو دانش روان‌کاوی حل و بازگوشده‌اند .

اصلی‌دیگر آن که کارهای بروئرو تحقیقات و کاوش‌های او، جز مطالبی کوتاه و در حیطه عمل بی‌ثمر، و به طور کلی فرضیه و تئوری ناتمامی چیزی نبود. اما بایستی به این اصل نیز سخت توجه داشت که يك تئوری و روش نو ، يك باره به طور کامل از آسمان هبوط نمی‌کند ، و بي شك شما به کسی که يك باره بدون مقدمات قبلی ادعای کشف و بازآوری يك نظریه نو و بی‌نقصی را نماید، اعتماد نخواهید کرد – چون تئوری کامل از مطالعات دقیق علمی که همراه با تجربه و مشاهدات عینی باشد نتیجه می‌شود ، و با مطالعه‌ی تنها بدون در نظر گرفتن و دخالت دادن حقیقت، نمی‌توان يك تئوری کامل و قابل اعتماد ساخت .

پیوست مبحث اول

۱- پسیکانالیز

کلمه آلمانی پسیکو-آنالیز Psycho - Analyse مرکب است از دو لفظ psycho به معنای « روان » و آنالیز Analyse به مفهوم « تجزیه و جزء جزء نمودن » این کلمه آلمانی که در زبان های اروپایی با اندکی اختلاف به صورت پسیکانالیز Psychanalyse در آمده است به معنای تحت اللفظی در زبان فارسی « تجزیه روانی » می شود . اما این زمان به روان کاوی مشهور و نامی شده و به طور کلی از هر ترجمه دیگری مناسب تر می نماید .

گویا فریود برای پرهیز از اصطلاح روان شناسی که برای ادای منظور و روش عملی اش نارسا بوده به ساختن این اصطلاح پرداخته باشد و به طور کلی برای ادای مقصود و هدف علم نو بنیادش اصطلاحی شایسته است ، چون منظور از این علم و دانش تازه شناخت سطحی روان نیست ، بلکه تجزیه و تحلیل و یابش انگیزه هایی است که موجبات اختلالات روانی را حاصل آورده و سرانجام در این دانش درمان و شیوه بهبود نیز بسیار مورد توجه می باشد، چنان که جمله مباحث و اصول فریودی به این امر معطوف است .

۲- هیستری

تحقیق درباره هیستری Histerie از دیر باز بحث ها و تفسیرهای بسیاری

به میان آورده است. از قدیم مخصوصاً در زنان بحران‌های عصبی عجیب که همراه با حرکات دست و پا و تظاهرات خارجی بود دیده بودند، ولی این عوارض باعث فقدان شعور و عقل نمی‌گردید و به همین جهت هم با صرع تفاوت داشت. این اختلالات را قدما به اختلال رحم نسبت می‌دادند و چنین می‌اندیشیدند که مربوط به حرکات رحم می‌باشد و نام هیستریا *Hysteria* در یونانی به معنای رحم است. طبیعی است که در قرون میانه نیز این عوارض تماشایی را معلول جن زدگی می‌دانستند. تنها در دوره جدید است که تحقیق علمی این نمودها آغاز گردیده است. تحقیقات مشهور و معالجات شارکو *Charcot* راهمه کس می‌شناسد. این دانشمند که در بیمارستان در قسمت بیماران عصبی کار می‌کرد از این پیش‌آمد برای توصیف کامل و شناختن علت این بیماری عصبی به خوبی استفاده کرده. این بیماری عصبی که با طرح‌های مشهور ریشه *Richer* معروف گردیده با فلج و انقباض و لرزش و داء الرقص توأم می‌باشد. شارکو نیز معتقد شد که هیستری مخصوص زنان نیست و مردان نیز ممکن است بدان دوچار شوند.

آن چه از همان آغاز مایه شگفتی دانشمندان گردیده صفت بسیار متغیر اختلالات می‌باشد، زیرا اثر *ريك* تأثیر ناگهان آشکار می‌شوند و به *يك* بار به نحوی شگفت انگیز ناپدید می‌گردند. از این نظر هیستری که شارکو تعریف می‌کند به بیماری روحی متناوبی که در فوق شرح دادیم نزدیک می‌شود. از آن گذشته در آن عصر به نوعی «جنون هیستریک» معتقد بودند که از بعضی جهات نظیر بیماری‌هایی است که اکنون به نام بیماری روحی متناوب یا هبه به فرهنی *Hébephrenic* خوانده می‌شود هم چنین به نوعی خواب هیستریک که در آن حالت، چشم بیمار به تندی باز و بسته می‌شود و سکنه هیستریک و حرکت در خواب هیستریک عقیده داشتند و این

حالات عجیب راناشی از تنویم و خواب «هیپنوز Hypnose» و سایر نمودهای طبیعی یا مصنوعی به نام «تقسیم شخصیت» می‌دانستند. این نکته را باید یادآور شویم که در آن عصر پزشکان به مسأله خواب بسیار توجه داشتند.

دوره بزرگ تجربه روحی و هانیه تیسیم Magnetisme از همین زمان آغاز می‌شود و فروید Freud که از شارکو در آغاز متأثر بود شاید بر اثر این تجربیات روحی بدین فکر می‌افتد که ضمیر ناخودآگاه Inconscience در تولید بیماری‌های روانی نقش مهمی دارد. این فکر در مسایل بیماری روانی انقلابی پدید می‌آورد. سرانجام کسانی که مبتلا به بیماری روحی بودند، خواص روحی یا جسمی فراوانی داشتند الهام‌ها و رؤیایها و پیش‌گویی‌های آن‌ها صادق بود و از نظر جسم و وظایف الاعضاء نیز گاه چند روز ادرار نمی‌کردند و زیانی بدان‌ها نمی‌رسید و گاهی نیز اگر زخمی به بدنشان می‌رسید، خون از جای زخم جاری نمی‌شد و تب آنان چنان بود که می‌توانستند مدتی مدید در برابر گرسنگی ایستادگی کنند.

بالأخره شارکو چنین می‌اندیشید که علامات ثابت و مشخص این بیماری روحی که عبارت از Hémianesthésie بیهوشی و ضیق میدان بصری و فقدان انعکاس بصری بود به دست آورده است.

پس از توسعه و تکامل موضوع هیستری می‌بایستی واکنش شدید پدیدار گردد. برین‌هایم Bernheim به اثر مهم تلقین معتقد بود باینسکی Babiniski تحقیق در مسایل روحی را از نو آغاز کرد و دریافت که تمام این علامات خارق‌العاده که نشانه مرض هیستری می‌باشد معلول تلقین است، از این رومی‌توان با تلقین آن‌ها را پدید آورد و با تلقینی که مخالف تلقین نخست باشد آن‌ها را از میان برد. به عقیده باینسکی سه علامت مهم هیستری وجود ندارد و این علامات مخصوصاً «بیهوشی» به وسیله تلقین پزشکی که در جست‌وجوی آن‌ها است پدید می‌آید و از آن پس باینسکی تمام عمر

خود را برای یافتن علایمی موضوعی که مستقل از تلقین باشد صرف کرد تا بتواند به یاری آن‌ها علایم آسیب عضوی را از هیستری تشخیص دهد. بدین طریق با تحقیقات خود دامنهٔ عصب‌شناسی را توسعه داد، ولی در عوض برای مبحث هیستری دیگر موضوعی نماند. پس از آنکه مدتی مدید بیماران هیستری را عجیب و خارق‌العاده می‌پنداشتند، باین کشفیات دیگر اعتنایی بدانها نمی‌کردند و حتی نمی‌خواستند بیماری آن‌ها را بر اثر بحران اعصاب بدانند. علایم مختلفی که به وسیلهٔ تلقین قابل درمان بود مصنوعی و نوعی نیمه‌تظاهر و یا چنان که می‌گفتند تظاهر ناآگاهانه، شناخته شد. بیمار هیستریک مترادف با مقلد دروغ‌گو و افسانه‌باف و پیش‌بین گردید. در همین زمان فرضیه‌های جنسی بیماری عصبی فروید که علایم را به آرزوهای نهانی و امیال واپس‌زده نسبت می‌داد به میان می‌آمد و این موضوع نیز بر بدبینی مردم نسبت به هیستریک‌ها می‌افزود، زیرا آنان را به دیدهٔ بیماران جنسی می‌نگریستند. بدون تردید احتیاط‌های باینسکی برای جلوگیری از تلقین‌هایی که مصنوعاً این بیماری را به وجود می‌آوردند مفید بود، ولی با همهٔ این‌ها در بیماری هیستری نوعی اختلال روحی واقعی یافته می‌شود. از طرف دیگر ترقی روان‌شناسی و علم به چگونگی غدد ترشحی نشان می‌دهند که پاره‌یی از تب‌های تخمدانی یا عصبی وجود دارد که معلول خیال و تلقین نیست و در طی آن مقدار بول به نحوی شگفت‌تغییر می‌کند و با آن که می‌توان بیمار را خیال‌باف نامید در پاره‌یی از حالات خستگی یا کوفتگی محدودیت میدان بصری مشهود می‌شود و حشاشریان‌ها و رگ‌ها چنان منقبض می‌گردند که هنگام زخم خون بیرون نمی‌ریزد. مانمی خواهیم مانند مارینسکو Marinesco و رادووی سی Radovici هیستری را مولود مخطط شدن بدن به دانیم، زیرا چنان که فرومان Froment می‌گوید این ادعا به اشکال بر می‌خورد، وای با این همه می‌توان عوارض هیستریک را از نظر گاه‌اختلالات

بدنی یا روحی و بدنی واقعی مورد مطالعه قرار داد. این موضوع با گزارش‌های دکتر وان بوگار Van Bogaret و هم چنین با گزارش مادر «انجمن بروکسل» مطرح شده است.

مادر گزارش خود درباره این موضوع معتقد بوده‌ایم که برای روشن شدن مسأله هیستری نباید آن را جداگانه در نظر گرفت، باید هیستری را با کاتاتونی Catatonic^۱ توأمآ مورد نظر قرارداد، زیرا این دو همیشه باهم همراهند^۲.

۳ - هیپنوتیسم

لفظ هیپنوتیسم Hypnotisme مشتق از کلمه یونانی Hypnose به معنای خواب است. این اصطلاح را برای اولین بار جیمز برید James Braid در سال ۱۸۴۲ م - به کاربرد و از همان زمان رسماً پذیرفته شده و رشته‌ی خاص محسوب گشت.

پیدایش هیپنوتیسم یا خواب مصنوعی را اولین بار پویسگور Puysegur کشف نمود و این اشراف زاده دانش دوست از شاگردان و هواخواهان جدی Mesmer محسوب می‌گشت. لیکن قبل از او شخص دیگری نیز به نام باربارن Barbaren فرضیه‌هایی نظری منطبق با شیوه عملی پویسگور و برید را اعلام داشته بود، ولی برید را اولین بنیان‌گراین شیوه دانسته و تحویل اساسی ممریم

۱- نگاه کنید به «اصول روان‌کاوی»، و «بیماریهای جنسی و روانی»، ترجمه و

تألیف نگارنده.

۲- «بیماریهای عصبی و روحی»، تألیف: هانری باروک Henri Baruk - ۲۱-۱۵

Mesmerisme در قالب هیپنوتیسم به دست این جراح نامی پی ریزی شده است .
 برید ضمن آزمایش ها و تجربیات خود متوجه این موضوع گشت که اگر
 شخصی به شکلی مستمر و یکسان به نقطه ی نورانی و یاشیائی شفاف که اندکی
 فراتر از سطح دید او باشد خیره شود، به واسطه تمرکز حواس و خستگی عضوی دوچار
 رکود گشته و بالتبجه پس از اندک مدتی به خواب می رود. با پی بردن به این موضوع
 برید هر گاه می خواست کسی را خواب کند به جای پاس های مانیه تیکی ، از
 تمرکز قوای خواب شونده به يك موضوع واحد - به شکل نگریستن به نقطه ی
 نورانی استفاده می نمود . برید در اولین مراحل که هنوز تحت تأثیر کشف جدیدش
 یعنی نگاه مداوم به مکان یاشیائی بود چنین توجیه می کرد که عامل اصلی در خواب
 مصنوعی نگاه است ، اما اندکی بعد به ناراستی پندار خود پی برده و معتقد گشت که
 اصل اساسی در هیپنوتیسم جز تلقین چیزی نیست .

اندکی بعد هیپنوتیسم شیوه ی همه گیر و عمومی گشته بود، لیکن در طی
 این احوال گسترش یافته و پیش می رفت . پس از برید - بی بو و پس از او شاگرد
 دانشمندش برنهایم Bernheim شیوه استاد را گسترده کردند. برنهایم به سادگی می گفت
 هیپنوتیسم از اثر تلقین و القاء روحی سورت می گیرد و عواملی دیگر که پیوستگی
 بانحوه های فیزیولوژیکی و ارگانیکی داشته باشد در وقوع آن اثری دارا نیست. در
 همان زمان شارکو Charcot در پاریس هیپنوتیسم را از لحاظ مادی مورد بررسی
 قرار داده و برخلاف برنهایم و گروه معتقد بود که همه افراد یکسان مستعد پذیرفتن
 تلقین و خواب شدن نیستند، و می گفت که نسبت پذیرش تلقین و خواب شدن در افراد
 وابستگی به چگونگی ضعف و اختلالات جسمانی دارد و ثابت می نمود که همگی در
 تحت شرایط یکدانی خواب نمی شوند بلکه عده ی زود و به راحتی تحت القاء قرار
 گرفته و برخی هم به سختی پافشاری نموده و خواب نمی شوند و از همین ره گذر

بود که شار کوسمی می نمود علل هیپنوتسیم را در دستگاه جسمانی بیابد .

با ابداع و اکتشاف روش هایی نوین هنوز چون سال ها قبل ، هیپنوتسم ، شعبه‌یی از روان‌شناسی به شمار می‌رود . امروز برای درمان برخی از بیماری‌های روانی و محتاج جسمی هیپنوتسیم عامل مهمی محسوب می‌گردد . هم‌زمان با فروید و سال‌هایی محدود پس از پیدایش ، شیوهٔ پسیکو تراپی Psychothrapic درمان به وسیلهٔ هیپنوتسیم عملی‌ترین و مطمئن‌ترین روش های درمانی به شمار می‌رفت . لیکن فروید با تجربیات و آزمایش های وسیعی که انجام داد به نارسایی و غیر کافی بودن خواب مصنوعی پی برده و مطابق با نظرات ادوید یگران هیپنوتسیم کم کم ارزش اولیهٔ خود را از دست داد و این امر هم به سبب آن بود که عمل هیپنوتسیم دارای اثری پایدار و کاملاً مثبت نبود ، بلکه اثری موقت در اثنا ی خواب مصنوعی می‌بود .

بدواً باید در نظر به گیریم که عامل اصلی در ایجاد هیپنوتسیم تلقین است . با فهم این مطالب می‌توان گفت هیپنوتسیم حالتی است که در اثر تلقین عاملی به معمول دست می‌دهد و به طور کلی این موضوعی است که ما بین کلیهٔ دانشمندان و روان‌شناسان و پزشکان مورد اتفاق نظر است . همان طور که اشاره نمودیم به وسیلهٔ خواب مصنوعی می‌توان به درمان بیماری‌های روانی و امراض جسمی کومک شایان توجهی نمود .

شار کو تقسیمی اصولی و کلی در بارهٔ درجات خواب مصنوعی قایل شده و آن را به سه درجهٔ عملی تقسیم کرد :

۱- حالت لتارژی Letargie- برای ایجاد این حالت ، خواب‌کننده بایستی توجه و نگاه خواب‌شونده را به نقطه‌یی مخصوص متوجه نموده و شروع به کلکین و پاس نماید . در این نوع خواب ، خواب‌شونده به حالت سستی و رخوتی

دوچار شده و جریان خون سریع تر و حرکت نبض تندی می گیرد. سستی و بی حسی اعضاء به آن حد است که اگر اعمال تحریک آمیزی چون بریدن عضو و فرو بردن شیأ برنده بر بدن انجام گیرد، معمول به هیچ وجه احساس نمی نماید. خواب شونده صداهای خارجی را نشنیده و حالتی تقریباً چون لمسی دارد. از این حالت اکثراً جراحان برای اعمال جراحی استفاده می نمایند.

۲- حالت کاتالپسی: Catalepsi-- در این حالت خمودگی و سستی در حله لتارژی وجود نداشته، بلکه اندام حالت گرفتگی و ثابتی پیدا می نماید و هر عضوی را که خواب کننده به حالتی در آورد به همان حال خواهد ماند. مثلاً اگر دست او را به حالت پیچش به طرف بالانگه داشته و رها کنند به همان حال خواهد ماند. در این دو مرحله عاملین برای گسستن خواب و بیدار نمودن معمول، معمولاً با کلمه آمرانه «بیدار شو» همراه بادمیدن در چشم رشته خواب را گسسته و در نتیجه معمول به حالت عادی برمی گردد.

۳- حالت سوم نام بولیسوم Somnambulisme- برای ایجاد این حالت در اولین وحله لازم است خواب شونده را به شیوه لتارژی یا کاتالپسی خواب نمود، آن گاه با اعمال مخصوص و پاسهایی مرتب، او را به حالت سوم نام بولیسوم فرو برند در این حالت که اکثراً برای درمان های روانی مورد استفاده قرار می گیرد حواس خواب شونده حساسیت عجیبی پیدامی کند به طوری که قادر به شنیدن کوتاه ترین اصوات و بعیدترین صداها می شود و حتانیروی باصره او آن چنان قوی و پر قدرت می شود که از پشت حجاب تیره بی که بر چشم هایش می بندند قادر به خواندن نوشته ها و یا صحنه های دوری می گردد.

۴- کاتارسیس

کاتارسیس *katharsis* کلمه یونانی به معنای تصفیه، تزکیه، پاک کردن، زدودن، وتمیز کردن، مشتق از کاتاروس *Katharus* است که در انگلیسی *Catharsis* و به فرانسه کاتارتیک *Cathartique* تلفظ و اصطلاح شده است. بروئر و فبروید این اصطلاح را از همان *Catharsis* ارستو [آریس توتلهس *Aristoteles*] اخذ کرده اند و بهترین ترجمه‌یی که در زبان فارسی می‌توان از آن به دست داد، پالایش روانی می‌باشد.

۵- تثبیت

کلمه آلمانی *Fixierung* که معادل فرانسه آن *Fixation* است به معنای متوقف ماندن و تثبیت می‌باشد. تثبیت در روان‌کاوی حالتی است که به موجب آن میل یا کام و آرزوی-ی در مرحله‌یی ثابت به ماند. به این معنی که هر میل و آرزویی در جریان خودبایستی دوچاریکی از این سه حالت شود: یادر همان اوان ارضا و کامیاب گردد، و یا واپس زده و سرکوفته شود، و یا تصعید و پرت *Sublimation* گردد، و در غیر این سه صورت، میل و کام متوقف و یا در اصطلاح تثبیت خواهد شد.

تثبیت به طور کلی مرحله‌یی است که *لی بی دو* *Libido* در سیر و گشت خود، بنا به عللی داخلی یا خارجی از تکامل و تحول بازماند. فردی که عشق به هم‌جنس *Homosexualisme* دارد، *لی بی دو* در او هنگامی که در مرحله دگردوستی

Allo Érotisme متوجه هم جنس او گشته بازمانده - یا ابتلای به استمناء مولود آن گاهی است که لی بی دویهنگام سیر و گشت در نشیمن یا آلت تناسلی «تثبیت» گفته است .

۹- واپس زدگی

آدمی در طی زندگی خود به طور عموم و کلی دارای امیال و کام ها و آرزوهای است که برخی از آن ها را که با منافع و سلوک اجتماعی و اخلاقی مبادی ندارد ارضای نماید. اما تمامی کامهای آدمی و آرزوهایش این گونه نیستند و نمی تواند برخی از خواستها و امیال خود را علناً ارضا و کامیاب گرداند، چون این امیال و آرزوها با قوانین اخلاقی و منافع اجتماعی نام آهنگی دارند و یا به واسطه برخی عوامل، آدمی از ارضای امیال و واکنش های تأثری خود جلوگیری می کند . فریود می گوید که این امیال و آرزوها که آدمی از ابراز خود نمایی شان جلوگیری می کند ، از میان نمی روند، بلکه دو چار سر کوفتگی و واپس زدگی شده و در اعصاب ضمیر تا خود آگاه پنهان می مانند و تمرکز و تفردگی همین عناصر روانی واپس زده خدمات کموجبات بیماری های روانی را فراهم می آورند .

«واپس زدن» ترجمه اصطلاح آلمانی *Verdrängungen* می باشد که در اصل به معنی جا به جا کردن می باشد. اصطلاح معادل فرانسوی آن *Refoulement* و در انگلیسی *Repression* می باشد. به طور کلی منظور از این واژه امیال و تصورات ناپسندی است که آدمی سعی می نماید آن ها را فراموش کند. در زبان فارسی - راندن، پس رانی ، عقب زدن و واپس زدن ، سر کوفتگی و امثال این ها معنی می شوند که اصطلاح واپس زدگی عمومیت یافته است .

۷-۹- خود آگاه و ناخود آگاه

فروید برای روان آدمی به طور کلی تئیشی قایل است و برای آن سه وجه می‌شناسد، به این ترتیب: خود آگاه، نیمه خود آگاه، ناخود آگاه.

خود آگاه *Conscience* وجه بیرونی و ظاهری روان آدمی است. کمیتی است که همواره خود را با اخلاقی و قوانین و اجتماع سازش می‌دهد و کردار و رفتار آدمی به موجب آن تنظیم می‌شود. هر گاه فرد به میل و آرزوی رنجسته نماید که از لحاظ اخلاقی و اجتماعی غایب نباشد، خود آگاه مجال ظاهر به آن رانی دهد و به همین جهت است که نفس یا وجدان تا مستعروضه پنهان برای کامیابی خود در برابر ضمیر خود آگاه دست به نبرنگه‌هایی می‌زند. فروید خود و ایزه آلمانی *Bewusstsein* را که در فرانسه *Conscience* استعمال می‌شود، برای رساندن این وجه از روان برگزیده است که در زبان فارسی اصطلاح خود آگاهی، برای آن مورد قبول افتاد است.

روان نیمه خود آگاه مرحله‌ای است میان دو قطب اصلی خود آگاهی و ناخود آگاهی که لفظ آلمانی *Vorbewusstsein* بیان کننده آن است. در فرانسه *Preconscience* اصطلاح می‌شود. این اصطلاح تقریباً همان مفهوم قبل از فروید را بیان می‌کند.

ناخود آگاه نیز آن قسمت از روان است که با اصطلاحاتی چون وجدان یا به خود ضمیر نامستعمر، نفس، ضمیر مطرول و این گونه کلمات نامانومی‌شود. این قسمت از ضمیر مرکز امیال و آرزوها و خواست‌های غیر اخلاقی و ناقص آدمی است که در

دانش روان‌کاوی نقشی بسیار بزرگ و حساس دارد. فروید خود از برای رسانیدن این
مناواژه *Unbewusstsein* را برگزید که معادلش *Inconscience* به مفهوم
«ناخودآگاهی» می‌باشد.

۸- تبدیل هیستریکی

در متن مشاهده نمودیم که گاه هلالیم مرضی در بیماری هیستری ممکن است
از حالات روانی بدل به پدیده‌هایی بدنی شوند و این امر را در مورد آنا بیمار ذکر
بروئر که به وسیله فروید شرح شد، ملاحظه نمودیم. فروید خود کلمه آلمانی
Bekehrung را به کار برده است که معادل فرانسه و انگلیسی آن *Conversion*
می‌باشد و در زبان فارسی به «تبدیل هیستریکی» برگردانده شد و به طور کلی
منظور از آن تحول یک پدیده روانی به یک عارضه بدنی و جسمی می‌باشد.

مبحث دوم :

تکوین روش درمانی نو .

۱- روش پزشکان فرانسوی درباره هیستری

روش شارکو در فرانسه ، انتشار عقاید او، دوران شاگردی من، تأثیر روش شارکو در من و پروتر، عدم درک شارکو و از روان شناسی ، روش پی برزانه ، کارهای ژانه و شارکو، نفوذ روش ژانه در ما، نظرات ژانه درباره هیستری ، موارد ضعف تئوری او

به هر انجام ، در يك زمان تقریباً در دو نقطه روش هایی درباره هیستری و تحقیقاتی درباره آن انجام می شد . یعنی در همان هنگامی که پروتر سرگرم تحقیق و تتبع و آزمایش در کار خود بود، و به شیوه ویژه خودش به درمان گری اشتغال داشت، دکتر شارکو نیز در فرانسه «سال پت ریر Salpetrier» با شیوهی خاص خود سرگرم تحقیقات و کاوش هایی درباره هیستری بود. مداومت ، آزمایش و پی گیری شارکو آن اندازه بود که سرانخای آراء و کارهای منجر به بیان کردن فرضیه و نظر تازهی درباره «نوروزها» یا اختلالات عصبی گشت ، یعنی خود به خود و طور کلی از کارهای چنین نظر تازهی به دست آمد .

حاصل تبعات و نتایج کار شارکو که تا آن هنگام در فرانسه منتشر شده و بسیار شایع و مورد گفت و گو بودند، تا آن زمان هنوز در روین موقع و مقامی نداشت و اغلب نسبت بدان فریضه ها و نظرات بی علم و شناخت بودند. اما هنگامی که من و پروتر مشترکاً

فخستین رساله خود را درباره هیستری و مکانیسم‌ها و پدیده‌هایش به سال ۱۸۸۵ انتشار دادیم و بیمار پروتر که به روش پالایش روانی Cathartique درمان شده بود، شرحش در آن رساله مندرج بود، به طور کلی تحت نفوذ روش و کارهای شار کو قرار داشتیم. قرینه‌یی که این نفوذ و شباهت فوق‌العاده رامی رسانید آن بود که جراحات روانی که ذکرش در مبحث نخست گذشت، برای ماهمان معنا و مفهومی را داشت که شار کو نقش آن را در قسمت فلج‌های روانی توضیح و بیان کرده بود.

روش و نظر پروتر که بر آن اتکاء داشت، و راجع بود به حالات شبه‌هیپنوزی، که در ضمن آن کوشش می‌کرد تا به جراحات روانی دست یابد و به طور کلی در آن حالت خاطرات و انگیزه بیماری را روشن و بر ملامی نمود، شباهت داشت به روش کار شار کو که وی نیز در فرانسه به موجب کارهایی که انجام می‌داد، ثابت می‌نمود که فلج‌ها و لملسی‌هایی که در ضمن خواب مصنوعی انجام می‌شوند، کاملاً شباهت و همانندی دارند با همان فلج‌های طبیعی که حاصل بیماری روانی است. وی فلج‌هایی موضعی و یا فلج‌هایی عمومی در قسمت‌هایی از بدن شخصی که هیپنوتیزه یا خواب شده بود به وجود می‌آورد که از لحاظ کلی شباهت و یکسانی تمامی داشت با فلج کسانی که در اثر بیماری‌های روانی و تبدلات هیستریکی بدان احوال دوچار می‌شدند.

شار کو، یعنی این پزشک نامی و پر جنب و جوش که من در فاصله سال‌های ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۶ به شاگردی نزد وی بودم، از جنبه‌هایی دوچار نقایصی بود و مهم‌ترین

آن ها این بود که استعداد و پذیرش لازمی را که شایسته بود برای درك نظرات و تئوریهای روان شناسی فاقد بود و یا آن که در این امور به هیچ وجه نمی خواست روان شناسی را مداخله‌ی داده باشد. اما خوشبختانه این نقیصه‌ی اوتوسط شاگرد برجسته‌اش پی‌یر ژانه Pierre Jenet جبران شد. چه ژانه امور روانی را در هیستری ذی دخل می دانست و کوشش می نمود تا تکامل روانی هیستری را از نزدیک مورد مذاقه و آزمایش قرار دهد.

در چنین احوالی بود که من و بروئر نیز روش او را مورد نظر قرار داده و کوشیدیم تا نتایجی به دست آوریم. اهتمام مادر این بود تا بر تجزیه شخصیت و دوگانگی ذهنی اهمیتی داده و تغییری نسبی در روش خود فراهم آوریم. اما تئوری و فرضیه ژانه نیز در فرانسه به نظر می رسید که بدون زمینه‌ی قبلی و اصولی سابقه نباشد، چون اساس نظر او متکی به روش‌هایی در گذشته بود که در فرانسه مورد قبولی داشت. اساس نظر ژانه متکی است به امر تواریث و پست زادگی Degenerescence بدین نحو که وی اساس و علت نخستین امراض را منبعت از تواریث و پست زادگی می انگازد. وی گاهی هیستری را چنین تعریف می کند که معلول پست زادگی و تواریثی است که در دستگاه اعصاب به موجب آن اختلالاتی حاصل می شود و به شکل بیماری روانی ظهور می یابد. ژانه به طور کلی بر آن است که مبتلایان به بیماری روانی هیستری قابلیت تمرکزی ندارند؛ یعنی نمی توانند پدیده‌های مختلف و گوناگون روانی را تمرکز داده و در خط سیر معینی نگاه دارند و همواره از لحاظ ذهنی و عقلی تجزیه‌هایی برایشان حاصل می شود که از روی میل آن تجزیه و تفکیک هارامی پذیرند. وضع چنین بیمارانی به سان کار نابه سامان خانمی است که برای خرید بیرون می رود و در حالی که بیش از دو دست ندارد مقدار زیادی کالا می خرد و در راه چون قادر به حمل

آن‌ها نیست، يك تکه اش به زمین فرومی‌افتد، و چون بر آن می‌شود که آن يك تکه را بردارد چیزی دیگر فرومی‌افتد و این کار همچنان ادامه پیدامی‌کند .

۲ - راه مستقل من

روش‌زانه و اشتباه‌او ، راه‌من و تأکید در عمل و تجربه ، مسأله جبران و

جان‌شینی در هیستری ، جدایی از پروژ ، طرد روش او و در تمقیب راهی

نو ، بی‌ارزشی روش خواب ، آزمایش در بیماران به حال

طبیعی ، ارزش‌کسارهای برنهایم ، دورنمای راه

مستقل من

آن چه که ممکن بود از روش ژانه تعبیر شود ، یکی تأکیدی بود که بر ضعف روانی می‌ورزید . اما با تمام این احوال حالات و علائم و نشانه‌هایی از هیستری آشکار می‌شد که با این تئوری سازشی نداشت و آن را نقض می‌نمود . دره بتلایانی که به هیستری دوچار بودند امری بود قابل ملاحظه - یعنی از لحاظ نسبت ، تقارنی در آن‌ها وجود داشت در مورد آن چیزهایی که از دست می‌دادند، و چیزهایی که در مقابل به آن‌ها دست می‌آوردند. این مورد از جمله مواردی بود که از لحاظ آزمایش و تجربه ثابت شده و مورد ملاحظه بود و به موجب آن هر گاه هیستریکی دوچار ضعف برخی از پدیده‌ها و اموری می‌شد که نسبت به آن‌ها شناختی داشت ، در عوض به همان نسبت در برخی از امور قابلیت‌هایی می‌یافت که سابق بر آن بدان نحوه در او وجود نمی‌داشت. شاید این موضوع موجب متبادر شدن نوعی جبران و جان‌شینی را در ذهن برانگیزد که بیمار به نسبتی که نسبت به امری ضعف پیدامی‌کند،

می کوشد تا ضعف خود را به وسیله پیشی گرفتن در راهی دیگر جبران نماید. این موضوع در بیمار دکترا پروتر قرینه‌ی واضح داشت چون هنگامی که بیمار زبان مادری خود و سایر زبانها را به غیر زبان انگلیسی يك سره و مطلقاً فراموش کرد، زبان انگلیسی را به شکل فصیح و کاملی صحبت می کرد و این امر بدان سان بود که انگلیسی، زبان مادری و مألوف او می باشد.

بعدها که حوادثی پیش آمد و من اجباراً از پروتر جدا شدم، تصمیم گرفتم که کار را دنبال نمایم و دنباله کارهایی را که پروتر بنیان گزارده و شروع کرده بود تعقیب نمایم. در چنین احوالی که به تنهایی و مستقلاً به کار پرداخته بودم، به زودی به عقاید دیگر جز آن چه که پروتر داشت رسیدم. این افکار که حاصل آزمایش‌هایی بود، اختلافی بین با روش پروتر داشت، و هم چنین نظرات ژانه رانیز باروش خود متفاوت یافتیم. از این لحاظ تفاوت بسیار آشکاری میان من و او واقع بود، چون من هم چون او کارم را از آزمایش گاه شروع نکرده و تحت تأثیر شدید و انحراف پذیر تشریح اعصاب قرار نداشتم، بلکه روش کارم چنان ایجاب می کرد تا ضروریاتی را در نظر گیرم که به کار درست و قابل اعتماد درمان و اہستگی داشته باشد.

آن چه که برای من اهمیت شایان توجه و بارزی داشت، تجربه و آزمایش بود و به این اصول اهمیت فراوانی نهاده و بر آن بسیار تأکید می کردم. بدو آبه روش پالایش روانی «کاتارتیک Cathartique» دقت‌هایی نمودم و این دقت‌ها بود که در ضمن آزمایش‌هایی چند نظر من را نسبت بدان تغییر داد. روش پالایش روانی عملاً چنان بود که بیمار را در یک حالت از خواب مصنوعی عمیقی فرو برند و این در آن زمان تنها راهی بود که به موجب آن بیمار می توانست خاطرات خود را با یاد آورد و تکرار کند تا در ضمن آن، حوادث و رویدادهایی را که به نسیان بار سپرده

بود، یاد آورش، وجراحات روانی اش برهلاشود.

روش فوق دارای نقایصی بود که به موجب آن از عمل خواب «هیپنوتیسم» روی گردان شده و نسبت به آن بدبین شدم. بدبینی ام بدان سبب بود که نتایج مثبت و قابل اعتمادی از آن به دست نمی آمد و ازدوسوی دارای موارد منفی مهمی بود. نخست اینکه از میان بیماران بسیارم تنها نفرات کمی بودند که استعداد خواب پذیری و تحت نفوذ قرار گرفتن برای خواب شدن را داشتند، و به طور کلی جمله مردم به یکان خواب نمی شدند و این خود مشکل بزرگ و پردرد سری بود. دوم آن که حالات و خاطره های فراموش شده یی را که -تلایم بیماری با آن ها وابستگی و ارتباط داشت و در ضمن هیپنوز بدان ها معرفت می یافتند، پس از خواب دوباره به طور کلی فراموش نموده و بدان می بود که هیچ گاه چنان حوادثی را در ضمن خواب مصنوعی به خاطر نیاورده بودند.

به همین جهت بر آن شدم تا از این شیوه دیده فروپوشی نمایم و در جستجوی راه و روش تازه یی که نتایج اطمینان بخش تری را در برداشته باشد اندر شوم. برای این منظور از هیپنوتیسم در گذشتم و کوشیدم تا روش پالایش روانی را به شکلی طبیعی و بدون اعمال خواب به کار برم. این بدان معنی بود که به روی بیماران در حالی که کاملاً به حالتی طبیعی هستند شروع به درمان کنم. بدو این روشی بهبوده و بی آینده یی مورد نظر به شمار می رفت و هیچ گونه امید کامیابی در آن ملحوظ نمی توانست باشد. این کار با شکلی طبیعی به روی بیمارانی که نه ماونه خودشان از آن مواردی که لازم بود هم ماوهم خودشان از آن ها آگاه باشیم، اما متأسفانه بدان ها جهل کامل داشتیم، با تفکری اندک مشکلات و ابهامات فراوانی را آشکار می ساخت، به ویژه آن که ما هیچ نوع آگاهی در باره برخورد با بیمار نیز با چنین

وضع و روشی نداشتیم .

زمانی چند در راه جست و جوی و کاوش بودم ، و سرانجام می اندیشیدم تا چگونه ممکن به این چنین مهمی فایق آمده و راهی بیابم . اما ناگهان روش بر نهاییم Brenheime را که در « نانی » بدان عمل می نمود به یاد آوردم . هنگامی که در « نانی » برای مدت کوتاهی نزد بر نهاییم آموزش می نمودم وی روشی را در هیپنوتیسم برای یاد آوردن خاطرات و پس از آن در حال طبیعی انجام می داد . وی روزی ضمن درس به ما نشان داد که اشخاصی را که به حالت « سوم نام بولیسیم » Somnambulisme به خواب مصنوعی دو چار می نمود « Somnam bulisme Hypnotique » و آنان را به اعمال و حرکات گوناگونی وامی داشت ، پس از خواب و اعمال نفوذ ، فراموشی و جهل شان درباره امور و وقایع و حوادثی که در خواب دیده بودند ، نوعی نسیان و فراموشی ظاهری می باشد و هر گاه از آنان باز پرسند که در ضمن خواب چه دیده ای و یا چه اتفاق هایی رخ داده ، در حالت طبیعی کاملاً اظهار جهل و بی اطلاعی می کنند . اما بدان گونه که گفته شد این عدم آگاهی که بدواً منطقی به نظر می رسد ، سطحی و ظاهری است و هر گاه در برابر آن ها ایستادگی و استقامت شود و به تأکید به آن ها تلقین و اطمینان داده شود که آن امور را فراموش نکرده و به یاد دارند و بایستی بیندیشند و کوشش کنند تا یاد آورشان گردد ، آن خاطرات فراموش شده کم کم به شکل کامل و بی کم و کاستی دوباره پدیدار می شوند .

به این وسیله و یاد آوری روش کاربر نهاییم بود که من راهی یافتم و بر آن

* برای درک این حالت از خواب مصنوعی نگاه کنید به توضیح شماره سه از پیوست

شدم تا آن راه تجربه و آزمایش بگذارم . من بدون آن که حتادر مرحله نخست هم که شده باشد از روش هیپنوتیکی سود جویم ، کوشیدم تا در بیمارانم در همان حالت عادی نفوذ کنم . هنگامی که از آن‌ها پرسشی می‌کردم و آن‌ها اظهار بی‌آگاهی و عدم اطلاع می‌نمودند ، من تأکید می‌کردم که ، نه - چنین نیست ، می‌دانید ، اما بایستی سعی کنید که به گویند . برای تسهیل سخن‌گویی آنان و اعتماد و تلقین به این عمل دست می‌زدم - به این شکل که هنگامی که به سخن می‌آمدند، دستم را به آرامی بر پیشانی‌شان نهاده و می‌گفتم تا گاهی که دست بر پیشانی شما دارم، به ویژه آن‌ها خاطره‌یی که کم و بیش در ذهن‌تان رسوخ کرده ، کاملاً درست و صحیح است بدین طریق بود که کم کم موفقیت‌هایی به دست آوردم و توانستم بدون آن که متصل به اعمال خواب شوم ، بیماران را به سخن در آورم و از سخنان آن‌ها نمونه‌هایی و مدارکی را که می‌خواستم و به کار ارتباط علایم بیماری و خاطره‌ها و جراحات روانی می‌آمد سود جویم .

سرانجام هنگامی که در قلمرو عملی در این راه اندکی جلورفتم، ابتدا آن را بسیار پر زحمت و رنج یافتم، و این که کاری بود مستلزم وقتی بسیار و وقتی فراوان . لیکن من این روش را به زودی دست فرو هشته نکردم تا از آن نتایجی قطعی و حاصلی که جنبه مثبت داشته باشد به دست آوردم .

در ضمن تجربه، عمل و کاوش کم کم نکاتی بسیار اساسی کشف و آشکار می‌شد که هر کدام به تنهایی ارزش فراوان داشتند ، و مجموع آن‌ها بعد از روشی را به وجود آورد که بسیاری از مشکلات را حل کرده و دانش جدید الولاده امیدبخشی را بنیان گذاشت. در ضمن تجربه‌هایی که به دست می‌آمد و هم‌چنین تجربیاتی که پیش از این نتیجه شده بود ، آشکار شده بود که خاطراتی که فراموش می‌شوند، در صورت ظاهر

به نسیان تعبیر می گردند، در حالی که در حقیقت نه بر آن که هیچ گاه فراموش نشده و از میان نمی روند، بلکه همواره در اختیار بیمار بوده و با حرکات و افعال و اعمال او ارتباطی داریم دارند و هم چنین می توان آن ها را هر لحظه ای که خواست بیداری و پیدایی بخشید، اما با تمام این احوال همواره نکته ای جلب نظر می نمود و آن این بود که نیرویی موجود است که در استار و در پرده نگاه داشتن آن هادی دخل است و مستمراً در کوشش است تا از خود نمایی و تظاهرشان جلو گیرد .

این زمان این امر و کار برای هر کسی میسر و مقدور است تا عملاً و تجربتاً چنین امری را درک و فهم نماید ، چون ما هر زمان که می خواهیم خاطره ای از خاطرات گذشته مان را به یاد بیاوریم ، آن یاد آوری مستلزم کوشش و دقتی است و همین نیرو که به موجب آن ما کوشش می ورزیم تا به آن غالب شویم ، عنصری است که حالت بیماری را حفظ می کند . هم چنین نیرویی که حالت بیماری را مداومت می دهد ، مقاومتی است که بیمار از خود به منصفه ظهور می رساند . پس ممکن است که گفت مقاومت و خودداری که از جانب بیمار بروز می کند ، موجب برقراری بیماری و دیرپایی آن می شود .

۴- واپس زدن

اصل مقاومت، علت استمرار بیماری، واپس زدگی چیست، تعریف آن، روابط واپس زدگی و شخصیت آدمی ، شرح واقعه دختری هیستریک و درمان او، مثالی برای روشن شدن واپس زدگی، آیا واپس زدگی پایان یک نظریه روانی است، واپس زدن همیشه موجب بیماری نمی شود، پایان یا آغاز کاوش

پس به این مسأله که مقاومت بیمار موجب حفظ و بقای مرض می شود، ممکن است به صورت اصلی در آید و من نیز نظر خودم را درباره چگونگی حالات روانی در هیستری، بر بنیان همین پدیده مقاومت اساس می نهم . این مسأله خود پیوستگی و ارتباطی پیدای کند به اعاده صحت و بازگشت سلامت بیمار. به این ترتیب که برای اعاده صحت بیمار لازم است تا این مقاومت از میان برداشته شود، هم چنین است شناخت و ادراکی درباره سیر روانی و زمانی مرض که آن نیز از جهت چگونگی شیوه درمان حاصل می شود .

به طور کلی همان نیروهایی که موجبات فراموشی را در خود آگاه Conscience به وجود می آورند ، همان عللی هستند که موجبات فراموشی را در حین جراحی روانی باعث شده اند . به این معنی که میان آن عللی که در این زمان موجبات فراموشی را در ضمیر خود آگاه به وجود آورده اند با آن عللی که هنگام جراحی روانی باعث فراموشی شده اند هیچ گونه تفاوتی نیست ، بلکه هر دو

یکی و همانند می باشند . این ها هر دو مشترکاً همان عللی می باشند که حوادث را واپس زده کرده و در ضمیر ناخود آگاه رانده اند و این عمل را من خود شخصاً ابداع و فرض کرده ام و آن را واپس زدگی Refoulement می نامم و اصل و موجودیت آن را نیز وجود ثابت شده و غیر قابل انکار مقاومت می دانم که در باره اش سخن گفتم .

اکنون ممکن است که در اثر گفته های فوق این پرسش و استفهام پیش آید که آیا این ها چگونه نیروهایی هستند و این واپس زدگی که بدان تا کیدی ورزیده و اعتماد می نمایم در تحت چه شرایط و مقتضیاتی حاصل شده و سرانجام چگونه مکانیسم بیماری را در بیماری هیستری تولید می کند. پاسخی به این پرسش ها تا اندازه یی سهل است و می توان با توجه به مفاهیمی که از روش پالایش روانی نتیجه شد و آن چه که از روی آن یاد گرفتیم، پاسخی به این پرسش ها داد .

در جمله حالات و کردار شخصی، این امر به روشنی ملاحظه شده است که تمایل و میل و خواست شدیدی گاه ایجاد شده است که وجه تباین و ناهم آهنگی بی با سایر امیال فرد دارد، و به طور کلی آن که با موارد اخلاقی و احساساتی و گاه خواست های اجتماعی و بر حسب ادب ، و سرانجام امور دیگر آن میل و خواست نمی تواند به مرحله ارضاء کامیابی به رسد. در این موقع نبردی پنهانی در درون آدمی درمی گیرد و در اثر کشمکش درونی آن میل و کام ناچور واپس زده شده و از روان خود آگاه به قسمت ناخود آگاه رانده می شود و در ظاهر فراموش می شود، چون در واقع خود نمایی، تجسم و ارضای آن میل با «من» فرد تضاد و ناهم آهنگی دارد .

واپس زدگی را فی نفسه می توان پاس دار و محافظی از برای شخصیت معرفی کرد، چون این امر نخست با پیدایش نیازمندیهایی ویژه و گاه به صورتی عمومی در آدمی به وجود می آید و چه این میل به مرحله ارضاء در آید، و چه آن که موجب کشمکش

را جهت ارضاء فراهم آورد ، برای آدمی دردسرو ناراحتی تولید می کند و شخصیت آدمی را در محیط ممکن است تخفیف دهد و به همین جهت است که واپس زدگی این گونه امیال موقتاً کار را فیصله داده و نظم را برقرار می کند، و به همین جهت است که می گوئیم واپس زدگی محافظ شخصیت روانی [= من] فرد است .

جهت این که در این باره مورد و مقامی جهت مثال فراهم آید ، من به شرح واقعه ای می پردازم که در خلال آن و با توجه به شرایط و موقعیت، سودمندی و ارزش واپس زدگی کاملاً آشکار و بر ملامی شود. البته در باره جزئیات این حادثه و تاریخ واقعه به اختصار راه می پویم، چون موارد و نظراتی نیز هستند بسیار مهم تر که به جای خود بایستی مورد بحث و گفت و گو قرار گیرند، و اینک چه گونگی آن داستان :

بیماری که از اوسخن می گوئیم، دوشیزه ایست جوان که پرستاری پدرش را مدتی بر عهده داشته و سرانجام پدر در برابر مرض دوام نیاورده و فوت شده است. از لحاظی و جنبه هایی میان این بیمار و دختر جوانی که بیمار دکتروئربود ، همانندی و شباهاتی وجود دارد .

این دختر جوان خواهری بزرگ تر از خود داشت که ازدواج کرده بود و او شوهر خواهرش را بسیار دوست می داشت، در حالی که این دوستی و عشق از احساساتی که میان افراد خانواده یی بایستی وجود داشته باشد ، تجاوز کرده و به عشق شدیدی تبدیل یافته بود زمانی فرا رسید که خواهر بزرگ سخت بیمار شد و در اثر این بیماری در گذشت . او و مادرش را بی آن که از چگونگی قضایا و اتفاق مولمه خبر کنند ، احضار کردند . دختر جوان که ناگهان خود را با این واقعه ، یعنی مرگ خواهرش روبرو می بیند برابر جنازه او ناگهان این فکر به اندیشه اش می گذرد :

حالا دیگر مانعی برای عشق ما وجود نداشته و او [شوهر خواهرش] آزاد است و می تواند

که با من ازدواج نماید .

آشکاراست که این چنین اندیشه‌یی که در خاطر دختر جوان گذشته. شاید عشق شدیدی را که بدو آبدان صورت برای خودش هم مبهم و نا باور بویژه است آشکار ساخته. این امر موجب تأثر و رنج بسیارش را فراهم آورده و به زودی واپس زده می‌شود. در اثر این امر دختر جوان نیز سخت به بیماری دوچار شده و علایم بیماری هیستری را از خود بروز داد. هنگامی که من به درمانش پرداختم، آشکار شد که او اندیشه و فکر خود، و بدبینی نسبت به خواهر و کینه او را داشتن و عشق نسبت به شوهر خواهر را فراموش کرده بوده و در ضمن معالجه این اندیشه‌های فراموش شده و واپس زده را به خاطر آورد. تأثر بسیاری نشان داد و اندکی نگذشت که به کلی درمان شد .

برای درك شایسته تر موضوع و معرفت بهتری درباره واپس زدگی و هم چنین پیوند و ارتباط عمیق آن با مقاومت، من به آوردن مثلی مبادرت می‌جویم. مجسم نمایم که در مجمعی من سرگرم سخن رانی می‌باشم و شنوندگان نیز با دقت تمام به سخن رانی من توجه نموده‌اند تا مطالب را فهم نمایند . آن گاه در حالی که در محل سخن رانی سکوت و آرامش برقرار است، شخص مزاحمی بر آن شود که با سرو صدا و حرکات نابه جا و خنده و تمسخر نظم و توجه را بر هم زند این چنین کسی که طبعاً برای اغتشاش با کوبیدن دست بر میز و سرو صدا می‌خواهد وضع را بر هم زند با عکس العمل من مواجه خواهد شد، چون بالطبع در چنین هنگامی من اعلام می‌کنم که یا شخص مزاحم را به بیرون افکنند و یا در غیر این صورت من از ادامه سخن رانی خود داری خواهم ورزید . بر اثر چنین اخطار و عکس العملی از میان جمع نفراتی که شاید پر توان تر و زورمند تر باشند از جای برخاسته و بر آن می‌شوند تا شخص مزاحم را از جای گاه سخن رانی بیرون کنند . اما شخص مزبور مقاومتی می‌کند و سرانجام پس از

کشمکش چند، آن افراد موفق می‌شوند که اورا بیرون کنند. در واقع این شخص «واپس زده» شده است و پس از آن که دوباره، نظم و سکوت برقرار شد، من نیز خواهم توانست تا به کار خود ادامه دهم. اما برای پیش‌گیری و این که شخص مزاحم دیگر باره به محل سخن رانی راه پیدا نکند، آن کسانی که به کومک من شتافته و اورا بیرون کرده بودند، با میز و یا صندلی‌هایی پشت‌درب ورودی را محکم می‌نمایند تا راه ورود بر او بسته شود و در واقع در برابر او یک نوع «مقاومت» درست می‌کنند.

اکنون از این مثال می‌توان نتایجی قابل درک و شایسته به دست آورد و برای نیل به این منظور کافی است تا عناصری را که در جای گاه سخن رانی به مثال آوردیم به عناصر و موارد روانی تبدیل نماییم. به این ترتیب که محل سخن رانی را ضمیر خود آگاه و محیط خارجی را که شخص مزاحم پشت آن مانده، روان ناخود آگاه به دانیم، به این ترتیب در باره واپس زدگی شناخت روشن و بی ابهامی به دست می‌آوریم.

از همین جا است که تفاوت راه و روش و نظر ما به طور کلی با ژانه آشکار می‌شود مطابق با این نظر، برای ماعلت و انگیزه بیماری و هوجبات آن حاصل یک حالت اثری و یا عدم استعدادی که جنبه اثری داشته باشد جلوه گسرنمی‌شود، بلکه علل و هوجبات بیماری را ما در حین جنبش و تحرك در نظر می‌گیریم و آن را عمل‌در نتیجه کشمکش در نیروی روانی پیدایی گرفته بر می‌شماریم، و در این کشمکش طغیان و انگیزتگی دو قطب اصلی روان، یعنی روان خود آگاه و روان نا خود آگاه دست اندر کار است.

در چنین احوالی و با توجه به موارد فوق‌الذکر طبعاً چنین عقیده‌ی پیدامی‌شود که شاید این مسأله، یعنی واپس زدگی پایان کار است، اما من می‌گویم نه، چون این

مسأله تازه آغاز راهی است بسیار پیچ و خم که سرگذشت پر رمز و استعاره روح را در بر دارد. بهر انجام این اصل نوین، یعنی اصل واپس زدگی مسایلی بسیار را یکان یکان پیش آورده و مورد نظر قرارداد. بدین قرار که نخست توجه به این نکته لازم است که هر واپس زدن منجر به تجزیه روانی نمی شود، چون به طور کلی کش مکش های روحی بسیار فراوان است و «من» همواره سعی می نماید تا در برابر اعیال و خواست های مزاحم ایستادگی نموده و از ارضا و کامیابی شان جلو گیرد، بدون آن که این موضوع موجب بیماری را فراهم کند. از همین ره گذر است که طبعاً چنین فکری پیدامی شود که عاملی دیگر، و شرایطی دیگر لازم است تا منجر به بیماری روانی و عمل تجزیه گردد. من نیز با چنین نظری گاه موافق و گاه متاستان می باشم که فرضیه و عمل واپس زدگی نه بر آن که پایان یک نظریه درباره روان شناسی نیست، بلکه آغاز آن می باشد و برای حصول به نتیجه ی قطعی و چاره یابی، گزیری نیست از آن که این راه پر پیچ و خم را گام به گام و با حوصله و دقت پیش رفت تا در مواقع مقتضی، وارد لزوم کشف و آشکار گردند.

۴- مرحله پس از واپس زدن

بی ارزشی اعمال روش های هیپنوتیکی، مقاومت عمیق تر بر اثر خواب، واپس زدگی و کاربرد ویر، دنباله مثال قبلی، واپس زدگی آغاز راه است نه پایان آن، یک تمثیل برای فهم موضوع، عناصر و مکانیسم ها، جا به جا کردن و جانشینی، تصعید

اینک با گفته هایی که شد، در صد آن بر نمی آیم تا به وسیله واپس زدگی در کار

حل مسأله بیماری بر آییم ، چون با شرایط و مقتضیات و معلومات فعلی، از این راه نمی توان نتایج دل خواه و مطلوبی را به دست آورد. از سویی دیگر راه و روشی که از چنین راهی با کومک عوامل هیپنوتیکی به دست می آید قابل اطمینان است و - به این امر نیز اشاره می شد. تنها با پرهیز و دوری جویی از خواب است که می توان مقاومت و ایستادگی واپس زدگی ها را درک و فهم کرد، چون در حالت هیپنوز تجسم صحیح و کاملی از واپس زدگی و مقاومت آن به دست نیامده و حاصل نمی شود. در حالت هیپنوز بدو چنین به نظر می رسد که حالت مقاومت چنان که بایسته است ، مفهوم نمی شود، چون در چنین حالتی حجاب روانی بر طرف شده و شخصیت یا «من» نیرویش از میان می رود. اما با تمام این احوال اعمال روش هیپنوز، عمل مقاومت را در اعماق روان تشدید می نماید و به این وسیله در روان آدمی سد محکم و پابرجایی کشیده می شود که هر چه در پشت آن باشد نفوذ ناپذیر و غیر قابل شناخت می شود .

مسأله واپس زدگی بعد آپیوندی یافت با نظرات و کارهای بروئر. مشاهده شد که از ارزنده ترین و شایسته ترین نتایجی که از کارهای بروئر به دست آوردیم ، همانا پیوندی بود میان علایم و نشانه های بیماری با جراحات روانی در آن گاهی که حادث شده اند . اینک تعمق کنیم و مشاهده نماییم که این نظر برجسته بروئر را چگونه می توان با عمل واپس زدگی پیوند و ارتباط داد . در بادی امر وازلحاظ ظاهر، این پیوند غیر قابل ربط و ناممکن به نظر خواهد رسید . اما بهتر آن است که پیش از آن که بر آن شویم تا این چنین پیوندی را نموده و ثابت نماییم ، دنباله مثالی را که در فوق بدان اشاره نموده و استناد نمودیم ، ادامه دهیم .

مشاهده شد که در مثال فوق شخص آشوب طلب و اغتشاش گر را از محل سخن رانی بیرون می کنند پس در ب ورودی را به وسیله صندلی و چیزهای دیگر استواری

می دهند تاراه ورود دگر باره اش سد شود . اما چنان که گفتیم واپس زدگی پایان ماجرای روانی نیست ، در این جانبز متوجه می شویم که مسأله مصداقی دارد ، چون شخصی که اخراج شده ، پشت درب باخشم و شدت فراوانی به در می کوبد ، هیاهو و جنجال به پامی کند و این سروصدا و مزاحمت او به گونه‌ی است که از وهله نخست سخت ترمی شود . البته این درست است که او دیگر داخل اطاق و محل سخن رانی نیست و از تمسخرها ، خنده ها و هیاهوی او آسوده خاطر شده ایم ، اما اثرات اخراج او کاملاً عیان و آشکار است و از این لحاظ واپس زدگی برای اعاده نظم بی اثر و بی ثمر مانده است . چون شخص اخراج شده در خارج سرو صدایی چنان شدید به راه انداخته و آن چنان اغتشاش می کند که هم چون هنگام بودن در محل سخن رانی وضع را مختل می سازد .

در چنین وضع و شرایطی کار رییس مجمع بسیار جالب و ارزنده است . چون وی بر آن می شود تا برای بازگشت وضع به حالت پیش از تشنج و ایجاد آرامش ، به نقشی پردازد به عنوان میانجی . برای نیل به چنین هدفی از در پشتیبانی شخص اخراج شده در می آید . با این حالت که به حمایت شخص سرکش و برهم زننده نظم قیام می کند ، از حاضران خواهش می کند که وساطت او را پذیرفته و شخص اخراج شده را اجازه ورود دهند . اما در ازای این خواهش به حاضران جلسه قول می دهد که ترتیبی دهد تا شخص اخراج شده دیگر مزاحمتی را فراهم نیاورده و با تجدید نظری در رفتار گذشته اش نظم و مقتضیات جلسه سخن رانی را مراعات نماید . به این طریق تصمیم گرفته می شود که شخص اخراج شده به مجمع باز گردد و با چنین عملی ، حالت واپس زدگی نفی و حذف می شود و بالتیجه آرامش و نظم و روشی که لازم است ، پس از آن تشنج و اغتشاش برقرار می شود . و این همان روشی است که دره ورد درمان پسبکائالی تیک

به عهدهٔ پسیکانالیست و پیزشك معالج است که به موجب آن به حصول نتیجه‌ی باز رسد .

اکنون بی آن که به ذکر شواهدی مبادرت ورزیم و یا برای نمایاندن موضوع و تفهیم آن مثالی بیاوریم، گفته‌های خود را دنبال می‌کنیم. آزمایش‌ها و تجربیات بسیاری که بر بیماران مبتلا به هیستری انجام شده است، به وضوح نشان می‌دهد که آن‌ها موفق نشده‌اند میل و تمایلات و خواست‌های ناب‌ه‌جای خود را واپس زده و آن‌ها را فراموش نمایند. البته این موضوع صحیح است که آن‌ها موفق شده‌اند تا آن افکار مزاحم و تمایلات ناب‌ه‌جای خود را از آگاه و صفحهٔ ضمیر خود رانده و قسمت قابل توجهی از رنج و ناراحتی خود را تخفیف دهند، اما میل یا امیال واپس زده شده هم چنان در ضمیر ناخود آگاه باقی مانده و به کارسازی و مزاحمت خود ادامه می‌دهند .

به هر حال عنصر واپس زده مترصد و منتظر فرصتی است تا خود را آشکار و ترضیه نماید. او، برای این تظاهر و ترضیه از هیچ اقدام و نیرنگی فرو گزار نمی‌کند و به زودی به صورتی دیگر جز آن چه که نخست بوده در آمده و خود را بدل به عنصر و مورد نا شناخته می‌درمی‌آورد. به شکلی دیگر و عبارتی ساده‌تر بایستی گفته شود که عنصر واپس زده شده در خود آگاه یا جانشین یا نایب مناب برای خود می‌گذارد که جملهٔ ناراحتی‌ها و رنج‌هایی که تصور می‌رفت در اثر واپس زدگی پایان یافته و منقطع شوند، به وسیلهٔ این جانشین و نایب مناب هم چنان دوام آورده و ادامه پیدامی‌کند .

آن چه که موجب بقا و دوام ناراحتی می‌شود، آن است که این جانشین از هر نوع تعرض و مداخله و جلو گیری که از جانب «من» انجام شود، مصون و در حفاظت خواهد بود. به همین جهت بر اثر این چنین فعل و انفعالی، به جای يك ناراحتی و رنج موقت و گذران، ناراحتی و دردی طولانی و عذاب‌آمیزی برقرار می‌شود. به طور کلی عناصر

واپس زده شده از کار و تظاهر باز نمی ایستند و به هر وسیله‌ی می کنند تا ارضای کامیاب شوند و برای رسیدن به چنین هدف به اعمالی نیرنگ آمیز دست می زنند و خود را در لباس هایی ظاهر فریب در آورده و وارد خود آگاه می شوند تا ترضیه گردند و در چنین احوالی است که مکانیسم هایی چون آراستگی^۱ Dramatisation جا به جا کردن یا جانشین شدن^۲ Displacement و مکانیسم تبدیل یاد گرگون ساختن و تغییر دادن^۳ Déguisement بروزی نمایند. با تمام تمهیدات و نیرنگ ها باز فکر و عنصر واپس زده شده وجه شباهتی به صورت جا به جا شده و جانشین یا تغییر شکل یافته اش دارد و این شباهت است که به وسیله پزشک و روش پسیکانالی تیک کشف و نمایانده می شود جهت درمان و حصول به نتیجه‌ی درست لازم است تا اعلام و آثار بیماری با اندیشه واپس زده شده مربوط شوند تا در اثر آن وسیله‌ی به دست آید که فکر واپس زده شده کاملاً به ضمیر خود آگاه باز گردد .

با این وسیله است که می توان اصل مقاومت را درهم شکست . بیمار که می خواست به وسیله واپس زدن خود را آسوده خیال سازد و توفیقی نصیب اش نشده بود ، با بازگشت عنصر واپس زده به جدل و کش مکش درونی اش پایان داده می شود و در چنین احوال و با به کار بردن چنین روشی است که آلام درونی و نشانه های بیماری مرتفع و بر طرف می شوند .

بیمار گاه خود به این اصل واقف می شود ؛ اظهار می کند که با طرد میل و خواست بیماری زاد و چار خلاف و اشتباه شده است و آن میل را به جا بوده که به همان گونه و یا به صورت دیگری می پذیرفته است . زمانی نیز اتفاق می افتد که چنین امیالی به گونه‌ی دیگری می کنند ، بدین طریق که به سوی هدف های عالی و بر گزیده متوجه شده و به شکل انواع هنرها ، ادبیات ، حرفه ها و پیشه ها تجلی می نمایند

ومن آن را به اصطلاح تصعید^۱ Sublimation یا برتر کردن خوانده‌ام و به همین جهت نه بر آن که جای نگرانی به چنین هنگامی نیست، بلکه عملی بسیار مستحسن و شایسته نیز محسوب می‌شود .

زمانی نیز اتفاق می‌افتد که شخص متوجه می‌شود که تسلیم آن میل نابه جا و مزاحم ناشدن کاملاً به جا بوده است و این تصورات و برداشت‌هایی است که خود به خود در ذهن پیش می‌آید. در این جا نیز ممکن است که تجلیات بزرگ روحی و اخلاقی در نتیجه چنین روشی جریحه دار شوند، چون مکانیسم واپس زدگی و ارضای تمایلات به خاطر تعادل روحی توهمی را خود به خود به وجود می‌آورد .

در واپسین قسمت این گفته‌ها و این مبحث بسیار پوزش و عذر می‌خواهم که نکات اساسی و اصلی روشی را که امروزه به «پسیکانالیز» مشهور و نامی شده است ، توانستم به روشنی بیان کنم ، آن چنان که کاملاً به فهم و ذهن نزدیک باشد ، چون در این راه اشکالات و دشواری‌هایی موجود است که تنها وابسته به تازگی موضوع و مطلب نیست .

با تمام این احوال بهتر آن است که به اصل موضوع پردازیم و به بینیم آیا این امیال نابه جا که مطابقت و تناسبی با وضع موجود ندارند و در اثر واپس زدگی به ژرفای ضمیر ناخود آگاه رانده می‌شوند، چگونه تمایلاتی بوده و ماهیت‌شان به چه نحو است و هم چنین واپس زدگی در چه شرایطی عقیم و بی‌اثر مانده و عنصر جانشین و اثر بیماری چه گونه پدیدار می‌شود، و این‌ها را در مبحث بعدی ملاحظه خواهیم کرد .

پیوست مبحث دوم :

۱- درباره هیستری

فروید چنان که ملاحظه می شود از دید ژانه Jenet درباره عقایدی که در مورد علل هیستری ذکر می کند ، انتقاد می نماید و در این انتقاد شاید حق نیز داشته باشد . به هر انجام درباره آرای ژانه درباره هیستری و مواردی دیگر می توان به کتابش به نام «نوروزها - یا حالات عصبانی» رجوع نمود، و در این قسمت جهت آن که بحثی کاملاً خصوصی پیش نیاید، مبحثی درباره هیستری، عوامل مولده، انواع آن ، علل تبدلات هیستریکی و مواردی دیگر نگاشته می شود تا تکلمه یی باشد از برای بحثی که در پیوست مبحث اول درباره هیستری آمده است .

از لحاظ وضع مبدل سازی ، واکنش هیستری یکی از بیماری های روانی است که در آن بدون آن که به واقع علایم حقیقی ضایعات جسمی بروز کند، در کار اعضاء اختلالانی به وجود می آید که جنبه حقیقی و راستین را فاقدند. این واکنش هنوز به اصطلاح باستانی و یونانی آن که به معنای «رحم» است خوانده می شود. هیپوکراتس Hippocrates [بقراط] و سایر پزشکان یونان باستان منشأ این بیماری را رحم می دانسته اند و این بیماری را خاص زنان معرفی می کردند، هم چنان که تا زمان فروید چنین عقیده یی رایج بود. پزشکان باستان معتقد بودند که رحم زن عقیم در بدنش برای بچه یابی به حرکت در می آید و گاه ممکن است که در حلق گیر کرده و موجب خفگی شود و یا به طحال رفته و موجب بد اخلاقی و تند خوئی گردد. با تمام این

اعتقادات در آرای «هی پوکراتس» هم چون معمول اشارات صحیح و درست بسیاری که با دانش و علم امروز سازگار است دیده می شود. وی علایم هیستری را ربطی به عوامل جنسی و دخالت آن‌ها می داد و به همین جهت بود که ازدواج را بهترین عاملی می دانست که جهت درمان این بیماری می توان در نظر گرفت و این نظریه باستان همان بود که بعدها به عنوان ارتباطی میان عوامل جنسی و علایم هیستری به وسیله فروید به صورت کاملش بیان شد .

فروید در این باره کلمه تبدیل هیستریک Conversion را که در جای خود شرح دادیم به کار برد تا نشان دهد که علایم هیستریک که از صورت روانی شان به پدیده های جسمی تبدیل یافته اند تظاهرات نیروهای جنسی واپس زده شده می باشند که از مسیر شان انحراف پیدا کرده اند. در این مورد مثلاً چه بسا که کش مکش جنسی در مورد استمنا به شکل فلج دست حاصل شود. لیکن این واضح است که چنین کاری خود آگاهانه انجام نمی پذیرد و صورت حقیقی علایم و علل آن به کلی پنهان می ماند. این نظریه امروزه در مورد علت بیماری هیستری در روان شناسی مورد قبول واقع شده است. اما به غیر از کش مکش های جنسی، عواملی دیگر نیز وجود دارند که خود علل مهمی در ایجاد این واکنش های تغییر شکل یافته ایفای نمایند .

هنگام جنگ عمومی نخست این نوع هیستری میان سربازان بسیار شایع بود اما در زمان حال با آگاهی ها و اطلاعاتی که مردم دارند، این بیماری به شکل قابل توجهی کم شده است . اما به طوور کلی در زنان بیش از مردان دیده می شود و میان جوانان تازه بالغ، به نسبت فراوان تر از دیگر افراد است .

در زمان های گذشته چون علل اصلی تبدلات هیستریکی آشکار نبود، و چون علایم هیستری در این باره به صورت عوارضی چون : کوری ، کوری، فلج، لالی و شکل

هایی دیگر تظاهر می کرد. آن را به قوای ماورای طبیعی نسبت می دادند. اما در زمان حال دیگر مجال و موقعی برای این خرافات باقی نیست.

در این زمان برای این موارد علایم و دسته بندی هایی قایل شده اند. این موارد نخست:

الف- علایم حاسه یی می باشند، چون: بی حسی، کم حسی، حساسیت زیاد، حس های استثنایی، چون گزگز کردن عضو و غیره. بی حسی که سابقاً یکی از علایم ضایع هیستری بود، اکنون نادرست است. زیرا با یک امتحان ساده طبی می توان به بی اساسی بودن آن پی برد.

با این حال کوری و کری و از دست دادن حس لمس و درد در مناطق مختلف که پایه بدنی ندارند هنوز شایع است. حتماً ممکن است بیمار حس بویایی خود را هنگامی که یگانه پسرش به می خوارگی مشغول شده بود و هر شب از دهانش بوی الکل به مشام می رسید از دست داده بود، بررغم این حقیقت که در این بیماران هیچ ضایعه عضوی وجود ندارد فقدان حس کاملاً حقیقی است و تماس با سوزش احساس دردی ایجاد نمی کند، معیناً این فقدان حس ممکن است کاملاً انتخابی باشد. مثلاً در کوری هیستریک شخص ممکن است به دقت از بر خورد با اشخاص و یا اشیایی که سر راهش قرار می گیرند، اجتناب کند در حالی که واقعاً از دیدن صورت های مردم و یا خطوط کتاب عاجز باشد.

هم چنین از بیمار کری ذکر شده که وقتی روان شناس در مطب خود فریاد زد «مواظب باش، بمب! بمب!» با چالاکی همان گونه که در چبهر روی زمین می خوابید و حالت دفاعی می گرفت به روی زمین خوابید. متوجه شده اند که در امراض هیستری علایم هر بیمار ارتباطی با شغل وی دارد. مثلاً خلبانان پرواز شب معمولاً دو چار شب کوری می شوند، در حالی که روز پروازان غالباً در روز نابینا می شوند.

در بین اختلالات بینایی که در بیماران هیستریک دیده می شود ، می توان باریک بینی *Triplopia* که سطح زمینه دیداری محدود می شود و مثلاً مریض فقط از یک باریکه گوشه چشم و یا وسط چشم می تواند به بیند و ریز بینی *Microspia* و درشت بینی *Macrospia* و حتا بعضی از موارد ترس از روشنایی *Color-Blindness* را نیز ذکر کرد . با آن که این علائم در آزمایش بالینی و به وضوح دیده می شود بیمار معمولاً قادر است اعمال عادی مانند اتومبیل رانی را بدون اشکال انجام دهد .

ب- علائم حرکتی : اختلالات حرکتی هیستریک آن قدر زیاد است که مجال ذکر همه آنها نیست . در این جانبز گاه فقدان و گاه اختلال در توانایی حرکتی عضلات مختلف شخص ظاهر می شود . فلج هیستریک ، معمولاً یک عضو - مثلاً یک دست یا یک پا را دو چار می سازد ولی البته گاه فلج کامل نیم تنه نیز دیده شده است در این بیماران حرکت عضو ممکن است به کلی از دست رفته و یا تخفیف یافته باشد ، ولی در این جانبز فقدان عمل انتخابی است . مثلاً در منشی ها انقباض عضلات دست مانع از نوشتن می شود در حالی که با همان دست هادی توانند ورق بازی کنند یا پیانو بنوازند .

شایع ترین اختلال هیستریک تکلم و گرفتگی صداست *Aphonia* که در آن بیمار فقط می تواند به آهستگی صحبت کند . نوع دیگر لالی است که بیمار به طور کلی نمی تواند حرف به زند . غالباً بیمار هیستریکی که به آهستگی صحبت می کند ، قادر است با صدای صاف و روشن سرفه کند ، در حالی که در فلج حقیقی حنجره ، صدا و سرفه بیمار هر دو تحت تأثیر قرار می گیرند . گنگی هیستری نادر است .

گاهی از اوقات بیماری هیستری به صورت تشنجات صرع مانند ظاهر می شود . ولی در این بیماران فقط عده کمی از خصایص صرع حقیقی وجود دارد . مثلاً بیمار هرگز

حین حمله خود را مجروح نمی کند و واکنش مردمک چشمش به نور باقی می ماند. به علاوه تشنجات هیستریک تقریباً همیشه در حضور دیگران به وقوع می پیوندد. در این نوع حملات بیهوش شدن بیمار فقط يك واکنش دفاعی است که برای تسکین موقعیت نامطبوعی به وقوع می پیوندد و مربوط به هیچ نوع اختلال قابل ملاحظه‌ای در سوخت و ساز، یا گردش خون مغز نیست.

ج- علائم احشایی: علائم احشایی هیستری شامل: درد سر، عقده داخل گلو، احساس خفگی، سرفه و تنگ نفس، استفراغ، سردی، و غیره است.

حالت نادر دیگری که در این جا وجود دارد، بی‌اشتهایی روانی *Anorexia* است. در این جا بیمار از خوردن بعضی از غذاها امتناع کرده و دوچار بی‌اشتهایی شدید است. مثلاً دختری که روابط جنسی نامشروع با همسایه پیر خود داشت از همه غذاهایی که شکلشان یادآور اعضای تناسلی بود امتناع میکرد. در ابتدا این غذاها معدود بود، ولی به تدریج تقریباً همه چیزهای مأکول با این خاطره درهم آمیخت و به تدریج طرد شد. در این واکنش در صورتی که بیماری درمان نشود، بیمار عملاً از گرسنگی می میرد.

قدرت هیستریک‌ها برای تقلید علائم بیماری باور نکردنی است. مثلاً در يك حمله دروغی آپاندیسیت، بیمار نه تنها در ناحیه پایین شکم درد پیدا می کند، بلکه ممکن است حتی درجه حرارت بدن وی بالا به رود. در بعضی از موارد بیماری مالاریا، مریض در حقیقت هیستری داشته و به مالاریای کاذب مبتلا بوده است، وهم چنین موردی از بیماری سل ذکر شده که بیمار همه علائم سل ریه از قبیل سرفه و لاغری و عرق شبانه و تب و غیره را نشان می داده، در حالی که هیچ گونه بیماری عضوی نداشته است.

بدین طریق به علت هیستریک بسیاری از اعمال جراحی غیر ضروری انجام

می پذیرد . مثلاً در مطالعه سدن هیستریک که در بیمارستانی تحت درمان قرار گرفته اند ، گزارش می شود که در مورد هفتاد و دو تن آن ها امراض روده و معده و زیاد کاری تیروئید و ضایعه عضوی مغز تشخیص داده شده بود .

تشخیص افتراقی بیماری های عضوی با هیستریک به توسط علایم زیر امکان

پذیراست :

- ۱- این بیماران با آن که گاه توجه زیادی به بیماری خود نشان می دهند ، ولی غالباً دارای ترس و تشویشی که در بیماران حقیقی وجود دارد ، نیستند .
 - ۲- در این بیماران ضایعات با کیفیت تشریحی اعضا وفق نمی دهند و صفر عضلانی Atrophy در عضله فلج هرگز دیده نمی شود .
 - ۳- اختلال عمل انتخابی است . مثلاً یک کور هیستریک معمولاً به کسی اصابت نمی کند و یا عضلات فلج فقط از انجام دادن بعضی از فعالیت ها عاجزند و انقباض های هیستریک موقع خواب از بین می رود .
 - ۴- با خواب مصنوعی و یا خواب توسط داروهای مخدر می توان علایم هیستریک را ایجاد یا برطرف کرد . هم چنین یک طبیب معالج می تواند آن ها را به وسیله تلقین از بین به برد . گاه بیمار وقتی از خواب بیدار می شود می تواند پای فلج شده را به حرکت در آورده و یا صحبت کند .
- تشخیص بین هیستری و تمارض نیز غالباً آسان است . تمارض عمدتاً مرتکب فریب می شود و این حقیقت از رفتار او پیداست . در حالی که هیستریک ها معمولاً بی تزویرند . به علاوه تمارض مضمون است و حالت دفاعی دارد ، ولی هیستریک فقط هنگامی که عدم تناسب رفتار او با بیماران حقیقی آشکار شود مشوش می گردد . بیمار هیستریک به طور کلی متوجه بیماری خود می باشد و با کمال میل در خصوص

آن بحث می کند 'در حالی که متمرکز از این که مورد آزمایش قرار گیرد اگراه دارد و از ترس کشف دروغ از بحث راجع به خود غالباً می گریزد .

علل مولد : درواکنش های مبدل سازی ، بیمار به وسیلهٔ مریض شدن از بعضی از مسایل دوری می کند و یا بعضی از گروه های زندگی خود را بدین ترتیب می گشاید مانند سایر واکنش های نوروتیک علایم هیستریک نیز بیمار را از مقابله با موقعیت های ناراحت کننده معاف می کند و به علاوه فواید ثانوی به صورت همدردی فوق العاده و توجه دیگران و قدرت کنترل اعمال اطرافیان نیز بر آن مترتب است . مثال زیر نموداری از این واکنش می باشد .

زن جوانی از زمان کودکی عقیدهٔ کاملی به زیبایی و هنرمندی خود داشت و جاه طلبی وی را افراد خانواده اش تصدیق و تشدید می کردند . هر نوع عملی با تحسین دوستان مواجه می شد و جملگی بر این عقیده بودند که صدای وی نیز مانند زیبایی اش بی نظیر است . سرانجام روزی که باید صدای زن مورد آزمایش قرار گیرد فرار سید . سابقاً چند بار وی تصمیم به امتحان دادن گرفته بود ولی هر بار در روز امتحان دوچار سردرد و کوفتگی صدا و یا بیماری های ناگهانی و غیر عفونی دیگر می شد عاقبت در اثر اراده و شاید هم به علت جاه طلبی به جلسهٔ امتحان رفت از آزمایش سادهٔ اولی به خوبی گذشت ، ولی هنگامی که نوبت قسمت سخت تر آواز رسید ، صدای وی در ابتدای خواندن قطعه خشن شد و گلوش گرفت و امتحان را نتوانست ادامه دهد و به معلم خود توضیح داد که حنجرهٔ بسیار ظریفی داشته و نمی دانسته که ممکن است به این حال بپیفتد . دخترک به خانه رفت و برای چند روز صدایش در نمی آمد ، ولی شکست خود را چنین توجیه می کرد که چون در موقع امتحان حنجره اش کاملاً سالم نبوده و در امتحان شرکت کرده هم شکست خورده و هم به حنجره اش به

طوری فشار آورده که صدمه دیده و دیگر نمی تواند خوب به خواند .
 در تاریخچه واکنش های بدل غالباً سلسله حوادثی به این طریق وجود دارد:
 ۱- آرزوی گریز از يك موقعیت نامطبوع . ۲- آرزوی آنی بیمار شدن برای
 اجتناب از آن موقعیت ۳- تحت استرس Stress [فشار ، هر گونه انگیزه یا وضعی که
 شخص را وادار به واکنش های سازشی می کند] اضافی یا مداوم ظهور علائم یک بیماری جسمی .
 در این جا آرزوی اولی برای گریز سر کوفته می شود و علائم بیماری جانشین
 می گردد و بدین ترتیب رابطه ای بین علائم و فشاری که موجب آن شده است نمی بیند
 علائم بیماری غالباً از ناخوشی های قبلی استنساخ می شود یا از منابع دیگری مانند
 بیماری های اقوام و یا بیماری هایی که در مجلات راجع به آن ها مطالبی خوانده شده
 تقلید می شوند .

باید اعتراف کرد که بسیاری از ما گاه برای اجتناب از مسایل زندگی
 آرزوی بیمار شدن کرده ایم . ولی شخص نورو تیک Neurotic [واکنش افردگی
 و یأس] کسی است که در مقابل يك مسأله جدی وسخت ، عملاً به این نوع واکنش
 متوسل می شود ، هر چند این واکنش مانع ادامه فعالیت های عادی زندگی اش
 گردد. این گونه رفتار نشانه ناپختگی عاطفی و حساسیت زیاد و توجه اغراقی شخص
 به خود است .

بیماران هیستریک معمولاً احتیاج مبرمی به توجه و قبول و تأیید مردم دارند،
 و بدین جهت خیلی زود تحت تأثیر تلقین فرمان های دیگران قرار می گیرند، ولی در
 اثر افراط در دفاع، سر کوفتن عواطف بیمار هیستریک سطحی است و بدین جهت اعمالش
 ناگهانی و از روی بی فکری است - و با آن که غالباً اشتیاق فراوان از خود نشان می دهد
 و موقعیت ها و حوادث را بزرگ و با اهمیت جلوه می دهد، ولی در واقع کمتر احساسات

عمیق دارد و تمایل او بیشتر فقط به حفظ ظاهر و اثرات عیانی است که بر اشخاص می گذارد. علل دیگر وقوع هیستری به قرار زیر است :-

۱- گاه واکنش مبدل مستقیماً به منظوررها ساختن بیمار از یک موقعیت

خطرناک یا نامطبوع به کار می رود .

مریض هیستریکی در راه کلیساغش می کرد و این غش هافقط همراه باردختری اتفاق می افتاد که در ازدواج با او دچار شکست شده بود. به این طریق بیمار توجه را از شکست خود منحرف کرده و دست آویز مناسبی در فریب خود و دیگران به دست آورده بود، ولی باید متذکر شد که همه این مراحل ناخود آگاهانه صورت می پذیرد و بیمار کنترلی بر روی علایم خود ندارد .

۲- گاه هیستری کوشی است از جانب شخص برای کسب مجدد مقام اجتماعی

از دست رفته. بیماری هیستری در یک پسر بچه ده ساله بایک حمله یی شبیه آپان-دیس شروع شد و با آن که علایم خیلی زود بر طرف گردید ولی ده باره روز دیگر تکرار گشت، و این حملات غالباً با تشنج همراه بود. بچه سرانجام مورد معاینه روان پزشکان قرار گرفت و معلوم شد که پسرک سالها مورد توجه بوده است تا هنگامی که پدرش در اثربیک حادثه اتومبیل دوچار حملات تشنج گردید و طبعاً مقداری ازدقت و توجهی که سابقاً به پسرک تعلق می گرفت متوجه پدر او شد. پسرک نیز در بیماری برای کسب مجدد مقام خود همان نمونه رفتار پدیری را تقلید می کرد .

۳- گاه واکنش مبدل از احساس گناه و لزوم تنبیه شخصی مایه می گیرد .

مثلاً در یک بیمار هیستریک لرزش و فلج دست راست پس از حمله به پدروپاره کردن پیراهن او با همین دست شروع شد، و بدون تردید فلج در این مورد نشانه مجازی تنبیه بود

۴- گاه بیمار به وسیله این واکنش از رفتار ظالمانه و خشن دیگران انتقام می گیرد و از این که دیگران احساس کنند که در اثر رفتار ظالمانه آن ها این بیماری حاصل شده است، احساس خوشنودی می کند .

۵- گاه پس از بهبود يك بیماری واقعی که بیمار در طی آن از موقعیت های نامطبوع بر حذر مانده است، علایم بیماری باقی می ماند

۶- هم چنان که گفتیم این بیماران بسیار تلقین پذیرند و گاه پزشك هنگام معاینه علایمی را از آن ها سوال میکند که بعدها بدان ها دوچار می شوند .

درمان - مانند سایر واکنش های نورو تیک Neurotic «افسردگی و یأس» در این جانیز حنف علایم بیمار مستلزم مقابله بیمار با موقعیت و حوادثی است که از آن ها می گریخته است . غالب بیماران با آن که آرزوی شفای کنند ، ولی عملاً با طبیب معالج هم کاری نمی نمایند و هنگامی که از يك نحوه درمان نتایجی حاصل می شود که از ادامه آن به وسیله انتقاد از پزشك یا بیمارستان خودداری می کنند .

علایم هیستریك گاه به وسیله «معجزه» های مختلف شفا یافته است. این درمان ها بر اساس تلقین پذیری این بیماران و عقیده و ایمان عمومی آنان است به «سحر و اعجاز» که بیمار را از همه مشکلاتی آن که محتاج به مقابله با کش مکش های دردناك باشد رها می کند ، ولی غالباً این گونه بهبودها دیرزمانی به طول نمی انجامد، مگر آن که بیمار بتواند با ایمان مذهبی و عقیده فلسفی مسایل خود راحل کند، و یا از آن ها اجتناب نماید. مانند سایر واکنش های نورو تیک راه علاج قطعی هیستری «روان درمانی» و کومك کردن به بیمار برای کسب دانش کافی با محیط است . هیپنوتیسم Hypnotisme یا خواب مصنوعی یا مواد مخدره از وسایل بسیار خوب درمان این بیماری است ، [و چنان که دیدیم فروید کاملاً عکس این عقیده را دارد].

۲- من و او

فروید هنگامی که از بارزه خود آگاه و ناخود آگاه سخن می‌راند، به جای روان خود آگاه ضمیر «من» و روان ناخود آگاه ضمیر «او» را استعمال می‌کند. «من» معرف شخصیت اجتماعی فرد است که تحت قوانین و قیود اجتماعی بوده و همیشه خود را با رسوم و سنن همسان می‌سازد. اما «او» همان ناخود آگاه است یا شخصیت پنهان و عصبان گر آدمی که همیشه با «من» در ستیز و عناد است. «او» به هیچ قانون و رسمی تسلیم نیست و نماینده تمایلات غریزی و هوس های ناسازگار آدمی با محیط است.

من یا شخصیت اجتماعی فرد، همواره قادر نیست مقابل فشارهای اوتاب و توان آورد، چون می‌دانیم که او- یا ناخود آگاه بسی قوی تر و نیرونگ بازتر از آن است که خود آگاه بتواند در برابرش مقاومت نماید. این است که نیرویی دیگر به یاری «من» می‌شابد که من برتر یا فوق من نام می‌گیرد. من برتر نمودار و معلول رویدادهای دوران اولیه زندگی است، که از آن تمامی مقررات و رسوم زندگی اجتماعی به نحو کامل مفهوم می‌گردد: من برتر نمودار آن نیرویی است که آدمی را به کارهای مردم‌پسند، رعایت قوانین و رسوم سوق می‌دهد و نیرویی از برای «من» تا بهتر بتواند در مقابل «او» مقاومت نماید و تسلیم امیال و خواست های ناپه جانگردد.

فروید خود برای نمایاندن این مفهوم اصطلاح Uder ich را استعمال نموده

که در فارسی فوق من یا من برتر بایستی ترجمه شود. در فرانسه نیز در برابر این اصطلاح Sur Moi و به انگلیسی Super Ego مورد استعمال می باشد. البته این جاضمیر اول شخص انگلیسی نبوده و لاتین است - چون بعضی از روان کاوان ترجیح دادند که از ضمیر لاتین برای نمایاندن - من واو - سودجویند .

۳- آراستگی

مکانیسم هایی چند در این مبحثی که فروید بدان اشاره می کند ، دست اندر کارند که در رؤیا فروید بدان ها بیشتر اهمیت داده است . کام ها و میل هایی که واپس زده می شوند ، چنان که دیدیم در حصار ضمیر ناخود آگاه بی جنبش و سرو صدا نمی مانند ، به همین جهت برای ترضیه خود را به صورت ظاهر فریب و آراسته یی درمی آورند تا با فریب من وارد عرصه خود آگاه شده و ترضیه گردند .

برخی اوقات «من» مطلقاً تحت تسلط و نفوذ «او» قرار می گیرد - حتا آن سان که وظیفه خود را از یاد برده و ندای من برتر را هم ناشنیده می گذارد . این حالت مولود مکانیسم آراستگی است . تمایلات واپس زده شده در این مورد چنان آراستگی و پیرایشی به خود می دهند که من - آن ها را غیر قانونی و ممنوع نشمرده ، بلکه بدانان آزادی عمل هم می دهد و در چنین حالتی است که مکانیسم آراستگی روی می دهد . ما آراستگی را در برابر لفظ Dramatisation آورده ایم که می توان آن را جلوه دادن ، نمایش دادن و صحنه آرایی هم در فارسی اصطلاح نمود .

۴- جابه جا کردن

رهانی روان ناخود آگاه به خاطر ارضای تمایلات واپس زده شده از مکانیسم

جابه جا کردن استفاده می نماید: بدین گونه که بعضی اوقات تمایلی از مقصد و هدف اصلی خود منصرف گشته و برای فریب «من» به صورتی دیگر گون در عرصه خود آگاه نفوذ می کند. گاهی او - بعضی تمایلات مضاعف و درهم فشرده را به وسیله این مکانیسم متشتت و تجزیه کرده و آن گاه هر جزء را در صورتی دیگر گون به منطقه من - کسپیل می کند.

این تغییر جهت و جانشینی بدین صورت به مرحله عمل درمی آید که بنا بر ملاحظاتی فرد قادر نیست مستقیماً شخص مورد خصومت خود را ایداء و تحقیر نماید. پس این تمایل که در مواقع عادی واپس زده می شود، به وسیله مکانیسم جابه جا کردن یا جانشینی به صورت های کاملاً دیگر گون و ناشناخته یی به عرصه خود آگاه راه می یابد، در حالی که هدف اصلی اش همان خصومت ورزی به طرف کینه است.

اصطلاح آلمانی Verlegen همان مفهوم جابه جا کردن در زبان فارسی را می رساند که معادل آن به فرانسه Déplacement و انگلیسی آن Displacement می باشد.

۵- تبدیل

تمایلات و غرایزی که به موجب زشت بودن نشان شامل واپس زدن می شوند در ضمیر ناخود آگاه با تغییر و تبدیل هایی سعی می نمایند دوباره به خود آگاه راه یافته و ارضاء شوند. این تغییر و تبدیل ها خود موجب مکانیسم های دیگری می شوند چون مکانیسم

درهم فشردن Condensation و مکانیسم جابه جا کردن Displacement که با عمل تبدیل Déguisement [تغییر دادن، دگرگون ساختن] آمیخته اند و اکثراً برای تفسیر رؤیاها مورد آزمایش و استفاده قرار می گیرند.

۶- تصعید

تمایلات غریزی و نابه جا که واپس زده می شوند، طبق اصول پسیک آنالیز به هیچ روی به فراموشی نمی گرایند و یا بدون فعالیت در عمق ناخود آگاه را کد نمانده، دست خوش نیستی نمی گردند، بلکه شامل دگرگونی یا تبدیل Deguiselement می شوند، بدین گونه که برای راه یافتن به خود آگاه و فریفتن او به اشکالی دیگر و صورتی دگرگون دگر باره باز می گردند و یکی از این اشکال تصعید یا تجلی است.

مکانیسم تصعید حاصل تمایلات واپس زده است که تعالی یافته و با تغییر شکل و هدف به صورت هنر و ادبیات، عقاید لاهوتی و مذهبی و بالاخره دیگر تجلیات ارزنده پروزمی کند. بایستی به این موضوع توجه داشته باشیم که عمل تصعید در افراد مختلف به صورت های گوناگونی درمی آید. مثلاً در جوانانی که کمرو و محجوب هستند، عناصر واپس زده شده به صورت تمایل به ادبیات و هنرهای زیبا جلوه گرفته و بدین سان مکانیسم تصعید حاصل می شود. این دسته که باید شاعران و هنرمندان را در شمار آنان محسوب داشت از بیماری های روانی بدین سبب مصون می مانند که تمایلات غریزی خود را در آثارشان منعکس و تصعیده می کنند.

برای نمایاندن این اصطلاح فروید خود از Sublimierung به فرانسه Sublimation برای نامیدن این اصطلاح فروریخت. برخی از پسیکانالیست‌ها برای این منظور از اصطلاح Canalisation رهنمونی آرزوویا Platonisation افلاتونی کردن استفاده کرده‌اند که البته مورد استعمال چندانی نداشته و همان اصطلاح اول بیشتر مورد قبول است.

مبحث سوم: روش های گوناگون درمانی

۱- مقاومت روانی و مکانیسم های آن

اشاره به اشتباهی در مبحث گذشته، طرد خواب مصنوعی و نتایج آن، عدم دست یابی باروش مورد نظر به خاطرات بیمار، خاطره مطلوب و ناشناختگی آن، مقاومت عامل این عدم موفقیت، ارتباط مقاومت و عدم ظهور خاطرات، نسبت این دو، جبر روانی و پیدایش راهی نو، من و یونگ، چگونگی روش شناخت خاطرات

همواره در مواقعی که شخص در طرح موارد و مسایلی به خواهد نهایت اختصار را رعایت کند، دوچار مشکلاتی می شود که اثرات آن شاید بعداً هویدا شود، و من در این مورد دوچار یکی از این مشکلات شده ام که بایستی آن را اشتباهی قلمداد کرد، اما نه چندان اشتباه نظر گیری. به هر انجام اینک بدان اشتباه و قصوری که در گفته های گذشته ام پیش آمد اشاره خواهم کرد.

من در قسمت های گذشته در مورد این که بدون اعمال خواب مصنوعی هم با روشی ویژه می توان به خاطرات بیمار دست یافت، اشاره یی کرده بودم. در آن قسمت گفتم که در چنین مواردی بیمار را در حالت خاصی بایستی تحت تأثیر قرار داد و از او خواست که هر چه از خاطر اش که به نظرش می آید، بدون کم و کاست و تعمق برای پزشک به گوید، و هم چنین تذکره دادم که در چنین مواقعی نخست آن چه که از خاطرات

به ذهن بیمار می‌گذرد، مربوط است به اولین خاطرات. اما امر بدین گونه نیست و همواره بیمار آن اولین خاطرات خود را به یاد نمی‌آورد، بلکه در این یادآوری‌ها نظم و ترتیبی از لحاظ تسلسل خاطرات و وقوع مرتب زمانی وجود ندارد و آن جامن برای اختصار و به درازا نکشیدن موضوع، به اختصار چنین گفته‌ی را آوردم.

به هر حال آن چه که در این روش جدید بدون کومک خواب مصنوعی جالب توجه بود، آن که همواره و بدون این که دوچار اشکالی شویم و تأکید زیادی به بیمار بنماییم، با همان دستور نخست شروع به گفتن می‌کرد و به تدریج خاطرات گذشته را به خاطر آورده و شرح می‌داد، و هر گاه این جریان را ادامه می‌دادیم، او نیز ادامه داده و هم‌چنان به بیان خاطراتی از گذشته‌های فراموش شده می‌پرداخت، چنین می‌اندیشیدیم که هر گاه این روش را ادامه داده و تعقیب نماییم هم‌چنان به تدریج خاطراتی دیگر به یاد آیند که کومکی باشد جهت درمان.

لیکن این گفتارهای مسلسل و آن چه که بیمار را یاد آور می‌شدند، اهمیتی ویژه را برای مادر داشت یا نه، بایستی گفته شود که نه، چون اغلب و در مواردی بسیاری از این خاطرات یاد آورده شده مواردی بودند ساده و از نظر ما غیر مهم که هیچ ارتباطی با آن حادثه مورد نظر ما که موجب جراحی روانی و بالنتیجه عوارض بیماری شده بودند، نداشت. در این مورد آزمایش‌هایی بسیار شد و نتیجه جملگی نیز یکسان بود و این مسأله که بدو مورد امیدواری شده بود، موجب ناامیدی را فراهم کرد. در چنین مواقعی حتا بیمار آن چیزهایی را نیز که بیان می‌کردند، خود ناقص بود و به طور کلی از شاخی به شاخی می‌پریدند بدون این که حتا اشاره کوچکی نیز به حادثه مورد نظر بنمایند، و در این جا بود که می‌اندیشیدم آیا بایستی از این که روش هیپنوز را کرده‌ام متأسف باشم؟

به هر انجام من سخت به اصول و قراروراهی که برگزیده بودم پای بند بودم و بدان ایمان داشتم، و به راستی که برخی اوقات این مسأله، یعنی پای بند بودن به اصول از برای آدمی تاچه اندازه ارزنده و قابل ارزش است. باری سرانجام پس از مدتی کاوش و جست و جو برای حل این چنین مشکلی که سد راهم شده بود، به اصلی توجه و اعتنا کردم و این اصل همان جبر روانی بود که صحت علمی و اساسی بودنش بعدها به وسیله دوست و همکارم یونگ C G yung و شاگردانش در زور یخ سخت مورد اعتنا قرار گرفته و تصدیق و تأیید شد.

من درباره این ایده اعتمادی بسیار داشتم و به طور قطعی بر آن بودم که بعید به نظر می‌رسد که اندیشه و خاطره‌ی ناگهان در ذهن بیمار روشن و زنده شود. در چنین امری به ویژه خود نمایی فکر و حادثه‌ی راست مستبعد می‌دانستم که ارتباط به بیماری طرف داشته و در اثر توجه او احیا نازنده و یاد آمده شده باشد. در چنین احوالی بارقه‌امیدی هم بود، چه به هیچ وجه لازم نبود که هر گاه آن خاطره مورد نظر هم جانی یافته و زنده شده باشد، به همان صورت نخستین و شکل اولش ظهور کند، چون موقعیت بیمار را در نظر گرفته و اصولاً دخالت وضعیت روانی‌اش را در آن مداخله به دهیم.

در چنین مواقعی که بیمار در شرایطی قرار می‌گیرد تا با کوشش خاطرات مورد نظر را به یاد آورد، در او دوجریان گوناگون و کاملاً مخالف به وجود می‌آید. وی از حاذی سمی می‌ورزد و می‌کوشد تا مطالب و آن حوادث مورد نظر فراموش شده را که به شکل پنهان و پوشیده‌ی در ضمیر ناخود آگاهش رانده شده‌اند، به صحنه روشن خود آگاه بیاورد، و از سویی دیگر جریانی مخالف، مانع از این کار می‌شود و این جریان مخالف همان است که من آن را مقاومت نام نهاده و از آن سخن گفتم، و همین

مقاومت است که جریان اول را متنی نموده و مانع و جلوگیر آن می‌شوند تا عناصری که در ناخود آگاه واپس زده شده‌اند، به عرصه خود آگاه راه یافته و یاد آورده شوند.

عنصر و عمل مقاومت نقش در خور توجهی در به یاد آوردن خاطرات دارد هر گاه هنگامی که کوششی برای به خاطر آوردن حوادث می‌شود، این مقاومت فعالیت‌اش هیچ و در درجه صفر باشد، مورد فراموش شده و حادثه مورد نظر به شکل اصلی خود به خود آگاه راه یافته و نمایان می‌شود، و هر گاه عمل مقاومت به نسبت های کم و بیشی کاستی و فزونی داشته باشد مورد و حادثه فراموش شده با تغییر شکل هایی به خود آگاه راه می‌یابند که بدو قابل شناخت نمی‌باشند. پس با این احوال چنین نتیجه می‌شود که بازگشت خاطره‌های فراموش شده به خود آگاه نسبت مستقیمی دارد به چگونگی عمل مقاومت و شدت و ضعف آن.

اینک ممکن است قرائینی به دست آورد که در روشنی موضوع کومک شایسته‌یی را انجام دهد. یعنی به هنگامی که بیماری سعی می‌کند تا خاطره‌یی را به یاد آورد، آن اندیشه‌یی که به ذهنش راه می‌یابد و بدو تشابهی با حادثه مطلوب می‌تواند بود و در این جانبست معکوسی است میان اصل آن خاطره و شدت مقاومت به این سان که هر چه شدت مقاومت بیشتر باشد، حادثه به خاطر آمده شباهت دورتری را به اصل واقعه مورد نظر دارد. به این معنی که گفته شد به هنگام مقاومت، آن فکری که به خاطر می‌گذرد خود عنوان نشانه‌یی را دارد برای باز شناخت مطلب مورد نظر و هر چه که عمل مقاومت تندتر باشد مورد واپس زده شده که به خود آگاه بازمی‌گردد، از اصل خود به واسطه جانشینی و تغییر یافتگی دورتر می‌باشد. اما با تمام این احوال حتماً بایستی وجوه تشابهی داشته باشد و قرائینی را برای تطبیق و باز شناخت صورت اصلی آن

به دست دهد، چون نشانه و رمز و یا صورت تغییر یافته آن می باشد. هر گاه عمل مقاومت بسیار شدید و تند و حاد نباشد، بایستی کوشید تا توفیقی به وسیله مواردی که خود بیمار جسته و گریخته به دست می دهد، صورت اصلی عنصر واپس زده شده را روشن نمود ، چون به هر حال موردی که بر اثر مقاومت به شکلی دیگر درآمده صورتی است از همان حادثه و خاطره مورد نظر که به زبانی دیگر اضطرار آبیان گشته است .

۲- اعمال سهوی و بیماریهای روانی

مصداق روش فوق در اعمال روزانه آدمی، اعمال سهوی و لغزش ها، علت و

انگیزه این اعمال و اشتباهات ، مثالی برای درک بهتر موضوع،

حکایت دو بازرگان، انتقاد کنایه یی منتقد، ارتباط این مثال

برای درک کنایه بیماران روانی

مصداق روش و قرار فوق که در نظام روانی آدمی و به هنگام بیماریهای روانی روی می دهد ، و از آن سخن گفتیم- در اعمال زندگی روزانه مورد توجه است . در جریان زندگی روزمره چه بسا که چنین موارد مشابهی برای مردمان پیش می آید و این موارد عبارت اند از کنایات و استعاراتی که ما در گفتار و اعمال روزانه خود مرتکب می شویم و اعمال سهوی *Actes Manques* بسیاری هر گاه و بی گاه در سخن گفتن، نوشتن، اندیشیدن و خواندن ما پیدا می شود . بحث و تحقیق در اطراف دانش پسیکانالیز و لزوم مراعاتی در اطراف و جوانب آن مرا و ادار به آن کرد تا در این لغزش ها و کنایات و به طور کلی در اعمال سهوی غوررسی کرده و توجهی در آن ها

بنمایم. * اکنون برای روشنی و وضوح مطلب ، با مثالی فهم این مورد را روشن می‌نمایم .

حکایتی است مبنی بر آن که دو تاجر که دوست و متحد و متفق بودند ، و کارشان قرین درست کاری و شرافت نیز نبود ، بر اثر کارهایی خلاف ، چون : دزدی ، کم فروشی ، احتکار و تقلب موفق شدند تا ثروت و دارایی بسیار فراوانی گرد آورند. آن گاه بر آن شدند تا نقاش کار آزموده و بسیار مشهوری را با دست مزدی گزاف بر آن دارند تا از آن ها دو تصویر ترسیم کند . نقاش به کار پرداخت و پس از مدتی تأمین نظر آن دو بازرگان را فراهم آورد . پس بازرگانان تصمیم گرفتند تا شب نشینی شکوه مند و مجللی برپا کنند و آن دو تابلو را به معرض تماشا گذارند . در ضمن شب نشینی یکی از منتقدان به نام را که در آن جلسه حضور داشت ، به کنار دو تابلو بردند تا نظر دهد . منتقد نیز مدتی به تأمل در دو تابلو نگریست ، آن گاه با وقار سری جنباند ، چون آنکه سخنی دارد مبنی بر آن که در تابلو ها نقصی مشاهده کرده است . پس اشاره به فضای تهی مانده میان دو تابلو نموده و تنها به این پرسش قناعت کرد که : «پس عیسا کجاست ؟»

در ظاهر این يك شوخی بیش نیست ، اما شوخییی که از لحاظ روان کاوی دارای معنا و وجه تحلیل می‌باشد ، و بدون شك منظور تعریض منتقد این بوده است

* حاصل تحقیقات و کاوش‌های فروید در این باره کتاب ارزنده او به نام «پسیکوپاتولوژی

زندگی روزانه» Zur - psychopathologie Der Alltagslebens است و فروید در این کتاب اعمالی را که موجب بی‌ترتیبی هایی در زندگی روزانه می‌شوند به دو دسته تقسیم می‌کند : دسته اول را اعمال سهوی Actes Manques و دسته دوم را اعمال اتفاقی یا نشانه‌ی Actes Symptomatique می‌نامد .

که: «شما نیز هم چون دو دزدی هستید که عیسا را میانشان به صلیب کشیدند» ، اما با تمام این احوال منتقد هنری این موضوع را به گونه فوق باصراحت نگفت بلکه گونه‌ی دیگری سخن گفت و به شیوه‌ی دیگر منظور خود را ادا نمود که همان سان که گفتیم در ابتدا نامفهوم و گنگ به نظر می‌رسید و اصولاً دارای پیوندی به صورت ظاهرش با موضوع نمی‌شد. اما با تمام این احوال می‌توان ظرافت يك ناسزا و فحش را از آن دریافت و به طور کلی این ناسزایی است مخصوص و کاملاً همان مفهوم ناسزای بی شرف و دزد را می‌رساند و در حقیقت جانشین آن است و گوینده آن در اثر يك جانشینی منظور خود را بیان داشته است .

به همین جهت است که ما بایستی کنایه و استعاره را که بیماران در ضمن گفتار بیان می‌کنند، سخت مورد نظر و دقت قرار دهیم ، چون رابطه‌ی میان آن ، و خاطره مورد نظر یا عنصر واپس زده شده موجود است . در این جا با توجه به حکایت و مثال فوق این فکر پیش می‌آید که به چه جهت آن منتقد هنری نظر خود را صریح و بی پرده بیان نداشت ، چون هم چنان که میل به صراحت لهجه و بی پرده گویی در آدمی وجود دارد ، جریانی نیز هست منطقی که جهات مخالف آن را باز می‌رساند . منتقد موقعت را می‌سنجد ، چون توهین به میهمان داری که از او دعوت کرده است از ادب اجتماعی و اخلاق به دور است و هم چنین کسی که کار گزاران و مستخدمه‌انی زورمند دارد ، طبعاً در صورت چنین توهینی آرام نمی‌نشیند و این کار خطر هایی دارد . هم چنین در مثالی که قبلاً آوردیم ، مشاهده کردیم که چگونه اشخاصی که ایجاد مزاحمت نمایند و نزاکت و ادب را مراعات نکنند ، به زودی اخراج و واپس زده می‌شوند . به همین جهت است که این منتقد نیز از صراحت لهجه خود داری می‌کند ، و منظور خود را با کنایه و استعاره بیان می‌نماید .

حال این جاره گذری است تا جهت قیاس از آن سودی ببریم ، چون بیماران نیز همان گونه عمل می کنند و در روش آن ها اندیشه های جانشینی که به جای خاطرات اصلی و نخستین بیان می شوند ، صورت کنایه و مبدل و جانشین شده همان خاطرات اصلی می باشند .

۳- درمان گفتاری

مکتب زورینخ و اساس آن ، اساس روش درمان گفتاری ، عناصر گفتارهای خود به خود ، مبدأ و منشأ عقده ها ، راه دست یابی به منشأ بیماری ، ارزش این روش ، اشکالات غیر اساسی و علل آن ، روش مقابله با بیمار ، آماده نمودن بیمار ، مقاومت و سلب مقاومت از بیمار

درستور پیش گفتیم که کار و روش مکتب زورینخ کومکی کرد تا به موجب آن به روشی که خود نیز اعتقاد و ایمان داشتیم باز رسم و اینک با تعقیب آن روش که گردانند گانش یونگ Yung ، بلولر Bleuler و دیگران بودند ، بر آن می شویم تا مواردی را روشن نموده و بر اساس آن کار خود را تعقیب کنیم . جمله خاطراتی که به وسیله بیمار باروش معهود به یاد آورده می شود ، دارای یک رشته عناصری هستند که با یکدیگر ارتباط داشته و دارای تأثرات می باشند و این عناصر به هم مربوط و حامل تأثرات را ما عقده «کمپلکس Complexe» می نامیم . پس هنگامی که سرگرم درمان یک بیمار می باشیم و در خاطرات او کوشش می کنیم تا یک عقده را جست و جو و پیدا نماییم ، هر گاه بیمار در ضمن یادآوری های خود مواردی را به دست دهد که

حاوی ارتباط هایی با آن عقده باشند، و هم چنین این عناصر به مقدار کافی در دسترس بیاید، خواهیم توانست به سود آنها به نتیجه‌ی مطلوب دست یافته و موفق شویم .

از جانبی دیگر مطابق فرض و تجربیات ما هر چه که به خاطر بیمار بگذرد ، به نسبت کم و بیشی پیوندهایی را داراست با عقده‌ او و کمپلکس مورد نظر که تولید بیماری کرده است ، البته هم چنان که گفتیم این پیوندها و ارتباط ها غیر مستقیم می باشند و در حله‌ اول چنان به نظر می رسند که نسبت به آن عقده‌ مورد نظر بیگانه باشند - اما چنین نیست و با توجه و دقتی کافی به زودی موارد مشابه در این جریان به دست می آید. پس وظیفه‌ ما این است که به بیمار آزادی عمل در گفتار دهیم و تأکید و رژیم تابدین آن که بیندیشد، هر آن چه را که به خاطرش می گذرد بر زبان آورد و با این روش است که موفقیتی سالم حاصل می شود . البته به نظر می رسد که این روشی باشد که جهت کشف عناصر واپس زده و عقده ها بسیار طولانی و خسته کننده باشد، لیکن در عوض من می توانم آن قدر اعتماد و اطمینان به دهم که این تنها راه عملی و مطلوب است که نتایجی مثبت از آن عاید می شود .

البته در ضمن هم چو آزمایش هایی ممکن است حوادث و اتفاقاتی رخ دهد که پیدایی آورنده‌ این توهم باشد که این چنین روشی عملاً مورد استفاده و بهره‌بری نیست. از جمله عوامل مهم و قابل توجهی که ممکن است پیدایی آورنده‌ این فکر باشد، آن است که گاه اتفاق می افتد که بیمار لب به سخن نمی گشاید، و یا پس از اندک سخن گویی، زبان در کام بسته و با تأکید و اصرار شما هم چنان سکوت کرده و می گوید برای گفتن هیچ ندارد و اصولاً چیزی به خاطرش باز نمی رسد .

حال هر گاه در واقع چنین امری فی نفسه واقعیت داشته باشد ، این انتقاد صحیح و پذیرفتنی خواهد بود که این روشی است بی حاصل که از آن نمی توان امید و طرفی

بر بست. اما وضع در واقع چنین نیست و در ضمن درمان، این چنین حوادثی بسیار پیش می‌آید که پزشك بایستی با دقت و تأمل و حوصله به کار پردازد. به هر انجام مشاهدات دقیق و آزمایش‌ها و تجربیات بسیار ما نشان می‌دهد که این توقف بیماری يك توقف و نگاه داشت ارادی است، و توقفی که در رشته ارتباطات فکری او پیش می‌آید، هرگز علتی خود به خود و خارج از حیطه اراده نداشته و ندارد. علت این توقف‌ها باز رسیدن فکرها و اندیشه‌هایی است به ذهن بیمار که می‌اندیشد هر گاه آن‌ها را به منصفه ظهور و عرصه گاه بیرونی نمایانی دهد، ممکن است بر اثر آن انتقادهای و بینش‌های خاصی که جنبه انتقادی دارد، در ذهن دیگران برانگیخته شود و علت اساسی توقف بیمار تحت تأثیر همین مقاومت‌ها است که به موجب آن مجبور می‌شود تا فکری یا فکرهایی را که به خاطرش رسیده اند یا حفظ نموده و یا از خود به راند.

راهی برای پیش‌گیری برای پیش‌نیامدن چنین موقعیتی وجود دارد، و آن این است که پزشك بایستی قبلاً چنین مواردی را به بیمار تذکر دهد، به مریض به درستی به فهماند که به این موارد نبایستی چندان اهمیتی داده و به آن‌ها تسلیم نشود. هم چنین نبایستی در صدد هیچ نوع انتخابی از میان خاطرات و فکرهایی که به خاطرش بر می‌گذرند برآید، و هم چنین مواردی که به ذهن‌اش می‌آیند هر چند هم که ناخوش آیند و نادرست باشند بایستی باز گوید و حتا هر گاه مواردی آورده شده بچه گانه، ابلهانه و یادوراز اخلاق و ادب باشند بایستی گفته شوند و برای بازگویی این موارد نباید هیچ نوع محدودیت و قیدوبند و یا ترس و هراسی در خود قایل گردد، چون با رعایت این دستورهاست که نتیجه‌ی حاصل خواهد شد و آن چه که مهم است میان سخنان خود نبایستی وقفه‌ی ایجاد نماید، چون این وقفه‌ها موجب نیروی یافتن مقاومت و قضاوت او در گفته‌هایش خواهد شد و ممکن است در اثر تفکر، مواردی را که به نظرش

ناخوش آیند جلوه کند نا گفته بگذارد. با دز نظر گرفتن این مقررات است که تداعی معانی حاصل می شود ، و هر فکری به افاصله فکری دیگر را به خاطر می آورد ورشته ارتباط های ذهنی هم چنان گسترش پیدا خواهد نمود تا عناصر لازم از برای راه یابی و شناخت عقده فراهم شود .

گفتیم که بیمار در مراحلی در صدد پرده پوشی و کتمان بر می آید و در مقابل پزشک می کوشد تا مقاومت نموده و برخی از موارد را که با خاطراتش وابستگی دارند ، به دست آویزهایی از خود دور نموده و آن ها را مخفی و در پرده نگاه دارد . این موارد از برای يك روان کاو ارزش های فراوانی را دارد ، ارزشی هم چون سنگ های معدنی برای يك استخراج کننده که به کومک ساده صنعت از آن سنگ ها فلزات گران بهایی استخراج می کند .

هر گاه بر آن باشیم تا به سادگی موفقیتی را به دست آوریم ، و نظری ابتدایی درباره عقده های واپس زده بیمار کسب کنیم ، لازم است نخست بدون آن که در صدد ارتباط منطقی عناصر و ترتیب تسلسل آن ها بر آییم ، به روش یونگ و شاگردانش به تجزیه ارتباط های فکری بیمار به پردازیم . روشی که یونگ و شاگردانش مبتکر آن بودند ، ارزشی دارد بسیار فراوان ، و برای يك پسیکانالیست و پزشک روان کاو دارای همان ارزش و اهمیتی است که تجزیه کیفی برای يك شیمی دان . از لحاظ فرعی از چنین روشی ممکن است که در درمان بیماران روانی از آن چشم پوشی شود ، اما چنان که اشاره شد از برای نمایانیدن و آشکار ساختن عقده ها و هم چنین بررسی اقسام جنون که مکتب زورینگ از قبل آن به موارد بسیار شایانی دست یافت ، نمی توان چشم فروپوشیده داشت .

۴ - تفسیر خواب

راه های نفوذ به ناخود آگاه ، خواب ها مورد توجه قرار می گیرند ، تفسیر خواب و مشابهت آن با بیماریهای روانی ، خواب بهترین وسیله برای شناخت ناخود آگاه ، ارزش این روش ، مخالفان من در این مورد ، جواب به مخالفان ، آغاز و منشا تکوین خواب ، يك تعريف کلی و علمی ، روش غیر خرافی تفسیر خواب ، خوابی که می بینیم ، عکس العمل مانسبت به آن ، دودسته از خواب ها ، خواب های روشن ، خواب های منوش ، روش تفسیر خواب های دوگانه ، مکانیسم های رؤیا ، ارزش تفسیر خواب در درمان بیماریهای روانی

اما با تمام این احوال ، این تنها راه نفوذ به روان ناخود آگاه بیمار نیست . جهت شناخت عقده ها و جراحات روانی ، طریق فوق - یعنی بررسی گفتارهای خود به خود و مسلسل بیماریك راه می باشد ، اما تنها راه نیست و برای نیل به چنین مقصود و هدفی و نفوذ در ناخود آگاه بیمار ، دو طریق دیگر موجود است : یکی تفسیر و تعبیر خواب ها و دیگری تفسیر اعمال سهوی و اشتباهات .

اینك من نزد خود چنین می اندیشم که آیا به طور اصولی شایسته تر آن نبود که من به جای آن که بحث های کلی و اصولی را دربارهٔ پسیکانالیز عنوان نمودم ، به تفسیر و تعبیر خواب های پر داختم؟ . در این مورد يك انگیزهٔ جزئی مرا از این کار

بازداشت و به همین جهت در آغاز از این مطلب سخنی به میان نیاوردم ، چون بر آن بودم و اصولاً نمی خواستم تا قبل از آن که معرفتی هر چند هم که سطحی و جزئی بوده باشد درباره تفسیر خواب به دست نیاورده باشید ، از این روش کهن که مورد تمسخر و سهل بینی و بدبینی عموم است سخنی به میان آورده باشم و بدان موجب به معرفی خود به «خواب گزار» اقدام ورزیده باشم .

اما از این میان من می توانم با اطمینان و نهایت اعتماد ادعا کنم که تفسیر خواب ها بهترین روش و شایسته ترین راهی است که به موجب آن می توان نسبت به ضمیر ناخود آگاه شناخت و معرفتی به دست آورد . تفسیر خواب به واقع پایه و اساس کاوش های مامحسوب شده و موردی است تا هر چه بهتر و بیشتر ارزش روان کاوی و پسیکانالیز را نشان دهد و به عموم امکان آن را به دهد و تجهیز می فراهم سازد برای به کار گرفتن و تجربه و آزمایش درباره آن . در این باره من آن قدر اطمینان و وثوق دارم که هر گاه از من پرسش شود که چه گونه می توان پسیکانالیست شد ، به گویم : به وسیله مطالعه و تحقیق و تدقیق در خواب های خود^۲ . در این مورد مخالفان ما اهتمام و سعی بلیغی کرده اند تا ما را محکوم نمایند . اصولاً مخالفان در این باره ، یعنی در مورد تفسیر خواب ها حتماً بر آن نشده اند تا دقت و توجه لازمی را نیز که بایسته است نسبت به این مسأله رعایت نمایند ، و برعکس کوشیده اند تا با دلایلی سست و غیرموجه آن را کوچک ، بی اهمیت و خرافی تلقی نموده و به طور کلی رد نمایند . اما با تمام این احوال هر گاه ما توفیق یابیم تا مسأله خواب را حل نماییم ، بی شک مسایل تازه ای در پسیکانالیز مطرح خواهد شد که افق آن را بسیار وسعت بخشیده و امکانات فراوان تری را برای توفیق های بیشتری نصیب ما خواهد نمود .

در این جا ، قبل از آن که مبادرت به اصل مطلب شود ، بدو توضیح می شود که

تشکیل خواب های ما و چگونگی آن ها همانندی بسیاری دارند به بیماری های روانی و از جانبی دیگر دارای وجه تفاوتی می باشند با بیماری های روانی ، یعنی این که در خواب و تشکیل آن ها اصطکاک و وجه تقارنی با بیماری و عوارض بیماری انگیز ملاحظه نمی شود. آنانی که می خواهند در این قلمرو موفقیت هایی فرادست آورند ، لازم است تا تنها به تعجب و تحیر و شگفتی در مقابله با کنایات ، استعاره ها ، تمثیل ها و رمز های خواب بسنده نکرده و اکتفا نورزند ، بلکه به جای ابراز شگفتی و اظهار تعجب بیهوده بایستی با دقت به ، تعمق ، علت یابی و تجزیه و تحلیل پرداخت و کسانی از مره دستة اول کوچک ترین امید و فقیته نمی توانند داشته باشند و اصولاً این چنین کسان توانایی نخواهند یافت تا به درک طبیعی و غیر طبیعی عوارض و بیماری های روانی پی به برند و آنان را بایستی در یک چنین جولان گاه عظیم و صحنه پهنای که برای تحقیق و کاوش باز گشوده است از بی خبران دانست ، و در این جا کاملاً به جا است تا اغلب پزشکان بیماری های روانی را نیز از این گروه به شمار آوریم .

اینک برای فهم صحیح و شایسته تری در این باره ، با اختصاری تمام ، اما روشن و قابل فهم به مسأله خواب و چگونگی آن نظری می افکنیم :

این امری است عمومی و در صورت کلی اش عادت برای همگان که به هنگامی که از خواب بر می خیزیم ، عکس العمل و حالت مادر برابر خواب هایی که دیده ایم ، کاملاً شباهت و همانندی بسیاری دارد با وضع بیماری که با گفته های خود که پزشک در او بر می انگیزد ، مواجه است . ما به هنگامی که از خواب بر می خیزیم ، با همان حقارت و کوچکی و بی اعتنایی به خواب هایی که دیده ایم می نگریم که بیماری که در درمان گفتاری برابر پزشک مواجه با عمل مقاومت شده و سعی می کند تا افکار ناپسند

و نامفهومی را که در خاطرش برانگیخته شده اند به دست فراموشی و نا گفته گزاری بسپارد .

مادر برابر خواب هایمان بر آن می شویم تا هر چه زودتر آن ها را به نسیان و فراموشی سپاریم ، و چونان است که در این کار شتابی داریم تا هر چه زودتر از شر این عناصر مزاحم رهایی یافته و آسوده شویم . این ناراحتی ها و واکنش ها برای از یاد بردن و نادیده انگاری این خواب ها ، انگیزه اش ناشی از خاصیت شگفتی است که در خواب های پیچیده و مبهم و چنان خواب های ساده و روشن وجود دارد ، و اما این خاصیت شگفتی چیست که این عکس العمل را تولید کرده و بر می انگیزد ؟ هیچ ، این انگیزه که این چنین موجب بدبینی و فرار و فراموشی را نسبت به این خواب ها تولید می کند ، عبارت است از امیال و خواست های خودمان که صورت ناپسندی داشته و تضادی با ادب ، اخلاق و عفت عمومی دارند و در ضمن خواب ظاهر و نمایان می شوند .

شواهدی بسیار در دست است که از روزگاران پیشین و کهن توجهی عمیق و در خور توجه نسبت به خواب معمول بوده است و به هیچ وجه چون زمان ما نسبت به این امر حقارت و بی اعتنائی نمی شده ، و هم در این زمان نیز از جانب عموم طبقات پایین اجتماع نسبت به این مورد توجهی می شود و عکس العمل هایی هم چون گذشتگان درباره وقوع آن از خود نشان داده و چون اسلاف بر آنند تا با تعبیر و تفسیر خواب از گذشته و آینده باخبر شوند .

در مورد کاوش هایی درباره مسأله خواب و آرای دربارۀ آن قبلا من به شما این اطمینان را می دهم که در مورد تفسیر خواب به هیچ وجه گرد مسایل خرافی و آرای گذشتگان نمی گرایم . و نگهی درباره مسأله پیش گویی به وسیله خواب ، من به

هیچ وجه ضمن کاوش ها ، آرمایش ها و تجربیاتم موردی پیدانکرده و به پدیده‌یی برنخوردم که درتأیید این مسأله باشد و به طور کلی پیش گویی رابه وسیله خواب بیان نماید و این مسأله‌یی است پندار گونه و دور از واقع که ارتباطی با همان معتقدات خرافی قدما دارد. اما با تمام این احوال این مسأله راه گیر آن نخواهد بود که کاوش‌ها و پژوهش‌هایی را در این سو و آن سوی خواب مانع شود و نگذارد و امکان نهد تا به وسیله کاوش‌ها و مطالعاتی در آن، به يك رشته از قضایای مهم روانی که برای ما اهمیت شایان توجهی را دارند، صرف نظر نماییم. چون هر نوع تحقیق و کاوش اصولی که در مسأله خواب انجام شود ، گامی است برای آشنایی بیشتری با يك رشته از مسایل مبهم و پیچیده روانی .

از جانبی دیگر همه خواب‌ها آن گونه پیچیده و مبهم نیستند که از حوصله دانش و معلومات مردم خارج باشند، بلکه بسیاری از این خواب‌ها ساده، روشن و قابل تفسیر منطقی می‌باشند و دست یابی و شناخت نسبت به آن‌ها مستلزم اندکی حوصله ، دقت و توجه می‌باشد. هر گاه هر کسی اندکی قبول زحمت نموده و کمی وقت صرف نماید با آن وقت و حوصله خواب‌های کود کانی از يك سال و نیم به بالا را مورد کاوش و مطالعه قرار دهد ، خواهد دید که تفسیر این دسته از خواب‌ها بسیار ساده ، آسان و جالب توجه است. و این خود وسیله‌یی است برای شناختی نسبت به خواب‌هایی دیگر که صورت مبهم و پیچیده‌یی را دارند . کود کان همواره موضوع خواب‌هایشان وقوع حوادثی دل خواه و یا رسیدن به آرزوها و کام‌ها و امیالی است که در روز گذشته برایشان پیش آمده و بدانها باز رسیده‌اند . به طور کلی کود کان همیشه خواب‌هایی می‌بینند که با میل و آرزویشان که در روز گذشته برآورده نشده بوده ارتباط دارد . در این مورد ملاحظه می‌شود که هیچ علت دشواری برای فهم چنین

خواب‌هایی وجود ندارد. برای دستیابی به این گونه خواب‌های کود کان تنها این مطلب کافی است که به دانیم کودک در روز گذشته به چه چیزهایی می‌اندیشیده و چه افکاری در مغز خود می‌پرورانده است. پس تا این جا آگاهی یافتیم که خواب‌های کود کان تحقق امیال و آرزوهایشان است که در حالت رؤیا بر آورده می‌گردد. اینک هر گاه خواب‌های بزرگ سالان نیز این گونه باشد و خواب‌هایی که می‌بینند، تحقق امیالشان در روز گذشته محسوب شود، موفقیت شایان توجه و ارزش مندی نصیب و بهره ما شده است و کلید مطمئنی از برای حل این چیستان عظیم به دست آورده‌ایم. اما تمام اهمیت موضوع در همین جا است و از همین خاستگاه است که ایرادها، انتقادها و اعتراضاتی به این روش وارد می‌شود. اما این روشی است دیرپای بازیربنایی محکم و استوار که ایرادها و اعتراضات وارده را با تجزیه و تحلیل‌های دقیقی رد می‌نماید. اینک در این جا ما به شکلی گویا و در نهایت فشرده‌گی به چند مورد از این ایرادها و اعتراضات پاسخ می‌گوییم:

فخستین مورد آن است که در مورد خواب بزرگ سالان مواجه با ایراد و اعتراض می‌شویم، و آن این است که می‌گویند هر گاه خواب ترضیه یک میل زمان بیداری باشد، این مورد در باره بزرگ سالان صدق ندارد. چون خواب بالغان آن قدر مبهم و در هم پیچیده و اغلب موارد نامفهوم است که ممکن است به هر چیزی تشبیه و تعبیر شود، الا آن که شکل ترضیه یک میل را بنمایاند.

در این مورد پاسخی که مادر مورد این انتقاد یا اعتراض می‌گوییم روشن و مدلل است و همان معنا و مفهوم می‌رانی رساند که در روش درمان گفتاری در مورد بیماران روانی مشاهده شد. بیمار هنگامی که هنگام راز گشایی و سخن گفتن مواردی را بیان می‌کند، در آغاز شباهتی با خاطره مورد نظر میان آن‌ها نظر گیر نمی‌شود، اما این عدم شباهت

مولود جان‌نشینی و تبدیل خاطرات است بنا بر همان دلایل و اصولی که باز گو شد. در این مورد نیز نظر ما همان است و می‌گوییم این خواب‌های مغشوش و به ظاهر مبهم نتیجه تغییر شکل و آراستگی و تبدیل آن امیال است، و چون تغییر شکل داده اند بدو آبیگانگی به نظر می‌رسند، اما در حقیقت این بیگانگی حاصل آن است که به موجب تغییر شکل دادن بسیار از مبدأ روانی خود دور شده‌اند.

پس از این امر چنین نتیجه می‌شود که در آغاز، به‌طور کلی لازم است تا در مورد ازهم تشخیص و تمیز داده شود و این در حقیقت موردی محسوب می‌شود که به موجب آن تقسیمی قابل شویم و این تقسیم در خواب به موضوع و روشنی مطلب کومک بسیاری خواهد کرد. جهت نخست آن که خواب را به همان شکلی که رخ داده است، و به همان صورتی که هنگام بیداری با آن مواجه شده‌ایم، و با تمام آن خصوصیات و ویژه گی‌هایش که برای نقل کردن در نظر می‌گیریم، با تمام ابهامات و احیاناً موارد غیر اخلاقی و جاهایی که از برای نقلش دوچار زحمت و سختی می‌شویم، در نظر به گیریم و همین قسمت و وجه است که ما آن را «وجه برونی رؤیا، صورت ظاهر خواب یا محتوی ظاهری خواب *Contenue Manifeste*» می‌نامیم.

اما در برابر این وجه نخستین، قسمتی و یا تقسیم دومینی هست که آن را «صورت پنهانی خواب، وجه درونی رؤیا *Contenue Latente*» خوانده می‌شود. باری از جانبی دیگر به دسته‌یی از اندیشه‌های پنهانی رؤیایی بر می‌خوریم که به‌زعم و فرض ما از اعماق ضمیر ناخود آگاه بر خواب‌ها تسلط داشته و در آن نفوذ خاصی دارند و این در حقیقت همان عمل تغییر آرایش می‌باشد که در مورد بیماری‌های روانی نسبت به کار و عمل آن قرآینی به دست داده شد و کاملاً نظیر همان نفوذ و عملی است که در مورد انجام و بروز علائم هیستری دخالت می‌کنند. وجه برونی و ظاهری رؤیا جان‌نشینی آن

اندیشه های نهانی است که روان ناخود آگاه در فعلیت آن دست اندر کار است .
 در این جا حال این پرش مطرح می شود که این چنین دگر گونی و تبدیلی حاصل
 کار چه عنصری است و برای چه اصولاً چنین کاری حاصل می شود؟ پاسخ این پرش
 آن است که این دگر گونی حاصل اعمال فشار و کنترل و مداخله « من » ایجاد می
 شود . قشر بیرونی روان ، یا « من » که نماینده شخصیت اجتماعی و محدود فرد است ،
 جلو ناخود آگاه و تمایلات واپس زده شده راسدمی کند و اجازه خروج و خود نمایی
 و ترضیه را بدان هانمی دهد و بنا بر این می توان چنین گفت که این کار جانشینی و
 تغییر شکل ، انگیزه اش مقاومت هایی است که از جانب « من » به عمل می آید و مطلقاً
 اجازه ورود محتویات نا خود آگاه را به خود آگاه در حال بیداری نمی دهد .

لیکن حالت خواب با بیداری تفاوتی دارد ، و این تفاوت آن است که این کنترل
 شدید به هنگام خواب اندکی سستی گرفته و به کلی ضعیف و ناتوان می شوند و مقاومت
 کم می گردد . اما این آگاهی و موضوع نبایستی چنان توهمی را برانگیزد که این
 نیرو و کنترل به کلی از میان رفته و مقاومت « من » به طور کلی منتفی می شود .
 نه ، این چنین نیست ، بلکه گفتیم که سستی می شود و این سستی آن اندازه است که امیال
 واپس زده شده و محتویات ناخود آگاه بتوانند با سورتی دیگر گون و ظاهری فریبنده
 جز آن چه که در نخست داشتند به قسمت خود آگاه وارد شوند و به ترضیه
 و انجامی خوش رسند . در این جا نیز وجه تقارن و همانندی بسیار پر معنایی میان
 کسی که خواب می بیند و یک بیمار هیستریک وجود دارد ، چون همان گونه که يك
 بیمار هیستریک به آثار مرضی خود آگاهی و وقوف نمی یابد ، يك خواب بیننده نیز
 به مفاهیم خواب های خود شناختی راستین پیدانمی کند .

جهت این که آگاهی و وقوفی به موجودیت صور پنهانی خواب و پیوند محکم
 و استوار آن با وجه برونی و صورت ظاهری خواب و اصل حقیقی این ارتباط پیدا

نماییم ، بایستی مبادرت به تحلیل خواب‌هایی با روش پسیک آنالی تیک که پیش از این از آن روش سخن گفتیم بنماییم . در چنین روشی و برای دستیابی به تحلیل درست ، لازم است تا کاملاً از دیدگاه تسلسل‌اندیشه هادر صورت ظاهری خواب چشم‌پوشی کنیم و تمام نیروی خود را مصروف بر آن داریم تا آگاهی‌هایی درباره اندیشه‌های پنهانی به بدست آوریم ، و از این راه مشاهده کنیم که هر يك از این عناصر خود چه ارتباط ها و پیوستگی‌هایی ایجاد می‌کند . این کاملاً همان روشی است که در مورد درمان گفتاری بیماران روانی مورد عمل بود و ملاحظه شد که به هنگام درمان گفتاری با کشف هر عنصری ، پیوستگی‌یی خود به خود به وجود می‌آید که به وسیله آن عناصری دیگر خود به خود کشف می‌شدند که ارتباطی داشتند با خاطرۀ مورد نظر و عقده و یاد در اصطلاح کمپلکس *Complexe* . در این مورد ، یعنی تجزیه و تحلیل خواب‌ها نیز همان روش ما را به نتایجی بازمی‌رسانند ، یعنی در این جا نیز با پیداشدن اشکال این پیوستگی‌ها ، ما خود به خود به کشف و نمایان ساختن اندیشه‌های پنهانی کسی که خواب می‌بیند موفق خواهیم شد .

با به کار بردن چنین روشی به بسیاری از مسایل دست خواهیم یافت و با کاوش‌هایی چند متوجه خواهیم شد که این اندیشه‌های پنهانی خواب به زودتی باز گشوده می‌شوند و در این جا است که در می‌یابیم میان خواب‌های بزرگ سالان و کودکان تفاوتی اصولی وجود نداشته و هر گاه تفاوت‌هایی نیز وجود داشته باشند ، کم و کاستی‌هایی در جاتی و ظاهری می‌باشند . برای اثبات این چنین ادعایی تنها کافی است تا به جای صورت ظاهری نامفهوم و پیچیده و پر راز و استعاره خواب ، شکل عمقی و اصلی آن را جانشین نماییم و تحت این شرایط است که متوجه خواهیم شد جمله‌ها ، رازها ، ابهامات و شرح و بوست‌های خواب مجموعاً مربوط به تأثرات ، امیال و افعال

روز گذشته بوده است و چون شامل خواهش‌ها ، کام‌ها و امیالی بوده است که بر آورده نشده ، در حالت خواب که مقاومت من و قوای روان خود آگاه سست و ضعیف بوده بروز و خودنمایی کرده است . اکنون در تعریفی کلی ، کوتاه و رسامی توان گفت که وجه برونی رؤیا ترضیه و انجام دگرگون‌شده و تغییر شکل یافته امیال واپس زده شده در ضمیر ناخود آگاه می‌باشد .

حال به این مطلب بازرسیده‌ایم تا توجهی بدان افکنده و متوجه شویم که چگونه عناصر و محتویات نا خود آگاه یا موارد واپس زده شده در خواب تبدیل به وجه برونی رؤیا و صورت ظاهری خواب می‌شوند . در صورت کلی مسأله ، مجموع این عمل راه کار کرد رؤیا - یا عمل رؤیا Traumarbeit می‌نامیم ، یعنی حالتی که به موجب آن اندیشه‌های پنهانی و امیال واپس زده شده به صورت شکسته و بسته‌یی به خود آگاه راه می‌یابند ، و این عمل شایستهٔ امعان نظر و دقت فراوانی است و لازم است تا بسیاری تلاش و نیروی خود را بر آن بگماریم ، چون به این وسیله است که ما آگاهی و معرفتی به آن قسمت پوشیده و تاریکی از روان که به شناخت آن بسیار نیازمندیم به دست خواهیم آورد ، و یا به عبارت دیگر ، هر گاه بر آن باشیم تا دقیق تر و موضوع را بیان کنیم ، در اثر این دقت و عطف توجه ، متوجه خواهیم شد که چه حوادثی بین دو قسمت مشخص و متمایز روان ، یعنی خود آگاه Conscience و ناخود آگاه Inconscience جریان پیدامی کند .

در این جریان دو حالت است که اهمیت بیشتری دارد، و این دو حالت عبارت‌اند از دو مکانیسم «جا به جا کردن ، یا تغییر جهت Displacement» و مکانیسم «درهم فشردن یا تراکم Condensation» در کار کرد رؤیا . در این دو حالت یادو

مکانیسم رؤیایی نیرنگ‌هایی مستتر است تا به موجب آنها عناصر و امیال و محتویات ضمیر ناخود آگاه به خود آگاه منتقل شده و کامیاب گردند ، و این حالت با عناصر واپس زده شده‌یی که به موجب ترضیه ناشدن به ژرفای ناخود آگاه رانده شده و به آثار مرضی تبدیل می‌شوند ، بی‌شبهت نیست .

از سویی دیگر ضمن تجزیه و تحلیل خواب‌ها به ویژه آن دسته از خواب‌هایی ، که متعلق به خودتان می‌باشد ، به امیال و تأثرات کهنه و دوری نیز بر می‌خورید ، چه لازم نیست که حتماً و الزاماً این خاطرات و امیال و ابسته به گذشته نزدیک باشد به هنگام تجزیه خواب‌های خود به وضوح بیشتری به این امر پی می‌برید و متوجه خواهید شد که نقش امیال و تأثرات سال‌های کودکی در این خواب‌ها تا چه حد بیش از آن اندازه‌یی است که گمان می‌کردید و حدس می‌زدید . به هنگام خواب‌ها و ضمن رؤیا همان کودکی را ملاحظه می‌کنید با تمام خصوصیات و ویژه گی‌هایش ، و جمله آن تمایلات و کام‌ها و حتا آن آرزوهای که این زمان دیگر موجودیت و نقش خود را از دست فرو هشته‌اند ، و مشاهده می‌کنید که این چنین کودکی چه گونه در نهاد شما که بزرگ سال و بالغ شده‌اید هم چنان زندگی می‌کند .

پس در این جا به وجه تقارن و نسبتی میان يك بشر بزرگ سال و بالغ و يك كودك از نظر گاه و ویژه‌یی باز می‌رسیم ، و ملاحظه می‌نماییم که قابلیت مخصوص يك شخص بالغ و بشر طبیعی و بزرگ سال ، چه گونه از ظرفیت های کودکی که کاملاً با آن متفاوت و متغایر است نشأت و سرچشمه گرفته است . به طور کلی يك بشر طبیعی و بزرگ سال که خواب‌هایی می‌بیند ، از مراحل بسیار گذشته است و این مراحل به ترتیب اهمیت هر کدام شامل تأثراتی نسبی بوده است که این تأثرات بدون شك در روان او عناصری را بازسازی کرده است . در طی زمان تربیت چه

ناهمواریه‌ها و زیان‌هایی را که از اعمال يك روش غلط پرورشی نصیب نبرده است و در فاصله دورانی که به شکل فعلی درآمده چه دوران‌هایی را در واپس زدگی Refoulement که نگذرانده و چه واکنش‌های روانی را که متقبل نشده و چه تصعید Sublimation‌هایی را که نگذرانده است ، و به طور کلی زندگی يك بشر طبیعی نیز عبارت است از يك رشته از این گونه تحولات و واکنش‌ها که ضمیرش را انباشته از تأثرات کرده است.

اکنون به وجود سمبولیک در خواب توجهی می‌کنیم . من در ضمن آزمایش‌ها و تجربیاتی که ضمن تجزیه و تحلیل خواب‌ها می‌نمودم ، به این نکته بارها مواجه شدم و اکنون نیز بر آنم تا در باره اش سخن گویم . روان نا خود آگاه که مخزن امیال واپس زده شده و عناصر سر کوفته می‌باشد ، به هنگامی که به ویژه جهت نمایاندن عناصر واپس زده شده ، یا عقده‌ها ، به خصوص عقده‌های جنسی رمزها و سمبول‌های خاصی به کار می‌برد و این اهتمام در مورد عناصر جنسی بسیار قوی و نیرومند است ، و این سمبول‌ها نیز نسبت به اشخاص گوناگون دیگر گونی پیدامی‌کند و همیشه سودبری و استفاده جویی از رمزهای معینی انجام نمی‌پذیرد ، اما به طور کلی و اصولی این سمبول‌ها وجوه مشابهتی دارند که می‌توان آن‌ها را باز شناخت . این سمبول‌ها را هم چنین به چند دسته می‌شود بخش پذیری داد ، و بسیار شبیه هستند به همان سمبول‌هایی که ما در افسانه‌ها و اساطیر Mythologie به آن‌ها قایل هستیم .

دنباله ایرادهایی که بدان اشاره کردیم ، به موارد ذکر شده بسته نمی‌شود . گفتیم که ما به این عقیده گرایش داریم که خواب انجام تحقق يك میل است ، اما مخالفان و احیاناً منتقدان در این جا به موردی تکیه و بر مانکنده می‌گیرند و

مخالفت می نمایند و آن مورد ، خواب های پریشان می باشد . اما در این قسمت درخواست من آن است که فعلا بر این نکته تأکیدی نوزید و بدان اعتنایی ننمایید . اصولا گذشته از آنکه این خواب های پریشان مورد قضاوت و نکته گیری واقع شوند ، بایستی گفته شود که خود احتیاج به تفسیر دارند و قبل از تفسیر هر نوع قضاوتی درباره آن ها عجولانه و دوراز انصاف می باشد . هم چنین دقت و توجهی در این مورد بسیار لازم است و آن اینکه پریشانی و تشویش و اضطراب تنها در باره محتویات خواب ها مورد نظر و صادق نیست و لازم است تا وضع بیماران روانی در این مورد برای مقایسه مورد توجه قرار گیرد و آن کسانی که از اضطراب و پریشانی ذهنی بیماران روانی نا آگاه و غافلند ، در واقع بایستی بسیار بی خبر و دوچار اشتباه بزرگی باشند . پریشانی ، اضطراب و تشویشی حاصل انکار ، مقاومت و مخالفتی است که «من» در برابر تمایلات واپس زده نشان می دهد ، تمایلاتی واپس زده که پس از دوران خودگی نیرو و جانی یافته و در صدد ارضا و جلوه یافتن می باشند . به همین جهت نیز هر گاه این تمایلات واپس زده شده و خفته در خواب بیدار شوند و در صدر جبران و ارضا بر آیند ، این امر طبیعی است که ایجاد پریشانی و تشویش می کنند .

در سطور در گذشته ، آغاز گفت و گو درباره خواب اشاره کردیم که مسأله خواب و تفسیر آن در روان کاوی اهمیتی شایان و قابل ملاحظه دارد ، و هم چنین گفته شد که مسأله خواب در این دانش جدید الولاده مسایل بسیاری دیگر را نیز مطرح خواهد کرد . باری اهمیت این دانش و مبحث از آن جا است که مسایل و اعمالی را که فهم و شناخت آن ها بسیار پیچیده و روچار ابهامات فراوانی است ، آشکار و روشن می سازد و از این راه است که حقانیت خود را او مهم تر ، درستی و صحت اش را ثابت می کند و بر این ارج و ارزش ، ما از راه درمان بیمارانی که به شیوه

پسیکانالیز آنان را تداوی می کردیم ، واقف و آگاه گشتیم .
 بر پایه آن چه که تا کنون مورد بحث بود می توان به آسانی و سهولت به این
 حقیقت دست یافت که تفسیر خواب هر گاه عملاً با مقاومت بسیار بیمار دوچار
 اشکالاتی نشود ، راه ارزنده‌ی است که به موجب آن به چگونگی محتویات ضمیر
 ناخود آگاه و عناصر واپس زده و تمایلات سر کوفته‌ی که در ژرفای آن غنوده‌اند
 وهم چنین «عقده»هایی که با آن همراه می باشند آگاهی خواهیم یافت .
 اینک پس از گفت و گو درباره دو قسمتی که مورد بحث و گفت و گو واقع
 شدند ، من خواهم توانست تا سومین قسمت از بخش های مورد نظر را که در واقع
 سومین دسته از نمودهای روانی را تشکیل می دهند که بر مبنای روش پسیکانالی تیک
 بنیان دارند ، مورد بحث قرار دهم .

۵ - اعمال سهوی

دسته سوم از مسایل روان کاوی ، اعمال سهوی و وابسته های آن ، نظر عمومی مردم ، نظرها ، تفسیر
 اعمال سهوی و اشتباهی ، وابستگی علل وقوع اعمال سهوی و عناصر واپس زده ، اصلی در مسایل
 پسیکانالی تیک و جبر روانی ، اهمیت علیت و نفی جریانات خود به خود ، راه هایی
 در شناخت ناخود آگاه ، آیا این روش دشوار است ، لزوم مطالعه و انتقاد بعد
 از تحصیل ، روان کاوی مخالفان

باری این دسته سوم نیز هم چون مسأله خواب ، عمومی است - و آن عبارت است
 از اعمال و افعال بی شماری که در جریان زندگی روزمره جمله مردمان ، چه آنانی
 که سالم و قرین سلامت اند و چه آنانی که بیمار و مبتلا به اختلالاتی می باشند اتفاق

می‌افتد. این‌ها را می‌توان به صورت کلی تحت عنوان اعمال سهوی *Actes Meprises* دسته بندی نمود.

این گونه اعمال را عادتاً و عملاً برایشان ارزشی قایل نیستند و آن‌ها را کاملاً اتفاقی و غیر عمدی به وقوع تعبیر می‌کنند، و عبارت‌اند از فراموشی‌ها و اشتباهاتی که آن‌ها را بی‌اهمیت و غیر قابل توضیح تلقی می‌کنند، چون: فراموشی اسامی خاص، اشتباهات لفظی، اشتباهاتی در خواندن و نوشتن، فراموشی بعضی کارها و افعال، گم کردن برخی اشیاء و چیزها، و شکستن بعضی اشیاء، و مواردی دیگر در همین حدود* برای جمله این اعمال چنانکه گفتم علتی روانی قایل نمی‌شوند و عموماً بروز آن‌ها را به اتفاق، سهو و اشتباه، بی‌دقتی و تشویش و گیجی نسبت می‌دهند. در این فهرست بایستی اعمالی دیگر را نیز اضافه نمود و آن افعال و حرکاتی است که افراد بی‌آن‌که خودشان آگاهی داشته و متوجه آن باشند انجام می‌دهند و طبعاً این افعال و حرکات را نیز به مصادری روانی منتسب نکرده و برایشان اهمیتی قایل نمی‌شوند، جز آن‌که به هنگام آگاهی‌هایی نادر، آن‌ها را به اشتباه و عدم فکر و عمد نسبت دهند.

برای مثال‌هایی درباره نمودن این افعال می‌توان سرگرمی‌ها و بازی کردن با زنجیر، کلید، تسبیح و اشیای دیگر، و هم‌چنین زمزمه کردن شعر و آواز و یا اصواتی نامفهوم زیر لب، و بازی با انگشت‌ها، گوشه‌ها و تکه‌های لباس و غیره را نام برد. هم‌چنین اعمال اتفاقی *Actes Symptomatiques* را بایستی از جمله همین موارد به‌شمار آورد. این اعمال برخلاف نظر و اعتقاد آن کسانی که گمان می‌کنند دارای اهمیت و ارزشی نبوده و اصلی روانی را فاقدند، دارای مفاهیم و تعبیری دقیق می‌باشند که اغلب تفسیر و فهم‌شان مستلزم کاری

*- برای آشنایی با این افعال نگاه کنید به پیوست شماره یک از همین مجله «مبحث سوم»

چندان دشوار نبوده ، بلکه بسیار آسان فیز می باشد . این ها به طور کلی بیان گر تمایلات و خواست هایی هستند که آدمی می کوشد تا آن ها را از روان خود آگاه و «من» خود پوشیده و پنهان کند و این ها نیز وجه مشابهتی با آن تمایلات واپس زده شده در ضمیر ناخود آگاه دارند که می کوشند تا ترضیه شوند هم چنان که آثار مرضی خواب سرچشمه و منشأش منبعث از خواهش های درونی و تمایلات واپس زده و عقده های روانی می باشد ، سرچشمه و خاستگاه این اعمال به ظاهر سهوی و غیر عمدی نیز رابطه ی مستقیم دارد با همان تمایلات سر کوفته و عقده ها - به همین جهت بایستی برای آن ها نیز چون آثار مرضی اهمیتی قایل شویم ، چون در اثر شناخت و دقت و کنجکاوی در این آثار به طرز شایسته تری موفق خواهیم شد تا به جریان زندگی روانی خویش آگاهی یابیم - و سرانجام آدمی به وسیلهٔ درک و شناخت این موارد است که می تواند اسرار نامفهوم روان خود را باز گشاید .

حال هر گاه چنان که گفتیم این موارد آن قدر فراوان و شایع است که حتا اشخاص سالم و تندرست نیز از ابتلای آن ناگزیرند ، این امر نشان ارزش و کلیت و عمومیت واپس زدن می تواند به شمار رود ، چون عمل واپس زدن آن قدر فراوان و شایع است که حتا تمامی افراد عادی نیز در جریان زندگی برخی عناصر و تمایلات خود را واپس می زنند و این واپس زده ها به قالب و شکل اعمال سهوی به ترضیه می رسند بی ارزشی و کمی تظاهری در این موارد نمی تواند علتی محسوب شود از برای عدم دقت و توجه ، در صورتی که ارزش نظری کاوش هایی در این باره بسیار شایان اهمیت است ، چون به واسطهٔ آن ها حتا می توانیم به وجود واپس زدگی و مکانیسم جانشینی در کسانی سالم آگاهی یابیم .

اکنون مواردی فراهم آمده و مواردی نیز فراهم می آید که به یکی از مشخصات اصولی

مسایل پسیکانالی تیک پی برده و آگاهی یابید. این وجه تشخیص و تمیز نیز در پسیکانالیزا اعتقادی است به اصول جبری در زندگی روانی. دردانش روان کاوی هیچ پدیده و عنصری بدون علت پدیدار نمی شود. هیچ یک از افعال و کردار آدمی از روی عدم دقت و به اصطلاح غیر عمد وقوع نمی یابد. هر اتفاق، کار، فعل اندیشه و موردی که آدمی به انجام می رساند و یا از او به منصفه ظهور می رسد، علت، انگیزه و منشأ وقوعی دارد و با الجملة هر موردی به علت ویژه‌یی به حیطة انجام می رسد که ممکن است کسی به آن علت و انگیزه آگاهی نداشته باشد و قوف نیابد.

در پرتو کوشش ها و کاوش هایی که مادر قوام و وسعت پسیکانالیزا به دست آورده ایم، هم اکنون این دانش وسیله‌یی مؤثر و بسیار امیدوار کننده شده است که نتایجی مطلوب بر اثر آن به دست می آید. برای آگاهی و پی بردن به این حقیقت به کوشید تا همه راه هایی را که برای کشف و دست یافتن به اندیشه های پنهانی، مواردی که در طی زندگی فراموش شده اند، تمایلات و عناصری که دواثر واپس زدگی در حجاب روان ناخود آگاه پنهان شده اند جمع و گرد آورید. از این راه ها و وسایل در مواردی سخن گفته شد در موقع خود نیز به موردهایی دیگر باز خواهیم رسید. این موارد یعنی موارد یاد شده عبارت اند از روش درمان گفتاری و پیوندهایی که در اثر تداعی معانی و تسلسل گفتار، ارتباط های خود به خودی را میان اندیشه ها و خاطر ها ایجاد می کند، خوابها و روش تفسیر آن ها که عناصر واپس زده شده و «عقده» ها را آشکار و نمایان می سازند، کاوش هایی در اعمال سهوی و اعمال اتفاقی، که جملگی روش هایی هستند متفاوت از برای یک مقصود، یعنی فهم، درک و شناخت نا خود آگاه. البته چنان که گفتم مواردی دیگر نیز جهت این منظور موجود است، و هنگامی که درباره «انتقال Transfert»، سخن به میان آید، از آن ها نیز یاد خواهم کرد.

در باره جمله علی که تا کنون مورد بحث بود، وهم چنین فهرستوار بدان اشاره رفت، باژرفی بیندیشید و آن ها را مورد دقت قرار دهید. آن گاه بر اثر این دقت متوجه خواهید شد که ادعای من از غلو و زیاده گویی بهره یی ندارد. هم اکنون روش و راه ما آن قدر مؤثر و عملی است که به موجب آن عودت و برگشت عناصر روانی بیماری زا و تمایلات واپس زده از روان ناخود آگاه به ضمیر خود آگاه کاملاً عملی است و به همین روی وسیله یی است مطمئن و مؤثر از برای درمان بیماران روانی، چون با بازگشت عناصر واپس زده و بیماری زا به خود آگاه است که آرام و اختلالات و نابه سامانی های بیماران بر زوده شده و تن درستی خود را بازمی یابند. این جا است که این موفقیت را به نادر کامی پذیرفته و به خود خوش باش و تهنیت می گوئیم که کوشش ها و مجاهدات و پی جویی های ما به چنین نتیجه درخشانی باز رسیده اند که درمان بیماران روانی را تضمین می کند و هم چنین آگاهی ها و شناخت ما را نسبت به معلوماتی نظری در باره بیماران روانی بسیار گسترده و وسعت بخشیده اند.

حال بعید نیست که روش و تکنیکی را که تا کنون اصول آن را برای شما شرح دادم، سخت و دشوار به نظر رسد و معتقد بر آن شده باشید که راهی است مشکل و احیاناً با موفقیت هایی نادر و اتفاقی. اما من به یقین معتقدم که راهی است نه چندان دشوار و با موفقیت های حتمی و مشخص که اتفاقی نمی باشند، بلکه از روی اصول و مطالعات قبلی و آزمایش ها و تجربیات فراوان نتیجه شده اند. این ها اصولی هستند که در جریان عمل و مطالعه کافی، خود به خود حقایقشان آشکار می شود، منتها سطحی و بدون مطالعه نمی توان درباره آن اظهار نظر و یا آن را مورد عمل قرار داد. هر نوع موفقیت و گاه یابی در آن مستلزم مطالعه و آگاهی کافی می باشد، و روش آن را جهت آگاهی لازم است هم چون بسافت شناسی Histologie و جراحی بسادقت

آموخت .

آن چه که شاید موجب تأسف شود و یا آن که مایه تعجب و شگفتی را فراهم آورد ، آگاهی از این موضوع است که ماقضاوت ، داوری و ارزش یابی در باره این روش و تکنیک را از جانب کسانی به دست آورده ایم که آگاهی هایی در باره پسیکانالیز و مسایل آن نداشته و از روش به کار بردن آن بی اطلاع بوده اند . آن گاه همین نا آگاهان به کار مسخره گوی و لودگی پرداخته و کار این دلقک بازی را به جایی کشانده اند که از مامی خواهند دفعتاً صحت و درستی تجربیات خود و نتایج عمیق آن ها را که طی سالیانی درازو با آزمایش هایی علمی و تجربیاتی فراوان همراه با مشاهدات عینی تکوین یافته و بساز ساخته شده است ، برایشان ثابت کنیم .

بی شك میان این گروه از مخالفان ، کسانی نیز یافت می شوند که به قبول افکار علمی عادت دارند ، و من باب مثل چون خود آنان آن توانایی را ندارند تا با چشمانی غیر مسلح تشکیلات و سازمان های بافتی را ملاحظه نمایند ، به همین جهت و بنابر روش قبول افکار علمی نتایجی را که از کاوش های میکروسکوپی اعلام شده قبول می کنند ، اما اینان تا خود آن جریان و تشکیلات و سازمان راز ما و رای میکروسکوپ مشاهده و ملاحظه نمایند به طور یقین نمی توانند راجع به آن اظهار نظری بر پایه تصدیق یا تکذیب به عمل آورند . اما بایستی در این جا به این مسأله اشاره کرد که مسایل پسیکانالی تیک از مواردی هستند که به ثبوت رسانیدنشان کار سخت و دشواری است ، لازم است تا نتایج آن در طول زمان و نظارتی دقیق و با حوصله بی درخور به اثبات رسد . اما آن چه که پیش از این بایستی

۱۰۰ د نظر بوده و به آن پاسخی داده شود این است که اصولاً یك روان کاو [پسیکانالیست]

چه می خواهد؟

از نظر گاه روانی وجه مشابهتی است میان مقاومت بیمار و مقاومت کسی که تازه نسبت به پسیکانالیرشناخت هایی حاصل می کند و با اصول آن مخالفت می نماید. بدو لازم است به پرسش فوق پاسخ داده شود. گفتم که يك پسیکانالیست اصولاً چه می خواهد؟ او بر آن هدف و انجام آن است تا تمایلات و عناصر واپس زده شده را به روان ناخود آگاه بازگشت دهد. هر يك از مادر جریان زندگانی و برخورد حوادث و روی داده ها بسیاری از تمایلات و کام هایمان را واپس زده ایم که با اشکال و دشواری در حفظ شان می کوشیم و هنگامی که به موضوع پسیکانالیزه شدن می رسیم و یا به عبارتی دیگر مواجه با درمانی ها تکنیک روان کاوی روبرو می آییم البته هر گاه مبتلا به يك بیماری روانی باشیم، به مقاومت می پردازیم. حال بایستی گفته شود که پسیکانالیز همان مقاومتی را که در بیماراندروانی ایجاد می کند، در اشخاصی مبتدی نسبت به پسیکانالیز، و یا آنانی که در راه آشنایی با این روش هستند نیز چنان مقاومتی را به وجود می آورد، و شاید نیز اصولاً مخالفت شدیدی که به وسیله مخالفان ما ابراز می گردد، انگیزه و منشأش از همین موضوع پدید آمده باشد.

چنان که دیدیم این مقاومت ها در کسان، با پوشش و نقابی از مخالفت همراه می شوند، چون این طبیعی ترین راه موجود از برای آفان است. این مخالفان برای توجیه مخالفت خود البته به دست آویزهایی نیز متشبث می شوند و دلایل و براهینی وضع می کنند که کاملاً شبیه به دلایل و براهینی است که بیماران برای کتمان رازها و خاطرات پنهان خود به وجود می آورند و ما با کومک قواعد علمی و عملی پسیکانالیز آن ها را از میان می بریم. مخالفان نیز کاملاً هم چون این

بیماران نحوه دآوری و قضاوتشان تحت تأثیر عللی تأثیری قرار می‌گیرد و به همین جهت است که در مخالفت خود بسیار سخت و نفوذ ناپذیر می‌شوند .

در حالی که مدت‌ها و سده‌های فراوانی روان خود آگاه جنبه مطلقه و کامل وی خدشه‌ی داشته ، امروزه برای بسیاری دشوار است تا يك باره به وجهی دیگر از ضمیر اعتقاد پیدا کنند که در برابر آن وجه مطلقه و کامل پیشین اهمیت‌وارزشی فراوان تر داشته و جمله سازمان روانی زیر نفوذ او فعلیت و دیگر گونه‌ی یابند .

امروزه هنوز روان خود آگاه با خود پرستی و غروری که دارد ، با نهایت تحقیر و انکسار می‌خواهد تا تجلیات ناخود آگاه را از خود به راند ، مثلاً با تحقیر ، يك خواب و امثال آن را از خود دور می‌کند و این در واقع بزرگ‌ترین مانعی است از برای شناخت و آگاهی مانسبت به ضمیر ناخود آگاه و عقده‌های روانی . به همین جهت است که آشنا ساختن اذهان و وادار کردن اشخاص را برای شناخت روان ناخود آگاه ، و تفهیم مسایلی به آنان که در بردارنده مفاهیم و عناصر جدیدی است جز آن چه که در خود آگاه آنان جای گرفته و نسبت به آن ها خوی گرفته‌اند امری است ، بسیار سخت و دشوار که آنان را به مخالف و مقاومت وامی‌دارد .

۱- اعمال سهوی

اعمال سهوی که کراراً و به انحاء مختلف از مابروز می‌کند ، تمامی از تظاهرات و تجلیات روان ناخود آگاه می‌باشند ، لیکن هنگام بررسی سطحی ، به نظر بهبوده وی بی‌معنا جلوه می‌نمایند. فروید معتقد است همان گونه که در بازگویی رؤیاها از جنبه برونی به جنبه درونی و اصل رؤیا راه می‌بریم، در این گونه اعمال هم بایستی از صورت ظاهر به وجه نهانی و اصلی پی به بریم. فروید خود مثال‌هایی روشن در کتاب « پسیکو پاتولوژی زندگی روزانه * » نقل می‌نماید:

ممکن است انسان هنگامی که جهت دیدار دوستی به منزل او می‌رود ، به عوض کوبیدن دریا فشار بر زنگ اخبار ، کلید خانه خود را از جیب به در آورده و در قفل کند . این نشان صمیمیت آن شخص است که نا خود آگاهانه می‌اندیشد اینجا چون منزل خودم است .

اغلب اوقات وقتی پزشکان به مطب می‌آیند برای عیادت به منازل بیماران می‌روند ، آهنگ آن می‌نمایند تا با کلید منزل خود در را بگشایند . فروید می‌گوید: در مورد مطب بعد از ملاحظه دقیق متوجه شدم که عدم علاقه پزشکان به مطبو

* S . Freud : Zur psychopathologie Der
Alltagslebens

کار خستگی آور، موجب این می گردد تا کلید منزل خود را که نشان مأمّن آسوده‌یی است به قفل مطب برند، و در مورد منازل بیماران علت این اشتباه علاقه و هم بستگی بدانان می باشد.

چنان که اشاره شد، این اعمال سهوی شامل مواردی هستند، چون لغزش های زبانی، سهو در اعمال و فراموشی نامها، اشتباهات لفظی، قلمی، اشتباه در خواندن و چیزهایی دیگر که به اختصار از آن ها یاد می کنیم.

الف - اشتباهات لفظی - Lapsus Lingua [به آلمانی، اصطلاح فروید [Versprechen] اشتباهات لفظی پیوستگی مستقیمی با ناخود آگاه دارد. سابق بر این عقیده داشتند که خستگی های اعصاب و فکر و موجب این گونه لغزش ها می شوند. فروید با این نظریه مخالفتی نکرده بلکه از آن سود جست. به عقیده او ناتوانی و خستگی های جسمی و روانی موجب آن می شود که خود آگاه یا «من» سستی گرفته و او از این سستی استفاده نموده و اعمال قدرت نماید.

پس اشتباهات لفظی مبین صورت حقیقی اندیشه های آدمی است و اصولاً اشتباه و لغزشی در کار نیست. برای روشن شدن مثالی آورده می شود: کارمندی در یک میهمانی که به افتخار مافوق او ترقیب داده بودند، جهت تکریم رییس خود، هنگام سخنرانی مدعوین را دعوت به «نوشیدن جهت اعزاز و بزرگداشت او Anstossen» می نماید، لیکن به جای جمله فوق، حضار را به نوشیدن برای عدم موفقیت Auflossen او دعوت می کند. فروید این لغزش را چنین تحلیل می کند که مرئوس باطناً نسبت به رییس خود بدبین بوده و این لغزش لفظی ندای صحیح ناخود آگاه او بوده است.

ب - اشتباه در خواندن Verlesen و نوشتن Verschreiben. اشتباهاتی

که در خواندن و نوشتن رخ می‌دهد، به همان عللی است که اشتباهات لفظی بود. در بحبوحه جنگ فرویدس مقاله روزنامه‌یی را بدین عنوان «جنگ در گوئرز Die Die Freid Vor Goerz» اشتباهاً می‌خواند و صلح در گوئرز Die Goerz می‌گوید برای مردی که دو فرزندش در جبهه می‌جنگند، چنین اشتباهی طبیعی است چون او در آرزوی صلح است.

خانمی به خواهرش نوشته بود منزل جدیدش را تبریک می‌گوید. دوستش هنگامی که آدرس و نشانی پشت پاکت را می‌خواند متوجه اشتباه خانم شده و به او تذکر می‌دهد که نشانی منزل سابق خواهرش را نوشته است، و به او گوشزد می‌کند که قطعاً چون خواهرت به منزل مجللی نقل مکان کرده نسبت به او حسادت می‌ورزی و خواهان آنی که در منزل قبلی اش باشد. خانم اندکی فکر کرده و با کمال صداقت حدس دوستش را تأیید و تصدیق می‌کند.

ج - فراموشی اندیشه‌ها نیز عللی دارند و وابسته به ناخودآگاه، فراموشی‌ها نشان عدم تمایل نسبت به عامل فراموش شده می‌باشد. شخصی که نام کسی، کتابی، محل وسیعی یا میعاد را فراموش می‌نماید، قطعاً به نحوی نسبت به آن موضوع بی‌علاقه می‌باشد، و یا عواملی دیگر موجب این می‌گردند که فرد تحت تأثیر آن عوامل موضوعی را فراموش کند.

دوشیزه بی‌درمجمعی که بحث از زندگی مسیح بود، خاطر نشان می‌سازد که کتابی را در گذشته خوانده که حاوی سرگذشت مسیح بوده است، اما هرچه می‌کوشد، نام آن کتاب به نظرش نمی‌رسد و جوانانی نیز که گرد او بودند به همین فراموشی دوچار می‌شوند.

عنوان آن کتاب بن‌هور Ben Hur بوده است و دختر جوان پس از وقوف

به جریان و یاد آوردن نام کتاب می گوید: فراموشی اندیشه من از این جهت است که نه من و نه هیچ دختر جوانی حاضر به ادای این جمله در مقابل مردان نیستیم . کلمه هور Hur در آلمانی به معنای ووسپی و Benhur به مفهوم یسک پیشنهاد جنسی است .

فرویدمی گوید این نوع فراموشی ها مسری است ، چون جوانان به شکل نا آگاهانه بی عنوان کتاب رادرك می کرده اند، لیکن بر اثر ملاحظه از شرم و حجب دختر جوان آنان نیز مرتکب فراموشی گشته بوده اند .

علت تمامی فراموشی ها تمایل نداشتن به اجرای آن می باشد . زنی بعد از ازدواج، اغلب به شکل مؤثری نام جدید خود را فراموش نموده و هنگام امضای معرفی خود به نام دوران دوشیز گیش متوسل می گشت . بعدها بر اثر تحقیق در این موضوع ثابت شد که خانم مزبور از زندگی زناشویی خود ناراضی و قصد طلاق داشته است .

۲- کمپلکس «عقده»

کمپلکس *Complex* - این اصطلاح در روان کاوی بسیار مورد بحث و بیشتر مبین دسته بی مخصوص از عناصر واپس زده شده می باشند. این اصطلاح برای اولین بار به وسیله یونگ *Yung - C - G* ابداع و مورد استعمال قرار گرفت و بعدها مورد قبول تمام پسیکانالیست ها قرار گرفت . این اصطلاح مفهوم وسیع و همانندی در زبان های اروپایی دارد . پسیکانالیست های فرانسوی و انگلیسی *Complex* و *Complex* و شکل آلمانی اش *Komplex* است که مورد استفاده قرار داده اند

در زبان فارسی برابری چون : مشکل، گره، پیچیده و عقده را می توان انتخاب نمود که «عقده» صورت رایج و رساتر وهم چنین برابری مناسب تری جهت اصل خود را دارد .

کودک طی مراحل مختلف زندگی ، همراه با سیر تکاملی لی بی دو Libido [= شهوت] اجباراً خواست ها و میل های را واپس می زند . در اثر تراکم و ازدیاد این امیال واپس زده در ناخود آگاه ، دره واقعی معین تعادل روحی از دست می رود و نا آرامی روانی پدید می آید .

هر گروه از امیال واپس زده شده ، موجب پیدایش يك عقده می گردند. فریود خود می گوید : « عقده مبین دستیی از امیال و تصورات بهم پیوسته است که در ناخود آگاه به سر می برند. »

موجبوانگیزه پیدایش این عقده ها را اکثرأ بایستی در مراحل اولیه کودکی کاوش نمود و تشکیل آن ها را هنگامی که کودک در اثر فهم قراردادها و آداب اجتماعی شروع به واپس زدن امیالی می نماید که با محیط سازگار و مناسب نیست .

پسبکاناتیست ها این عقده ها را گروه بندی و بسیار بر شمرده اند، چون عقده قاعدگی

زنان **Complexe Menstruation**، عقده اختکی **Complexe Castration**

عقده خانوادگی **Complexe Familial**، عقده اودیپ **Complexe Oeudipe**

عقده الکتر **Complexe Electera** و بسیاری دیگر .

۳- تفسیر خواب

انتشار کتاب «تفسیر خواب Die Traumdeutung» به سال ۱۹۰۰

تألیف فروید، یک باره چنان عظمتی به دانش روان کاوی افزود و با این کتاب عظیم چنان تحولی در دانش روان شناسی به وجود آمد که فوق تصور است. این هم چون روش ها و نوآوری های دیگر فروید موردی بود که بر آن تکیه بسیاری شد و چنان عظمتی داشت که به زودی در جهان انتشاری عظیم یافت.

تنها کتابی که اندکی پیش از انتشار عظیم کتاب فروید در زمینه خواب منتشر شده بود کتاب **Kalapared** بود موسوم به **Des Indcsà la Palanète Mars**. لیکن روش توجیه خشک و علمی کالاپارد قابل قیاس با نظرات فروید نیست. هر چند وجه تشابهی مابین بعضی از فصول این دو کتاب به نظر می رسد، اما از لحاظ کلی و اساس کار باهم مبیانت دارند.

آگاهی کوتاه گونه‌ی درباره مطالب این کتاب عظیم، بی سودی نمی تواند بود. به شکلی که در همین کتاب حاضر فروید ملاحظه می شود، وی با مطالعاتی که درباره هیستری انجام می داد، به رؤیا و تفسیر آن راه نمون شد. وی بیماران هیستریک را هم چون خواب گردانی مشاهده نمود که در بیداری خواب می بینند. یا به عبارت دیگر بیدارهایی که در حالت خواب به سر می برند.

هم چنین در همین کتاب ملاحظه می شود که فروید با ملاحظاتی در حیات روانی بشری به ناخود آگاه او بر می خورد که محتوی عناصر بسیاری است که خود فرد بدانها آگاهی ندارد. آن گاموی بر آن می شود تا راه شناخت و آگاهی نسبت به این عناصر را بیابد و متوجه می شود که آدمی در جریان زندگانی خود دارای تمایلات و خواسته هایی است که با سنن اخلاقی و موقعیت اجتماعی و برخی امور دیگر مغایرت دارند و به همین سبب مجبور می شود علی رغم میل خود از ارضای این خواهش ها چشم پوشی نماید. این امپال در اصطلاح سر کوفته و واپس زده **Refoulement** می شوند، اما هیچ

گاه از بین نمی‌روند و در قسمت مخفی ضمیر که ناخود آگاه نامیده شده انبار می‌شوند تا موقعیتی برای ترضیه بیابند . با مطالعاتی که فروید انجام می‌داد ، متوجه شد که رؤیا و وقوع آن‌را با این عناصر واپس زده شده و تمایلات سرکوفته ارتباطی است و بر آن شد تا راز خواب‌ها را بگشاید .

خواب‌ها و رؤیاها به دو دسته تقسیم می‌شوند: خواب‌های ساده و رؤیاهای پریشان و مغشوش . تفسیر رؤیاهای ساده نیز وسیله‌ی است از برای درک و شناخت خواب‌های مبهم و پریشان و آشفته . رؤیاها چنان که همه آگاهی‌دلریم ، ماجراهایی هستند بس شگفت و مناظری رنگارنگ با حوادثی گسیخته و پاره‌پاره و چیزهایی عجیب و ناباور که جز با غللی هم چون پر خوارگی و یا موارد الهامی و پیش‌گویی و جز این‌ها تعبیر نمی‌شدند و مردم با تحقیر بدان‌ها می‌نگریستند . اما وضع چنین نبود و فروید این پرده غفلت را درید ، و گفت که خواب‌ها نه بر آنکه بیهوده و نابه‌سامان نیستند ، بلکه دارای مفاهیمی عمیق و بس شایان توجه نیز می‌باشند که پیوستگی در خور توجهی دارند باروان آدمی و امور روانی و با شناخت چگونگی عمل و اصول آن است که آدمی رابه آنچه که در روحش می‌گذرد آشنا ساخته و سیله مطمئن و قابل اعتمادی است از برای شناخت روان ناخود آگاه و محتویات آن که اساس بروز جمله بیماری‌های روانی است .

پس از این در صد بر آمد تا راه شناخت و تفسیر این عنصر کهن خرافی را آشکار و روشن نماید. برای این منظور در رؤیا دو صورت قایل شد: برونه رؤیا یا صورت ظاهری خواب و درونه رؤیا یا صورت باطنی خواب . صورت ظاهری آن قسمتی است که در خواب برای خواب بین آشکار می‌شود و پس از بیداری یا قسمتی از آن و یا احیاناً همه آن رابه یاد می‌سپارد. اما صورت باطنی آن پس از تجزیه و تحلیلی با استفاده از روش

روان کاوی آشکار می شود که گشاینده رازهای بسیاری از روح آدمی است .

فرویدی پروا این نظر رایج را به دور افگند که رؤیا نتیجه تحریکات حسی بی باشد که عارض فرد خفته شده باشد ، بلکه گفت رؤیا عبارت است از تحقق امیال و آرزوها و تمنیات نهانی ما که خود نیز از آنها آگاهی نداریم. رؤیا حاصل انجام یکی از بزرگ ترین اعمال روح آدمی است که در شرایط و موقعیت بسیار شایسته بی انجام می شود. امیال و تمنیات و خواهش های نفسانی که ارضایشان در حالت بیداری ممکن است موجب جنایات و ارتکاب جرم های فراوانی شوند، در خواب یا به صورت های تبدیلی ترضیه شده و یا به همان نحو جرم آمیز و خطرناکشان اجرا می شوند بی آنکه صدمه و خطری را موجب گردند .

همان گونه که ملاحظه کردیم فروید خواب ها را به دو دسته تقسیم می کند . خواب های ساده و خواب های پریشان و مشکل. خواب های ساده صورت تحقق امیال و خواست های آدمی است که در بیداری تحقق نیافته و در خواب به کامیابی می رسند تشنه خواب آب گوارا و خنک می بیند ، عاشق هجران کشیده خواب وصال معشوق را می بیند ، گرسنه سفره خوراک های رنگین را ملاحظه می نماید و این امر همان چنان ادامه دارد .

فروید در کار رؤیا به چهار مکانیسم قایل شده است که صورت اصلی دارند . نخست مکانیسم درهم فشردن یا تراکم Condensation است . رؤیا به وسیله این مکانیسم خلاصه و درهم فشرده شده و به جای تظاهر تمامی امیال و عناصر واپس زده در خود آگاه ، که وقوعش امکانی ندارد، دوپاسه و گاه بیشتر از تمایلات پنهان به هم فشرده شده و در یک هیأت با عناصری گوناگون و اجزایی نا مرتب پیدایی می یابند .

صورت دوم مکانیسم جابه جا کردن ، نقل و انتقال و یا تغییر مکان Displacement می باشد. به موجب این مکانیسم است که تمایلات و خواهش های نابه جا که صورتی غیر اخلاقی و مخالف با روش و آداب و رسوم دارند، از هدف اصلی خود گریز زده و به شکلی دیگر درمی آیند تا در هیأتی دروغین به خود آگاه راه یابند در این مورد بی شک خواهش ها و تمایلاتی نقش دارند که جنسی و غیر اخلاقی می باشند و بدین ترتیب برای راه یابی به خود آگاه تغییر جهت می دهند : مثلاً شخصی که احساسات جنسی نسبت به زنان دارد، تمایل خود را به یکی از اشیاء وابسته به آن زنان تغییر جهت می دهد، چون : کفش ، کلاه ، کیف و حتا بوی تن و عطر و سایر چیزها و این مورد در انحرافات جنسی و بیماری روانی بسیار دیده می شود. و یا کسانی که شهوت جنسی و دوستی و علاقه بسیار دارند به جنس مخالف یا در صورت کسانی عام یا خاص . اینان ممکن است این عشق را از صورت انسانی به حیوانی مبدل و جابه جا کنند، و هم اینان هستند که به سگ ، گربه و یا بعضی پرندگان دوستی و علاقه بسیاری ابراز کرده و اسم مردان و یا زنانی را بدان ها می نهند و آن ها را پارومونس و همدم خود می سازند. فروید می گوید اینان بر اثر مقاومت خود آگاه و سانسور روانی یا رؤیایی مجبور می شوند تا احساسات نا به جای خودشان را در هیأتی مبدل برای تظاهر آماده کنند .

سومین مکانیسم رؤیا ، مکانیسم آراستگی ، صحنه آرایی یا نمایش دادن Dramatisation است . کار این مکانیسم ملموس ساختن و تجسم بخشیدن عناصر انتزاعی و مجرد است .

مکانیسم چهارمی سمبولیزاسیون Symbolisation یا کنایه آفرینی و به شکل رمز و کنایه در آوردن است. زبان کنایه ها در خواب و بیداری بسیار مهم است .

فروید می گوید چیزهای مجوف و تو خالی کنایه‌یی از آلت جنسی زنان و چیزهای دراز و نونوک تیز کنایه از آلت تناسلی مردان است. در معماری، نقاشی، صحنه و وسیع طبیعت توجه به هر چیزی نوعی کنایه در بردارد. رنگ ها نیز جمله سمبول‌هایی هستند و از این ره گذر است که ادبیات و هنر صحنه بکری است از برای کاوش این سمبول ها.

۴- وجه برونی و وجه درونی

منظور از دو شکل *Contenue Latente* و *Contenue Manifeste*

صورت ظاهر و صورت باطن رؤیا می باشد که به وجه برونی رؤیا و وجه درونی رؤیا-یا برونه رؤیا و درونه رؤیا بر گردانده می شود. مقصود از وجه برونی صورت مغشوش، درهم و نامنظم خواب است به همان گونه که به یاد آورده می شود، و وجه درونی و صورت نهائی رؤیا آن قسمتی است که پس از تجزیه و تحلیل به وسیله روان کاوی آشکار و روشن و نموده می شود.

بر گردانها و عکس العمل‌های روزانه، در رؤیا گاه منعکس نمی شوند، بلکه در حین جریانات عادی و روزانه زندگی، با تظاهرات و عکس العمل‌های اعمال سهوی *Actes Manques* به صورت‌های گوناگونی بر گذار می شوند که در قسمت اعمال سهوی از آن‌ها یاد کردیم.

۵ - درهم فشردن یا تراکم

در بعضی خواب‌ها که اغلب برای کودکان بروز می‌کند، صورت ظاهری و شکل باطنی رؤیا هم آهنگ بوده و به زودی تعبیر می‌شوند. لیکن این دسته از خواب‌ها کمتر مورد تفحص و پی‌جویی قرار می‌گیرند، بلکه قسمت مهم و درخور تعمق و پژوهش آن دسته از رؤیاها می‌باشند که تضادی مابین صورت ظاهر و صورت نهان آنها موجود است. این گونه رؤیاها، تار و پودشان از تمایلات و کام‌های واپس زده شده‌ی تشکیل یافته‌است که در روان ناخودآگاه در انتظار فرصت برای ترضیه به سر می‌برند. هنگام خواب چون دستگاه «سانسور روانی» اندکی سستی می‌گیرد، این تمایلات به یاری مکانیسم به عرصه خودآگاه راه می‌یابند که از آن جمله مکانیسم «درهم فشردن» را بایستی نام برد:

درهم فشردگی از جمله مکانیسم‌های مورد استفاده «او» یا روان ناخودآگاه می‌باشد. او برای کامیابی کام‌های وازده‌ی که من اجازه کامیابی و ارضاء بدانان نمی‌دهد، چند تمایل را بر هم فشرده و به صورت واحدی روانه عرصه خودآگاه می‌نماید. این درهم فشردن سبب آن می‌گردد که تمایلات صورت اصلی خود را از دست داده و من فریب ظاهر دگرگون آن‌ها را می‌خورد.

اصطلاحی که در زبان فارسی به «درهم فشردن» برگردانده شده است در اصل آلمانی و اصطلاح فروید *Verdichtung* است که پس‌یکانالهست‌های فرانسوی

وانگلیسی برای نمایاندن آن از Condensation استفاده کرده‌اند. در زبان فارسی دزهم فشردن و تراکم اصطلاح می‌شود. فروید خود در مواردی این گونه رؤیاهارا، یعنی فشرده شدن چند موضوع و صورت را در یک تصویر و هیأت واحد، رؤیای چند پهلویی یا خواب چند گونه‌ی *Surdétérmination* نامیده است. در تعریفی ساده تر باید گفت که در این گونه خواب‌ها یک عنصر تظاهری عبارت است از چند عنصر و تمایل که برهم فشرده شده و در یک قالب و هیأت نه‌ودار می‌شوند.

۶- انتقال

عمل انتقال *Transfert* عبارت است از نقل لی‌بی‌دو *Libido* یا شهوت از کسی به کسی دیگر و یا اشیاء و اجسامی بی‌جان. من باب مثل هر گاه کسی از یاران و دوستان شما بدرود زندگی گوید که بسیار مورد علاقه و محبت‌تان بوده باشد، آن علاقه و مهر بسیار چه‌بسا که به یکی از نزدیک‌ترین کسان آن یار متوفاه منتقل شود. در این مورد چه بسیار نیز ملاحظه شده است که در ضمن درمان یک بیمار روانی، هنگامی که بیمار رو به بهبود است به پزشک خود علاقه مند و یا عاشق او می‌شود.

این انتقال، مکانیسمی است که میان شاعران و هنرمندان مصداق فراوانی دارد، شاعران و هنرمندان اغلب عواطف و عشق و شهوت یا ای‌بی‌دوی خود را منتقل به طبیعت بی‌جان می‌کنند و کوه و دشت و صحرا و دریا و ماهور را هدف عشق خود قرار داده و با این معاشقه محرومیت خود را جبران می‌کنند و این همان موردی است که در پسیکانالیز چبران واقعیت *Compensation A la Réalité* نامیده می‌شود.



مبحث چهارم:

مسایل جنسی و چگونگی آن ها

۱- آگاهی مادر باره مسایل جنسی

فراغت از مباحث گذشته ، هدف از راه های شناخت ناخود آگاه ، محتویات ناخود آگاه ، عناصر واپس زده شده اغلب جنسی هستند ، ارتباط بیماری و مسایل جنسی واپس زده شده ، مخالفان و جوابی به آنها ، آگاهی از راه تجربه و مشاهدات ، بازرسیدن دیگران به اصل جنسیت از راه آزمایش و تجربه ، کتمان مسایل و غیر این جنسی ، علل پرده پوشی و نادیده انگاری

اکنون که از مباحث گذشته فراغت حاصل نمودیم ، و در راه هایی که از برای شناخت ناخود آگاه و عقده ها و عناصر واپس زده کاوش هایی نموده و نسبت به آنها آگاهی هایی فرادست آوردیم ، بایستی عطف توجهی به این موضوع مبذول داریم که این عقده ها ، عناصر واپس زده و موارد بیماری انگیز از چه نوعی می باشند و از لحاظ شناخت ضمیر نا آگاه چه راز هایی رامی گشایند که به موجب آنها اطلاعات مادر قسمت امور روانی شامل تر و زیاده تر گردد.

در این جا مواجهه با مسأله ای می شویم که در روان کاوی قلمروی بسیار شامل و اساسی دارد ، و آن مسأله جنسیت می باشد . نخستین موضوعی که در اثر کاوش های فوق الذکر که بدان اشاره رفت و به وسیله پسیکانالیز بدان رهبری

می‌هویم ارتباطی است میان آثار مرضی و مسایل جنسی . به عبارتی دیگر آن که آثار مرضی و نشانه های بروزی بیمار گونه ، به شکل اساسی و مرتبى بازندگانى عاشقانه و کامها یا محرومیت های جنسی بیمار پیوستگی عمیقی را دارد . در این مورد است که برای نخستین بار متوجه می‌شویم که تمایلات و خواهش های بیماری‌زا اغلب از چه نوعی هستند ، یعنی اکثراً از نوع شکل‌هایی می‌باشند که بازندگانى و امور عاشقانه بیمار ارتباط‌هایی دارند. از این‌ره گذراست که این اصل حاصل می‌شود که اختلالات و نابه سامانی های زندگانى عاشقانه و جنسی یکی از مهم ترین علل بیماری‌های روانی در پسیکانالیز تلقی می‌شود . البته توجه به این نکته بسیار ضروری است که می‌گوییم اختلالاتی ناشی از امور عاشقانه و جنسی یکی از علل مهم بروز بیماری‌های روانی تلقی می‌شود ، نه تنها علت کامل و بی‌خدشه آن‌ها .

البته این امر برای من بسیار روشن و آشکار است که این عقیدهٔ مرا به آسانی نخواهند پذیره شد و حتا کسانی نیز به آسانی بر آن گردن نخواهند نهاد . در این باره حتا من از دانشمندان و پی‌جویانی نیز که در مواردی با من هم عقیده و موافق بوده و روش‌هایم را مورد عمل و آزمایش می‌گذارند نیز امیدى ندارم ، چون اینان نیز بیشتر رغبت و تمایلی به آن دارند که مرا متهم به مبالغه و کج روی بنمایند . به طور کلی اینان فی نفسه ممکن است تا اندازه یی به این نظر تسلیم باشند، اما ظاهراً چنان که گفتم بنا بر مصالح و اموری بیشتر میل دارند فکر کنند که من درین مورد به ویژه ، یعنی نقش مسایل جنسی و اهمیت آن‌ها در پیدایش عقده‌ها و نشانه های بیماری‌زاد و چار اغراق‌وزیاده روی شده‌ام .

اینان اغلب چنین در برابر من در مقام پرسش بر می‌آیند که پس به چه علت سایر پدیده‌ها و امور و تحریکات فراوانی که موجودند ، موجب وانگیزه واپس

زدگی و «عقده» را فراهم نمی آورند که بر مبنای آن ها مکانیسم هایی چون تصعید Sublimation و جانشینی Displacement تکوین یابند ؟ .

در این باره من بدوناً به هیچ گونه مخالفت و انتقادی نسبت به این ایرادات دست نمی یازم و اصولاً نه عقیده ای را تکذیب و نه تأییدی نمایم و با هیچ نظری از نظراتی که در این مورد ایرادشده مخالفتی ندارم . اما تنها در یک امر تأکید و اصرار می ورزم و آن هم اهمیت و ارزش تجربیات عینی است، چون تجربیاتی که از راه هایی غیر نظری حاصل می شوند ، اهمیتی خاص و غیر قابل تردید و انکار دارند . در این مورد به خصوص نیز نظر من مبنی بر این گونه آزمایش های دقیق می باشد، چون این آزمایش ها عملاً ثابت کرده اند که تمایلات سر کوفته جنسی و عناصری وابسته به زندگی عاشقانه است که واپس زوده شده و موجب اختلالات و مکانیسم ها و ناهماهنگی های روانی را حاصل می آورند و عناصری که دارای مبدأ اصلی جنسی نباشند ، چنین قابلیت و کارسازی را ندارند . البته این عناصر غیر جنسی گاهی اوقات ممکن است که تأثیرات عوامل جنسی را تشدید و تقویت نمایند ، اما مشکل و دشوار که بتوانند جانشین و قایم مقام آن ها شده و همان تأثیرات را وا گذارند .

من خود نیز بر اثر آزمایش ها و تجربیات عینی بسیاری به این عقیده ایمان پیدا کردم و آن را اصلی اساسی معرفی نمودم . هنگامی که به سال ۱۸۸۵ با دکتر بروئر Breuer در باره هیستری کاری کردم و کتاب « تبعاتی در باره هیستری * » را منتشر کردم ، هنوز چنین عقیده ای را نداشتم ، بلکه بعدها به این اصل مسلم باور رسیدم و آن نیز چنانکه گفتم در اثر و بر پایه تجربیات و آزمایش هایی بسیار و غیر قابل تردیدی برایم حاصل شد^۱ .

دو آغاز طرح این مسأله بسیار دشوار و مواجه با اشکالات فراوانی بود. موضوعی بود که عامه نسبت بدان حساسیتی آمیخته به تعصب داشتند و حتا نزدیک‌ترین پی‌روان و شاگردانم نیز در ابتدا این موضوع را نپذیرفتند، اما نتایج آزمایش‌ها و تجربیات فراوانشان موجب شد تا این حقیقت و اصل مسلم را برایشان روشن و حقانیت‌اش را به ثبوت رساند و آنان نیز از راه تجربه‌های عینی و آزمایش‌هایی بسیار به نظر و عقیده‌من باز رسیدند.

پس با آزمایش‌ها و تجربیاتی که دیگران نیز به انجام آوردند، به صحت عقیده‌من پی‌برده و برای کشف رازهای پنهان روح بشری موردی به دست آمد که کشف آن در واقع اهمیتی داشت فراوان و درخور توجه. لیکن نکته‌ی است که در این جا اشاره‌بدان لازم است و آن نکته این است که از چگونگی وضعیت و احوال و عکس‌العمل‌های بیماران نمی‌توان به این فرض باز رسید و در باره‌آن به‌طور مستقیم آگاهی حاصل نمود. به این معنا که بیمار نه بر آن که اسرار خویش و امیال جنسی‌اش را هیچ‌گاه فاش ننموده و بروز نمی‌دهد، بلکه در کتمان و فروپوشیدگی آن نیز اصرار عجیبی می‌ورزد و از هر تمهید و وسیله‌ی سودمی جوید تا تمایلات جنسی‌اش بر ملا و آشکار نشوند.

در این مورد به‌خصوص به‌طور معمول اشخاص راستی و درستی از خود نشان نداده و به راه حقیقت نمی‌روند، بلکه به‌عکس آن روشی دارند و همه‌واره می‌کوشند تا خود را جز آنچه که هستند به جلوه و نمایش در آورده و از امور جنسی و ابراز آن طفره روند. با دست‌آویزها و وسایل گوناگونی می‌کوشند تا نمای حقیقی و شخصیت راستین خود را در حجاب‌ها و پرده‌های ضخیم از دروغ و نیرنگ فروپوشانند. به‌طور کلی از هر دست‌آویز و وسیله و موردی هر چند هم که غیر اخلاقی و ناپسندیده باشد برای فروپوشاندن تمایلات و غرایز جنسی مدد و کمک می‌گیرند. البته نمی‌توان

این کسان و این شیوه و روش را نیز بر این‌ها بسیار خرده گرفت، چون چگونگی محیط و اجتماع آن چیزی که آن را ادب و اخلاق می‌نامند، این قیود را به وجود آورده و صیقل و جلا بخشیده است. هر گاه به روشنی در این باره اندیشه نماییم، به این اصل باز می‌رسیم که گویی تمامی عناصر طبیعی و غیر طبیعی و همه عادات و روش‌ها، از ماه و خورشید و ستارگان تا جمادات و نباتات، و از اخلاق و ادب و رسوم تا گروه‌های مردم و اقوام بر آن شده‌اند تا با فعالیت‌های جنسی و عناصر و غرایز عاشقانه ما مخالفت و عناد ورزند در زندگی طبیعی هیچ گاه کسی هم چون امکانی را پیدا نمی‌نماید تا به آزادی و آسایش از امور جنسی و تمایلات این گونه خویش سخن بدهد و بدین وسیله نوعی تخلیه روانی و سبک‌باری در خود ایجاد کند.

اما این همه قید و بند به تدریج برای بیمارانی که باشیوه روان‌کاوی آشنایی پیدا می‌کنند برطرف و برزوده می‌شود. بیمار روانی همین‌که به روش سودمند پسیکانالیز آشنایی یافت و با اصول ممتازش مأنوس شد و آن‌را سودمند تشخیص داد، دیگر با آن همه وسایل و امکانات نمی‌کوشد تا خود را، یعنی تمایلات جنسی و جریانات زندگی عاشقانه‌اش را به پوشاندن مخفی و پنهان نماید، بلکه به عکس می‌کوشد تا آن پرده‌های ضخیم نیرنگ و دروغ را پاره کرده و تمایلات خود را بی‌پرده و مانع بر ملا و آشکار سازد.

در این احوال موضوعی است که بسیار جای تأسف می‌باشد، و آن این‌که پزشکان نیز در نادیده‌گیری و در پرده‌نگاه داشتن این امر بسیار کوشا و در تلاش‌اند. اینان نیز به‌هنگامی که سخن از عوامل و امور جنسی به میان می‌آید، روشی جز دیگران در کتمان و پرده‌پوشی ندارند. اغلب این پزشکان در بر خورد با چنین اصولی چنان‌با تمهید و نیزنگ خود را مواجه می‌کنند که گویی در عین شهوت پرستی هیچ‌گونه

آگاهی از چنین مواردی ندارند. اینان چون در طبقه‌ی تحصیل کرده و مبادی آداب بزرگ‌گو تربیت شده‌اند، برای حفظ ظاهر و مخالفت نکردن با سنن و نگاه‌داری مقام خود در اجتماع و حفظ عفت عمومی چنان با این مسأله برخورد می‌کنند که چنین چیزی را نمی‌شناسند.

۴- وجود میل جنسی در دوران کودکی

دنبال کردن تأثرات بیماری‌زا، دوران کودکی منشأ و پس‌زدن عناصر، عناصر و پس‌زده از چه گروهی هستند، عناصر جنسی و دوران کودکی، دو نوع تأثرات، تأثرات غیر جنسی و روابط آنها با جراحات روانی، ارزش‌شناخت تأثرات دوران کودکی، طرح مسایل جنسی در کودکان، مخالفان، روش تحقیق و عقیده، روان‌شناس آمریکایی،

وجود میل جنسی از آغاز طفولیت

به این مطلب اشاره کردیم که مسأله جنسی محدود به دوران و زمان محدودی از زندگی نیست و شمولی کلی دارد که تا دوران کودکی هم چنان امتداد پیدا می‌کند. اینک با دنبال نمودن مطالب بر بنیان مشاهدات و تجربیاتی که حاصل شده است بحث خود را هم چنان ادامه می‌دهیم. البته این جراحات روانی و یا آثار مرض انگیز، در صورت ظاهرشان تأثراتی جنسی را نشان نمی‌دهند، و چنانکه به بند گذشته در همین مبحث رجوع شود، مشاهده خواهیم نمود که مردم با چه کتمان عجیب و سرسختی شگفتی‌آوری در پنهان کردن تمایلات جنسی و تأثرات عاشقانه خود می‌کوشند.

باری هر گاه کار خود را هم چنان در این رشته ادامه دهیم، مشاهده می کنیم که دسته‌ی دیگری از بیماریها وجود دارند که در آزمایش‌های روان کاوانه، آثار مرضی شان به تأثرات و جراحات جنسی باز نمی‌رسد، بلکه با تأثراتی عادی که بهره و برداشتی از جنسیت ندارند ارتباط و پیوستگی دارند و به علتی خاص این گونه بیماریها اهمیت خود را از دست می‌دهند.

موضوعی دیگر که بس مهم است و دنبالهٔ مطلب را وسعت می‌بخشد، عبارت است از عنصر زمان. روش و کار تحلیلی که جهت درمان بیماری ویژه‌ی ضرورت دارد، به هیچ وجه و گونه‌ی به حوادث و روی دادهای زمان وقوع آن محدود و منتهی نمی‌شود در کار تحلیل و تجزیه هم چنان بایستی تا خاطرات و تأثرات بیمار را دنبال نموده و در اثر این دنباله روی به زمان عقب‌تری رسید. این روش مستلزم آن است تا تعقیب هم چنان ادامه پیدا نماید تا به دوران بلوغ باز رسیده و سپس به دوران کودکی منتهی شود آن نخستین دوران کودکی، و در همان مرحله دوران است که به تأثرات و حوادثی که موجب بیماری اولیه شده است پی برده می‌شود.

این وسیله‌ی است ارزنده و مطمئن که فقط با بازشناسی و کشف حوادث و رویدادهای دوران کودکی می‌توان حساسیت فرد را به تدریج در مورد جراحات بعدی روشن و آشکار ساخت. این روشی است که به موجب آن می‌توانیم به خاطراتی و حوادثی که غالباً فراموش و کهنه شده اند دست یافته و در اثر این دست یابی نیز توانایی آن را می‌یابیم که نشانه‌ها و آثار مرضی را پاک و برزداییم.

در این جا است که به شباهت نتایجی که از خواب‌ها حاصل شد با این مورد باز می‌رسیم. در هر دو مورد اصلیت و کلیت خاطرات کودکی را با اهمیت آن درک می‌کنیم چون آثار مرضی و نشانه‌های بیماری در واپسین تحلیل‌های خود به تمایلات و امیال

کودکی می‌رسند که به شدت واپس‌زده و سر کوفته شده‌اند. من این تمایلات شدید
کودکی را که سر کوفته و واپس‌زده شده‌اند، به‌طور کلی مربوط به مسایل جنسی
می‌دانم.

من از این مورد مطمئن هستم که بسیار به شگفتی و تعجب اندر می‌شوید و البته در
این مورد نیز من حق را به جانب شما داده و شگفتی و تعجب‌تان را امری طبیعی محسوب
می‌دارم. در این هنگام طبیعی است که این شگفتی شما ناشی از غرابت موضوع می‌باشد
و بدون شك این پرسش برابر شما مطرح می‌شود که مگر در كودك هم ازغرایز جنسی
نام‌نشان و موجودیتی هست؟ و آیا دوران طفولیت و کودکی مگر آن مرحله و
زمانی نیست که در طی آن اصولاً هیچ شکلی ازغرایز جنسی را جا و مکانی نمی‌باشد؟.

در برابر این چنین پرسشی که از سر تشویش، انکار و تعجب ایراد می‌شود، من
با کمال اطمینان پاسخ می‌دهم که بلی، میل جنسی در كودك وجود دارد. آن گونه
که در انجیل مسطور است و در نوشته‌های مذهبی خوانده‌اید که شیطان در بدن
ناپاکان و گناه‌کاران حلول می‌کند، امیال و نیروهای جنسی نیز به‌.دان صورت در
بالغان و آنانی که از دوران کودکی به بلوغ می‌رسند حلول نمی‌کند. تظاهرات و
نیروهای جنسی از همان آغاز کودکی در اطفال وجود دارد، باز نه بر آن که کم کم در
کودکی این تظاهرات و امیال تکوین و پیدایی یابند، بلکه کودکان این نیروها و
امیال را از بطن مادر با خود به همراه می‌آورند. از همین نمودارهای اولیه و آغازین
است که به موجب يك دوران تکاملی که طی آن فرازونشیب‌های بسیاری به وقوع
می‌پیوندد، میل جنسی به معنای خاص و عمومی‌اش در دوران باوغ تظاهر پیدامی‌کند.
تحقیق و تتبع در این موضوع به هیچ وجه مشکل و دشوار نمی‌باشد، منتها تنها کمی اراده،
دوری از تعصب و سخت‌گیری لازم است.

در این موضوع اتفاقاً پیش از من نیز در آمریکا نظراتی ایراد شده است که در تأیید آرا و عقاید من می باشد . برای آگاهی از این مطلب لازم است به مقاله دکتر سانفور دبل که در یکی از نشریات آمریکایی به سال ۱۹۰۲ انتشار یافت ، رجوع نمود * . این مقاله که تقریباً سه سال قبل از انتشار کتاب من به نام «سه رساله درباره نظریه جنسی **» به چاپ رسید، حاوی نظراتی بود در تأیید و تصدیق عقاید من. این مقاله با چنین عنوانی شروع می شود: مطالعاتی ابتدایی درباره تأثراتی که ناشی از مسایل جنسی می باشند . به طور کلی مطالعه این مقاله متضمن همان نتایجی است که من اکنون برای شما شرح و توضیح کردم. نویسنده و دانشمند فوق الذکر در مقاله اش چنین می نویسد: «به گونه ای که اغلب می اندیشند و بدان باور دارند ، تأثرات و تظاهرات جنسی به دوران بلوغ برای نخستین بار ظاهر نمی شوند، کار دانشمند مورد گفت و گو نیز کاملاً متکی بر مشاهدات عینی و تجربیاتی فراوان بوده است. وی به مدت پانزده سال کار بالغ بر هزار و پنجاه مورد آزمایش های گوناگون و مختلف را گردآوری کرده که متجاوز از هشت صد نمونه آن از مشاهدات مستقیم و شخصی خودش بوده است . این دانشمند که در این باره تحقیق بسیار و فراوانی متکی بر آزمایش ها و مشاهداتی عینی انجام داده، بر آن است که : آن چه که به طور مسلم محقق است، با مشاهدات و تجربیاتی که درباره تظاهرات و امیال جنسی کودکان بسیاری انجام شده است، و این مشاهدات بر روی کودکان از دو جنس مخالف فعلیت داشته ، این اصل را به ثبوت می رساند که بدون دخالت دادن و در نظر گرفتن يك اصل جنسی نمی توان به تجربیات و آزمایش هایی مورد توجه و اساسی دست یازید . البته برای حصول نتیجه ای که متکی بر عقول استدلال باشد و به این سبب اندیشه منطقی را نیز راضی نگاه دارد، لازم می آید تا این مشاهدات

* - American Journal of psychology

** - Drei Abhandlungen Zur Sexualtheorie

ترجمه کتاب فوق که بر سر و صدا ترین اثر فروید است ، به زودی منتشر می شود .

با نظرات و اعترافات و گفته‌های کسانی که آن تأثر جنسی مورد نظر را به شکل کاملی در کودکی تجربه کرده‌اند تلفیق و انبازی شود. برای دسترسی به یک هم‌چون روش مطمئنی لازم است تا کسانی مورد نظر و انتخاب واقع شوند که تصاویر روشن و صریحی از دوران کودکی‌شان را در خاطر داشته باشند.

البته بدون شك بسیاری کسان هستند که نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند میل جنسی را در دوران کودکی قبول کرده و بپذیرند، این کسان به ویژه از این امر شاید بسیار دوچار شگفتی و تعجب شوند که تعدادی بسیاری از کودکانی که پیش از موقع به تظاهر امیال جنسی و احساسات عاشقانه پرداخته‌اند، سن‌شان بیش از سه تا چهار و پنج سال نبوده است.

۳- مراحل میل جنسی

توفیق من دریا بش‌راهی درست وارزنده، شباهت کارمن و یونگ، شواهد بسیار از برای قبول، اهلیت میل جنسی دوران کودکی، انتقاد دکتر بلولر و تسلیم او بر اثر آزمایش‌های، کارمستقیم من و بی‌توجهی به مخالفان، راهی برای سدبندی مخالف خوانی، چگونگی غریزه جنسی در کودک، مفهوم عمیق جنسیت در کودک، عناصر غیر جنسی و جنسی، تکامل غریزه جنسی، خوددوستی و مناطق شهوت انگیز

هنوز اندک زمانی بر آن نمی‌گذرد که به موجب حادثه‌یی موفق شدم تا روشی را برگزینم. این حادثه، یعنی وجود اختلالات درونی، تشویش و اضطراب در یک کودک پنج ساله که بسیار او را تکیده و لاغر و ضعیف کرده بود، به من مدد کرد تا در این زمینه به اخذ روشی که مورد نظر من بود باز رسم. در این موضوع در آغازین گاه پدر کودک موفق شده بود تا با به کار زدن اصولی منظم و روشی ساده و منطقی به مواردی آگاهی یابد. حاصل مطالعات و کاوش‌های پدر مبتنی بود بر مدار کی که به موجب آن‌ها، توفیق

یافته بود تا نتایجی کامل و روشن از تظاهرات جسمانی و تکاپوهای ذهنی عاشق گونهٔ کودک در یکی از مراحل اولیه به دست آورد .

موردی دیگر از این شگفت‌تر، بیمار دوست من دکتر یونگ C. G. Yung بود که از لحاظ سن از مریض من نیز کوچک‌تر بود و از لحاظ وضع بیماری در حالتی مشابه با بیمار من قرار داشت . یونگ هنگامی سرگرم درمان این کودک بود که در همان احوال دارای خواهری کوچک نیز شده بود و ما به عیان و آشکارا ، در کمال روشنی و وضوح همان شهوات ، عقده‌ها و امیال را توانستیم در او مورد دقت و مشاهده قرار دهیم .

اینک دیگر من کم‌کم به این عقیده مأنوس می‌شوم که وسایل اولیه برای قبول چنین نظریه واصلی فراهم شده و آنانی که در آغاز با ناباوری و شگفتی بسیاری به مسألهٔ مورد نظر می‌نگریستند، دیگر اندکی نیروی پذیرایی یافته و به این مطلب با دیدهٔ مساعدتری می‌نگرند. برای مزید اطمینان بیشتری جهت نیل به فهم بیشتری ، کار یکی از پزشکان زوریخ را به نام دکتر بلولر Bleuler شاهد می‌آورم: دکتر بلولر که از پزشکان مجرب امراض روحی مکتب زوریخ است، چند سال پیش از این می‌گفت که از نظریات من دربارهٔ تئوریهای جنسی چیزی درک نمی‌کند. اما بعدها وی خودش با آزمایش‌ها و مشاهدات و ملاحظاتی که انجام داد، وجود میل جنسی در کودکان را کاملاً تصدیق و تأیید کرد .

تحریکاتی که از خارج انجام شود، ازدید گاه و روش من مانع آن نمی‌شود که از ذکر موضوع و موردی که صحت و واقعیت آن را به وسیلهٔ آزمایش‌ها و تجربیات فراوانی باز یافته‌ام، ناگفته بگذارم. هم‌چنین مخالفت افرادی مختلف چه غیر پزشک و چه آنکه پزشک باشند، باز در من کوچک‌ترین تأثیری از لحاظ ابراز و آشکار کردن حقایق نمی‌نماید. این

کسان تحت فشار موقعیت‌های اجتماعی و ادب و اخلاقی که بر ساخته‌اند، احساسات طاشقانه و تمایلات جنسی دوران کودکی خود را به دست‌فراوشی سپرده و در چنین هنگامی به هیچ وجه مایل نیستند حتی کوچک‌ترین اقدامی نمایند تا احساسات واپس زده دوران کودکی را به یاد آورند. اما موردی است که نظر این کسان را به طور کلی دیگر گونه می‌نماید و آن آزمایش‌های پسیکانالی تیکسی می‌باشد. این کسان هر گاه تمایلی نشان دهند تا به وسیله روش‌هایی که به وسیله روان‌کاوی اعمال می‌شود تحت آزمایش قرار گیرند. احساسات و تمایلات جنسی دوران کودکی خود را به روشنی ملاحظه کرده و به طور قطع نظرشان در باره این مطلب و مخالفت‌شان تغییر خواهد کرد!

پس خواهش من این است که در این باره مخالفت و هر گونه شك و تردید را بر کنار نیند و نخست به کوشید و سعی کنید که دور از بعضی تأثیرات، فی الحقیقت موضوع را مورد مطالعه و آزمایش و تجربه قرار دهید، ملاحظه نمایید که چگونه واقعیت موضوع به زودی آشکار شده و تمایلات جنسی به چه نحو از آغازین سال‌های زندگی تا بروز و تظاهر می‌نمایند. به سال ۱۹۰۵ من در کتاب خودم به نام سه رساله در باره تئوری جنسیت* در باره تظاهرات و مراحل تمایلات جنسی کودک کلن حاصل مطالعات خود را گرد آوردم و با این مطالعات که مدلل و مستدل می‌باشند فهم مطلب بسیار سریع و آسان خواهد شد!

هنگامی که از غریزه جنسی در کودک سخن می‌رود، لازم است تا در باره آن فهم و بینشی بسیار وسیع تر به کار رود تا در باره غریزه جنسی بزرگ سالان. غریزه جنسی کودک، غریزه بی‌ساده، پلهر و ال و دارای آن هدف خاصی که در خاطر نقش می‌بندد

نمی‌باشد، بلکه غریزه‌ی است مبهم، با عناصری مختلف و گوناگون و هدفی بسیار پریپیچ و خم. غریزه جنسی کودک ساخته و پرداخته یک عنصر معین و شناسا نیست، بلکه در آن می‌توان عناصر گوناگونی را تشخیص و تمیز داد که این عناصر دارای سرچشمه‌ها و خاستگاه‌های مختلفی می‌باشند. آنچه که بسیار مهم و قابل ملاحظه است، این عناصر با آن هدف اصلی که بعدها پیدا می‌کند و به طرف آن سوق داده شده و متکامل خواهد شد، یعنی آن موردی که با عمل تولید مثل و اعمال فیزیولوژیکی زن و مرد وابستگی دارد به هیچ وجه قابل انطباق و مقایسه نمی‌باشد، بلکه بعدها در اثر علل و حوادثی معین و تکامل تدریجی که تا او ان بلوغ هم چنان فعل و انفعال دارد، در خدمت هدف مورد توجه درمی‌آید.

این غریزه^۴ که ما آن را غریزه جنسی می‌نامیم، طی حرکت و تکاپو و فعل و انفعال‌های خود احساساتی را برمی‌انگیزد خوش آیند با تحریک‌هایی عضوی که تحریکات مطبوع و لذت‌آوری را تولید می‌کنند، و مابیه موجب برخی از موارد مشابهی که میان این تحریکات مطبوع و خوش آیندیهای جنسی برقرار است، آن‌ها را لذت‌های جنسی می‌خوانیم.

حال بایستی به منابع اصلی و موضعی کودک و شناخت آن‌ها توجه نمود که لذت و احساس مطبوع از آن جاها برمی‌خیزد. این منابع که اصل لذت جنسی کودک را شامل می‌شوند، عبارت‌اند از تحریکاتی عضوی، یعنی برخی از اعضای بدن چون لب و دهان، نشیمن گاه «مقعد» مجرای بول، و از طریق لمس به ویژه برخی از جاهای بدن که دارای انعطاف و حساسیت قابل توجهی می‌باشند. این مرحله‌ی است در نخستین دوران کودکی که توجه کامل کودک به خودش و آنچه که در او می‌گذرد معطوف است، و از دنیای خارج چیزی نمی‌شناسد. در این مرحله هدف لذت جویی و آماج گاه

نشان‌های جنسی خود طفل است. در این دوران کودک لذت و ترضیه را در خود جست‌وجو و مورد توجه قرار می‌دهد و به سان دوران‌های بعدی به واسطه و کسانی دیگر برابر گزیدن نیازمندی ندارد. این دوران، مرحله شهوت به خود، عشق به خود و خود دوستی «اوتو-اه روتیسیم Auto Erotisme» خوانده می‌شود، و این اصطلاحی است که هاوه لوفک الیس Have lock Ellis بر گزیده و مورد توجه و استعمال قرار گرفته است.^۵

گفتیم که در این مرحله، عشق دوران عشق به خود منابع لذت زایی هستند که تحریکات عضوی از آنها تولید می‌شود و این منابع عبارت‌اند از: لب و دهان، مقعد یا نشیمن، مجرای بول، لمس برخی از سطوح بدن - و این قسمت‌های ویژه را که در مرحله عشق به خود موجب تولید لذت جنسی می‌شوند ما مناطق شهوت‌انگیز Znoes Frogenes می‌خوانیم که هر زمانی که کانون فعالیت عنصر یا عناصر جنسی [= لی بی دو Libido] قرار می‌گیرند.

هر گاه بر آن باشیم که به مثال زنده و جان‌داری که تجربه و مشاهده‌اش نیز مقدور باشد تو سل جوییم، بایستی از شیر خوردن و مکیدن کودک از پستان مادر توجه کنیم. در کود کان کوچک و شیر خواره این مثال بسیار رایج است که لذت دوران خود دوستی یا مرحله عشق به خود که لذت حاصله از آن کاریکی از مناطق شهوت‌انگیز ذکر شده می‌باشد. قبل از ما نیز اشاره‌یی به این موضوع شده است و نخستین کسی که اشاره به این موضوع نموده و آن را از دیدگاه عامی مورد توجه قرار داده است لیندنر Lindner از اهل بوداپست بوده است که به سال ۱۷۸۹۰ این قضایا مورد توجهش

قرار گرفته و آن‌ها را تفسیر و تأیید کرده است * لیندنر با پژوهش‌ها و کاوش‌هایی که انجام داده بود، اعتقاد کامل داشت که این اعمال پیوستگی و ارتباطی دارند به میل جنسی و سرانجام این پزشک تغییر و تحول این عمل مقدماتی، یعنی مکیدن کودک را هم چنان در جادهٔ سیر تکاملی اش تا مراحل عالی و مشخص آن تعقیب کرده بوده است .

۴ - مراحل نخستین واپس زدگی

مناطق شهوت انگیز و ترضیهٔ مصنوعی به وسیلهٔ آلت تناسلی ، پایان دوران خود دوستی ، آغاز توجه به اشخاص در خارج ، طرد عوامل اوتواروتیک ، لی‌بی‌دو و کار آن ، غرایز بعدی ، دو دستهٔ مشخص و متضاد غرایز ، غرایز فاعلی و غرایز انفعالی ، صور بعدی این غرایز ، فعالیت کودک برای انتخاب معشوق ، عدم توجه به جنس مخالف ، هم جنس دوستی آغازین کودک ، آغاز بلوغ ، واپس زدگی‌ها و عکس‌العمل‌های آن

در اشاره به مناطق شهوت انگیز از آلت تناسلی سخنی به‌میان نیاورده و اشاره‌یی بدان نکرده‌یم . اما بایستی گفته شود که نوع دیگری از لذت جنسی در این نخستین دوران

* لیندنر Lindner پزشک مشهور مجارستانی يك قرن پیش از فروید ، یعنی به سال ۱۷۸۹ ، به این مناطق شهوت انگیز Zones Érogenés به روشنی اشاره ننوده است ، و حتا وی به این موضوع نیز پرداخته و اشاره کرده بود که در صورت تثبیت Fixation موجب پیدایش بیماری - و شیوهٔ ترضیه سبب تلطیف ، وهم چنین اصل تصعید Sublimation نیز مورد توجه این پزشک بزرگ بوده است .

یعنی مرحله خوددوستی یا عشق به خود *Auto Erotisme* ، تحریک مصنوعی اعضای تناسلی است که در دوران های بعدی زندگی ارزشی فراوان یافته و دارای اهمیتی اساسی می شود و برخی از افراد هرگز نخواهند توانست خود را از قید این تحریک مصنوعی رها سازند و به صورت انحراف این عمل هم چنان در آن ها مداومت پیدامی نماید .

اما این دوران گذران است و در ضمن این فعالیت ها و اقدامات خود دوستانه «اتو-اروتیک» به زودی تکاپوها و کارسازی هایی دیگر از همین نوع پیدایی و عرض وجود می کنند و در کودک به موجب آن ها راه هایی دیگر از برای لذت جویی و ترضیه امیال جنسی فرادستی می آید که کم کم به موجب آنها به نیای خارج از خود توجه پیدامی کند. این لذت جنسی ثانوی را ما «لی بی دو» *Libido* می نامیم که با پیدایی آن وجود و دخالت شخصی دیگر لازم می آید تا این نیرو ، یعنی لی بی دو [= شهوت] بدو برافکنده شود .

این غرایز که بر اثر پیدایش و تکوین لی بی دو پدیدمی آیند، به طور کلی به دو دسته با هدف هایی مخالف و ضدیکدیگر تقسیم می شوند که دسته یی حامل اهداف فاعلی هستند دسته یی دیگر بارور از تمایلات و موارد مفعولی یا انفعالی . نماینده اصلی غرایز فاعلی، همان عبارت انداز سادیسیم^۷ *Sadisme* یا در آزاری و بی رحمی - و دید بانی^۸ یا چشم چرانی *Voyeurisme* و موارد انفعالی آن که مهم ترین شان مازوشیسیم^۹ *Masochisme* یا آزاردوستی و خودنمایی^{۱۰} *Exhibitionisme* یا میل شدید به این که نقاط و اعضای از بدن خود را به نمایش بگذارند می باشد. هر کدام از این تمایلات بعدها به صور و اشکالی ممکن است در آیند ، مثلاً تمایل به خودنمایی بعدها در شکل برتر و تصفیه شده اش به تمایل به خودنمایی آرتمیستیک تبدیل می شود.

آنچه که در مرحله بعدی از مراحل ذکر شده در کودک قابل توجه است ، فعالیت و تکاپوهای اوست برای انتخاب معشوق ، که در آن مرحله توجه و عطف نظرش به خارج برای انتخاب جفتی و شخصی خارجی سخت مورد نظر می تواند باشد . در آغاز ، انتخاب این جفت و شخص خارجی مربوط است به صیانت و حفظ خود و به اصطلاح غریزه صیانت و بقا در این مورد کار ساز و تحریک کننده است و در مورد انتخاب جفت و یا فردی خارجی به هیچ وجه مسأله انتخاب از جنس مخالف مطرح و مورد نظر نیست و در این مورد به قطع می توان گفت که نقشی جز می را عهده دار نمی باشد ، بلکه صورت عکس آن می تواند دارای وجه مصداقی باشد . در این مورد بدون پروا و نظری لازم است به این اصل اشاره گردد که هر کودکی در آغازی که توجه به خارج معطوف می کند ، تمایلات جنسی اش متوجه هم جنس خودش می باشد و هم جنس دوستی^{۱۱} Homosexualité او بدون شك در این مرحله محرز و مسلم است .

به شکلی که متوجه شده و ملاحظه می کنیم ، در این زندگی و دوران مبهم کودکی که بسیار محلی پر پیچ و خم داشته و عناصر بسیار در طی آن به حال تجزیه و تفکیک می باشند ، غریزه با تمام هدف و نیرویش در راه کسب لذت و ایجاد آن است . در این حال این غریزه یا غرایز ، گران بار از عناصر نا مشخصی می باشد که در تکاپوی کسب لذت هستند و بعد ها بر اثر تکاملی تدریجی تمرکزی یافته و در ضمن مراحل نهایی این تمرکز ، به دو دسته تقسیم می شوند ، یعنی جریان آن ها به دو جهت اصلی راه پیدا می کند ، به طوری که در او ان بلوغ کاملاً مشخص شده و خاصیت اصلی و قابل شناخت خود را پیدامی کند .

از جانبی دیگر کلیه امیال و خواهش ها و تمایلات در این مورد قرار گاه و استقراری می یابند . به این مفهوم که کلیه تمایلات تمرکز و اهلیت و تفوق منطقه

تناسلی Zone Génital را می‌پذیرند و بر اثر چنین فعل و انفعال و عملی است که تمام تمایلات جنسی و خواهش‌های عاشقانه در بست در اختیار عمل تولید مثل قرار می‌گیرند. و اما نقش لذت‌های نخستین و اولیه نیز در این میان از بین نمی‌روند، بلکه تحت الشعاع عمل و هدف اصلی قرار می‌گیرند و به معنایی ساده‌تر عنوان عناصری را پیدامی‌کنند در خدمت هدف اصلی برای تسهیل عمل واقعی جنسی.

عملی دیگر که بر اثر این تکامل و شکل‌یابی دست می‌دهد، طرد و از میان رفتن عشق به خود و خود دوستی است و این مسأله نیز بر مبنای میل به شخص خارجی صورت عمل می‌پذیرد. این مرحله چنان وقوع یافته و شکل می‌گیرد که فرد تمام تمایلات جنسی و عاشقانه‌ها که در اثر مرحله عشق به خود و خود دوستی در خودش جست و جو و ترضیه می‌نمود، در آن شخص خارجی و مورد علاقه متمرکز نموده و سعی می‌کند تا تمایلات عاشقانه‌اش را به وسیله او ترضیه و تشفی بخشد.

اما هر گاه فرد بتواند در این عمل توفیق کامل پیدا کند که هیچ‌ورنه در غیر این صورت مواردی پیش می‌آیند برای واپس زدگی و اختلالات بعدی. به طور کلی تمامی عناصر و تمایلات جنسی نمی‌توانند در این نقل و انتقال شرکت کنند، و قبل از آن که دوران بلوغ فرارسد، در اثر برخی از نحوه‌ها در تربیت و تهذیب، بعضی از تمایلات شدیداً سرکوب و واپس زده می‌شوند. در این جا و بر اثر این واپس زدگی نیروهایی روانی به وجود می‌آیند [که بی‌شک نخستین نمودارهای «من برتر» Sur Moi می‌باشند] و این نیروها که عبارت اند از شرم و حیا، اخلاق و تنفر از ابراز آشکارایی مسایل جنسی پاس داران و محافظانی می‌شوند از برای در بند کشیدن و در پرده نگاه داشتن آنچه که واپس زده شده‌اند.

زمانی که سرانجام دوران بلوغ فرا می‌رسد و مرحله شکفتگی و تکاپوی

تمایلات جنسی با آن آغاز می‌شود، این عناصر و نیروهای روانی مزاحمتی ایجاد کرده و جلوگیرها و موانعی را در برابر تمایلات جنسی قرار می‌دهند و آدمی را از راهی که بایستی به پیماید باز داشته و مجبورش می‌کنند که روشی را که به غلط و نادرستی و در اصطلاح - طبیعی و اخلاقی خوانده‌اند، مطمح و مورد نظر و عمل قرار دهد. این نیروها امکان آن را نمی‌دهند که عناصر واپس زده شده دگر باره تظاهر یافته و ارضا شوند. این تمایلاتی که در کودک واپس زده می‌شوند، در آغاز به طور کلی دو مورد هستند ، نخست در هنگام بروز اعمال قهر آمیز نشیمن *Fonction Excrémantielle* که کودک از تراکم و انباشتن ارادی مدفوع در روده و دفع آن با فشار و انقباض عضلات نشیمن متلذذ می‌گردد و این مرحله را « پلیدی دوستی *Coprophiles* می‌نامیم و مورد دیگر واپس زدگی های شدید است در آن هنگام که کودک به موجب قطع رابطه با مرحله خود دوستی در صدر انتخاب اشخاصی به عنوان جفت و معشوق بر می‌آید .

۵- انحراف های جنسی

مراحل تکامل میل جنسی ، تقارنی میان بیماریهای روانی و انحراف های جنسی ، موافقی که امیال جنسی را دوچار تثبیت می‌کنند ، منشأ انحرافات جنسی دوران خود دوستی، تکامل و تمرکز امیال ، امیالی که به تمرکز نمی‌پیوندند تبدیل به انحراف می‌شوند ، غرایز آزاد ، چگونگی تثبیت، منشأ و علل هم جنس دوستی، علل انحرافات، سن بلوغ و اختلال در تمایلات جنسی ، مفهوم وسیع جنسیت

دردانش‌هایی که مربوط به بیماری‌شناسی است، اصلی اساسی وجود دارد که به

موجب آن اصل ما متوجه می شویم که هر نوع بالندگی و نشوونمایی با عوامل و انگیزه هایی که آدمی رامستعد و پذیرا از برای بیماری می نماید همراه است . حال چه بسا ممکن است که این عوامل بیماری و مرض انگیز در ضمن تکامل، به نسبت هایی متغی شوند. البته گفته می شود به نسبت، چه ممکن است در امر تدریجی تکامل به کلی از بین به روند و یا آن که تعدیل یا بند و از شدت وحدت شان کاسته شود و یا آن که به عهده تعویق دوچار شده و به هنگام مساعدی عرض وجود کنند. این امر و مراحل در مورد تکامل میل جنسی نیز مصداق دارد و میل جنسی که در راه تکامل پرپیچ و خم خود به موانع و راه گیرهای بسیاری بر می خورد چه بسا که در سیر تکاملی اش گرفتار موانعی شده و محظوراتی فراراهش آیند. چنان که مشاهده نمودیم، این میل را اغلب اشخاص پذیرا نشده و به آن تسلیم نمی شوند و به همین جهت، در راه خود به موانع بسیاری بر می خورد . میل جنسی در راه بالندگی و تکاملش بر اثر بازگشت و سیر قهقرایی ، انگیزه ها و عللی را جهت حالات غیر طبیعی و موجبات مرض انگیز باقی می گذارد .

دوران عشق به خود یا خود دوستی *Auto Erotisme* منبع و موجب بروز اغلب این حالات و انگیزه های بیماری زا می باشد . گفتیم که به هنگام بلوغ، غرایز جنسی تمر کزی در آلت تناسلی پیدا کرده و جملگی به کار تولید مثل که متضمن هدفی است می پردازند و در این ضمن غرایز کوچک و جزئی نیز در خدمت آن اصل کلی در آمده و مددش می کنند تا توفیق بهتری به دست آرد. اما این امری کلی نیست، چه همواره غرایز جزئی به طور مطلق به تمرکز اصلی و قرارگاه منطقه تناسلی نمی پیوندند و چه بسا که غرایزی از این قبیل خود مستقل و تک افتاده باقی به مانند، و این آغاز انحراف^{۱۲} *Preversion* است، چه هر غریزه ای که آزاد و مستقل به ماند و به آن مرکز اصلی یا

هدف‌اش نبیونند، موجب انحراف می‌شود و این انحراف در حقیقت موردی است که به موجب ناپیوستن يك غریزه به مرجع تمرکز خود که هدفی طبیعی دارد، موجب انحرافی می‌شود که بایستی آن را جانشین هدف طبیعی خواند.

در بند گذشته تذکره دادیم که ممکن است تمایلات و کام‌های دوران عشق به خود به‌طور کاملی بر طرف نشود و به موجب همین موضوع است که موجبات بروز اختلال یا اختلال‌هایی در جریان زندگی به وجود می‌آید. به آن هنگامی که کودک از خود دوستی بریده و در کار آن است تا جفتی جنسی بیابد، و در این مورد چنان که گفتیم اصرار عجیبی به انتخاب هم‌جنس دارد، ممکن است این میل در او تثبیت شده و دوام آورد و به هنگامی که بایستی تحول و تکامل نیافته و در راه تکامل به غرایزی که برای منظوری ویژه تمرکز پیدا می‌نمایند، نپیوسته و مستقل به ماند. این چنین حالت و عملی است که موجب دوام این غریزه شده و در يك مرد بالغ تمایلات هم‌جنس دوستانه را بیدار می‌نماید و چه بسا که میل جنسی کاملاً بدان مورد منحصر گردد.^{۱۱}

این رشته از اختلالات، جملگی مربوط به وقفه‌هایی است که در کار نمو و تکامل نیروها و اعمال جنسی پدید می‌آید و بعدها در دوران بلوغ موجب بروز انحرافات فراوانی می‌شوند که به مقدار بسیار فراوانی وجود دارند.

امراض روانی نیز وابستگی دارند به کار اختلال‌های جنسی. به این مفهوم که قابلیت برای ابتلای به بیماری‌های روانی نیز نتیجه‌شکلی دیگر از اختلالاتی می‌باشد که در کار تکامل نیروهای جنسی حادث می‌شوند. از لحاظ مقایسه، چگونگی امراض عصبی و بیماری‌های روانی در برابر انحراف‌های جنسی، شبیه به چگونگی منفی است در برابر مثبت اما این انحراف‌های جنسی در این جا از خاستگاهی بسیار تیره، یعنی اعماق روان ناخود آگاه سرچشمه می‌گیرند. پس در آغاز، یعنی در دوران کودکی این عناصر دو چار يك واپس

زدگی استوار و شدید شده‌اند و در اعماق ناخود آگاه باقی مانده و سرانجام بر اثر عواملی توانسته‌بروز کرده و به صورت انحرافی جنسی تجلی کنند. روش روان‌کاوی و آزمایش‌های پسیکانالی تیکمی به‌مانشان می‌دهند که تظاهر و صحنه‌پردازی این‌غرایز در زمان‌های گذشته، بسیار شدید بوده‌اند و به همین مناسبت دوچار تثبیت Fixation شده‌اند و تظاهر و اثر آن تثبیت هم‌اکنون در سازمان کار جنسی انحراف و اختلالی را به وجود آورده‌است.

هر گاه در سن بلوغ ترضیه و تظاهرات طبیعی میل جنسی محدود شوند و برای ابراز آن‌ها موانعی ایجاد شود، آن تثبیت‌هایی که در دوران کودکی به وقوع پیوسته‌اند و بر اثر آن‌ها واپس‌زدگی‌ها انجام شده‌است، دیگر باره تظاهر و خودنمایی یافته و اعاده می‌شوند.

با ملاحظاتی که درباره‌ی امور جنسی کودک می‌گردد و مسئله جنسیت شد، و هم‌چنین با مفهوم وسیعی که مسئله جنسیت از نظر گاه‌مادارد، ممکن است به من‌اعتراض و انتقاد شود که همه‌این‌هایی که درباره‌اش سخن گفته شد مر بوط به میل جنسی نمی‌باشد، و شاید هم‌چنین ایراد شود این کلمه برای من معنی و مفهومی بسیار وسیع تر و گسترده‌تر از آن‌چه که معمولاً از آن درک و برداشت می‌شود، داشته‌باشد. در این باره من حق را به جانب شما می‌دهم؛ چون این کلمه برای مفهومی بسیار وسیع‌تر از آن‌چه که از آن در عرف و عادت مستفاد می‌شود دارد. هر گاه به خواهیم تنها آن معنای محدود و ظاهری عملی را که به تولید مثل می‌انجامد، مطابق عرف و عادت از آن برداشت نماییم، در چنین صورتی چگونه می‌توان انحرافات جنسی را شرح و توضیح داد، و باز چگونه می‌توان به پیوستگی‌ها و ارتباط‌هایی که میان این آثار مرض‌انگیز تا زندگی طبیعی جنسی وجود دارد پی‌برد و آشنایی یافت. هر گاه بر آن باشیم تا از مفهوم محدود جنسیت و آن‌چه که عرف و عادت بدان شناسایی دارد برداشت کرده و آن را اساس قرار دهیم،

چگونه خواهیم توانست آغاز زندگی جنسی جسمی و روحی کودک را که به آسانی و سهولت قابل شناسایی است درک کنیم؟

لیکن این موضوع اهمیتی را نمی‌تواند درخور توجه بنمایاند، چون آن چه که مورد نظر است حقیقت است، حقیقتی که با مشاهده و تجربه و آزمایش و فرودهد . به همین جهت اهمیتی چندانی ندارد که دیگران چه مفهوم و معنایی از این کلمه استنباط کنند، چون روان کاوی، و روان کاوان کلمه میل جنسی را که در اثر کاوش‌ها و تحقیقاتی فراوان در دوران کودکی آن را شناخته‌است، در معنای وسیع و قابل شمولش می‌شناسد و قبول می‌کند .

۶- عوامل روانی در تکامل میل جنسی

گفت و گوهایی که درباره عوامل جسمی در تکامل نیروهای جنسی شد ، نقش عوامل روانی در تکامل میل جنسی ، توجه کودک به خارج ، تکاپو برای انتخاب مشوق و جفت ، پرستاران هدف اولیه ، پدر و مادران برگزیدگان بعدی ، روابط پدر و مادران با کودک ، وجود میل جنسی در این روابط ، احساسات و عواطف بعدی ، دوران مهم واپس‌زدگی ، اثر این واپس‌زدگی در زندگی بعدی ، کاوش‌های جنسی کودکان ، اثرات این کنجکاویها ، تربیت و تهذیب کودکی

اینک لازم است تا دیگر باره توجه و برگشتی به مسأله تکامل میل جنسی به شود . در مباحثی که درباره تکامل میل جنسی پیش آمد ، ما توجه بسیاری به عوامل و علل جسمی معطوف داشتیم و در اثر این امر ، یعنی توجه به عوامل جسمی ، از تظاهرات روانی غفلت ورزیدیم و به همین جهت در این مورد مطالبی به نسیان و

فراموشی رفت که اینک درصدد جبران بر آمده و به توضیح عوامل روانی در تکامل میل جنسی می پردازیم .

در قسمت های گذشته ملاحظه شد که کودک پس از دوران اتو - اه روتیسم Auto Érotisme یا عشق به خود ، در اثر عوامل و انگیزه هایی از خود گسسته و عشق و دوستی اش را به خارج برمی افکند و برای باز رسیدن به چنین معنایی درصدد انتخاب جفت و معشوقی برمی آید و این کار کودک ، یعنی انتخاب معشوق و جفتی از برای خودش به علت خاص روانی که دارد ، بسیار جالب توجه است . کودک ابتدا به گزینش پرستار و یادایه و سرانجام کسانی که پرورش و کار او را به عهده دارند می پردازد ، اما دوران این انتخاب بسیار کوتاه ، موقتی و غیر قابل کافی است و به زودی پدر و مادر را بر گزیده و جانشین آنان می سازد .

به موجب آزمایش هایی بسیار که شده است ، و بنا بر ملاحظات فراوانی که بر روی بالغان انجام گرفته ، و هم چنین مشاهدات و تجربیاتی که مستقیماً روی اطفال اعمال شده است با هم تلفیق و تألیف یافته و وجود میل جنسی را در این انتخاب و مراد گرفته است . یعنی این که در مناسبات کودک با پدر و مادر بدون شك عناصر جنسی و وجود امیال عاشقانه نقش بسیار مهمی را بازی می کنند .

کودک پدر و مادر خود ، به ویژه یکی از آن دو را به عنوان جفت عاشقانه خود انتخاب می کند و می کوشد تا این انتخاب شده را هدف تمایلات جنسی خود قرار دهد . این موضوع يك جانبه نیست ، بلکه از جانب والدین نیز چنین احساساتی نسبت به کودک بر روز می نماید ، چون هر چند نوازشها و مهری که از سوی پدر و مادر بر کودک اعمال می شود به هدف نهایی خود بازمی رسد ، اما دارای نشانی از تمایلات جنسی می باشند . اما شکل این ابرازها ، انتخاب ها و عشق های دو جانبه ، میان پسر و پدر ، دختر

و مادر ، مادر و پسر ، دختر و پدر چگونگی نه است؟ به شکل معکوسی این علایق میان اینان به وجود می آید؛ یعنی معمولاً پدر به دختر محبتی فراوان نشان میدهد و مادر پسر را بسیار دوست می دارد. کودک نیز واکنشی در این ماجرا از خود نشان می دهد .

پسر و دختر هر کدام تمایلاتی دارند، پسر میل بسیاری دارد تا جای نشین پدر شده و جای او را به گیرد، و دختر نیز در چنین میلی بوده و شوری می ورزد تا جای نشین مادر شده و از موقعیت او بر خوردار گردد . احساسات و عواطف و روابط پنهانی که در اثر چنین پیوستگی ها و امیالی که میان کود کان با پدران و مادران وجود دارد، و هم چنین حوادثی که از این روابط ناشی شده و به وجود می آید ، در کار احساسات افراد خانواده نسبت به هم بسیار دخیل و مهم هستند. در اثر چنین روابطی میان خواهر و برادر احساساتی به وجود می آید که نه بر آن که هودت آمیز و مهر گونه و مثبت نمی باشد بلکه منفی و خصومت آمیز نیز می باشند . در همین جا است که کمپلکس *Complexe* یا عقده یی به وجود می آید که سریعاً و با شدت واپس زده می شود .

اما آیا این واپس زدگی فراموش شده و دیگر نقش چندان و قابل اهمیتی را ایفا نمی کند؟ نه چنین نیست ، بلکه این واپس زدگی به صورت ماده یی اولیه در ژرفای ناخود آگاه هم چنان مترصد و منتظر فرصتی است و بالندگی می یابد و عمل خود را مداومت می دهد . این عقده را می توان عقده یی سازنده و نیرو دهنده پنداشت که جنبه یی مرکزی و اصلی داشته و هسته اساسی هر بیماری روانی یی را تشکیل می دهد ، و همواره می توان چنین پنداشت که اثر و نقش آن در تمامی خصوصیات روانی مامعکس و پرتوانداز باشد .

افسانه اودی پوس شاه *Oedipus* [اودیپ شهریار] که پدرش را کشته و بعد با مادرش زناشویی می کند^{۱۳}، تظاهر و جلوه یی از میل کودکی است که بعدها در اثر ممانعت های شدید اخلاقی و رسوم سخت اجتماعی که وجود هر گونه میل جنسی

رامیان محارم و نزدیکان منع می کند، و پس زده و سر کوفته می شود. هم چنین در درام هاملت^{۱۴} Hamlet که آن نیز از نمایشنامه های شکس پیر Shakespeare می باشد، این تمایل جنسی نسبت به محارم، به صورت عقده یی در پرده و راز قابل فهم است.

حوادث قبل از این واپس زدگی که درباره اش سخن گفتیم نیز بسیار جالب توجه می باشد و در اثر حوادث این دوران است که شخصیت بعدی کودک سخت تحت تأثیر قرار می گیرد. به هر انجام بدان هنگامی که کودک هنوز تحت نفوذ این واپس زدگی و عقده عظیم قرار نگرفته است، نیروهای فکری و اندیشه کنجکاو و پی جویش درباره مسایلی سخت به تکاپو و صحنه آفرینی می پردازد. قسمت مهمی از این فعالیت های فکری و کنجکاوانه مصروف بر این موضوع می شود که بچه از کجا و چگونه به وجود می آید؟ در این باره با قراین و نشانه هایی که به دست می آورد، و باره نمایی مواردی که بزرگ تران به او می نمایند، کم و بیش به حقیقت موضوع پی می برد و چه بسا از آن اندازه یی که بزرگ تران نیز می اندیشند، بیشترین فهمی گرد آورد.

موضوع و اتفاقی همیشه اذهان کود کان را به تعمق و اندیشه بیشتری درباره این موضوع سوق می دهد و آن تولد بچه یی جدید است، بچه یی که با ورودش به منافع اولطمه یی وارد می سازد، رقیبی که چه بسا بر سر منافع مادی با او به نزاع و خصومت برانگیخته شود. همین موضوع موجب اندیشه بیشتری را در او فراهم می کند. با تأثیر و راه نمایی غرایز ناپسته و کوچکش شروع به اندیشه گری می نماید و در اثر چنین اندیشه سازی هایی، یکسلسله نظرات و تئوریهای جنسی برای خود ابداع می کند. چنین گمان می کند که دو جنس مخالف هر دو دارای یک نوع و یک شکل آلت تناسلی می باشند. هم

چنین می‌اندیشد که کود کان در اثر تغذیه تولید شده و نمو یافته و از نشیمن، یعنی انتهای روده بیرون می‌آیند.

در اثر مشاهداتی پنهانی از مناسبات جنسی میان دو جنس مخالف که اغلب طرفین آن پدر و مادرش می‌باشند، نظری درباره این موضوع پیدا کرده و عمل جنسی را نوعی روابط خصمانه و روش تسلطی همراه با جبر و فشار تلقی می‌کند. اما این تحقیقات و اندیشه‌های او به زودی متوقف می‌شوند و این توقف بر اثر آن است که تشکیلات و دستگاه جنسی خود او به تکامل و کار آمدی نرسیده است، و به ویژه نا آگاهی و عدم اطلاعش از چگونگی دستگاه جنسی زن، او را از عزمش منصرف نموده و پسر بچه کنجکاو را بر آن میدارد تا از کاوش و تلاشی که مستلزم آگاهی و شناخت و موفقیتی برایش نمی‌باشد دست‌فرو شوید. اما تا همین اندازه جست‌وجو هایی که کرده و نظرات و تئوری‌هایی که بر اثر جست‌وجو هایش ساخته است، بر خصیصه های روانی و خصایل کودک تأثیر عمیقی نهاده و در بیماری‌های روانی بعدی او به شکل مؤثری اثر خواهند کرد.

درباره این که اولین معشوق کودک کان و الدین آن هاست، سخن گفتیم و این در واقع مسأله و موردی است قطعی که مورد پرهیزی نمی‌تواند داشته باشد. کودک در نخستین انتخاب عاشقانه خویش پدر و مادر را بر می‌گزیند و آنان برای او عنوان جفتی عاشقانه را دارند. اما با این احوال به هیچ وجه نبایستی عشق و شهوت دلی بی دوه آن هادر همین مرحله ثابت مانده و محدود شود، بلکه لازم است تا از این مرحله بگذرد و بعدها، برای آسودگی و این که به این مرحله بازگشتی ننماید، این معشوقان اولیه را در صورت ها و کسانی دیگر بیابد و جست‌وجو نماید و در جفت‌گزینی‌های بعدی این معشوقان نخستین را سرمشق و مدل قرار دهد. به هنگامی که در

مراحل قطعی انتخاب در سن بلوغ است ، بدون شك عشق و معشوقان اولیه اش در خاطرش خودنمایی نموده و زنده و جاودانند و بر اثر همین موضوع در کسانی دیگر آنان را جست و جومی کند و می کوشد تا جفتی را که انتخاب می کند الگویی هر چه منطبق تر از دل داده های نخستین اش باشد .

برای این که فرد بتواند و قدرت داشته باشد تا سیر طبیعی زندگی اش را ادامه داده و توانایی داشته باشد تا نقش اجتماعی اش را به خوبی انجام دهد، بایستی از والدین خود دل بر کند. این مرحله، مرحله بی بسیار مهم در زندگی است، مرحله بی است که در دوران های بعدی زندگی می تواند اثرات مطلوب و یا نامطلوبی بر جای بگذارد. هنگامی که شخص خواهد از زیر این بار و نفوذ خارج شود، نفوذ و بار پدر و مادری که موجب اساس و پس زدگی او هستند، يك دوران سخت و عظیمی را می گذراند. مر بیان و پرورش گران کود کان در این هنگام وظایف مهم و پر مسئولیتی را بر عهده دارند ، وظایف و کارهایی که در این زمان از روی فهم و بینش و روشی که بایستی انجام نمی پذیرد .

چون ما درباره آلام روحی و بیماریهای روانی بحث نموده و سخن می گفتیم ، ممکن است درباره ملاحظات و کاوش هایی که درباره زندگی جنسی و تکامل نیروهای جنسی از لحاظ جسمانی و روانی به عمل آوردیم و این مسایل نیز اغلب منحصر به دوران کودکی بود، این پندار را به وجود آورد که چنین مسایلی و طرح آن ها ما را از روان کاوی و درمان بیماریهای روانی دور ساخته باشد، اما نه، این چنین نیست ، چون درمان بر مبنای پسیکانالیز چنین تعریف می شود :

روش و تربیتی مداوم و تدریجی که هدف آن رهایی بیمار از واپس زدگی ها و تأثرات دوران کودکی باشد .

پیوست مبحث چهارم :

۱- اشاراتی پیش از فروید

البته پیش از فروید نیز کسانی بودند که اشاراتی درباره جنسیت و اساسی بودن آن کرده بودند. فروید خود در ضمن توضیحاتش اشاراتی به مواردی کرد و مادر این پیوست مواردی دیگر را ذکر می کنیم که به روشنی موضوع و درك مطلب كومتك بیشتری نماید. فروید در ضمن کار و کاوش های خود به غریزه جنسی برخورد نمود و در اثر تجربیات و آزمایش هایی که کرده بود، غریزه جنسی را اهم غرایز یافت و به ویژه نظراتش درباره وجود میل جنسی در دوران کودکی ، سروصدای بسیاری را به راه انداخت .

به هر انجام چنان که تذکر دادیم و مشاهده شد، فروید خود در همین کتاب اشاراتی به پیشروان خود می نماید ، اما در کتاب مهم دیگرش به نام « تاریخ نهضت پسیکانالی تیک » * برای این نظر خود و مبنای تئوریهایش درباره جنسیت به منابعی دیگر نیز اشاره می کند ، و این منابع عبارت اند از اشاراتی از شارکو Charcot ، شروباک Chrobak و بروئر Breuer . اما این موضوع و اشارات را بایستی زاده طبع بلند و شریف و حق شناس فروید تلقی نمود، چون اینان تنها اشاراتی نموده و گذشته بودند و هیچ يك شهادت ابراز این واقعیت را در حقیقت دارا نبودند، چون هنگامی که

فریید نظر خود را در این باره اعلام نمود، هیچ يك از اوپشتیبانی نکرده و تنهائش گذاشتند. فریید خود در این باره می گوید که: این سه تن در این مورد بصیرتی به من بخشیدند، اما هر گاه بر آن باشم تا حقیقت را بگویم، هیچ يك از این سه تن این موضوع را کشف نکردند، چون آن چه را که خود بدو در این باره بیان داشته بودند چون به بروئرو شروباک تذکر دادم از در انکار درآمدند و بدون شك هر گاه شارکو را نیز ملاقات کرده و تذکرش می دادم، وی نیز منکر می شد.

پس می توان این سه تن را در حقیقت بر کنار از این کشف بزرگ و انقلابی دانست، چون اینان تنها اشاره یی مختصر به اهمیت غریزه جنسی نموده و در گذشته بودند. فریید در کتاب سابق الذکر خو در باره موارد اشارات این سه تن سخن گفته است که بایستی بدان مرجع رجوع نمود.

۲- مخالفان فریید و حقیقت موضوع

هنگامی که فریید با بروئردروین سرگرم درمان بودند، در ضمن کار این سوال برای آنان پیش می آمد. که محتوی روان ناخود آگاه یا به معنای دیگر تمایلات و امیال واپس زده از چه نوعی هستند و ماهیت حقیقی آن ها چه گونه است. فریید در حین تجربیات خود دریافت که به طور کلی علت بیماریهای روانی، ناشی از امیال سرکوفته شده و پس رانده به ضمیر ناخود آگاه هستند و در باره چگونگی و ماهیت این امیال می گوید:

راهی که پسبیکانالیز به ما برای شناخت ماهیت امیال واپس زده می نماید، این است که در نتیجه کاوش و پژوهش در روان بیمار، به این نتیجه می رسیم که علت ناراحتی های روانی بازندگانانی عاشقانه و جنسی بیمار پیوستگی دارد... و در نتیجه تجربیات و مشاهدات خود می توانیم به گوئیم این تمایلات واپس زده، تقریباً همیشه جنسی هستند. *

البته چون همیشه، این کشف جدید فروید پرده ظاهر فریبی و کام جویی بشر را پس می راند و نهاد وحشی و حیوانی او را نمایان می ساخت، بر مذاق مردم خوش نیامد، این که چه در همان اوان و چه امروزه مشاهده می نماییم که در فرویدیسم Freudisme، اصطلاح پان سکسوالیسم Pansexualisme یعنی طرفداری و هواخواهی از غریزه جنسی را به کار می برند.

اما بایستی متوجه بود که جنسیت در فرهنگ فروید محتوی چه معنی، یا معانی است. آیا فروید هم چنان که گفته اند همه چیز را به وسیله جنسیت توجیه و تفسیر می کند و تمام تجلیات روحی بشر و احساسات او را پدیده این مسأله می داند، یا خیر؟ برای روشنی موضوع قسمتی از گفته او را در توجیه جنسیت نقل می کنیم:

بایستی راجع به این مسأله توضیح دهیم که منظور از کلمه جنسیت به معنای وسیع و گسترده آن، تحت عنوان هر انگیزه‌یی که مولود فعالیت های بشری باشد توجیه می شود. از عالی ترین نمودارهای ذوقی و هنری بشری تا پلشت ترین تمایلات تخریبی انسان، و سرانجام آمیزش فیزیولوژیکی زن و مرد، همه در قسمت جنسیت مطالعه می شوند. ما کوشیده ایم تا این توجیه را مفهوم گردانیم، لیکن هتاسفانه به شکل سلاهی به دست مفرضان، مورد انتقاد و استفادۀ قرار گرفته است. اینک پسبیکانالیست ها

راپان سگسو آلیست می نامند... این منتقدان اگر نگاهی به گذشته نزدیک به گردانند گفتارهای پایدار شوپن هاور Schopenhauer را در برابر می یابند . شوپن هاور ساخت کوشی ثابت نمود که تمامی فعالیت های بشری نتیجه تحریک و انگیزش تمایلات جنسی و شهوی اوست .

مورد دیگر انتقاد منتقدان بر این مبنا استوار است که ما مفهوم جنسیت را گسترديم، و این هم بر اثر تجربیات و آزمایش هایی بود که در اطفال و منحرفین جنسی به عمل آوردیم. اینک با توجیه معنای گسترده و وسیع جنسیت به مخالفان و معاندان پسیکانالیز می گوئیم در اروس Eros افلاتون [پلاتون Platon] دقت و مطالعه کنند تا دریابند میل جنسی آیا اروس است یا نه * ...

البته در این باره فروید بحث و کاوش هایی بسیار نموده و همیشه توضیح و تذکر داده که جنسیت چیست و چگونه بایستی مورد مطالعه قرار گیرد و در این اندک جای گفت و گویی کامل درباره آن نیست . اما همچنان که وی تذکر و توضیح داده است، این نکته به ناروا و نافهمی وسیله آن سودپرستان نا انسانی می شده است که به وی به تازند و ارزش جهانی روان کاوی را منکر شوند . این موضوع در کشور خود ما هم قابل توجه است و به وسیله کسانی که کوچک ترین صلاحیتی ندارند و اصولاً از فهم کلمه پسیکانالیز نیز عاجزند و داعیه راه نمایی اخلاقی مردم را دارند و چهره خود را زیر پوشش ظاهر فریبی پنهان کرده اند ، فروید و فرویدیسم مورد دشنام و بدگویی قرار می گیرد . اما اینان نقش اصلی خود را بر ملا ساخته و مردم فریبی ها و تحمیق شان از خلق دیگر رنگ و آبی ندارد .

۴ - سه مرحله در دوران کودکی

برای آگاهی از مراحل تطوری و تکاملی میل جنسی در کودک ، بایستی از دوران عشق به خود یا خود دوستی یا *Auto Erotisme* یاد کنیم . در این مرحله تمایلات جنسی کودک به وسیله خود او و نسبت به خودش ابراز می شود . کودک هنوز به دنیای خارج و مردم خارج شناسایی ندارد . خود را از دیگران باز نمی شناسد و اصولاً جز خودش به وجود هیچ کس نمی اندیشد . تکاپوی لی بی دو او را متوجه خودش می گرداند و از لمس بدن خود لذت می برد . لیکن لی بی دو در هیچ کدام از این مواضع ثابت نمی ماند . دایم در تحرك و تکاپو است و پس از این که اندک زمانی در لب و دهان مستقر شد ، به نشیمن و بعد هم آلت تناسلی منتقل می شود . فریود از مناطق شهوت انگیز *Zones Érogènes* در بدن کودک نام می برد . این مناطق به ترتیب : لب و دهان ، نشیمن یا مقعد و آلت تناسلی می باشد که هر زمانی کانون فعالیت لی بی دو قرار می گیرند .

هنگاهی که مرز تکاپوی لی بی دو در دهان قرار می گیرد ، به دو شکل تجلی می کند : یکی مثبت و دیگری منفی . وجه مثبت آن است که نسبت به هر چیزی نظری مهر آمیز ابراز می دارد ، و وجه منفی این که سعی می نماید تمایلاتی قهر آمیز را موجب گردد . بادندان سعی می کند هر چیزی را به گزردن یا کسانی را آزار رساند . این مرحله را دوران دندان می خوانند که در فرهنگ فریود *Cannibalisme*

آدم خواری، اصطلاح شده است. در هر کدام از این مناطق اگر لی بی دو Libido تثبیت Fixation گردد، فرد دچار انحرافی روانی می شود. مثلاً در مرحله تثبیت لی بی دو در مرحله دندانانی شخص دارای تمایلات ساریستی خواهد شد.

لی بی دو در سیر و گشت خود بعد از دهان متوجه نشیمن می گردد. در این هنگام است که کودک از تراکم و انباشتن ارادی مدفوع در روده و دفع آن با فشار و انقباض عضلات نشیمن متلذذ می شود. کم کم لی بی دو متوجه هدف و مقصد اصلی خود می گردد و شروع به تمرکز در روی آلت تناسلی می نماید. به همین جهت کودک متوجه آلت تناسلی خود گشته و از لمس و نوازش آن متلذذ می شود و این مرحله مقارن چهار تا پنج سالگی شروع می شود. این آخرین مرحله در دوران خود دوستی است و فریود آن را مرحله فالوس Phallus می نامد که این لفظ یونانی به معنی آلت تناسلی مرد است.

۴ - غریزه و تعریف آن

غرایز و چگونگی آن ها و تقسیماتش یکی از دشوارترین مسایل روان کاوی است. نخست بایستی توضیح داده شود که فریود خود از اصطلاح متداول غریزه Instinci برای استعمال و به کاربردن آن امتناع نموده و به جای غریزه از کلمه Tribe استفاده می کند. این کلمه را بایستی به شور یا انگیزش ترجمه نمود «Pulsion»

علت این تغییر اصطلاح فریود آن است که از به کاربردن اصطلاح علمی پیشین

که متضمن جنبه بیولوژیکی و فیزیولوژیکی کلمه است احتراز و دوری نموده باشد .
 فروید خود در توجیه Tribe می گوید : «منظور از این اصطلاح رساندن مفهوم و
 دیگر گونی هایی است که در ناخود آگاه وجود دارند و هدف این نیروها
 ارضایی جسمانی است از حیات ذهنی که کلمه «شور» معادلی مبین تری برای
 آن ها است » .

فروید در ابتدا به طور کلی غرایز را به دو دسته تقسیم کرد . نخست غرایز مربوط
 به صیانت ذات و بقای فرد ، دوم غرایز جنسی . پس بدین وصف ملاحظه می کنیم که
 غرایز را از لحاظ مفهوم کلی آن ها به دو دسته تقسیم کرده و این دو دسته هر کدام
 در جهت مخالف هم سیر می کنند . دسته اول متوجه «من» گشته و غریزه صیانت ذات را
 به وجود می آورند و دسته دوم متوجه غیر شده و موجب بقای نسل می گردند .

پس از این در مقام کلی فروید به تقسیمی دیگر قایل می شود و برای رسانیدن
 مفهوم خود از دو کلمه اساطیری اروس Eros رب النوع عشق و زیبایی و تاناتوس
 Thanatos خدای مرگ یونانی سودمی جوید و این دو را غریزه اروس و غریزه تاناتوس
 می نامد . دو نیرویی که مخالف و متضاد بوده و در جهت خلاف هم حرکت می کنند .
 اولی غریزه و یا شور و انگیزش زندگی ، عشق ، تولید و سازندگی است و آن دیگری
 شور مرگ و تباهی و زشتی و ویران گری می باشد .

۵- مرحله دگردوستی

لی بی دو بعد از مرحله خود دوستی بر حسب تقاضا و امکانات فیزیولوژیکی و

شرایطی دیگر نیروی قابل ملاحظه اش را به خارج منعطف می سازد و سعی می کند برای خود در خارج پناه گاهی بیابد. در این مرحله کودک متوجه هم جنسان خود می گردد، بدانان مهر می ورزد و طرح الفت می ریزد. بایستی متذکر بود که این مرحله از آغاز سن دو سالگی شروع می شود، یعنی هنگامی که نیروهای محرك جنسی به روی آلت تناسلی تمرکز نیافته اند. لیکن بعد که نیروهای جنسی متوجه هدف اصلی خود گردیدند، کودک به جنس مخالف تمایل نشان داده و از جنس مسوافق را برمی کند.

به طور کلی بایستی تکوین و دگرگونی این مراحل را در کودک در آغاز بلوغ به سه دوره تقسیم کرد. در سال های اول تظاهرات جنسی کودک به شکل ساده یی خود نمایی می کند. در این دوره که کودک بیشتر متوجه خود است، یا به اصطلاح مرحله خود دوستی را می گذراند، ارضای تمایلات به وسیله خودش صورت می گیرد. از اوان پنج سالگی نیروهای محرك ولی بی دودر آلت تناسلی متمرکز می گردند. از این مرحله در تظاهرات کودک انگیزش هایی نفوذ می کنند و کودک هر چه بیشتر سعی در اختفای تمایلات و تظاهراتش می نماید. می توان گفت کودک در این دوره با کنجکاوی و هراس مبهمی امیال خود را پرده پوشی می کند و سرانجام شور جنسی در سن بلوغ به قدرت و شدتی فراوان دگر باره شروع به تظاهر و خودنمایی می کند.

این مرحله که در روان کاوی به دگرددوستی تعبیر شده، دورانی است که بلافاصله پس از خود دوستی تکوین می یابد و در فرهنگ پسیکانالیزه *Hétéro Erotisme* یا *Allo Erotisme* نامیده می شود و به طور کلی مرحله یی است که کودک متوجه خارج می شود ولی بی دودر تکاپوی یافتن مأمن تازه یی تلاش می کند. این دوران را دگرددوستی و عشق به غیر خود می نامند. لیکن فروید به جای - دگر - غیر یا ناخود

Objet Erotisme یا شیاً دوستی را به کار می‌برد که معادلی است از برای
Allo Erotisme که شاگردان فروید برای بهتر مفهوم کردن استعمال
کرده‌اند .

۶- دوست داشتن، شهوت

همان اندازه‌یی که فهم جنسیت در شناخت پسیکانالیز قابل اهمیت و ارزش است
فهم واژه «لی بی دو» نیز لازم می‌باشد، چون فهم جنسیت لازمه اش شناخت عمیق این
کلمه است .

لی بی دو Libido واژه‌یی است جعلی از کلمه Libien که در زبان آلمانی به
معنای دوست داشتن و عشق و مهرورزی بدن معنا می‌شود. با کلیتی که فروید برای این
اصطلاح قایل شده و امروزه در پسیکانالیز مقامی مهم و قابل ملاحظه باز نهوده بایستی
در فارسی به عشق یا شهوت برگردانده شود البته عشق و شهوت به معنای وسیع آن که
ارضای تمایلات جنسی به مفهوم عامه بخشی اندک از آن است .

تراوش‌های غرایز از اعماق روان ناخود آگاه به وسیله لی بی دو بیان می‌شوند
چون در روان کاوی اولویت و برتری با غرایز جنسی است، پس می‌توانیم چنین تعریف
نماییم که تجلیات غرایز جنسی که از روان ناخود آگاه به ظهور می‌رسند به وسیله
لی بی دو یا شهوت بیان می‌گردند .

به طور کلی فروید به صراحت و روشنی تعریفی از این کلمه به دست نداده است

تا مفهوم عام گردد. جهت دست یافتن به مفهوم اصلی این اصطلاح که نقش مهمی در پسیکانالیز به نهد، دارد، بایستی در آثار او با تعمق و کاوش جست و جو نمود ، و این جست و جو لازم است با کاوش ها و تعاریف او در مسأله جنسیت دنبال گردد .

به اختصار و فشرده بایستی گفت: «لی بی دو نیروی تحریک کننده یی است که فرد را به هر گونه جنبش و تکاپویی وامی دارد. جنبش و فعالیت برای لذت جویی و رفع حوایج ضروری برای بقاء و عشق زن به مرد یا شهوت مرد نسبت به زن و میل به جنس موافق Homosexualité و سرانجام :

«طرق گوناگون عشق و رزی که بیشتر جنبه مجرد دارند تا میل و عشقی که به وسیله آلت تناسلی ارضامی شود. چون شهوت یا عشق خود دوستی ، محبت ما بین پدر و فرزند، نوع دوستی، عشق به گردآوری اشیاء کهنه و عتیقه جات و دل بستگی به نوع و طرز خاصی از تفکرات فلسفی. این ها همگی صور مختلف لی بی دومی باشند ، .

به معنایی واضح تر فروید جایی دیگر لی بی دورا چنین تعریف می نماید : « ما قدرت و انرژی غرایز را که از حیث کمیت قابل محاسبه، اما غیر قابل سنجش و تخمین است در مناسبات آن چه که هر آن «عشق» اطلاق می نمایم ، تعمیم می دهیم. البته نظر ما از کلمه «عشق» آن علاقه و عشقی است که به آمیزش های جنسی می انجامد و هدفش بر مبنای نزدیکی جنسی است، اما هم چنان بر احساساتی چون عشق به خود، عشق به پدر و مادر و در معنای وسیع آن نسبت به بشریت و علاقه به اشیاء و بعضی افکار و مفاهیم معنوی شمول دارد * .

* - Freud . S : Massen Psychologie Und Ich Analyse

فروید - روان شناسی توده و تحلیل من

۷- دگر آزاری

روان آدمی عرصه نبرد و کشاکش دونیر و یا دو غریزه متضاد است و این دو غریزه عبارت اند از غریزه مرگ و غریزه زندگی . هر گاه در عرصه کشاکش روانی تفوق و برتری از آن انگیزش زندگی گردد موجب شرم زدگی ، کم رویی و گوشه گیری فرد می شود و چنانچه عکس این موضوع رخ دهد، یعنی غریزه مرگ بر غریزه زندگی چیرگی و تسلط یابد، بر اثر این برتری فرد میل به اعمال وحشیانه و مخرب پیدا کرده و ارضای امیال او جز با شکنجه و درهم شکستن جفت یا اشیا حاصل نمی گردد .

پیدایش و صورت اولیه این حالت را بایستی در دوران کودکی جست و جو نمود . هنگام سیرو گشت لی بی دو، آن گاهی که هوس گیری و کام جویی کودک در قسمت دندان و دهان ارضاء می گردد، اگر کودک به روش تجاوز و اعمال قهر آمیز خویابد ، این عادت در دوران بلوغ به شکل سادیسم *Sadisme* بروز خواهد کرد و به همین جهت ارضای تمایلات جنسی هر فرد سادیستی جز با آزار و شکنجه جفت خود انجام نمی پذیرد .

فروید در سیر تاریخی این انحراف چنین نظری دهد که : اولین مردم برای دست یافتن به زن رویه و روشی جز امروز داشتند . بدین سان که تصاحب زن برای آنان با اعمال زور و حرکات خشن و وحشیانه پی توأم بوده است . بعضی اوقات به خاطر دست یافتن به زنی ، مرد جان خود وعده می زیاد را به مخاطره می انداخت .

به طور کلی بیماری که دوچار انحراف سادیسم باشد تمایلات جنسی او جز با آزار و شکنجه به طرف ارضاء نمی گردد و ارتکاب این بیماران را به ضرب و جرح نبایستی به جنایت و تعدی ارادی تعبیر نمود، چون آنها تنها به خاطر لذتی که از این نوع اعمال می برند مرتکب شکنجه دیگران می شوند .

اما جریان و علت این که چنین بیماری یی به سادیسم تعبیر گشته، چنین است : سادیسم Sadiisme مأخوذ از نام کنت دو ساد Conte de Sade است که در قرن هجدهم می زیسته است. سرگذشت این شخص بس عجیب و حیرت آور است. بعد از ورود به ارتش فرانسه ازدواج کرد. بعد از ازدواج تمایلات آزار کردن او به همسرش شهرت یافت. او در مجالسی که برپا می نمود زنان را برهنه کرده و با سبوعیت آنان را شلاق می زد برای این اعمال چند بار به زندان رفت و سرانجام چون به جنونش واقف شدند، به تیمارستانش افکندند. کتاب هایی چون: پرهیز گاران و ژولیت از او باقی است که راسر مملو از صحنه های آدم کشی و انواع و اقسام شکنجه های مهیب و هول آور است. لفظ و اصطلاح سادیسم را به دیگر آزاری بر گردانیدیم. هر چند از لحاظ روانی در زبان فارسی یی عیب نیست، لیکن تا اندازه یی مفهوم را ادامی کند .

۸ - دیدبانی

خودنما Exhibitioniste فردی است که بدن برهنه خود را در معرض دید گاه دیگران قرار می دهد و دیدبان یا چشم چران Voyeuriste کسی است که از تماشا و نظاره بدن دیگران لذت می برد . جنون خودنمایی چون آزار دوستی حالت

منفی دارد، به همین جهت در زن ها به نسبت افزون تری این انحراف دیده می شود. در حالی که شهوت دیدبانی حالتی عکس چون سادیسم دارد و به همین جهت در مردها این انحراف بیشتر سوخ دارد .

برخی از پسیکانالیست ها شهوت خودنمایی را با شهوت دیدبانی و چشم چرانی به هم می آمیزند ، لیکن فروید و اشتکل [Stekel و هاوه لوك اللیس Havelok Ellie و اکثر روان کاوان دو انحراف فوق الذکر را از هم متمایز دانسته اند فرویدی گوید همان قسم که سادیسم و مازوشیسم نقطه مقابل یکدیگرند این دو انحراف هم همان حال را دارند. این گونه منحرفین هم از لحاظ انحراف شدت و ضعف دارند وجه خفیف دیدبانی را در اکثر مردم می بینیم، اما شدت این انحراف آن گاهی است که فرد دیدبان هنگامی نهایت لذت جنسی برایش حاصل می آید که دستگاه جنسی وی با بعضی اعضا و نقاط بدن جنس مخالف خود را به بیند ، یا برای این که شاهد آمیزش جنسی دیگران باشد .

فروید معتقد است که اگر این انحراف شامل تصعید Sublimation و برتری گردد، به شکل پژوهش های هنری، علمی و ادبی در افراد تجلی می کند. اصطلاح روانکاوانه این انحراف Voyeurism یا Voyeurisme است که دزبان فرانسه برابری چون Inspectionisme دارد که به دید بانی اصطلاح معروف تسرو رساترش، یا چشم چرانی ترجمه می شود .

۹- آزاردوستی

مازوشیسم Masochisme یا آزاردوستی عکس انحراف سادیسم می باشد .

يك فرد سادیست از شکنجه دادن و ایذاء دیگران لذت جنسی می برد، در حالی که يك نفر مازوشیست و آزار دوست از شکنجه و عذاب بردن متلذذ می گردد. افرادی که دوچار این نوع انحراف می شوند، چه به وسیله خود و چه از طرف دیگران دوست می دارند مورد شکنجه و آزار واقع گردند و لذت جنسی و کامیابی آن ها جز با زجر دیدن ارضا نمی گردد.

فروید اولین وحله چون عده یی از روان شناسان امروزی درباره مازوشیسم گفت: «مازوشیسم غریزه جنسی می باشد که در اثر شکنجه طلبی فرد به صورت انحراف جلوه می کند. می توان گفت: مازوشیسم آمیخته یی از غریزه جنسی و شکنجه است. لیکن فروید بعد ها تغییر عقیده داد و نظر نهایی او سادیسم و مازوشیسم را از تجلیات غریزه مرگ شمرد.

بر حسب هم بستگی این دو انحراف است که هیچ فردی را نمی توان بر کنار از این دو انحراف دانست. لیکن وجه خفیف و ملایم تمایل به شکنجه را نمی توان انحراف نامید، چون به گفته فروید هر فردی که به طور کلی تمایلی به این دو وجه نداشته باشد، خود منحرف به شمار می رود. این انحراف را از لحاظ شدت و ضعف می توان به سه مرحله تقسیم نمود: دسته اول را منحرفینی تشکیل می دهند که صرفاً طالب و خواهان شکنجه های سخت بدنی می باشند. این گروه اگر هم چنان پیش روند عاقبت به فجیع ترین وضعی خود رامی کشند. گروه دوم آن هایی هستند که از افراد عادی به وسیله کمرویی یا دانش و علم متمایز گشته از تظاهرات آشکار روی گردانده و به درون خود پناه می برند. این افراد می کوشند تا به وسیله فکر و خیال و تجسم صحنه هایی تمایلات خود را ارضا کنند. مرحله پست این انحراف که شامل افراد دسته سوم می شود عبارت است از تمایل به ناسزا شنیدن و توهین شدن. افراد این دسته

از تمسخر متلذذگشته و کسانی را برمی انگیزند تا نسبت به آنها هتاکی و ناسزا گویی نمایند .

اما وجه تسمیه این انحراف چیست ؟ . ساشرمازوش Sacher Masoch نویسنده مشهور آلمانی که داستان‌های او مشحون از انحرافات روانی، به ویژه آزار دوستی است . او در داستان‌هایش از زن‌هایی صحبت می‌کند که با حالتی عجیب بدن‌های خود را شکافته و با کارد تن خود را شیاری می‌کنند . قهرمانان او زنانی هستند طالب قهر و خشونت ، از جفت‌های خود در حال آمیزش جنسی خواهان شکنجه‌های مهیب و درد آور می‌باشند . از درد و شکنجه نه بر آنکه متألّم نمی‌شوند، بلکه قرین کامیابی و التذامی کردند .

مازوشیسم Masochisme مأخوذ از نام مازوش Masoch می‌باشد که ترجمه و بر گردان « آزار دوستی » اصطلاح زیباورسای از برای آن می‌باشد .

۱۰- خودنمایی

خودنمایی نیز نوعی انحراف و جنون است ، افراد این نوع با نمایاندن قسمتی از بدن خود به مردم ترضیه امیال خود را فراهم می‌آورند . همان قسم که شخصی عادی و متعارف از آمیزش جنسی لذت می‌برد ، فردی خودنما هم از نشان دادن قسمت‌های مختلف بدنش متلذذ می‌گردد . منحرفین این جنون را بایستی از لحاظ شدت و ضعف طبقه بندی کرد .

گروهی از خودنمایان که انحراف آن‌ها سطحی و جزئی است، سعی می‌نمایند بالباس‌های عجیب و حرکات غیر عادی توجه دیگران را جلب نمایند. دسته‌ی دیگر کسانی هستند که با باز گذاشتن قسمتی از بدن چون سینه، پشت، پاهای دیگر اعضا باعث تحریک جنسی دیگران می‌شوند. افراد دسته سوم را بایستی منحرفین اصلی به شمار آورد. این افراد جلو جمع کاملاً برهنه شده و به خویشتن‌نمایی می‌پردازند این انحرافی است بسیار شایع که وجه خفیف و حادش بسیار رواج دارد. ورزش کارانی که به کار زیبایی اندام می‌پردازند، زنان و دخترانی که اظفار و حرکات عجیب می‌کنند و لباس‌هایی عجیب‌تر در بر کرده و قسمت‌هایی از بدن خود را برهنه می‌گذارند کسانی که در رادیوها و اماکن عمومی به نحوه‌های خاصی سخن گفته و تقلیدهای مضحك در می‌آورند و بسیاری دیگر از مردم که هر يك به نحوی در کار خودنمایی هستند، مبتلا به این بیماری می‌باشند.

فرویدمی گوید تمامی فعالیت‌های اجتماعی افراد در جامعه، خواه مثبت یا منفی مولود شهوت خودنمایی می‌باشد. هر فردی که در انجام منظوری می‌کوشد، قبل از آن که منظور و هدفی اجتماعی و همگانی داشته باشد در پی کامجویی و ترضیه امیال خود می‌کوشد.

مورد استعمال این انحراف در آلمانی Schaulust می‌باشد که به فرانسه وانگلیسی Exhibitionisme برگردانده شده است و در زبان فارسی به «خودنمایی» ترجمه می‌شود.

۱۱- هم جنس دوستی

عشق به هم جنس را می توان پر دامنه ترین انحرافات خواند . از قدیم ترین ایام از همان گاهی که بشر به وجود آمد این انحراف معمول و رایج بوده است . اما علت پیدایش این انحراف چگونه است ؟ و چه بسوز این انحراف را نیز هم چون انحراف های دیگر بایستی در دوران کودکی کاوش نمود . هر گاه لی بی دودریکی از مراحل سیر و گشت خود به مانعی برخورد و تثبیت Fixation گردد ، موجب انحراف خواهد گشت . حال هر گاه لی بی دو بعد از مرحله خود دوستی Auto Erotisme ، آن گاهی که متوجه هم جنس است تثبیت و متوقف شود فرد دوچار هم جنس دوستی گشته و از افراد هم جنس خود چون جنسی مخالف کام گیری می کند . بدین معنی که تمایلات جنسی خود را با هم جنس ترضیه می نماید .

فریود در قسمت پیش گیری و عوامل پیدایش میل به هم جنس می گوید : بایستی پرورش کود کان طبق روش صحیحی انجام گیرد . درباره کود کانی که در طفولیت تحت نظر مستقیم مرد - مربی ، نو کرایا پدر تربیت می شوند و این تربیت و پرورش باعث علاقه فزون از حد آن ها نسبت بدانان گردد ، می توان گفت که در بزرگسالی دوچار انحراف خواهند شد .

البته بایستی متذکر شویم که انحراف Homosexualité یا میل به هم جنس را نباید تنها از جنبه شهوی آن نگریست . به طوری که روان شناسان پرمبنای آماری بسیار نشان داده اند ، اکثر این گروه دارای قریحه و استعداد هنری می باشند

دکتر بلوخ می گوید: اکثر قابل ملاحظه این گونه منحرفین تمایلات شهوانی نداشته، بلکه عواملی چون زیباپرستی، عقاید و برخی موانع و عکس العمل های محیطی و اجتماعی باعث نزدیکی اینان به هم جنس می گردد. فروید با نظر مستقل و ارزنده خود چنین توجیه می کند: که همان گونه که خاصیت دوجنسی Bisexual بودن افراد هم جنس را به هم نزدیک می نماید، بایستی این عقیده را گسترده و انسان را از لحاظ روحی هم موجودی دوجنسی دانست، آن گاه به این اصل واقف می شویم که يك احتیاج طبیعی و اولیه موجود است که افراد هم جنس را نسبت به هم نزدیک و صمیمی می سازد.

۱۲ - انحراف

بحث در باره کلمه انحراف میان پسیکانالیست ها موضوعی دامنه دار و عمیق است. هم چنان که گرایز و چگونگی تقسیم آن ها موجب تفرقه مابین روانکاوان گردید و کسانی چون یونگ Yung، آدلر Adeler و میدر Mider راه های مستقلی از فرویدیسم Freudisme را پیش گرفتند، در باره انحراف هم به طرز خفیف تری این ماجرا پیش آمد. بدین گونه که عده ای از ایده ایست های اجتماعی بر فروید تاخته او را بدین واغراق گو خواندند. فروید با عقیده ای مبنی بر تفوق غریزه تخریب در افراد، نتیجه گرفت که اکثر مردم نامتعارف Anormal هستند و این هم جز حقیقتی بیش نبود، حقیقتی که همیشه تلخ و ناگوار بوده است. اما این بار هم آنانی که با تجربه و ژرف کاوی، دور از تعصب و هیاهو های تبلیغاتی حقیقت را

می پذیرفتند ، فروید را همراهی نمودند . این اشخاص از زبده ترین پسیکانالیست ها در اطراف جهان بودند ، چون : جونز Jones ، هال Hell ، اشتکل Stekel ، دوگال Dougal و بسیاری دیگر که با آزمایش ها و تجربیات ارزنده خود هر چه بیشتر نظرات فروید را بسط و توسعه دادند .

فروید خود بنا بر سبک موجز و مفیدش انحراف را بدین گونه توجیه کرد :
ارضای هر گونه میل جنسی که هدفش خارج از قلمرو و حیطه تولید باشد ، انحراف جنسی خوانده می شود .

بنا بر مکانیسم بازگشت ، هر فردی در طول زندگی چند بار میل به عملی می کند که با توجیه فوق بایستی منحرفش به نامیم . این جا بایستی به تفسیر فروید چنین افزود : افرادی که در روش ارضای تمایلات جنسی با اکثریت مردم هم گام نیستند ، منحرفین را تشکیل می دهند .

انحراف های کلی که هر کدام جدا گانه مورد بحث قرار گرفته و از متفرعات محسوب نمی شوند ، عبارت انداز : دگر آزاری یا سادیسم Sadiame ، آزار دوستی ، Masochisme ، عشق به هم جنس Homosexualité ، بت پرستی Fetichisme ، خودنمایی Exhibitionisme ، چشم چرانی یا دیدبانی Inspectionisme و زنا یا محارم Inceste .

۱۴- اودیپ شهریار

مطابق با نوشته نمایش نامه نویس مشهور یونانی سوفوکلس Sophocles ،

پادشاه شهر تبس Thebes به نام لایوس Laius از همسرش ژو کاست Gocaste صاحب پسری می شود که اودیپوس Oeubipus [اودیپ] می نامدش . برابر با پیش گویی پنهان گویان و جادوان اودیپ کشته پدرش خواهد گشت . لایوس از سر ناچاری پسر خود را بر کوه بلند سی ترون Citheron می نهد تا خوراک جانوران درنده شود . اما بنا بر روی داد سر نوشت ، چوپانی اودیپ را یافته و در میان رخداده هایی کودک به دست پادشاه کورنت Corinth می رسد و به فرمان او چون شاه زادگان پرورش می یابد . به هنگامی که اودیپ نوجوانی زورمند و توانا گشت ، بدون آن که به گفته های پیش گویان توجهی نماید ، از کورنت قصد تبس را می نماید . نزدیک شهر تبس با پدرش لایوس برخورد می کند و بر اثر گفت و گویی مابین آنان پیکاری در گرفته و پدر ناشناخته به دست پسر از پای در می آید .

اودیپ در راه شهر به جانوری عجیب بر می خورد به نام اسفنکس Sphinx این حیوان راه را بر شهر بسته و بازگشایی چیستانی را از ره گذران طالب بود . او بدین سان چیستان را مطرح می نمود که در صورت عجز طرف ، او راه نکشد ، لیکن هر گاه کسی جواب معمای او را باز دهد اختیار جانش به دست او خواهد بود . پیش از اودیپ ، گروهی بسیار به دست این حیوان کشته شده بودند ، از این ره گذر ترسی بر مردم شهر برافکنده شده بود و کسی را پروای عبور از آن راه نبود . اودیپ معمای او را حل نمود و حیوان را به لگشت مردم شهر به پاس این خدمت و شجاعت و بر اثر فقدان شاه او را به شاهی برگزیدند .

اودیپ در مقام پادشاهی با مادر خود که برایش ناشناس بود زناشویی نمود . پس از مدتی در شهر بیماری طاعون شیوع یافت . جادوگران و پیش گویان علت شیوع بیماری را وجود گناه کاری بزرگ مابین شهریان اعلام کردند . اودیپ بر

ساحران فشارمی آورد تا هر چه زودتر گناه کار را یافته و او را به سزای گناهش قربانی کنند تا بیماری از شهر رخت بر بندد . اما آگاه نبود این گناه کار بزرگ چیز شخص خودش که پدر کشی کرده و در اثر هم آغوشی با مادرش صاحب فرزندان گشته ، کسی دیگر نیست .

سرانجام تیرسیاس Teiresias پیش گو ، او را از این ماجرا آگاه می سازد . اودیپ و مادرش ژو کاست بعد از وقوف بدین ماجرا تاب نیاورده ، اودیپ خود را کور می کند و ژو کاست نیز خود کشی می نماید .

فروید از این ماجرا ، بنیان بزرگ ترین و پرسرو صدا ترین تئوری خود را بر ساخت که شمولی پیدا کرد بر بسیاری از مسایل پسیکانالی تیکی او . البته در این مورد نیز قبل از فروید ، گذشته از منابع و اشارات بسیاری که در اساطیر ، افسانه ها و فولکلور آمده بود ، نظراتی صریح تر نیز ابراز گشته بود . سده بی پیش از فروید و پیدایش دانش پسیکانالیز ، دیدرو Diderot فیلسوف نامی فرانسوی عقده اودیپ را بر مبنای اختلافی که میان مردم بدوی و متمدن وجود دارد ، چنین تعریف کرده بود :

هر گاه کودک وحشی هم چنان در حال و روش خویش استمرار پیدا کرده و از حالت وحشی گری و بدویت به در نمی آمد ، به سن سی سالگی آن غریزه و نیروی جنسی ابتدایی اش چنان شکل خطرناکی به خود می گرفت که پدرش را کشته و با مادرش هم خوابگی می کرد * .

* - Si le Petit Sauvage Était abandonné à lui même qu'il Conser Vât toute Son imbécillité et qu'il réunit au peu de raison de l'enfant au berceau la Violence de Passions de l'homme de trente ans ' il tordrait le Cou

باری فروید با ملاحظاتی که در زندگی جنسی کودک داشت، عقده اودیپ را بنا نهاد و درباره آن بسیار سخت گفت و گو کرد. این مسأله در جامعه شناسی، توجیه فرهنگ و تمدن، تفسیر دیانت و مذهب و مسأله توتمیسم Totemisme بسیار کارگر افتاد. سراسر پهنه ادبیات، اساطیر، فولکلور و افسانه ها را فرا گرفت و کلیدی شد از برای کاوش شخصیت هایی بسیار.

به موجب عقیده فروید نمودار و تجلی غریزه شهوی هر فردی به خاطر مادرش می باشد. می توان چنین توجیه نمود که غریزه عشق در اولین وحله متوجه مادر و غریزه کینه به سوی پدر منعطف می گردد. کودک در دو مرحله اولیه خود دوستی *Auto érotisme* و در دوستی یا غیر دوستی *Allo érotisme* با مادر رابطه نزدیک دارد، در اولین وحله، یعنی خود دوستی، در آغوش مادر پرورش می یابد و همان گاه که لی بی دو متوجه لب های اوست، به وسیله مکیدن پستان متلذذ می گردد. در دومین مرحله هم که از خود روی می تابد، از دیگران مادر را بر میگزیند: در طی تکامل کودک، پدر و مادر او را از بعضی افعال باز می دارند، از هوس هایش جلومی گیرند، در طی این ممانعت ها و کش مکش ها، کودک از پدر متنفر گشته و کینه او را به دل می گیرد، لیکن عشق مادر هم چنان در او توان دارد. چون منع پدر با خشونت و تحکم همراه است، در صورتی که جلو گیری مادر با مهربانی و محبت توأم است. از جمله عوامل مهم دیگری که سبب کینه و حسادت پسر نسبت به پدر می گردد، این است که: «کودک مادر را تنها برای خودش می خواهد، در صورتی که پدر سعی می نماید مادر را از دستش بدر باید. به این سبب کودک نسبت به پدر احساس حسادت و کینه می نماید و از

à Son pere et Coucherait avec Sa mère :

Diderot . D : Le Neuv de Romeau

اظهار عشق و ملامت پدر و مادر رودرهم می کشد .

عاملی دیگر که دل بستگی کودک را نسبت به مادر و کینه اش را به پدر افزون می کند ، دوری مادر پس از مراحل اولیه کودکی است . چون در این دوره که پایان مرحله شیر خواری است مادر کمتر به کودک و بیشتر به شوهر ابراز علاقه می نماید .

پس می بینیم که پس از دوراه اساسی پدر را مقابل خود بازمی یابد. اول این که پدر بر حسب وظیفه ریاست در خانواده، مانع ابراز مکنونات قلبی و رضای تمایلاتش می گردد و قانون هم او را یاری می دهد، از راهی دیگر پدر سعی می نماید مادر را به خویشتن منحصر سازد ، در صورتی که پسر مادر را فقط برای خودش می خواهد . بدین گونه غریزه عشق به مادر، و غریزه کینه متمایل به پدر است. فروید می گوید این عشق و محبت نسبت به مادر و کینه و حسادت نسبت به پدر دو جزء تشکیل دهنده عقده اودیب هستند .

فروید نتایجی را که از این تئوری بسیار مشهورش می گیرد ، بدین شرح بیان می نماید :

۱- پسر نسبت به مادر خود علاقه و محبتی نشان می دهد که به همان نسبت دختر نسبت به پدر ابراز علاقه می نماید. این دو نوع علاقه دارای ریشه های جنسی هستند .

۲- مابین دختر و مادر حس کینه و حسادت وجود است هم چنین پدر و پسر نسبت به هم کین می ورزند و این کین و حسادت مابین پدر و پسر، یا دختر و مادر هیچ گاه يك طرفه نیست، بلکه آمیخته ای از کین و محبت می باشد. همین آمیختگی و دوگونگی غریزه عشق و کینه Ambivalence سبب پیدایش ناراحتی های روانی

می گردد .

۳- این دو گونگی ممکن است با تقویت هر کدام موجب سانحه‌یی شود. در صورت تقویت و سرکشی غریزه کینه، فرد پدرکش یا مادرکش می گردد. و در صورت غلبه غریزه عشق - فرد بدبین، گوشه گیر و محجوب با رمی آید .

بدین وصف کودک نسبت به مادرش عشق می ورزد و او را دوست می دارد . در صورتی که نسبت به پدر کین می جوید و او را رقیب خود می پندارد. لیکن همان گونه که بیان شد این کین و حسادت يك جانبه نیست، چون در همان حال که پدر را رقیب می شمارد و او را هدف قهر قرار می دهد ، از لحاظ قدرت بدنی و نیروی تحکم و عقل و درایت او را می ستاید و تحسین می کند و این حال در پسر ادامه خواهد یافت تا به دوران تمیز عقلی رسد . در این هنگام است که از احساسات کینه جویانه خود نسبت به پدر شرمند و متقل می گردد. فروید می گوید عقده اودیپ در تمامی کودکان وجود دارد و هر گاه اطفال در مراحل بعدی بتوانند این عقده را تعدیل کنند و به اصطلاح بر ترویاتصعید Sublimation نمایند، راه برای ادامه یکنزدگی جنسی متعارف برایشان گشوده است، ورنه به انحرافات روانی و جنسی مبتلا خواهند شد .

فروید معتقد است که در اوان جوانی، پسر با انتخاب همسر یا دوست و معشوقی جای مادر را پر می کند ، این که دیگر پدر را رقیب ندانسته و از در صلح در می آید . هم چنین دختر با انتخاب شوهر یا جفتی به جای پدر عقده خود را تصفیه و برتر می سازد * .

*- درباره انتقاد از این مایل در روان کاوی نگاه کنید به مبحث هشتم تحت عنوان

«درباره مآله توتوم و تابو»

۱۴- هاملت

کاوش‌های فرویدوارنست جونز Ernest Jones در نمایشنامه‌های شکس‌پیر Shakespeare و پسیکانالیزه کردن آثار این نمایشنامه نویس بزرگ به وسیله آنان یکی از کارهای ارزنده‌ی بوده است درراه روان‌کاوی ادبی . از جمله این نمایش‌نامه‌ها ، مکبث Macbeth بود که فروید در مورد هیستری و نمایاندن روان ناخودآگاه Inconscience از آن سود فراوان و تحلیلی شایسته کرد ، و دینگری که مورد توجه بیشتری داشت، نمایش‌نامه هملت Hamlet بود .

موضوع نمایش‌نامه سرگذشت اندوه زای هاملت شاه‌زاده جوان دانمارک است که جریانش چنین است: پدر هاملت پادشاه بزرگ دانمارک به دست برادرش کلادیوس Claudius خائنانه کشته می‌شود . کلادیوس بر اثر این جنایت پنهانی تاج و تخت برادر را تصاحب کرده و با همسرش گرت رود Gertrude ، یعنی مادر هاملت ازدواج می‌کند. هاملت از جریان جنایت امو باخبر شده و در صدد انتقام خون‌پدر برمی‌آید و در راه اجرای چنین هدفی از نامزد عزیزش اوفلیا یا Ophelia نیز درمی‌گذرد. سرانجام حوادثی بسیار رخ می‌دهد، اوفلیا یا بر اثر غم و اندوه خود را غرق می‌کند و اندکی نمی‌گذرد که هاملت و جنایت‌کاران همگی به کام مرگ می‌روند .

فروید و جونز در تحلیل و تفسیر این نمایش‌نامه بر آنند که هاملت عاشق مادر خویش است و چون امویش کلادیوس مادر او را تصاحب کرده به او حسد می‌ورزد و

در پرده انتقام جویی در صد قتلش برمی آید. اما در اثر عشق نامشروع خویش احساس گناه و بزه کرده و به همین جهت است که دوچار تردید و بی تصمیمی در مورد قتل کلادیوس می گردد. از نظر گاه فروید این است علت این تردید و دودلی که در تاریخ ادبی جهان شهرت بسیاری داشته و از راه های گوناگون مورد تفسیر و تحلیل قرار گرفته است .

گوته Goethe در باره این درنگ چنین گفته که تقدیر و وظیفه بی عظیم و مافوق توانایی هاملت بردوش او گذاشته است، وی نه می تواند از عهده انجام آن بر آید و نه قادر است از زیر بار آن شانه خالی کند، این است که به تردید و دودلی دوچار می شود. گوته - هاملت را به گلدان ظریف و گران بهایی تشبیه کرده که به جای گل های لطیف در آن درخت بلوطی نشانده اند که به مرور زمان رشد کرده و گلدان را می شکند . کلاین kline اظهار عقیده کرده که یقین هاملت بر جنایت کلادیوس متکی به هیچ دلیل محکمه پذیری نیست و به همین دلیل هاملت تا چنین دلیلی به دست نیاورده است از اقدام خودداری می کند. شلگل Schlegel می گوید که ذهن هاملت خاصیت یقین را کم کرده و به همان مناسبت است که به تردید و درنگ گرفتار است . اولریچی Ullrich می گوید از یک طرف تعلیمات مسیح مقرر می دارد که هیچ کس خود را قاضی کس دیگری قرار ندهد، و از طرف دیگر خواهش های شخصی و نژادی هاملت وی را به انتقام تحریص می کند و او در این میان مردد مانده است .

برخی دیگر از فرویدیست ها از راهی دیگر به عقیده فروید و جو نرسیده اند ، و در واقع خود شکس پیر را پسبکنا لیزه کرده اند. اینان بر آنند که نمایشنامه هاملت

انعکاس شخصیت ادوارد دو ور Edward de Vere می باشد که ظاهراً همان شکس پیر معروف است . پدر ادوارد که بسیار مورد محبت اوست می میرد و مادرش به زودی با مردی دیگر مجدداً ازدواج می کند و مورد کینه پسرش قرار گرفته و ادوارد از درستی و مخالفت با او برمی آید .

مبحث پنجم :

آینده روشن روانکاوی

۱- گریز از واقعیت ، پناه بر بیماری

نتایجی که از کشف جنسیت نتیجه شد، ارتباط بیماری‌ها و عناصر جنسی ، مبنای پناه بر بیماری ، فرد و عدم رضایت از محیط خارجی، پناهنده شدن به درون و ساختن محیطی خیالی برون آرزو ، خیال پردازی و زندگی رؤیایی ، علل آن ، سیر قهرایی و بازگشت به کودکی، علل مقاومت بیمار ، تحلیل گریز از واقعیت، چگونگی انجام این عمل ، دو صورت از عکس العمل روانی آدمی ، خیال پردازی ، منشأ پیدایش هنرها ، هنرمند مبتلا به نوروز

پناه بر بیماری **Flucht Indid Krankheit** ایده و تئوری بی‌است که از ملاحظات جنسی نتیجه شده. اصولا کشف میل جنسی وسیله‌ی بود بسیار شایان توجه و سودرمان برای به کار گماردن در حل بیماری‌های روانی. با کشف میل جنسی کودک و ملاحظات در جوانب آن، بر مبنای این که کلیه‌ی علایم و نشانه‌های بیماری‌ها و اختلالات روانی مناسباتی دارند با عناصر عاشقانه و جنسی، روش‌ها و نتایج و راه‌هایی بسیار برای ما به وجود آمد در شناخت و درمان بیماری‌های عصبی و روانی. همان گونه که گفته شد، تئوری پناه بر بیماری^۱ برای ما مبنایی داشت بر همین اساس. بسیار ملاحظه می‌کنیم که کسانی به هنگامی بیمار می‌شوند و یاد ر سامان‌شان بی‌سامانی و اختلالی روی می‌دهد که امیال و خواسته‌هایشان با محیط تضاد و ناهم آهنگی می‌یابد. این تضاد و ناهم آهنگی مولود ایجاد مواعنی است خارجی که موجب سردی

می‌شود در برابر امیال و آرزوهایشان. آن‌ها نمی‌توانند در محیط خارجی و به‌حالتی طبیعی نیازمندی‌هایشان را کامیاب و ارضا نمایند. ارضای نیازمندی‌ها و امیال عاشقانه آن‌ها از لحاظ عوامل خارجی به موافقی برمی‌خورد و به‌همین جهت از جهان خارجی بریده و به بیماری پناهنده می‌شوند تا به این وسیله بتوانند به‌حوایج و نیازمندی‌هایشان و لذاتی که زندگی طبیعی و خارجی از دست‌رسان دور کرده‌است بازرسند.

در ضمن آزمایش‌هایی بسیار این نکته برای ما روشن شد که پیوندها و ارتباط‌هایی میان بروزها و علائم بیمارگونه و امیال جنسی بیماران وجود دارد. البته در این‌جا نمی‌گوییم که علائم بیمارگونه جملگی خاستگاهی جنسی دارند، بلکه می‌گوییم علائم مرضی جزئی از امیال سرکوفته جنسی بیمار می‌باشد و در بعضی مواقع این مسأله شمول کلی‌تری پیدا می‌کند، بدین گونه که علائم بیمارگونه شامل تمام حیات جنسی بیمار می‌شود.

به‌هر انجام وقتی تمایلات در راه ارضایشان به موانع بیرونی برخوردند، آدمی به بیماری پناه می‌برد تا در عالم رؤیا و خیال آن‌ها را به ارضای خود و این دور شدن از واقعیت تمایلی است که یک‌پدیده و مخاطره‌آمیزی را در خود دارد.

در این‌جا لازم است تذکر دهیم که انگیزه مقاومت بیماران در رازپوشی تنها وابسته به یک‌علتی نیست که قبلاً آن‌را مورد گفت و گو و بحث قرار دادیم؛ یعنی این تنها من نیست که ایستادگی می‌کند و مانع سرسختانه‌یی محسوب می‌شود در برابر ورود عناصر واپس‌زده در قلمرو او، بلکه غرایز جنسی یا به اصطلاح همان عناصر واپس‌زده‌یی که در پس‌حجاب ناخودآگاه مستورند، خود نیز برخی اوقات تمایلی به خروج نشان نمی‌دهند. آنها تنها در مواقعی می‌خواهند که به ارضا برسند که موجبات کامیابی از برایشان مهیا باشد. درباره جانشینی سخن گفتیم و عناصر واپس‌زده

جنسی هنگامی که به اصالت جانشینی مطمئن شدند و از برایشان محرز شد که از لذتی که در خوراست برخوردار می‌شوند، آن گاه است که تمایلی به خروج نشان می‌دهند. پس در حقیقت مانع، تنها «هن» نیست، بلکه با نگاهی به چگونگی شرایط خارجی، خود عناصر واپس زده شده جنسی نیز در این مقابله مقاومت شریک می‌باشند.

گریز از واقعیت وابستگی و پیوندی دارد با برگشت به گذشته خوش و به اصطلاح پیمودن سیر قهقرایی. روش گریز از واقعیت و پناه بردن به بیماری، هر چند هم که عملاً دشوار و سخت گونه باشد و حتی در حالت مرضی نیز انجام گیرد، باز از حالتی برخوردار است و یاد حقیقت حالتی را ایجاد می‌کند که موجب آسایش خاطر بوده و راحتی و نوعی بی‌حالی و بی‌گزندی را به همراه ارمغان می‌آورد. وجه عملی اش چنان است که فرد در اثر محدودیت واقعیت و این که ارضای کام و تمایلاتش مقدور نمی‌گردد، به وسیله بازگشت و عودت، به جانب گذشته زندگی اش باز می‌گردد و بر مراحل از گذشته که کامهای جنسی اش به خوشی ارضای شده متوقف شده و با یادآوری آن کامیابی‌ها خود را راضی می‌کند.

حال این سیر قهقرایی و بازگشت به گذشته چگونه انجام پذیرفته و فعلیت می‌یابد؟ از جانبی آدمی را به گذشته عودت می‌دهد و در این عودت دگر باره مراحل شهوتی و سیرلی بی‌دویی او احیای گردد و در نتیجه نیازمندیهای جنسی و عاشقانه اش برانگیختگی پیدامی‌کنند. در اثر همین فعلیت است که آن احساسات ویژه‌یی که از برایش لذت بخش بوده اند درش تحریک و بیدار می‌شوند.

هم چنان که گفتیم، در اثر برخورد با محیط نامساعد خارجی، تمایلات فردی در خارج و از راه طبیعی به ارضا نمی‌رسند و بشر که در تکاپوی ارضا و تلذذ است، ناچار

می کوشد تا در اثر گذشته گرای بی‌هزندگی خوش گذشته‌اش که از ارضای تمایلات جنسی آن دوران خاطره بی‌رضایت‌مند دارد، باز گردد. پس ملاحظه می‌شود که واقعیت برخلاف خواست، تمایل و نظر ما، به ناکامی مان سوق می‌دهد، و در این جا عکس العمل فرد آن چنان است که اشاره شد. اما این مسأله در صورتی دیگر نیز ممکن است تظاهر یابد. برخی اوقات فرد ناکامیابی که محیط خارجی علی‌رغم میل او برایش به ستیزه و کارشکنی می‌پردازد، برای خود با گریز از واقعیت و محیط بالفعل، در ذهن دنیایی خیالی می‌سازد که بر کام و میل‌اش انطباقی داشته باشد و چنان باشد که بتواند زندگانی واقعی و محرومیت حاصله از آن را برایش ترمیم و جبران کند. اما مورد مخالف این حالت، از برای شخصی عادی و نیرومند که به بیماری و درون‌گرایی نگرود، آن است که آن چه که میل و کامش می‌باشد، در حقیقت و صحنه بیرونی به ارضایش به کوشد.

تظاهر آثار هنری و آن چه که بدان نبوغ می‌نامیدیم و در نظر ما بسیار مبهم و اسرارآمیز جلوه‌گری داشت، در یک چنین گیروداری حل شد. فرد هنگامی که در اثر ناسازگاری و عدم موافقت محیط خارجی و با دخالت عنصری دیگر که ضعف و ناتوانی شخصی است مواجه و برابر شد، از واقعیتی که بر تمایلاتش می‌تازد و کام‌هایش را راه کامیابی نمی‌دهد، رومی‌گرداند و به رؤیا و زندگانی خوش گذشته بازمی‌گردد، و یا به خواب و خیال پرداخته و با ساختن یک زندگانی مصنوعی در محیط ذهنی‌اش که در آن کام‌هایش تاخت و تاز داشته و به هر اندیشه‌یی که در دنیای بیرونی و به طور طبیعی برایش مقدور نمی‌شود، در آن دنیای خیالی جامه عمل می‌پوشاند. این زندگی خیالی و رؤیایی برایش جنبه‌های خوش‌تر داشته و ناکامی‌هایش به کامیابی‌های خیالی بدل می‌شود، و همین محتویات درونی هستند که به آثار بیماری و علایم مرضی

دگر گونگی می یابند .

اما گریز از واقعیت همواره چنین انجام و صورت وقوع نمی یابد، بلکه هر گاه شرایط و مقتضیات موافق و مساعد باشد، این رؤیاها و خیالها که در حالت فوق به علایم مرضی تبدیل می شوند، راهی در واقعیت یافته و به وسیله تبدیل عناصر خیالی به واقعیت انجامی خوش تر می یابند. این عمل هنگامی صورت می پذیرد که فرد از ذوق و قریحه هنری مشحون و برخوردار باشد. این همان مسأله‌ی است که بسی مبهم و اسرار آمیز جلوه داشت، اما اینک مشاهده می کنیم موقعیت مساعد و قریحه هنری این خواهشها را که به وسیله بازگشت به کودکی از حیطة عمل و تعادل روانی و واقعیت دور می سازند، در اثر تبدیل به ابداعات و آثار هنری دارای سر نوشتی بهتر و بسیار شایسته تر می نماید. به این موجب است که خواهشها و تمایلات خود را از سر نوشت بیماریهای عصبی و تظاهر ناخوش آیند يك «نوروز» Nevrose رهاينده و در اثر فعل و انفعالی ارتباطی با واقعیت پیدا می کنند .

اما به هنگامی که شرایط مساعد و مقتضیات بر وفق مراد نباشند ، یعنی شخص با کم بود چنین استعداد گران بها و ارزنده‌ی مواجهه باشد، ناگزیر لی بی دو libido و خواهشها در اثر راه جویی گذشته وضع دیگری می یابند ، به این گونه که لی بی دو بر اثر بازگشت ، تمایلات کودکی را دگر باره رونق و جلایی بخشیده و سرانجام ایجاد مرض و بیماری می نماید .

در زمان ما بیماریهای روانی ، یا نوروزها Nevroses همان نقشی را دارند که صومعه‌ها و دیرها در قرون میانه داشتند . صومعه نشینان و دیر نشین ها مردمانی بودند که بر اثر ناامیدی و یأس و شکست از زندگی و ناسازگاری واقعیت و شرایط خارجی به آن حصارها پناهنده شده بودند . اینان کسانی بودند که بار نا ملایمات

زندگی را تحمل نکرده و در اثر ناامیدی و ناتوانی به صومعه پناه می بردند ، هم چون کسانی که در زمان ما [و در زمانهای گذشته نیز] بر اثر ناملايمات خارجي و ضعف رواني ، برای گریز از واقعیت ناسازگار ، به بیماری پناهنده می شدند .

۴ - عمل انتقال

نتایج آزمایش های پسیکانالی تیکی ، چگونگی محتویات نا خود آگاه ، عمل این محتویات در اشخاص سالم و بیمار ، نظریونك ، منشأ بیماری ، دلایل اصالت عناصر جنسی ، عمل انتقال ، چگونگی این پدیده ، روابط بیمار و پزشك ، توضیح فرنجی ، وضع پزشك در برابر بیمار و عمل انتقال ، آگاهی به سرچشمه های تأثرات ، درباره تلقین های هیپنوتیکی ، ارزش انتقال در روان کاوی

در اثر آزمایشهایی بسیار که ما بر مبنای پسیکانالیز و موارد پسیکانالی تیکی انجام داده ایم ، به نتیجه اصلی و قابل ملاحظه‌ی آگاهی پیدا کرده ایم که اینك بشرحش می پردازم. ما به هنگامی که به وسیله دانش روان کاوی به درمان بیماران روانی اشتغال داشتیم ، به این موضوع مواجه شدیم که بیماران روانی به طور کلی دارای محتویات روحی ویژه‌ی نمی باشند که بتوان آن ها را به شکل معین و مشخصی از سایر محتویات روحی باز ساخت . یعنی آنچه که محتویات روحی افراد سالم را شامل می شد ، بار روانی بیماران روحی نیز شامل همان عناصر می بود .

در این مورد دوست من یونك C. G. Yung [کارل - گوستاو - یونك]

نیز همین مورد را ابراز کرده و بر آن بود که بیماران روانی نیز از همین عقده ها و امیال و خواست هایی که ما در جریان زندگی دایماً با آن ها در نبرد و کش مکش هستیم ، رنج و ناراحتی می برند . اما بایستی در این جا به آن چه که موجب بیماری می گردند ، این گونه توجه داشت که سلامتی و یا بیماری در جریان این کش مکش وابسته به قابلیت و افزونی یا کاستی قوایی است که با هم در ستیز و پیکار هستند . در اثر ضعف فردی چه بسا که عناصر مزاحم موفق شده و ایجاد ناراحتی و مزاحمت نمایند و در شرایطی عکس این احوال ، سلامت و تعادل روانی هم چنان برقرار می ماند .

اما در باره اصالت عناصر جنسی نیز در اثر مشاهدات و آزمایش های فراوان و بسیاری که انجام دادیم ، مطمئن شده و در آن تأکید ورزیدیم . لیکن با اهمیت ترین موردی که نظر ما را در مورد نیروهای جنسی و غریزی تأیید و تصدیق کرد ، از راهی بود که اینک به بیانش می پردازم :

همواره در اوقاتی که از راه آزمایش های پسیکانالی تیکی بیماران روانی را تحت درمان قرار می دادیم ، عمل و پدیده یی عجیب و شگفت را به منصفه ظهور می رسانیدند که برای ما تا اندازه یی نامأنوس و مبهم جلوه می کرد و ما آن را عمل انتقال Transfert می نامیدیم . طرز کار بدین قرار است که در ابتدا پزشک معالج سعی می کند تا تاثرات بیمار را که اغلب همراه پیکار گونگی و دشمنی ورزی و سختی است برانگیخته و تحریک نماید . بیمار هیچ گاه در ضمن درمان به آسانی تحت تأثیر هر آزمایش و روشی ، منشأ استین و دلیل وجودی این تاثرات را آشکار و نمایان نمی کند . روش ابراز و گونه پدیداری آن تاثرات نیز چنان هستند و علایم و ویژه گی هایی را با خود عیان و نمایان می سازند که از نظر گاه ما ثابت می کند که این تاثرات و احساسات متعلق به دوران های دوری از زندگی بیمار می باشند که گرد فراموشی

و نسیان بر آن ها پایدیده شده است و به طور کلی می رساند که تأثراتی هستند با خاستگاهی بسیار دور و فراموش شده .

اما این عناصر فراموش شده و تأثرات پنهانی که با خاطرات دور و فراموش شده وابستگی دارند ، هم چنان باقی نمی مانند ، بلکه بیمار که نمی تواند آن خاطرات را ابتدا به یاد بیاورد ، در اثر روابطی که میان او و پزشك در ضمن درمان پدیدار می شوند ، موفق می گردد تا دگر باره آن ها را زنده کرده و آشکارایی بخشد . آن گاه هنگامی که چنین عملی به وقوع پیوست و در اثر عمل انتقال ، تجدید خاطرات و نمایانی و مشخص شدن تأثرات و احساساتی که به فراموشی گراییده بودند ، امکان پذیرفت ، بیمار به وجود نیروهایی که خاستگاهشان از تحریکات جنسی ناخود آگاه او منشعب شده بود مطمئن و آگاه می شود .

برای روشنی موضوع و تفهیم بهتری از مطلب می توان به آوردن مثالی دست برد و این مثال برای درك بهتر عناصر جنسی بی می باشد که خاستگاه و سرچشمه بی دور داشته اند و می توان آن ها را به رسوبات عاشقانه و جنسی بی تشبیه کرد مری بوط به گذشته ، که به وسیله حرارت بیشتری می توان آن ها را حل نمود و این حرارت افزون تر در واقع همان عمل انتقال است که به آن وسیله آن عناصر جنسی گذشته حل شده و به چیزهایی دیگر از بارهای روانی تبدیل می شوند .

در این عمل ، نقش پزشك بسیار مهم و ارزنده است ، چون پزشك نقش میانجی گیرنده *Flrment catalitique* بی را در این میان به عهده دارد که هر چه از تأثرات ، خاطرات و احساسات بیمار که آزاد شود ، این آزادی انتقالی است که از بیمار به پزشك در آمده و در حقیقت این تأثرات آزاد شده و رهایی یافته را پزشك به خود می گیرد ، و این توجیه و اصطلاح ساند ورفرنچی *Sandor Frencki*] پسیکانا لیست نامی

مجارستانی [به واقع بسیار رسا و ارزنده می باشد .

با کاوش ها و بررسی هایی که در عمل انتقال انجام شود ، مواردی دیگر نیز در این میان روشن و آشکار شده و از ابهام به درمی آید . به هر انجام یکی از این موارد تلقین هیپنوتیک Hypnotique است که چنان که مشاهده شد در آغاز ما از آن به عنوان وسیله ای برای نفوذ در ناخود آگاه و شناخت محتویات آن - سودجویی کردیم در آن موارد چنان که بایستی مشاهده کردیم که خواب مصنوعی به هنگام درمان کومک ها و یاری هایی به ما می نمود ، اما این کومک ها چنان که بایستی شایسته و درخور توجه نبود و نواقصی داشت که موجب عدم شناخت درست قضایا گشته و راه کاوش های علمی را سد می نمود . درست است که به هنگام خواب مصنوعی و هیپنوز Hypnose در منطقه ای مقاومت بیمار برزوده گشته و راهی پیدامی شد از برای دست یابی به ناخود آگاه . اما این عدم مقاومت در آن حالت موجب می شد تا در همان مرز مقاومت های شدیدی را ایجاد نموده و چنان سد شدیدی در برابر محتویات ناخود آگاه بر بندد که گذشت از آن اشکالات فراوانی را شامل می شد .

در این جا نکته ای نیز قابل تذکر است که بایستی درباره اش سخن به گویم ، و آن این است که نبایستی درباره عمل انتقال که متأسفانه برایم متدور نیست تا به اندازه کافی در این مقال از آن سخن گویم غلو ورزیده شود . غلو از این جهت که این تصور را نبایستی به حقیقت پیوند داد که کشف انتقال به وسیله پسیکانالیز انجام شده عمل انتقال پدیده ای است که در تمامی مناسبات افراد بشری با هم قابل ملاحظه می باشد و روابطی در این زمینه که میان پزشک و بیمار برقرار شده و به وجود می آید ، جزئی است از آن مناسبات کلی * . پدیده انتقال اهمیتی کلی دارد و هر چه دامنه شك و

*- برای آگاهی به عمل انتقال نگاه کنید به توضیح شماره شش از پوست مبحث سوم .

تردید در باره آن کمتر و اندک باشد ، بدون شك تأثیرش شامل ترو با نفوذ تر خواهد بود .

در این مورد اشاره کردم که پسیکانالیز این مورد را خلق نکرده و نیافریده است ، بلکه تنها آن را کشف نموده و در اثر تحقیق و آزمایش آشکارش ساخته است . در پسیکانالیز این وسیله‌ی است که از آن برای بهبود بیمار و سوق دادنش به صحت و سلامت بهره برداری می‌شود .

قبل از آن که درباره انتقال از سخن بازایستم و به این مسأله پایانی بخشم ، اشاره به اهمیت و ارزش این کشف پسیکانالیز می‌نمایم و می‌گویم این وسیله‌ی است چون معیار و محك که هر چه بیشتر بیماران و پزشکان را به ارزش روان‌کاوی مطمئن و نسبت به روش عملی و مثبت آن متقاعد می‌نماید .

البته آن‌چه که مورد نظر است نظر مستقیم من در مورد دوسته از کسانی است که درباره انتقال آرای موافق و مخالف دارند . من به این امر اطمینان دارم که گروندگان من که عمل انتقال و نتایج حاصله از آن را پذیرفته‌اند ، این پذیرش و قبول آنان تنها مبتنی بوده است بر آزمایش‌ها و تجربیاتی که شخصاً خودشان انجام داده‌اند ، و بالعکس کسانی که هیچ‌گاه در آزمایش و تجربیات پسیکانالی‌تیکی کار نکرده‌اند ، مسلم است که مخالفت و موافقت‌شان دارای ارزشی نخواهد بود .

۴- ارزش پسیکانالیز

انتقادی منصفانه از پسیکانالیز ، دو ایراد، عدم توجه و شناخت مردم به این دانش، تصویری از شر و فساد که از این دانش تولید می‌شود ، جواب نخستین ایراد ، انتقاد دوم، مقایسه عناصر و پس زده در روان خود آگاه و ناخود آگاه، نتیجه‌یی که حاصل می‌شود ، ارزش اخلاق، روان کاوی در خدمت اخلاق ، برقراری نظام اجتماعی

هر گاه بر آن باشیم تا انتقادی منصفانه از پسیکانالیز به عمل آوریم ، یعنی از لحاظ عقلانی در تئوریهای پسیکانالی تیکی دقیق شده و بر آن‌ها ایرادهایی جست و جو کنیم ، از نظر گاه من دو انتقاد و یا صحیح تر گفته شود دو ایراد بر آن گرفته می‌شود :

نخستین ایراد برهمنای تازگی دانش پسیکانالیز و بیگانگی مردم است بر آن. چون مردم هنوز چنان که لازم است دقت و توجهی در زندگی روانی نکرده و نسبت به آن نه آگاهی دارند و نه می‌خواهند که دقتی در چنین اموری هرعی دارند . دوم آن که افراد به هیچ‌روی توجه و شناختی نسبت به اختلاف‌ها و تضادهایی که میان جهان روانی ناخود آگاهی و دنیای خود آگاهی وجود دارد ، ندارند - در حالی که این چنین امری، یعنی اختلاف و تضاد این دو منطقه اصلی از روان آدمی برای ما کاملاً عادی و یکسان شده است .

به هر انجام مردم از این اختلاف عظیمی که میان دو جهان عظیم خود آگاه و ناخود آگاه وجود دارد هم غافلند و هم به چگونگی این اختلاف جهل دارند. از سویی دیگر با توجیحات و تفسیرهایی هم که از روان ناخود آگاه به عمل آمده، از آن دو چار ترس و هراسی شده‌اند. تندرستان و غیر بیماران از این عامل و هر گونه توجیه و تفسیر آن می‌هراسند چون که می‌ترسند مبادا پسیکانالیز با کشف این عامل، تولید شر و فساد نماید. آنان از این درهراسند که مبادا با هر گونه کند و کاوی بر این عنصر، مزایا و اصول اخلاقی مورد تهدید و خطر قرار گیرند و نظام اخلاقی در جامعه سنت شود. این افراد از آن در بیم‌اند که هر گاه عناصر جنسی که در ضمیر ناخود آگاه بیماران واپس زده شده‌اند، با عودت به روان خود آگاه، موجبات شر و فساد را در جامعه فراهم آورده و اخلاق را در معرض مخاطره قرار دهند.

این کسان به عیان و روشنی مشاهده می‌کنند که روح بیماران به نحو مؤثری آزرده شده است و رنج و غم بسیاری را متحمل می‌شوند، اما از بیم آن که رنج و اندوه او را بیشتر و افزون نکنند، بر آن نمی‌شوند تا اقدامی کنند. اقدامی که ممکن است چه بسا اندکی رنج و دردش را شدت بخشد، اما بدون شك به عافیتی منجر خواهد شد که سرانجامی خوش دارد. این افراد چنین می‌اندیشند که هر گاه جز شدت دردی حتماً به طور موقت هم که باشد از دست ما بر نمی‌آید، پس بهتر آن است تا بیمار را به حال خود واگذاریم.

اما این مسأله و بینشی نادرست و غلط است. يك پزشك جراح هنگامی که با بیماری روبرو می‌شود که دردی کشد، به هیچ وجه از درمان او صرف نظر نمی‌کند. البته عمل جراحی مستلزم رنج و شکنجه‌بی است بسیار از برای آن بیمار، اما پزشك جراح هیچ گاه به واسطه این درد و شکنجه موقتی از کار خودش انصراف خاطر پیدا

نمی‌کند، چون دردی شدید و موقتی موجب سلامت و صحت عمری می‌شود و کسی نیز نمی‌تواند او را مورد اقتدار قرار دهد که چرا بیماری را که تحت عملی جراحی سلامت می‌یابد، مورد شکنجه قرار داده است. هم‌چنین است انطباق این مثال با درمان‌های روان‌کاوانه. چون هر چند که بیمار تحت درمان عکس‌العمل‌ها و واکنش‌های نامطبوعی هم از خود نشان دهد، باز این در برابر صحت و سلامتی که می‌یابد، هیچ و بسیار قابل‌جبران می‌باشد و بسیار شایسته‌تر و بهتر از آن است که عمری در برابر عوارض حاصله بیماری رنج و شکنجه را تحمل نماید.

در باره ایراد ویاترس و بیم‌فوق‌الذکر به هیچ وجه نبایستی ناایمنی به خود راه داد. غرایز در بند شده‌یی که محبوس مانده‌اند، رضایشان با منافع اجتماعی و اخلاقی اصطکاک و برخوردی ندارد، و تازه اگر چنین نیز باشد، یعنی برخورد و اصطکاک میان عناصر واپس‌زده شده‌یی که آزاد می‌شوند با اخلاق موجودیت یابد، نفش بسیار بیش از ضرر و نابسامانی آن است.

البته این اصلی است مسلم که آزمایش‌های پسیکانالی‌تیکمی بایستی بسیار با ظرافت و کاملاً برابر و مطابق با اصول و قواعد ویژه آن مرعی شود. اما چنان که تذکر داده شده‌یج تشویش و نگرانی و ترسی از غرایزی که زمانی واپس زده شده بودند و اینک به وسیله آزمایش‌های روان‌کاوانه به روی صحنه آمده و آشکار می‌شوند نبایستی داشت، و اصولاً این اندیشه که با تظاهر مجدد این امیال ممکن است منافع اجتماعی و نظام اخلاقی به مخاطره افتند، موردی است کاملاً بیپه‌وره.

از جالبی دیگر چنان‌که اشاره رفت، مشاهدات عینی، تجربیات و آزمایش‌های بسیار این مسأله را برای ما به ثبوت رسانیده و مدلل کرده‌اند که نیروی روانی و طبیعی يك‌میل، هنگامی که در روان ناخودآگاه محبوس می‌باشد، به درجات قابل

ملاحظه‌ی بیش از زمانی است که به روان خود آگاه عودت و بازگشت کند .
 فهم و درك يك چنین مطلبی بسیار آسان و میسر است ، و از همین راه است که
 خدمت عظیم روان‌کاوی به آن مسایلی که برخی گمان می‌کنند با نضج آن مورد
 مخاطره واقع شود ، به اثبات می‌رسد . برای حصول يك چنین نتیجه‌ی کافی است
 تا چگونگی و شرایط يك میل واپس‌زده شده را در خود آگاه و نا خود آگاه مورد
 بررسی و قیاس قرار دهیم . يك میل واپس‌زده شده که در نا خود آگاه است مادامی که
 در چنان شرایطی می‌باشد کاملاً آزاد بوده و از هر تأثیر و نفوذ عنصر و یا عناصری‌ها
 و آسوده می‌باشد و هیچ تلقین و تهدید و بازداشتی در او میسر نمی‌شود . اما همان
 میل در روان خود آگاه تحت تأثیر و نفوذ بسیاری از عناصر و فشار نیروهای درونی
 مخالف قرار می‌گیرد . این است آن قیاسی که کاملاً بسیاری از عقاید را تغییر
 می‌دهد هر گاه در آن تعمق کافی شود . پسبیکانالیز با شناخت روان نا خود آگاه
 و کشف محتویات آن ، و با برز دودن و بر طرف کردن نتایج دردناک و مزاحم نتایج
 عمل واپس‌زدگی ، بزرگ‌ترین خدمت ارزنده را نسبت به آرزوها و آرمان‌های زندگی
 اخلاقی و نظام اجتماعی انجام داده است .

۴ - راه‌نمایی‌غرایز و امیال

سرنوشت امیال واپس‌زده شده پس از آزادی ، روان‌کاوی چهار راه ارائه
 می‌کند ، چگونگی از میان رفتن خود به خود امیال ، روش کامیاب
 نمودن پس از واپس‌زدگی ، ارضای مستقیم بعضی تمایلات ، روش
 و راه تصعید ، طبیعی بودن میل جنسی ، راه نمونی و
 هدایت این امیال

سخن بسیار بر امیال واپس‌زده شده‌ی بود که در نا خود آگاه محبوس مانده

وروان کاوی آن‌ها را باروش‌درمانی خود، به‌خود آگاه‌عودت می‌دهد. اما نکته‌ی در این جابجایی می‌آید و پرسشی مطرح می‌شود که این امیال واپس‌زده شده‌ی که به‌وسیلهٔ روان‌کاوی آزاد می‌شوند، چه سرنوشتی یافته و چه حالی خواهند یافت؟ و آیا باچه تمهیدات و وسایلی می‌توان زیان‌ها و نابه‌سامانی‌های احتمالی آن‌ها را از ممان برداشت؟ . با مطالعات و مشاهداتی که شده است، ما از چهار راه می‌توانیم که برپیش‌گیری موفق شده و چاره‌جویی نماییم:

۱ - نخستین مورد چنان است که بعضی اوقات اتفاق می‌افتد که اثرات بعدی این امیال ضمن درمان هم چنان خود به‌خود از میان می‌رود. در این موارد که عکس‌العمل به‌خودی‌خود دوچار از بین‌رفتگی می‌شود، اغلب نوعی جانشینی آن را خنثا می‌سازد. به این معنی که یک نوع انتقاد و یا سرزنش و احیاناً ندامت به‌زودی جانشین آن عنصر واپس‌زده می‌شود. حال هر گاه این انتقادی که جانشین می‌شود، جانشین یکی از تمایلات دوران‌کودکی باشد، وضع بسیار ساده‌تر و حصول نتیجه قطعی‌تر و سریع‌تر خواهد بود. چون این میل آن هنگامی واپس‌زده شده است که فرد دارای و شدی کمتر و نیروی عقلانی اندک‌تری بوده است و در موقعیتی قرا داشته که به‌واسطهٔ ضعف نمی‌توانسته است در برابر میل و خواهشی که به حصول پیوستن‌اش برایش نامقدور بوده مقاومت ورزد و اجباراً آن را واپس‌زده است. اما اینک که از رشد عقلانی و توانایی برخورد دار است می‌تواند بر آن چیره‌گی یافته و حتا چنان که گفته شد با جانشینی ندامت، انتقاد و یا نوعی سرزنش آن را خنثا نماید.

۲ - دومین راهی که پس‌یکانالیز از برای راه‌نمایی و سامان‌گیری امیال واپس‌زده شده می‌نمایند، راهی بسیار طبیعی و ساده است، و آن ترضیه و کامیاب

نمودن آن امیال و غرایز واپس زده شده است در همان راهی که نخست هدف داشته‌اند. به این گونه که وسیله‌ی از برای راه‌نمایی جهت کامیابی‌شان فراهم شود. اما نکته‌یی که تذکرش در این مقام لازم به نظر می‌رسد، آن که هیچ‌گاه چنین فکری را نبایستی به خاطر گذرداد که امیال و غرایز کودکی را که زمانی واپس زده شده‌اند به‌طور کلی نادیده گرفته و از بنیان بر کند، چون چنین امری به‌هیچ وجه نفعی را در خود دارد و اعاده‌ی حالتی طبیعی را می‌نماید، بلکه دارای خسران بسیاری نیز می‌شود. به‌طور کلی هر کدام از این امیال که به موجب نکوهیدگی‌شان زمانی واپس زده شده‌اند، بیماری این واپس زدگی‌ها را که ممکن بود از منابع گوناگون روانی بهره‌هایی گرفته و در شکل‌صفتی عالی و سودمند و کارهایی درخشان عرضه شوند، باز داشته است.

۳- سومین و برجسته‌ترین راه برای سرانجام دادن امیال واپس زده شده و کام‌های سر کوفته همانا «تصعید» است. تصعید Sublimation در واقع به مناسبت ویژه‌گی‌هایی که دارد، ارزشی فوق‌العاده داشته و می‌تواند منشأ اثرهای بسیار سودمندی قرار گیرد.^۲

می‌دانیم که تمایلات نا کامیاب‌وسر کوفته شده‌ی کودکی که اغلب از نوع غرایز جنسی هستند، قدرت قابل توجهی داشته و چه بسا ممکن است که موجب بحران‌ها، و نابسامانی‌های غم‌انگیز روانی گشته و یا به اشکالی دیگر تجلی‌یابند که برای جمله آن‌ها عوارضی ناسودمند تشخیص داده شده است. اما همین تمایلات سر کوفته شده و واپس زده شده‌ی کودکی در شرایط و مواقعی نیز ممکن است که به جای آن تجلی‌های ناسودمند و گاه مخرب، به هدف‌های شایسته و عالی‌یی سوق داده شوند که هیچ‌گونه پیوند و ارتباطی با شکل اولی‌شان، یعنی آن غرایز واپس زده شده جنسی نداشته باشند،

و عملی که منشأ چنین تغییر و تحول شایسته‌یی می‌شود، چنان که ذکر شد عمل تصعید است. ته‌ایلاتی که جنبه واپس‌زدگی داشته و از نوع جنسی [ویا غیر جنسی] بوده باشند به وسیله همین مکانیسم تصعید رهبری شده و در هدف‌هایی تکاپو می‌کنند که ارزش‌های اجتماعی بسیاری داشته و موجب فعالیت‌های اجتماعی ارزنده‌یی می‌شوند.

۴- پسیکانالیز چنان که گفته شد، از برای سامان‌یابی وضع عناصر واپس‌زده شده‌یی که به موجب درمان‌های روانکاوانه از ناخودآگاه به در آمد و ظاهر می‌شوند، راه‌هایی چند نشان داده است. این واپسین راهی که به موجب این دانش برگشوده شده است، راهی است که جنبه طبیعی‌ارضایی فادشوار را تجویز می‌کند و این کاملاً روشی است برحق که بایستی مورد عمل قرار گیرد. به موجب این روش بایستی يك دسته از تمایلات جنسی که واپس زده شده‌اند، مستقیماً و بدون تغییر و تبدیلی ارضا و کامیاب شوند و روش این کامیابی‌ها نیز از راه‌هایی کاملاً عادی و مستقیم مورد انجام قرار گیرد. اما متأسفانه این چنین روشی با امکانات تمدن و فرهنگی که ما داریم و روش نادرست تربیتی که مورد عمل و قبول همگان است امکان‌پذیر نیست. تمدن ما با شیوه تربیتی بدفرجامش که پیش می‌رود، روش زیستن متعارف را برای اغلب افراد سخت و دشوار می‌کند. واقعیت راهیولایی چنان ترس‌ناک جلوه می‌دهد که افراد از آن گریخته و این ترس از واقعیت تولید نوروهای بسیاری می‌کند، در حالی که ارضای غرایز جنسی به تمدن و تربیت و اخلاق هیچ ضروریانی نرسانیده و ایمان به واقعیت در افراد و پی‌روی از آن، نه‌صد متی به چیزی می‌زسانند و نه تولید این همه نابه‌سامانی‌های روانی که واکنش آن به شکل مؤثری در نظام اجتماعی و اخلاقی و تربیتی نیز مشاهده می‌شود، می‌نمایند.

در هیچ صورت و به هیچ شکلی، و تحت نفوذ هیچ قانونی نمی‌توان از این خس و غریزه حیوانی که جزو لاینفک طبیعت و وجود ما است منصرف شد. آرمان و نقطه هدف تمدن ما به هیچ وجهی چنین حکم و ایجاب نمی‌کند که از لذت‌زندگانی و نشاط و سرورش صرف نظر نموده و انصراف خاطر نماییم. بایستی کاملاً به ندای لذات خود پاسخ گوییم، اما همواره اصل تصعید را از خاطر نبریم و به کوشیم تا غرایز و تمایلات جنسی خود را از راه تصعید و برتر نمودن و تجلی بخشیدن به اشکال اجتماعی و اصولی که به سود تمدن و بشریت است راه‌نمونی کرده و سوق دهیم.

اما این عمل و این کوشش و تکاپو همواره متضمن کلیتی در تصعید نمی‌شود، بلکه همیشه از مقدار کلی تمایلاتی که برتر و متجلی و تصعید می‌شوند، مازادی باقی می‌ماند که گریزی از انتخاب راه طبیعی ندارند. هم چنان که بخار تولیدی یک ماشین بخار، همه‌اش به مصرف مکانیکی و مفیدی جهت امور اداری آن ماشین به مصرف نرسیده و مازادی نیز دارد که بایستی آزاد شود، در این ماشین بدن انسانی نیز نمی‌توان تمامی نیروی جنسی را به مصارف سود رسان تبدیل نمود، یعنی این که در اثر تغییر و تبدیل، بسیاری از این نیرو به مصارف عام‌المنفعه خواهد رسید، اما مازادی دارند که بایستی در جهت طبیعی‌شان به مصرف رسند. در این جا باز تأکید می‌کنم که این از جمله محالات است که بتوان این نیرو و غریزه طبیعی را به کلی نادیده گرفت و هر گاه چنین شود، بایستی در انتظار نتایجی بسیار نافرجام و اندوه‌زا بود.

شایسته می‌دانم که در این جا افسانه‌یی را نقل کنم که معنای عمیقی را ارائه می‌کند. به موجب این افسانه در شهری بانزهدت و شکوه اسبی وجود داشت در نهایت زیبایی، قدرت و تندرستی. نیرومندی‌ش شهره و اصالت‌اش زبان زد بود. اما متأسفانه این اسب نگاه‌داری‌اش بسی مشکل و مستلزم هزینه‌ی سنگین بود که مردم آن شهر

تصمیم گرفتند تا با تمهیدی هزینه‌اش را تقلیل دهند. پس به تدریج از قوت روزانه‌اش يك جو در هر روز کاستند. این جریان هم چنان ادامه داشت تا واپسین روز خوراك آن اسب به يك جو بازرسید و آن حیوان به مرد. مردم شهر به شگفتی آمدند و هیچ‌گاه در کنج‌کاوی‌هایشان انگیزهٔ مرگ اسب را باز نفهمیدند.

اما هرگاه موجب این مرگ از من پرسش شود، می‌گویم حیوان از گرسنگی مرد، از حذف حقوق طبیعی‌اش در زندگی به دست مرگ شد، و در دنیا هیچ موجود جان‌داری یافت نمی‌شود که بدون صرف قوت و خوراك طبیعی‌اش توانایی به ادامهٔ زندگی داشته باشد.

پیوست محبت پنجم

۱ - پناه بر بیماری

در برابر کشمکش‌ها و نابه سامانی های روانی، ممکن است به وجود آمدن و پیدایی یافتن يك علامت مرضی بهترین راه و شایسته ترین روشی باشد که بتواند کارآمدی کند. این راه، یعنی وجود يك معرف مرضی طریقی است که باصل لذت مطابقت می کند و می تواند آرامشی را ایجاد نماید. اما بایستی توجه داشت که ازجانبی دیگر نابه سامانی و اختلالی ایجاد می شود که از برای «من» رنج آور و درد انگیز است.

چنان که به جای خود اشاره شد، این پناه بر بیماری *Flucht Indid* *Krankheit* متضمن نوعی گذشته گرایی و بازگشت به دوران کودکی است. این گذشته گرایی با خود يك زندگانی تصویری و تخیلی را به وجود می آورد که کارش باروشی تحقق بخشیدن امیال و آرزوهای ما می باشد و باین کار خود جبران واقعی را که در زندگانی حقیقی میسر نیست، انجام داده و جبران می کند.

در این چنین مواقعی است که شخصی که در جهان و طی زندگانی واقعی امیال و کام هایش ارضا و برآورده نمی شود، به بیماری پناه می برد، و در این جا است که متوجه می شویم نوروز خود دارای منافع و سودهایی تردیدناپذیر می باشد. زنی که شوهری سخت و خشن دارد و باوی بد رفتاری کرده و استفاده جویی

می‌نماید. و سرانجام به هیچ روی برای رعایت حال همسرش حاضر نیست تا آمدیلی در حرکاتش و تجدید نظری در افعالش بنماید، و این زن از جانبی دیگر بنا بر مقتضیاتی حاضر نیست که مرادویی با مردان بیگانه بر قرار نماید، و آن قدر توانایی نیز ندارد تا بر آداب و رسوم فایق آمده و روابط خارجی با کسانی دیگر برقرار سازد و هم چنین برایش مقدور نیست تازه‌دگانی دیگری را با مردی دیگر شروع کند. و یا در حقیقت غریزه جنسی‌اش وی را به طرف همان مردخشن جلب می‌نماید، این چنین زنانی تقریباً همیشه به نوروژ پناه می‌برند. بیماری و پناه بردن به بیماری برای او تنها وسیله دفاعی است که به موجب آن می‌تواند با مردی که آن‌چنان رفتاری با وی پیشه کرده است، مقابله نماید و چون آلت انتقامی از آن استعاره جوید. پس در این جا به سودی که از نور روز برمی‌خیزد آشنا می‌شویم و در واقع هنگامی می‌توان از نوروژ و بیماری روانی گله داشت که نا به سامانی و اختلالی در زندگی زناشویی وجود نداشته باشد. در این جا بایستی اشاره شود که این گونه زنان می‌توانند باره نمایی پزشك، بدون دست‌آویز قرار دادن وسایلی دیگر نیز بر استبداد شوهر خود فایق آیند.

این نظر، یعنی ایده پناه بر بیماری بسیار جالب توجه واقع شد. وسیله‌ی بود لژی برای بازگشودن بسیاری از معضلات و دشواریهای روانی. پول پورژه درباره این چنین ایده‌ی بر آن بود که روش ود کترین بسیار شایسته و پرمعنایی است که اندرید گاه نیرومند پاتولوژی Pathologie [روان‌شناسی مرضی] را که بیماری جز ظاهر دفاعی سلامت و صحت چیز دیگری نیست، تاجهان مغز امتداد می‌دهد.

۲ - واپس زدگی و جلوه های برتر آن

روان کاوی روش تحقیق و تحلیل روان ناخود آگاه می باشد و از آن در مورد تمامی تجلیات فرهنگی ، روانی و اجتماعی می توان سود برد . امروز به روشنی به این اصل مسلم اذعان داریم که روان کاوی کلیدی است قابل اطمینان برای گشودن رموز هر نوع آثار ادبی . پسیکانالیز این امکان را به ما می دهد تا به وسیله آن هنرمندان و هنر را پسیکانالیزه نماییم .

افعال و کردار هر فردی ناخود آگاهانه بستگی عمیقی با ضمیر نا به خود اودارد . خواب و رؤیا، شوخی ها و لغزش ها و امراض روانی از تجلیات ضمیر ناخود آگاه و غیر مستشعر می باشند و بر این پدیده ها بایستی انواع هنرها: پیکر تراشی، رقص، موسیقی ، شعر و ادبیات و صورت نگاری و نقاشی را هم افزود. چون هنرها از این هنجار بر کنار نبوده و تجلی وجه عالی تمایلات واپس زده می باشند .

فروید بنا بر مبنای روش خود، چون همیشه از پایین ترین مراحل شروع می کند . بایستی برای شناخت يك اثر هنری در درجه اول خالق و به وجود آورنده آن را بشناسیم. برای درك و شناخت هنرمند لازم است به سوابق روانی او آشنا شده و بنا بر شیوه روان کاوی موجبات پیدایش سبک ویژه و دید هنری اش را بیابیم. همواره این پرسش برای کسانی مطرح است که چگونه و بر حسب چه شرایطی يك اثر هنری به وجود می آید و علت تأثیر برخی از آن آثار بر مبنای چه اصل یا اصولی است .

در مرحله اول به این اصل مهم توجه می کنیم که میان بازی و هنر ارتباط و پیوند نزدیکی بر قرار است . هنر نوعی بازی است و بازی از هنر می تراود و

هر دو وسیلهٔ سبک‌باری روحی هستند. بازی صورت‌اولیهٔ ارضای تمایلات ساده و نقش‌ناگرفته در کودک است و رؤیاهای کودک‌کان ساده و قابل‌بررسی سهل‌است. اما هنر وسیلهٔ تصعید و نقش‌درهم‌پیچیدهٔ تمایلات متراکم‌تازه و کهنه می‌باشد.

هرچه که به سنین عمر افزوده می‌شود، به همان نسبت فرد از بازی‌کناره می‌گیرد و همراه با تحولات زندگی، دیگر بازیهای دوران کودکی برایش لذت‌پیشین را به همراه ندارند. پس آدمی به تکاپوی آیدقاراهی نو برای کسب لذت‌باز گشاید. با فرارسیدن دوران بلوغ طبع بازی دوستانهٔ کودک در آدمی مضمحل‌نشده و از میان نمی‌رود، بلکه فقط تغییر شکل داده به صورت دیگری تجلی می‌کند. در هر دوره و موقعیتی از سال‌های زندگی بازی وجود خواهد داشت، اما نوع بازیها دگرگونی یافته و تبدیل به شکل‌های دیگری می‌گردند. قمار را بایستی بازی‌بالغان نامید، و شترنج، نرد و بازی ورق جزو این دسته محسوب می‌شوند.

در این جا است که به همانندی و مبدأ مشترک بازی و هنر دست می‌یابیم. هنر در قسمت بازی‌ها مطالعه گشته و شکلی برتر از بازی می‌باشد. در سازمان روانی انسان تمایلات ارضاننده به شکل‌هایی مختلف به مدار مکانیسم‌های بسیاری با تغییر و تبدیل از سانسور روانی گذشته و در روان خود آگاه ظاهر می‌شوند. هنر برترین روش ارضای تمایلات واپس‌زده شده می‌باشد که به وسیلهٔ تصعید به شکل: ادبیات، نقاشی، حجاری و موسیقی متجلی می‌گردند.

با ملاحظاتی که شد نتیجه می‌گیریم که هنر از تجلیات روان ناخودآگاه بوده و بستگی مستقیمی به آن دارد. از طرفی دیگر چون بازی هم به نحوی خفیف‌تر شامل این تعریف می‌گردد، پس هنر نوع عالی بازی می‌باشد.

شاعر رفتارش چون کودک کی است که بازی می‌کند. او به نحوی دلخواه برای

خودش جهانی تصویری می‌سازد، جهانی که واقعبیت الم انگیز رادر آن راهی نیست ، جهانی که آئینه‌نمای خواهش‌ها و امیال اومی باشد، و این جهان پرداخته برای او بیش از دنیای خارجی واقعبیت داشته و مفهومش می‌باشد .

وجه تباین واپس زدگی و تجلیات مختلف آن با هنر این است که ممکن است ارضای تمایلات در رؤیاها و شوخی‌ها و لغزش‌ها به صورت مستقیم و زشت خود ظهور کنند یا با پشیمانی مکانیسم‌های متعدد در لباس مبدل به خود آگاه راه یابند. لیکن هنرمند کام‌ها و تمایلات سر کوفته خود را بر تر و متجلی کرده و مورد تصعید قرار می‌دهد . یعنی به طور کلی این تمایلات واپس زده تغییر جهت داده و به شاه راه تعالی راه می‌برند .

از لحاظ تحلیل رؤیا و یک اثر ادبی و یا هنری همانندی موجود است . هنراز همان منبعی توشه می‌گیرد که رؤیا نقش بر می‌دارد . رؤیا عبارت از تحقق یک میل است، و این تعریف در مورد هنر هم صدق می‌کند. وقتی فردی تمایلات و امیالش در عالم خارج ارضاء نشد ، آمال و هوس‌هایش را درون کشیده به خیال پروری می‌پردازد. به همین جهت پیوندی ما بین دنیای خارجی و جهان درونی هنرمند به وجود می‌آید . به‌طور کلی هنرمندی کوشد تا به شیوه‌ی برتر و هر چه ارزنده‌تر تمایلات سر کوفته‌اش را در هنر تصعید Sublimation نماید . پسیکانالیز به مانی آموزد که آثار هنری بی مفهوم و ساختگی نبوده ، بلکه معرف و الگوی شخص هنرمندی باشد .

ابداع آثار هنری به دو وجه صورت می‌پذیرد : یک اثر هنری یا بدون اندیشه‌ی قبلی و با البدیه به وجود می‌آید و یا با اندیشه‌های قبلی بر مبنای اصول پرداخته . از لحاظ روان‌کاوی هر چه یک اثر هنری از عرصه خود آگاه و اندیشه‌های قبلی به دور باشد اصیل‌تر و ارزشمندتر است . اندیشه‌های قبلی موجب تعدیل و تخفیف قوای ناخود

آگاه، و اثر بر پایه استدلال و بعضی قیود ساختگی به وجود خواهد آمد. در صورتی که بدون اندیشه‌های قبلی و ابداع خود به خود، به شیوه تسلسل و پیوستگی تصورات، روان ناخود آگاه امکان فعالیت بیشتری را داشته و از لحاظ روان‌کاوی و تفسیر و تحلیل اثر ارزش‌های فراوانی را شامل می‌شود.

برای درک مفاهیم و علل پیدایش و چگونگی یک اثر هنری، بایستی معرفت و شناسایی به خود هنرمند پیدانماییم؛ پسیکانالیز به مامی آموزد که چگونه با تحلیل درست اثری هنری به وجود و ماهیت روانی هنرمند راه‌یابیم. مدت‌هایی مدید بر اثر تعاریف مختلف و توجیحات گوناگون راجع به هنر و هنرمند بحث و گفت‌وگو بوده است. حاصل این گفت‌وگوها موجب پیدایش نظرات و فرضیه‌های مختلفی گشته که از طرفی راه به ایده‌آلیسم *Idealisme* و از سوی دیگر موجب پیدایش مکتب‌هایی چون ره‌آلیسم *Realisme* و ناتورالیسم *Naturalisme* شده است. اما فرویدیسم و پسیکانالیز با توجیه جبر روانی و تأثیر روان ناخود آگاه در عمل تصمید ملاک مشخص و قابل قبولی عرضه کرد. همان‌گونه که خواب‌های الهامی از قوای ماوراء طبیعی نبوده و زبان ناخود آگاه محسوب می‌شود، هنرمند جز صورت برتر و تصمید شده تمایلات سرکوفته هنرمند نیستند.

فروید، ارنست جونز *Ernest Jones* و اوتورانک *Otto Rank* با تحلیل هنرمندان و آثار هنری آنان روش کاوش‌های هنری را به وسیله پسیکانالیز نشان دادند. و از کارهای پرارزش فروید را که با همکاری جونز بدان دست‌یازید می‌توان تفسیر نمایش‌نامه‌های شکس‌پیر *Shakespear* سوفوکلِس *Sophokles* را نام برد. از نمایش‌نامه‌های شکس‌پیر، *Hamlet* هاملت و *Macbeth* مکبث و از آثار سوفوکلِس نمایش‌نامه‌های اودی پوس شاه *Odipus Tyrannus* و

الکترا Electra سخت مورد توجه او بودند. از نویسندگان معاصر ایب سن Ibsen باسبک خاص اش مورد دقت و توجه او قرار گرفت و برگرادیوا Gradiva اثرین سن Yensen شرحی به نام سوهم ورؤیا Der Wahn Und die Traume نگاشت و گفت رؤیاهای شاعرانه با احلام واقعی تفاوتی نداشته و همانند مورد تفسیر قرار می‌گیرند. قسمت‌هایی از شرح احوال Darwin و روسو J.J. Rousseau درباره اعمال سهوی و سادیسم Sadisme و مازوشیسم Masochisme مورد تأیید گفته‌ها و نظر ایش بوده از آنها سود جست. شخصیت میکال آنژ Michel Ange و له‌اواناردو داوینچی Leonardo da Vinci جلب نظرش را نموده و تحلیلی از دانشمند اخیر الذکر نمود و با استناد به شرح احوال گوته Goethe در کتابش به نام «شعر و حقیقت» Dichtung Und Wahrheit ارزش پسیکانالیز را نمایاند.

به هر انجام هنر، بروز تجلی امیال نا کامیاب است که به وسیله مکانیسم‌های گوناگون، به شکل برتر و تعالی یافته از جهان درونی به دنیای بیرونی تراویده و نقش می‌گیرند. بایستی این نکته را همواره به خاطر داشته باشیم که خواب‌ها و رؤیاهای قرابت و نزدیکی خاصی نسبت به یکدیگر دارند. صورت روشن و اولیه خواب‌ها تجلی و نقش گرفتن آرزوهای روزانه و نزدیک آدمی است. از این راه می‌توان گفت هنر هم چون خواب وسیله ارضای امیال نا کامیاب است.

آدمی هنگامی که نتواند خود را بر جامعه منطبق نماید، وقتی امیال و آرزوهایش در محیط واقعی کامیاب و ارضا نگردد، به درون گرای Introversion پرداخته و به خیال بافی روی می‌برد. ناام در خواب آرزوهای خویش را نقش گرفته می‌یابد، و هنرمند هم به وسیله خیال بافی در دنیای پسر دانه‌یی از اوهاام، آمال خود را لباس هستی می‌پوشاند. هنرمندان تپی دستی رامی‌یابیم که در آثار خود از شکوه و جلال زندگی اشرافی سخن رانده و آن رامی‌ستایند. شاعرانی که از لحاظ ضعف نیروی جنسی دوچار

حرمان گشته‌اند ، در آثار خود آمیزش های جنسی کاملی را منعکس می کنند .
 پسیکانالیست ها این نوع حالات را مولود مکانیسم جبران *Compensation à la*
Realité می دانند . غلور در خیال بافی همراه با ضعف «من» و تسلط «او» راهی است
 که به جنون می رسد و به همین جهت است که میان هنر و خیال بافی و جنون پیوندی نامریبی
 برقرار است. هنرمند که به جهان درونی خود گراییده و از واقعیت روی گردانده است هر
 چه بیشتر تحت سیطره روان ناخود آگاه خود قرار می گیرد و در دنیای خیالی که پرداخته
 مستغرق گشته و آن را چون حقیقت و واقعیتی عزیز می پندارد. این است که حرکات
 او به نظر نامتعارف و دیوانه و ارجلوه می نماید و همین حالات و تأثرات روحی او که
 ناشی از تأثرات روان ناخود آگاه او می باشد در آثارش منعکس می گردد .

از لحاظ روان شناسی پیوندهایی میان هنرمند و هنردوست موجود است. هنر
 دوست می کوشد تا روح خود را از آثاری هنری متلذذ و سیراب گرداند که آینه
 ضمیر خودش باشد . و دردها، رنج‌ها و شادیهای دلخواه خود را در آن بیابد و اختلاف
 آراء و عقاید و سلیقه‌هایی که پدید می گردد از همین ره گذر است .

[مبحث ششم]:

تأثرات دوران کودکی در رؤیا

۱- نفوذ تأثرات کودکی

یکی از خصایص رؤیا ، تذکار تأثر دوران کودکی ، اشکال شناخت تأثرات کودکی در رؤیا ، حکایتی که موردای تعریف کرد ، محتویات واضح کودکی در رؤیا رؤیای ، کسی که فخر به عدم جابجا شدن می کرد ، رؤیای يك پزشك سی و شش ساله

از جمله ویژه گی ها و خصایص رؤیا، به یاد آوردن رخ داده ها و حوادث بسیار دوری است که در زندگی کود کانه کسان اتفاق افتاده است. به هنگام کار و آزمایش با موافقت بسیاری در این موضوع مواجه شدیم که رؤیا تأثراتی مربوط به دوران کودکی را که به کلی فراموش شده و حافظه به هنگام بیداری از تذکار و یادآوری آن ها عاجز است ، زنده نموده و بیدار می سازد. البته در این موارد موضوع تشخیص در باره این که آیا رؤیایی و یا رؤیاهایی از دوران کودکی سرچشمه گرفته اند بسیار مشکل و دشوار می باشد و امکان شناخت درست جز در موارد نادری امکان پذیر نیست .

مورای Muray در این زمینه ضمن سر گذشت مردی ، رؤیای او را بازگو می کند و این موردی است قانع کننده از لحاظ محتوی رؤیا. حکایتی که موردای بازگویی کند سر گذشت مردی است که پس از بیست سال دوری تصمیم می گیرد تا به وطن مآلوفش باز گردد. شب پیش از حرکت در خواب دید که در شهری بیگانه که آن را

نمی شناخت ، و بامردی که برایش بیگانه بود آشنا شده و سخن می گوید. هنگامی که مرد مزبور به وطن اش بازرسید ، متوجه شد که آن شهر ناشناس یکی از شهرهای نزدیک موطن اش بوده و آن مرد بیگانه نیز یکی از دوستان پدرش بوده که هنوز در قیدزندگی بوده است. به گونه ایی که ملاحظه می شود، این موردی است قانع کننده از محتویات خوابی که به خاطرات دوران کودکی مربوط می باشد، چون خواب بیننده در کودکی آن شخص و آن شهر را دیده بوده است . این رؤیا از جمله آن دسته از خواب هایی است که عجله و شتاب آدمی را بیان می کند و از این مورد نبایستی غفلت ورزید که تنها تجزیه و تحلیل رؤیایمی باشد که نشان می دهد به چه علت شخص خواب بین به طرف این دسته از تأثرات کودکی سوق داده شده است .

زمانی یکی از دوستانم نزد من از این که فاقد رؤیاهایی است که شامل جابه جاشدن **Displacement** باشد، به خود فخر می کرد. همین دوست روزی برای من بازگفت که خوابی دیده است که به موجب آن آموزگار سابقش در بستر خدمتگاران بوده است و این خدمتگاران ظاهر آتاسن یازده سالگی او در خدمتشان بوده است. چون این رؤیا برایش جالب و مشغول کننده بود، آن را برای برادرش که از او بزرگتر بود، نقل می کند. برادرش صحت رؤیای او را تذکر می دهد و تعریف می کند که آن دو دل داده ، یعنی آموزگار و خدمتگاران عادت داشتند به آن که شبها برادر بزرگتر را با آب جومست به کنند تا مزاحمتی فراهم نیاورد، و برادر کوچکتر، یعنی خواب بیننده فعلی را که بیش از سه سال نداشته مزاحمتی نشناخته و به حال خودش وامی گذارده اند تا در اطاق خدمتگاران به خواب رود .

البته این چنین مواردی که بدون تعبیر و تفسیر می توان به محتویات دوران کودکی در رؤیا بازرسید اندک نیست. برخی از این رؤیاها از نوع «تکراری» هستند،

یعنی يك بار پس از آن که رؤیایی در کودکی بر شخص ظاهر شد، پس از آن به تناوب تا دوران های بعدی هر چند گاهی يك بار تظاهر می یابد. من خود از این نوع رؤیاها در خودم نشان و یاد ندارم ، اما بنا بر روش مآلوف می توانم نمونه هایی از دیگران نقل کنم .

پزشکی سی و شش ساله برای من نقل می کرد که تا کنون بارها در رؤیاهایش شیر زرد رنگی را با تمام ویژه گی هایش دیده است، به شکلی که می تواند به سهولت جمله جزئیات آن حیوان را مجسم و شرح دهد اما روزی سرانجام این مشکل برای او باز گشوده شد و این قهرمان سمج خواب هایش را باز شناخت . این شیر در واقع تندیسهایی چینی بوده است از يك شیر باله اب زرد رنگ که از اشیاء ظریف خانه بوده و مدت هایی می گذشته است که آن را به کناری نهاده و فراموش کرده بودند . مادرش یاد آوری کرده بود که وی «پزشکی که خواب دیده بوده» به آن مجسمه كوچك علاقه فراوانی داشته و در کودکی اغلب با آن بازی می کرده است ، حال آن که پزشك مزبور خود به هیچ وجه از این امر آگاهی نداشته بوده است. حال هر گاه پس از کاوش در برونر رؤیا یا محتوی ظاهر خواب *Contenu Manifeste* ، از راه تجزیه و تحلیل به صورت نهانی رؤیا و یا درونه رؤیا *Contenu Latente* به پردازیم، باشگفتی و تعجب مشاهده خواهیم نمود که نفوذ تأثرات کودکی در رؤیاهایی که حتاتصورش را نیز نمی توان کرد مؤثر می باشد .

مواردی دیگر که مبتنی بر تجزیه و تحلیل است، يك رشته دیگر از رؤیاها را نشان می دهد که در آن تحقق آرزوها و آمال نقش اول را دادند، و این آرزوها و آمالی که به وسیله رؤیا کامیاب گشته و تحقق می یابند نیز از دوران کودکی ریشه گرفته و تأثراتی هستند که منشأشان در دوران کودکی قرار دارد. این امر بدان حد شگفت است که به

هنگام وقوف بدان پس از تجزیه و تحلیل، از تحقق یافتن آن امیال و آرزوهای دوران کودکی در رؤیا، دو چاربهت و حیرت می شویم . البته مواردی نیز بودند که بدو آرزویی را که محرك رؤیا به شمار می رفت ، مربوط به زمان حال نشان می داد. اما بعدها به این نکته متوجه و آگاه شدم که هر چند که میل و آرزویی متعلق و وابسته به زمان حال باشد، باز با تأثرات ریشه دار و کهنی که از دوران کودکی بر خورده و آن تأثرات کهن آن کامهای نور اتقویت نموده و نیرو می دهند .

در این جا نظر م بر آن رؤیاهایی است که محتوی آن ها میل مسافرت من را به رم بیان می کنند . در این مورد نیز من بایستی مدت هایی چند به ارضای آرزویم در رؤیا بسنده نمایم، چون هر گاه که تحقق چنین آرزویی نیز عملی شود، باز به موجب اختلال مزاجی قادر به این مسافرت نمی باشم .

۴- تفسیر خوابها و خاطرات کودکی

رؤیاهایی که خاطرات کودکی را به طور کامل منعکس می کنند ، تفسیر رؤیایی

از این گونه، عدم ورود خاطرات کامل کودکی در رؤیا، خاطرات کودکی

با چه دیگر گوئی هایی در رؤیا پدیدار می شوند، چند دسته از رؤیاها،

روش تفسیر، تفسیر چند خواب

هم چنان که در جاهایی دیگر نیز تذکر داده ام ، موضوعی است که در مسایل رؤیایی به ندرت اتفاق می افتد، و این مورد ندرت آن است که رؤیایی کاملاً بدون این که تغییر و تبدیلی و یا کم و کاستی در خاطرات ما ایجاد نماید ، آن ها را در برونه

رؤیا و یا صورت ظاهری و نمایان خواب منعکس نماید اما با تمام این احوال این گونه رؤیاها گفته شده ندرت اتفاق می افتد ، نه آن که اصولاً صورتی نداشته باشند و من می توانم برای نمونه مواردی از این نوع را نقل نمایم .

یکی از بیمارانم رؤیایی را دیده بود که محتوی آن يك ماجرای جنسی بود . این رؤیا به هیچ وجه دوچار کم و کاستی و یاد گر گونگی و دست خوش مکانیسم جا به جا شدن نشده بود ، بلکه تظاهری محسوب می شد روشن و بی کاستی و فزونی و نایم خود متوجه شد که این ماجرای بی بوده حقیقی که در زمان بیداری به همان گونه رخ داده بوده است . البته خواب بیننده به هنگام بیداری آن ماجرا را فراموش کرده و به هیچ شکلی آن را به یاد نمی آورد و حصول نتیجه بی در این امر جز از راه تجزیه و تحلیل صورت نمی گرفت .

این بیمار من که خواب دیده بود ، به سن دوازده سالگی به احوال پرسی یکی از دوستانش رفته بود . دوستش بدون قصد و عمدی حرکتی نموده و تنش برهنه نمودار شده و در اثر آن و بر مبنای يك تحریک آنی خواب بیننده هم حرکتی کرده بود و طوری جایی از لباسش را مرتب کرده بود که از رسم و عادت و شرم و حیا به دور بود ، چنان که دوستش با سرزنش و عسکتی بدون گریسته او نیز از حرکت خود منقل و شرم زده شده بود . پس از گذشت بیست و سه سال این صحنه در ضمن رؤیایی با تمام احساساتی که ضمیمه و هم بسته اش بود ، تظاهر یافته بود . البته اندک دیگر گونی و تغییری در آن به نظر می رسید ، بدین گونه که وی در خواب نقش غیر فعالی را ارائه کرده و بیماری که به عیادتش رفته بود ، در ضمن رؤیا یکی از دوستان زمان حاضرش نمایانی داشت .

بایستی گفته شود که خاطرات و تأثرات دوران کودکی ما به هیچ وجه همان

گونه‌یی که در ابتدا بوده‌اند، در درونه رؤیاها شکل ظاهری و نمایان خواب‌ظاهر نمی‌شوند، بلکه همواره دوچاردیگر گونه‌ها و تعبیر و تبدیل‌هایی شده و از سمبول‌ها و کنایاتی برخوردار می‌شوند که جز از راه تفسیر قابل تعبیر و شناخت نمی‌شوند. اما متأسفانه این گونه مثال‌ها و شواهد نمی‌تواند چندان قانع‌کننده و مسلم به نظر رسد، چون اغلب اوقات این مورد صریحاً به نظر می‌رسد که ضمانتی از برای وقوع این حادثات و تأثیرات در دوران کودکی وجود ندارد و هنگامی که این دست‌آورد رؤیاها به دوران بچگی می‌پایند و باز می‌رسند، دیگر از شناختی و معرفت آن‌ها باز ایستاده و دوچار ابهامی شویم.

اما در برابر آن تأسف، جای خوش‌وقتی است که آزمایش‌هایی بر مبنای روان‌کاوی، یک رشته عوامل و انگیزه‌هایی را مشخص کرده‌است که برابری و موافقتی از آن‌ها با تأثیرات دوران کودکی به ثبوت رسیده است، و این عوامل و انگیزه‌ها وسیله سنجش و محکمی است از برای آگاهی به این موضوع که آیا من‌باب مثل دست‌آوردی از عوامل و حادثات رؤیایی آیا به حقیقت در دوران کودکی رخ داده است یا نه. بهیچ‌نیست که پاره‌یی از بخش‌های رؤیایی که، موردان کودکی باز پیوستگی دارند و من هم اکنون آن‌ها را تا به بخشیده و مشخص می‌نمایم، چندان واجد اهمیتی نباشند و بر همین مبناست که من نیز جمله روش‌هایی را که می‌تواند بر تعبیر و تفسیر من می‌باشد در این جا ذکر نخواهم کرد. این‌که در این جا برای وضوح نمایانی به ذکر چند مثال مبادرت می‌کنم:

۱- در این مورد جمله‌ی رؤیاها یکی از بیمارانی به شکلی پاهای می‌باید هم چون موردی که همانندی داشته باشد به یک ماسکتور، برای این که نظر حرکت نکند می‌دود، برای رسیدن به موقع به مقصد اصلی می‌دود. در یکی از رؤیاها یکی

ہر آن است کہ بہ دیدار دوستی برود . مادرش بہ او توصیفی کند کہ سوارہ بہ آنجا رفتہ و پیادہ فرود . اما وی مرتباً می‌دود و مرتب نیز بہ زمین می‌خورد . پس از تجزیہ و تحلیل‌هایی آشکار شد کہ خاطرات کودکی در بارہ مسائلی در دو در رویا ہای او نقش مهمی را بازی می‌کنند .

۲- یکی دیگر از بیمارانم رویایی دادہ کہ قلبی کم . خود را در اطاق بزرگی مشاہدہ کرد . در آن اطاق انواع ماشین آلات موجود است . اندیشید کہ در یک مرکزی است کہ مربوط بہ اصلاح بدن می‌باشد . غنبد کہ بہ کسی خطاب می‌کنم کہ : چندان وقتی لازم نیست ، چون او و پنج کس دیگر را با ہم درمان می‌کنم . وقتی کہ ہستی بعروی تخت دراز بہ کفد ، مقاومت کرد و دور گوشہ ای مرا بستند و منتظر آن است تا بدو تذکر دہم کہ راست نیست . ماہی ہلومی خندند و می‌گویند کہ رہا می‌کند . ضمناً چنان بہ نظرش می‌رسد کہ ملزم است تا تعداد زیادی چہار گوشہ رسم کند .

اولین قسمت از رویا ہایش مربوط است بہ درمان او و نقل و انتقالی در بارہ من . قسمت دوم حاوی اشارہ ہستی است بہ زمان کودکی اش و مسألہ یا یادآوری تخت و سہاہی است کہ این دو قسمت را بہ ہم می‌پیوندد . مؤسسہ مربوط بہ اصلاح بدن Orthopedique یاد آوری و تقریباً صورت تصویر یافتہی است کہ من بر زبان آورده و در زمان اورا از لحاظ مقایسہ و بیان مدت زمان آن تعبیر کردہ بودم با یک درمان در بارہ اصلاح بدن . از لحاظ این مدت زمان درمانی در آغاز بہ او تذکر دادہ بودم کہ مدت زیادی وقت صرفش نمی‌کنم ، اما در مراحل بعدی ممکن است کمروزی یک ساعی بتوانم بہ او بہ پردازم . همین موضوع موجب و انگیزہ آن

شده بود تا زودرنجی و حساسیت شدید دوران کودکی اش دگر باره در وی بیدار و خود نمایی نماید، چون این حساسیت شدید وجه تمایزی است در کود کانی که استعداد ابتلای به هیستری را دارند، و این گونه کود کان به شکل شدیدی نیازمند نوازش و مهر و محبت می باشند. این بیماری که مورد گفت و گوی من است، کوچکترین شش فرزند يك خانواده بود و به همین سبب از جانب پدر مهر و محبت فراوانی دریافت می کرد. اما بدان گونه بود که می اندیشید پدرش چنان که بایستی وقت خود را صرفش نمی نمود و محبت اش نسبت به او کافی نبود، و بر همین مبنا توقع داشت که در ضمن رؤیا از من بشنود که به گویم این راست نیست.

شاگرد دوزنده بی لباس خانم را از دوزندگی آورده و پولش را گرفته و رفته بود. خانم پس از اندکی از شوهرش پرسیده بود که اگر شاگرد دوزنده پول را گم کند، آیا بایستی دوباره معادل آن وجه را به پردازد یا نه و شوهرش برای این که با خانم شوخی کرده باشد، جواب مثبت می دهد. زن دگر باره پرسش خود را مطرح نموده بود به امید آن که شوهرش سرانجام به تنگ آمده و تکذیب کرده به گوید این راست نیست.

در این مورد می توان چنین تصور کرد که در درون رؤیا و یا اندیشه های پنهان خواب، خانم این پرسش را از خود می نماید که: هر گاه من دو برابر این زمان وقت صرفش نمایم، لازم است که او دو برابر بایستی وجه به من به پردازد؟. این اندیشه ای است سخت تنفر آور و رساننده طبعی ممسك، و این خست و ممسکی بی شرمی دوران کودکی است که در پوشش و پرده خست جلوه یافته است. همچنین است نه خوابیدن به روی تخت و در گوشه ای ایستادن که نمایش گر صحنه ای است از تأثرات دوران کودکی. وی که تخت خواب خود را آلوده کثیف کرده بوده است، برای اینکه او

را تنبیه کرده باشند، آن را جمع کرده و به گوشه‌ی نهاده بودند و به او گوشزد کرده بودند که پدر و برادرانش دیگر دوستش ندارند. اما واپسین قسمت نیز مربوط است به مربع‌ها که آن نیز مربوط است به درس حسابی که وی به برادر زاده‌اش می‌داده است به عقیده من این مورد مربوط است که وی به برادر زاده خود می‌آموخته که چگونه می‌تواند در نه‌چهار گوشه اعدادی قرار دهد که جمع آن از هر طرف عدد پانزده را حاصل دهد.

۳- خواب يك مرد: مردی در خواب دو پسر ك را سرگرم نزاع دید. از چیزهای پراکنده دور و بر آنها این گمان پدید می‌آمد که آن دو پسر بچه بایستی چلیك ساز بوده باشند. سرانجام یکی از پسر بچه‌ها آن دیگری را به زمین افکند. پسر ك مغلوب گوشواره‌هایی از فیروزه داشت. وی عصای درازی را به طرف حریف پرتاب کرد تا تنبیه شود. پسر ك به زنی که گویا مادرش بود پناهنده شد. آن زن در حالی نزدیک يك دیوار ایستاده بود که پشت‌اش به طرف وی بود. سرانجام روی گردانید و با حالتی هراس ناک او را نگرست و او از فرط وحشت پا به گریز گذاشت، چون گوشت سرخ پلك پایین زن به شکل مهبی به طرف پایین کشیده شده بود.

تجزیه و تحلیل این رؤیا، رویدادهای بی‌اهمیت روز گذشته را محتوی دارد.

چون خواب بیننده به واقع روز گذشته در خیابان دو پسر بچه را مشاهده کرده بوده است که باهم نزاع می‌کرده‌اند و چون بر آن شده بود تا آن دو را از هم جدا نماید، آنان فرار کرده بودند. در ضمن کار، به هنگام پرداختن به رؤیای دیگری از او، عبارت «کشیدن تویی محفظه آب» را به کار برده بود، و این مبنایی بود از برای آن که پسران نزاع گر را چلیك ساز به پندارد. اما درباره گوشواره‌های فیروزه‌ی، -نایم ملاحظه کرده بوده است که زنان هر جایی گوشواره‌های فیروزه‌یسی از گوش

می آویزند ، وهم چنین ترانه‌یی عامیانه در بارهٔ دو پسر بچه می گوید: «نام پسر ك دیگر ماری بود [وماری نام دختر است] . اما موضوع زنی که ایستاده است . نایم پس از مشاهدهٔ نزاع دو كودك برای گردش قدم زنان به ساحل رود دانوب رفته است . آنجا برای قضای حاجت از تنهایی استفاده کرده و روی دیوارك کوتاهی بول کرده است . پس از آن که اندکی دورتر رفته است پیرزن مهربانی را ملاقات کرده که باخوش خوبی به او خندیده و برگگی را که نامش به روی آن چاپ شده بود بدو داده است . حال زنی که در حال خواب پشت به او ایستاده است ، آشکار می باشد که در حال بول کردن است ، و آن منظرهٔ هر اس آور گوشت سرخ پلک چشم قطعاً ناشی از همین جا است ، چه گوشت سرخ سمبولی است از آلت تناسلی زن به هنگام بول کردن چنین منظره‌یی را که در خواب مشاهده کرده بوده است قطعاً در زمان کودکی دیده بوده است ، این منظره این بار به صورت گوشت قرمز و مردهٔ پلک چشم نمایان شده است .

مرد خواب بین دو موردی در بارهٔ توجهی که در کودکی به آلت تناسلی جنس مخالف داشته در رؤیاهایش به هم در آمیخته است ، و آن دو مورد دیداری عبارت بوده است یکی هنگامی که دختر بچه ها در وقت بازی به پشت در افتاده و دیگر هنگامی که می شاشیده اند . چنان که از مابقی رؤیا نتیجه می شود ، وی با این گونه کنجکاوی ها که در زمان کودکی از خود بروزمی داده است از جانب والدین خود تنبیه می شده است و نگاه هر اس انگیز آن زن در رؤیا ، کنایه‌یی است از این موضوع .

۴ - این رؤیا خواب زنی جوان است که در آن گذشته از موارد و عناصر دیگر ، خاطرات دوران کودکی به شکل اندوه آوری به هم آمیخته شده است ، و این رؤیا چنین می باشد : باشتاب از خانه بیرون رفت تا به کارهایش به رسد . در محلهٔ گرا بن به زانو زمین خورد و مجروح گشت . بر اثر این حادثه عده‌یی انبوه گردش جمع

شدند که اغلب شان از درشگه چی ها، و گاری چی ها بودند، اما کسی یاری اش ننمود. کوشش می کرد تا از زمین بلند شود، اما موفق نمی شد. به هر نحوی که بود بلند شد و سوار درشگه اش کردند و به خانه رساندند. ناگهان از پنجره سبیدی پر از چیزهای سنگین به جانب اش پرتاب کردند، سبیدی بود بزرگ از آن نوع که زنان خانه دار با خود به بازار برای خرید می بردند.

در قسمت های پیش اشاره شد که محتوی برخی از رؤیایاها حالت دویدن است، و این نیز از جمله بیماری است که در رؤیایاهاش می دود. اولین صحنه رؤیا بایستی مبتنی باشد به خاطره سقوط اسبی که این زن ناظر آن بوده است، چه فرو افتادن از اسب اشاره می است به مسابقه دو. نایم به هنگام جوانی اسب سواری زیاد می کرده است، اما مدتی می گذشته که سوار اسب نشده بود، پس در رؤیا جانشین اسب شده و به زمین افتاده است.

این سقوط برای او یاد آوری یکی از خاطرت کودکی است. پسرک در بان که بیش از هفده سال نداشته است، در خیابان دو چار حمله مصرع می شود و او را با درشگه به خانه می آورند. البته نایم خود شاهد این ماجرا نبوده، بلکه آن را از دیگران شنیده بود، اما به نظر در آوردن حملات صرعی به ویژه منظره سقوط، تجسمش در او موجب خیالات و اوهام بسیاری می شده بدان گونه که بعد در چگونگی حملات و حالات هیستریکی او بسیار مؤثر بوده است. در این جا بایستی به این سمبول و کنایه توجه داشت که سقوط برای یک زن در رؤیا کنایه ایست از مفهوم جنسی آن، و این سقوطی که در محله گرابن اتفاق می افتد، در تأیید آن است چه محله گرابن دروین محله روسپان است.

سب نیز بیش از یک معنارا افاده می کند، و به یاد آورنده سبدهایی است که به عشاق خود داده بوده است، چون به آلمانی اصطلاح سب داندن، به معنای عشق

کسی را رد کردن می باشد. هم چنین از جانبی دیگر یاد آور سبدهایی است که از دیگران گرفته بوده است. یعنی کسانی را که دوست داشته، به این وسیله عشقش را باز پذیر نمی شده اند. اما به هنگامی که به زمین افتاده می شود، جمله کسی یاری اش نمی کرد اشاره است به بی اعتنایی معشوقان اش نسبت به او.

گفتیم که سبدهایش از یک منار افتاده می کند، و اینک به مفهوم دیگری می پردازیم. این مفاهیم مواردی است که به تدریج ضمن تجزیه و تحلیل رؤیای او روشن شد. این خانم با طبقه بی پست تر از طبقه خود ازدواج کرده بود و اجبار داشت تا خود سبدهی برداشته و به بازار برای خرید برود، هم چنین این سبد ممکن است یاد آور خاطره يك خدمت گار باشد و غیره.

در خلال خاطراتی مربوط به دوران کودکی اش، خاطره زن آشپزی آشکار شد که به موجب نادرستی از خانه بیرون رانده شده بود و برای گذشت به زنانو شده و تضرع می کرده است. بنام خود در آن زمان بیش از دوازده سال نداشته است. هم چنین خاطرات کودکی اش حاوی تأثراتی بود از يك خدمت گار که با کالسکه ران آنها روابط جنسی داشته و برای این خلاف او را اخراج کرده بودند و بعد با همان کالسکه ران ازدواج کرده بوده است. این ها خاطراتی بودند که وجود درشگه چی ها را در رؤیا روشن می کرد.

اما سبدهی محتوی چیزهای سنگین که از پنجره به او پرتاب شده بود، این حادثه در رؤیا مربوط بود با حواله‌ای که در مدت اقامت او در بیلاق اتفاق می افتاد. بسته هایی که به وسیله راه آهن فرستاده می شد، پنجره هایی که به جانب باغ گشوده می شد، گوجه هایی که آقای از پنجره برای خانمی می افکنده! هم چنین هنگامی که مردی از پایین در حالی که خواهر کوچکش از پنجره بیرون را می نگر بسته، نسبت به او بی

ادبی کرده و خواهرش به هراس شده بود. این ها خاطرات و تأثراتی از دوران اقامت او در بیلاق بود که موجب حادثه مورد نظر رؤیایی را فراهم آورده بودند. هم چنین سرانجام از خاطرات کودکی موردی به نظرش رسیده بود ، خاطره‌یی که ارتباطی داشت به سن ده سالگی اش ، این خاطره عبارت بوده از روابط نامشروعی میان یک خدمت گارونو کر خانه که او شاهد آن روابط بوده است و این حادثه منجر به اخراج و بیرون کردن آن خدمت گار از خانه می شود . در این جا رؤیا عکس این موضوع را نشان می دهد، چون در رؤیای سبیدی حامل اشیاء از خارج به داخل خانه پرتاب می شود و در موارد گذشته نظیری دیگر از این واقعه را ملاحظه کردیم .

۳- خاطرات روشن کودکی در رؤیا

کمبود رؤیاهایی که به روشنی خاطرات کودکی را محتوی داشته باشند، خاطرات دو تا سه سالگی ، تعبیر رؤیاهایی از خودم ، نوعی از رؤیاها، تعبیر چند خواب ، روش تعبیر ، عناصر تازه و عناصر کهن در خواب .

در رؤیاهایی که محتوی آن ها تأثرات و خاطرات کودکی است، و اغلب تا سن سه سالگی به عقب می روند و یاد آور تأثرات و خاطراتی برای خواب بینندگان می شود که به زحمت قادر به یاد آوری شان می شوند، تعدادی را گرد آورده ام. اما به طور کلی دشوار و سخت است که بتوان از این رؤیاها نتایج مطلوب و دل خواهی را به دست آورد. چون کسانی که این گونه رؤیاها را دارند یا مبتلا به هیستری هستند و یا ابتلا به بیماریهای عصبی دارند و ممکن است که حوادثی درباره خاطرات و تأثرات کودکی

شان که در رؤیاهای آنان منعکس می شود وابسته به تأثیرات بیماریشان باشد نه خود رؤیا .

اما در این جامن به تعبیر رؤیاهای خود می پردازم و در من هیچ گونه نشانه‌یی از بیماریها نیست . اینک چند مورد از رؤیاهای خودم را که در آن ها عناصر تازه با خاطرات و مواد کودکی آمیخته شده اند ، تعبیر می کنم تا نمونه هایی باشند برای درك بهتر مطالب این فصل .

۱- معمولاً پس از مسافرت ، به هنگامی که خسته و کوفته و گرسنه برای استراحت و رفع خستگی می خوابیم ، نیازمندیهای آنی و مورد لزوم زندگی را به خواب می بینیم . من به خواب دیدم: باشتاب به آشپزخانه رفتم تا برای خودم سفارش غذای شیرینی را به دهم . در آن جاسه زن بودند، یکی از آن سه میزبان بود و چیزی را در دستش چرخش می داد ، و چون آن که سر گنجشکی درست می کرد. به من جواب داد تا منتظر باشم تا کارش تمام شود، و معلوم نیست که اصولاً حرفی زده باشد . من باشتابی که داشتم رفتم تا پالتویم را به تن کنم. پالتوی اولی برایم بلند بود و چون آن را به در آوردم از این که مشاهده کردم که پوست دوزی شده به شگفتی دوچار شدم . دومین پالتو دارای دنباله‌یی بود با نقشه هایی ترکی و چون خواستم آن را به پوشم، شخصی بیگانه که دارای صورتی دراز باریش هایی تمک و دنباله نازک بود از راه رسید و مانع شد تا آن را به پوشم و گفت که پالتو از آن اوست. من دنباله دراز پالتورا که متش از گلدوزیهای ترکی بوده او نشان دادم ، و او پرسید کدام قسمت از این گلدوزیها به شما مربوط است ؟ و پس از آن باهم دوست شدیم .

هنگامی که به تجزیه و تحلیل این رؤیا پرداختم ، دفعتاً به خاطره‌یی از زمان کودکی باز رسیدم . در سن سیزده سالگی نخستین زمانی را که خواندم نامش را

به نظر نداشتم ، چون آن کتاب را از پایان جلد اول خوانده بودم، و در حالی که آخر داستان را به خوبی یاد داشتم به هیچ وجه از نویسنده و عنوان آن کتاب خبری نداشتم. قهرمان زمان که دیوانه شده بود، مرتب از سه زن نام می برد که مرهون مراسمشان بوده است. یکی از این سه زن «پلاژی» نام داشت، من نمی دانم که در واقع این اسم در تجزیه و تحلیل رؤیای من چه سودی خواهد داشت، اما این سه نام را به فکر سه الاهی سرنوشت منتقل می کرد * و من می دانم که آن زن میزبان هم «مادر خدا» است که بخشاینده زندگي و نخستین غذا به موجودات زنده می باشد. پستان زن نیز یاد آور عشق و گرسنگی هر دو می باشد . شاید داستان آن مرد جوانی را به خاطر داشته باشید که هوا خواه زیبایی زنان بود و روزی در برابر او از دایه زیبایی که شیرش داده سخن می گفتند و او غم گین شده و حسرت خورده بود که برای چه در آن زمان از فرصت استفاده می چنان که بایستی نکرده بود .

پس یکی از این پارک های یا الیاهگان سه گانه چنان که گفتم دست هایش را به شکلی حرکت و چرخش می داد بدان گونه که سر گنجشکی درست می کرد و البته این کار از یک الیه عجیب است و بایستی این مسأله روشن شود. برای این که موضوع روشن شود لازم می دانم تا به یکی دیگر از خاطرات دوران کودکی ام به پردازم. هنگامی که به سن شش سالگی بودم و مادرم متقبل آموزش های نخستین ام بود، روزی ضمن درس

* - پارک ها Parques به موجب اساطیر رومی رب النوع های سرنوشت محسوب می شدند که با مواد Moire های یونانی قابل انطباق بودند . پارک ها در آغاز به موجب مذهب رومیان خدایان ولادت محسوب می شدند، اما به زودی تحت تأثیر موارد یونانی قدرت و خاصیت اولیه خود را از دست دادند. آنان به طور معمول هم چون ریسنده گانی نمایانده می شدند که به میل خود در سرنوشت مردم دخالت می کردند. آن ها سه خواهر بودند که یکی شان سرپرست زایمان و ولادت بود ؛ و دیگری امور زناشویی و ازدواج را سرپرستی می کرد. و سومی نظارت بر مرگ داشت .

برایم گفت که ما همه از خاک به وجود آمده ایم و به خاک نیز سرانجام باز خواهیم گشت. من در برابر این گفته مادرم حالت تردید و تعجبی نشان دادم و او برای استدلال خود کف دودست اش را بی آن که چیزی میان آن ها باشد به هم مالید، گویی چنان بود که سر گنجشکی درست می کرد. آن گاه ورقه هایی از پوست و یا چرك سیاه رنگ را که در دستش پدید آمده بود، جهت اثبات گفته هایش به من نشان داد. در این باره من تسلیم مادرم شدم و او بعدها به من گفته بود که: تو باید وجودت را به منشأیی که از آن بوده یی پس به دهی - پس در این جا به طرف پارک های ایا الاهگان سه گانه به آشپزخانه رفته بودم، هم چون که در زمان کودکی هنگامی که گرسنه می شدم به طرف آشپزخانه نزد مادرم رفته و طلب غذا می کردم و او می گفت که اندکی منتظر به مانم.

اکنون به موضوع سر گنجشکی می پردازم. یکی از استادانم که آموخته های خودم را در باره بافت شناسی Histologie از قبل او می دانم، زهانی شخصی به نام کنول «کنودل» کوفته ریزه، سر گنجشکی، رامتهم کرد که آثارش را دزدیده است. «دزدیدن» پلاژی Plagier، پس در این جا معلوم شد که لفظ پلاژی [پلاژی] به معنی به خود اختصاص دادن و ضبط چیزهای دیگران است، و این کلیدی است از برای تحلیل قسمت دوم رؤیا که ضمن آن با من رفتاری چون يك دزد شده بود و هنگامی که در دانشکده تحصیل می کردیم پالتوهای ما را می دزدیدند.

در این جا کلمه پلاژی را که به معنی دزد ادبی است بدون آن که قصد معینی داشته باشم آوردم، اما اکنون ملاحظه می کنم که با درونه رؤیا یا محتوی نهان خواب Contenu Latente بایستی مربوط باشد، چون برای روشنی قسمت هایی از برونه رؤیا یا صورت آشکار خواب Contenu Manifeste به کار آمده است. کلمات

پلاژی، پلاژیا، پلاژیوستوم که نوعی ماهی است موجب تداعی‌هایی شده‌اند که همه آن‌ها موجب به هم برخوردن کنول و پالتو که وجهی کنایه‌یی است و زمانی که در کودکی خوانده بودم شده است. البته ظاهراً چنین تفهیم می‌شود که این روابط صورتی درست نداشته و بایستی نوعی رابطه سازی تحمیلی باشد. اما هنگامی که من از خواب بیدار شدم، نتوانستم چنین بیندیشم که رؤیا در این رابطه‌ها دستی نداشته باشد.

همان گونه که در فوق یاد آور شدم که یکی از استادانم کنول نام داشت و کنول = سر گنجشکی، یکی دیگر از استادانم نیز فلایشل نامی بود که نام او نیز به معنی گوشت است. در این جا باز صحنه‌یی به یادم آمد که پوست‌های لوله شده دست مادر و سر گنجشکی درست کردن یکی از آن سه زن «میزبان» را به خاطر می‌آورد.

البته من برای تفسیر تمام این رؤیا وقتی صرف نمی‌کنم، چون آن گاه مجبور می‌شوم که بسیار از خودم حرف به زنم. اما در این میان راهی رامی‌جویم تا به طرف اندیشه‌های اصلی رؤیا و محرك‌های آن رهنمونی شوم.

در این جا به آن مرد صورت درازوریش تنک که مانع پوشیدن پالتویم می‌شد اشاره می‌کنم. این مرد شباهت بسیاری داشت به فروشنده‌یی که از اهالی سیالاتو بود و پارچه‌های ترکی را به بهای گزافی به همسرم فروخته بود. وی نامش پوپوویک بود و یکی از فکاهی نویسان با او به همین مناسبت اسمش شوخی‌یی کرده بود به این مضمون: پوپوویک اسم خود را در گوشم گفت و پس از آن شرمزده شده و دستم را فشرده. بایستی توجه داشت که «پوپو» در زبان عامیانه و محاورات عمومی به معنی آلت جنسی زن است. در این مورد باز به کلمات دوپهلویی مواجه می‌شویم چون موارد فوق که

در مواقعی ویژه برای انجام مقصودهایی دست آویز قراری می‌گیرد، به گونه‌ی که من خود نیز در فوق از چنین دست آویزی جهت انتقام خود استفاده کرده‌ام.

در این جاها به این موضوع اشاره می‌کنم که نشان خاطرات کودکی در تمام رؤیاها هویدا و آشکار است. حتا آن رؤیاهایی را که با سهولت تجزیه و تحلیل می‌کنیم و از لحاظ منابع و آرزوهای که موجود آن بوده‌اند اطلاع پیدایمی‌نماییم، ممکن است که با خاطرات دوران کودکی وابستگی و پیوند داشته باشند. در هر رؤیایی بدو آبه عناصر تازه‌ی بر نمی‌خوریم، اما بر اثر تجزیه و تحلیل‌هایی چند متوجه خواهیم شد که برونه رؤیا یا صورت پیدایی رؤیا و محتوی ظاهری خواب نشان دهنده عناصر جدید می‌باشند و درونه رؤیا یا محتوی پنهان رؤیا مربوط به عناصر کودکی می‌شوند.

[مبحث هفتم]:

سمبولیسم رؤیا

۱- کنایات جنسی و طبقات آنها

چگونگی سمبولیسم رؤیا ، لزوم دسته بندی و تمایز بخشیدن ، کنایات جنسی در رؤیا ، راه شناخت کنایات ، چه چیزهایی در صف کنایات قرار دارند ، دودسته از کنایات ، سمبولهای جنسی مردان ، کنایات جنسی زنان ، نشانه‌ها

در رؤیا علایم ، رموز و کنایات بسیاری هستند که از کثرت استعمال به شکل نشانه‌های اختصاری در آمده‌اند. با توجه به این مفاهیم بسیاری که به شکل اختصاری و علایمی در تند نویسی بدل شده‌اند، آدمی بر آن می‌شود تا راه حل مناسبی برای فهم ساده این علایم ساخته و تقریباً به شیوه کلید رمز جدولی ترتیب دهد.

در این جا ناگزیر بایستی اشاره کرد که این علایم و رموز تنها منحصر و ویژه رؤیا نمی‌باشند، بلکه در جمله فعالیت‌های نا آگاهانه آدمی و تجسمات اجتماعی و فولکلور و ادبیات عامیانه و افسانه‌ها و داستان‌ها و اساطیر و داستان‌های خدایان و ضرب‌المثل‌ها و محاورات عمومی و بسیاری دیگر از افعال و کارها این رموز و کنایات راه دارند.

این کنایات به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: کنایاتی که قدمت و کهنگی شان برابر است با قدمت زبان‌ها، و رموز و کنایاتی که در زمان‌های متأخر پیدا شده‌اند چون هواپیما ، زپلین و غیره . این رموز و کنایات منابع سرشاری هستند از برای رؤیاها

چون رؤیا از این کنایات برای تبدیل عناصر ناپیدای خود کومک‌های فراوانی کسب می‌کند. از میان کنایه‌ها و رموز بسیاری که همواره به کار می‌روند، دسته‌ی هستند که همیشه بیان گر مفاهیم معینی می‌باشند. اما این نکته را، یعنی خاصیت شکل‌پذیری و انعطاف عناصر روانی راهیچ گاه نبایستی از نظر دور داشت. چه بسا که مواردی کنایه‌ی در رؤیای پیدایی بیابند و در این موارد بایستی در مقام ویژه خود تعبیر و تفسیر شوند. اما بسیاری از مواقع نیز اتفاق می‌افتد که خواب بیننده به موجب عناصر خصوصی خاطرات خود، از کنایاتی دیگر استفاده می‌کند، و از انواع و اقسام چیزهایی دیگر برای رسانیدن مفاهیم جنسی مدد می‌گیرد. پس با توجه به این امر، منتقل می‌شویم که گذشته از قاعده‌ی کلی و عمومی که برای توجیه رمز و کنایه وجود دارد، نوعی توجیه و تفسیر غیر کلی و شخصی نیز وجود دارد که نایم‌شخصاً و بنا بر مقتضیاتی از آن استفاده می‌کند.

محققان و کاوش‌گران بسیاری از زمان شرنر Cherner و بر مبنای کارهای او - خواه ناخواه مجبور به پذیرش رموز و کنایات در رؤیا شدند. هاولوک‌اللیس Havelock Ellis نیز تأیید می‌کند که رؤیاها پراز رموز و کنایات می‌باشند. اما اگر از این جهت انتظار داشته باشیم که کار تعبیر و تفسیر رؤیاها با وجود کنایات آسان شود، بیهوده است، چون این مسأله بر پیچیدگی و ابهام رؤیا می‌افزاید.

پس از این‌اندک گفت و گویانک می‌توانم به کار اصلی آغاز کنم و به نمایش سمبول‌ها به پردازم. شاه و ملکه، امپراتور و زنش در خواب کنایه از پدر و مادر خواب بیننده می‌باشند، و این کنایه‌ی است از والدین نایم، - و خود خواب بیننده - به تفاوت شاهزاده یا شاهزاده خانم تجلی می‌یابد. تمامی اشیاء دراز و بلند چون چتر و عصا، درخت

و چوب دستی و جمله سلاح‌ها دراز و برنده چون چاقو، کارد، شمشیر و سر نیزه کنایه‌هایی هستند از آلت تناسلی مردان. هم‌چنین انواع و اقسام اشیاء و چیزهای مجوف و توخالی چون: جعبه، صندوق، اطاق و بخاری کنایه‌ی است از اندام و تن زن. اما این کنایه شمول و کلیت بسیاری دارد چون: انواع و اقسام کشتی‌ها، غارها، ظروف و هر چیز مدور و توخالی که کنایه از زن می‌باشد.

ارنست جونز Ernest Jones رؤیایی را چنین نقل می‌کند: بیماری دریک پانسیون کوچک زندگی می‌کرد. خواب دید که یکی از مستخدمه‌ها را ملاقات کرده و از او پرسش می‌کند که شماره اطاق‌اش چیست؟ و مستخدمه با تعجب جواب می‌دهد چهارده، در واقع بیمار با این مستخدمه روابطی داشته و ملاقات‌هایی با او می‌کرده است، اما دخترک واهمه داشته است که مبادا خانمش از این ماجرا آگاهی یابد. به همین جهت روز قبل از وقوع رؤیا به بیمار قرار ملاقاتی در یکی از اطاق‌هایی که هنوز مسکون نبود داده بوده است و از اتفاق شماره این اطاق چهارده بوده است که در رؤیا به جای اطاق زن محسوب شده است. در این جا برای همسانی میان اطاق و زن مثالی از این روشن‌تر را نمی‌توان به عنوان شاهد ذکر کرد.

اعمال جنسی کنایه‌تاً به وسیله جاده‌های تند و سرایشب، پلکان، و نردبان‌ها و چیزهایی دیگر از این قبیل بیان می‌شوند. حالاتی که نایم خود را در آن‌ها می‌بیند، خواه بالا رفتن از جاده یا پلکان و یا نردبان باشد و خواه پایین رفتن در اصل عمل و کنایه تفاوتی نمی‌کند.

دیوارهای بهم کشیده و بلندی‌های یکسانی که خواب‌بیننده با حالت بیم و دلهره فراوانی به روی آن‌ها می‌خزد، سمبول و کنایه‌ی است از بدن‌های ایستاده انسانی، و می‌توان این مورد، یعنی خاطر-رات کود کانی را که بردوش پدران و یا مربیان و

مستخدمانی که سرپرستی شان می کردند می خزیدند و سوازی می گرفتند به عنوان یاد آور و تذکری در این جا نقل کرد . به هر انجام دیوارهای به هم پیوسته در رؤیا کنایه از مرد است، هم چنان که در رؤیاهای اضطراب آوری که نایم به برآمدگی های ساختمان ها و میز و نیمکت پناه می جوید ، هم چنین میز قمار و صحنه نمایش و امثال این ها کنایه بی از زنان است .

از پوشاک های زنانه ، کلاه نشانی از عضو جنسی مردان می باشد ، هم چنین روپوش زنانه نیز چنین کنایه را دارد . از البسه مردانه ، کراوات نیز نشان آلت مردی است . جمله اشیا و ماشین آلات و چیزهایی که در رؤیا به نقش در می آیند ، کنایاتی هستند از آلت های جنسی ، به ویژه آلت تناسلی مردان . جمله جنگ افزارها و سلاح های گوناگون و آلات و ادوات کشاورزی و صنعتی سمبول آلت جنسی هستند ، چون : تفنگ ، شمشیر ، کارد ، چاقو ، چکش ، گاو آهن و چیزهایی دیگر . بسیاری از مناظر و جلوه های طبیعی نیز در رؤیا نشان هایی از آلت تناسلی هستند ، چون : کوه ها و کوهستان های پوشیده از رستی ها ، پل ها ، رودها ، درختان و چیزهایی دیگر . بچه ها و اطفال نیز در رؤیا کنایاتی هستند از آلت جنسی ، چون می دانیم که مردان و زنان را عادت بر آن است که آلت جنسی خود را اطفال خود به داند . بچه بازی کردن و یا او را تشبیه کردن و کارهایی دیگر کنایاتی هستند از استمناء . کنایاتی در باره اختگی در رؤیا به وسیله طاسی ، چیدن موی سر ، گرفتن ناخن ، بریدن سرو افتادن دندان بیان می شود . هر گاه در یک رؤیا یا چند چیز و یا اشیا که سمبول آلت تناسلی مرد است با هم ظهور کند ، بیان گر ممانعت و خودداری نایم است از قطع آلت تناسلی . هم چنین سوسمار ، جانوری که چون دمش قطع گردد ، دگر باره می روید ، نیز مفهوم فوق الذکر را بیان می کند . بسیاری از حیوانات و جاندارانی نیز که کنایه هایی هستند

از عضو جنسی همین مفهوم را ادا می کنند ، چون : ماهی ، مار که سمبول عضو جنسی مردان است ، موش به واسطه چشم تنگش ، حلزون ، گربه و چیزهایی دیگر . حشرات کوچک گزنده کنایه هایی از اطفال کوچک است ، من باب مثل برادرانی که شایق داشتن آنها نمی باشیم ، و فرا گرفتن این حشرات سطح بدن را نیز نشان آبستنی است .

۲ - کنایات

عقاید اشکل ، احتیاط در دسته بندی کنایات او ، کنایاتی وابسته به راه های راست و چپ ، حمل بار در خواب و کنایه آن ، سمبولیسم اعداد ، نارسایی این کنایات ، عدسه و وجه کنایه آن ، ارزش نسبی کنایه در تفسیر خواب

اشکل W . Stekel در کتاب بزرك اش به نام «زبان رؤیا» يك رشته دیگری از این کنایات را آورده و شرح داده است . هر چند در مراجعه به آرای او بایستی محتاطانه رفتار کرد ، اما بسیاری از آن ها به جا و روشن می باشد و موارد مشکوک و لغزش های اورامی پوشانند . اینک من در این جا به ذکر چند نمونه از کنایات او مبادرت می کنم .

چنان که از آرای اشکل برمی آید کلمات و مفاهیم راست و چپ در رؤیا کنایاتی هستند از خیر و شر ، اخلاق و ضد اخلاق . راه راست همواره نشان از خیر اندیشی و نیکی اخلاق است . راه راست بیان کننده ازدواج یا روابط با فاحشه گان و امثال این ها است ، چنان که راه چپ کنایه بی است از جنایت و گمراهی ، زقای با محارم و فساد . پدر و مادر معمولاً کنایه از آلت جنسی هستند . باز فرسیدن به اتومبیل از دید گاه اشکل

کنایه‌ی است افسوس گونه‌ها از اختلاف سنی که قابل پنهان کردن نمی‌باشد. باری که در خواب به وسیله خواب بین حمل می‌شود، کنایه از گناهان اوست که به موجب آن هادر فشار و ناراحتی قرار گرفته است، اما در موارد بسیاری نیز محقق شده است که باری که در خواب حمل می‌شود، کنایه‌ی بی‌تردید از اعضای جنسی خود مان می‌باشد. اشتکل برای اعدادی که در رؤیا نمایان می‌شوند نیز مضامینی وضع کرده است. اما چنان به نظر می‌رسد که تعبیر او به اندازه کافی دارای صحت و اعتبار نمی‌باشند، لیکن در پاره‌ی از موارد سودهایی از آن برمی‌خیزد. عدد سه به طور تحقیق چنان که همه محققان متفق القول اند کنایه است از عضو جنسی مرد.

تظاهر اعضای جنسی ممکن است در ضمن رؤیا به شکل اعضای بدن نمودار و کنایه شود. چه بسا که در رؤیاهایی دست و پا کنایه از آلت مردی باشند و عضو جنسی زن نیز بسی اتفاق می‌افتد که به صورت دهان، گوش و چشم نمودار گردد، اقسام گوناگون ترشحاتی که از بدن می‌شود، ممکن است اوقاتی جای هم را به گیرند و این ترشحات عبارتند از اشک، عرق بدن، مخاط بینی، بول و منی. هر چند این اشارات اشتکل قاعدی درست است اما با انتقادهایی سخت نیز روبرو شده است و در این معنا محدودیتی یافته‌اند. به طور کلی و معمول در این باره ترشحات چندی هستند که اصولاً اهمیت کمتری داشته و جانشین ترشحات معنی داری چون «منی» می‌شوند.

به هر انجام زبان کنایه‌ها و سمبولیسم در تعبیر رؤیا اهمیت و ارزش بسیار و غیر قابل تردیدی دارند و در ضمن تعبیرهایی که می‌شود، اهمیت آن آشکار خواهد شد و چه بسا که در مواردی با سودجویی از سمبولیسم رؤیا بسیاری از اشکالات مرتفع شده است. اما بسیار خواهان و شایقم که در کار کنایه‌ها افراط نشود و کار تعبیر خواب منحصر به نشان دادن کنایات نشده و به این حد بی‌اهمیت جلوه نکند. آن چه که در اصل مهم است

پرداختن به اندیشه های محتوی رؤیایمی باشد ، یعنی روشی که نقش اصلی و اساسی را ایفای نماید ، و فهم کنایات بایستی در این میان تنها به عنوان کومک دهنده و یآوری باشد به عامل اساسی .

اینک برای نمودن نقش تعبیر و فهم کنایات، رؤیاهایی چند تفسیر می شود تا نقش و کار این عامل ثانوی روشن شود .

۳ - تفسیر سمبولیسم رؤیایی

رؤیای يك زن، کلاه سمبول و کنایه از چیست، توجیه حالات کلاه، تفسیر يك خواب و نقش تفسیر کنایات ، كودك یا بچه کنایه از چیست ، رؤیایی که نقش بچه در آن تفسیر می شود ، شمول کنایات جنسی ، عدم و نابود شدن در رؤیا، کنایه نابودی حاصل تفسیر

این قسمتی است از رؤیای يك زن که در آن کلاه نقش اساسی را به عهده دارد: «تابستان بود و به قصد گردش به خیابان رفتم . کلاهی به سر داشتم که حصیری بود و باشکلی مخصوص وسطش به جانب بالا و لبه هایش به طرف پائین کشیده شده بود . این دوره کلاه به شکلی سرازیر بود که يك طرفش تمایل بیشتری به طرف پایین داشت . باخوشی از خیابان می گذشتم و چون به صاحب منصبانی لشکری برخوردم که ایستاده و صحبت می کردند ، از فکرم گذشت که: شما نمی توانید به من کاری داشته باشید . »

چون آن زن خودش قادر نبود تا توضیحی در باره کلاه به من بدهد ، به او گفتم که کلاه کنایه می از آلت تناسلی مرد است ، مخصوصاً بانوک بر آمده و لبه های آویزان . البته من در این جا از لبه های نامساوی کلاه سخنی به میان نیاوردم ، هر چند که در چنین

مواردی این نکات و سایل بسیار شایسته‌یی می‌باشند. آن گاه به او در بارهٔ جمله‌یی که به ذهن‌اش رسیده بود: «شما نمی‌توانید به من کاری داشته باشید» توضیح‌دارم که زمانی که زنی شوهری این چنین داشته باشد، به هیچ وجه ترس و بیمی از نظامیان برایش باقی نمی‌ماند، چون جایسی برای میل کردن و آرزو بردن برایش باقی نیست.

عکس‌العمل زن پس از این تعبیر بسیار جالب بود، چون حاشا و انکار نموده و سخت به تکاپو افتاد. نخست گفت که من چنان توصیفی از کلاه نکرده و نگفته بودم لبه‌هایش آویزان بوده. اما من به آن چه که در اولین وحله شنیده بودم، سخت اطمینان داشتم و به همین جهت دو چارتر دیدن نشدم. ولی نایم خود در ضمن آشفتگی مطلبی ذکر کرد که تفسیر مرا تأیید تا کیدو کرد. اندکی سکوت کرد و بعد با هیجان بیشتری پرسید که از کجا آشکار است که یکی از بیضه‌های شوهر من افتاده‌تر است، و نگهی مگر همهٔ مردان چنین‌اند؟ با توجه به این که من هیچ اشاره‌یی به نامساوی بودن دلبهٔ کلاه نکرده بودم، به این ترتیب مطلب روشن و آشکار شد.

گفته شد که بچه در رؤیا، کنایه از عضو تناسلی است و موضوع نابودی و به عدم پیوستن نیز نشان ارتباط‌های جنسی می‌باشد. اینک رؤیای دیگری از همان بیمار را می‌آورم: «مادرش دختر کوچک او را باز گرداند تا به اجبار تنها از خانه خارج شود. آن گاه با مادرش به وسیلهٔ قطار راه آهن حرکت کرد و مشاهده نمود که دخترش روی ریل‌های دود فکر کرد که به طور حتم قطار نابودش می‌کند. آن گاه صدای تصادفی به گوشش رسید و سپس از پنجرهٔ اطاق قطار به عقب‌نگریست تا شاید تکه‌های بدن دخترش را به بیند. بعد مادرش را سرزنش و شماتت کرد، چون او بود که دخترک را مجبور به بازگشت نموده بود.»

تجزیه و تحلیل این رؤیا با این شرایط دشوار است و تنها هنگامی به سهوات تعبیر می‌شود که به‌رشته دیگری از رؤیاهایی که مربوط و پیوسته به این رؤیایمی‌شود، مرتبط شود. به هر حال نخستین صحنه اشاره‌ی است به بازگشت از بیمارستانی خصوصی که در آن جابستری شده بود. البته قابل ذکر است که بیمار دل‌باخته پزشک معالجش شده بود که او را همراهی می‌کرد. مادرش برای همراهی به آن جا آمده بود. در ایستگاه راه آهن پزشک مورد نظر بایک دسته گل به بدرقه‌اش آمده بود و برای او تحمل این موضوع دشوار می‌نمود که مادرش شاهد این جریان باشد. پس تظاهر مادر در این جا به عنوان کسی است که مزاحمتی از برای بروز امیال جنسی او می‌شود، و نگرانی این همان نقشی است که بایستی در مقابل دخترک کوچک سال ارائه دهد. آن گاه جمله «به عقب نگر است تا بلکه تکه‌های بدن دخترش را ببیند» به خاطرش آمد. به شکلی طبیعی ساختمان رؤیا بایستی او را به اندیشه وضع دخترش بیفکند، اما این جا نوعی هم خوانی اندیشه «تداعی» به وجود آمده و خواب بیننده به یاد آورد که روزی پدرش را برهنه در حمام مشاهده کرده بوده است. در چنین هنگامی بدون مقدمه به بحث در باره اختلاف جنسی زن و مرد پرداخت و توضیح داد که عضو جنسی مردان از پشت و عقب پیداست، در حالی که آلت زنان از عفت چیزی نشان نمی‌دهد. پس از این در ابهامی غریزی اشاره کرد که بچه همان عضو جنسی است و دختر کوچک خودش «دختری چهار ساله دارد» کنایه از عضو جنسی اش می‌باشد.

مادرش را مورد شماتت قرار می‌دهد که خواسته است او طوری زندگی نماید که گویی اصولاً جنسی ندارد، والگویی این شماتت در نخستین جمله رؤیا منعکس است که: «مادرش دختر کوچک او را باز گرداند تا به اجبار تنها از خانه خارج شود». در افکار پریشانش به تنهایی از خانه بیرون رفتن نشان آن است تا با کسی در خارج آشنا نشده و

روابطی نامشروع به بار نیاورد، و این ماجرای قابل تحمل از برای او نیست. بنابراین گفته‌ها استنباط می‌شود که در کود کسی پدرش به او مهر و محبتی بسیار می‌ورزیده و این موجب حسادت مادرش نسبت به او گشته و وی از این حسادت سخت ناراحت بوده است.

در همان شبی که روزش رؤیایش تعبیر می‌شد، خوابی دیگر دید که کوه-ك بسیاری به رؤیای فوق‌الذکر نمود. وی در ضمن رؤیا مشاهده کرده بود که با برادرش یکی شده است. او دختری بود پسر صفت و بارها این نکته را به او گوشزد کرده بودند که در انتظار پسری بوده اند که او آمده است. مادرش او [که در خواب با برادرش یکی شده، پس یعنی برادر] را تهدید می‌نماید [در واقع نایم را] که آلت تناسلی اش را خواهد برید، و این همان مورد شایعی است که هنگامی که بچه‌ها با آلت تناسلی شان بازی می‌کنند، تهدید به قطع آن می‌شوند. در این جا این موضوع و این یکی شدن، نشان می‌دهد که نایم در کودکی استمناء می‌کرده است و این موردی است که تنها در باره برادرش به یادش آمده است. چنان که از رؤیای دومی برمی‌آید، وی خیلی زود از چگونگی آلت تناسلی جنسی مردانه آگاهی یافته و بعدها نیز آن را فراهم‌وش نموده است. از جانبی دیگر از رؤیای دومی، یعنی موردی که خواب دیده بود با برادرش یکی شده است، این نظریه جنسی کود کانه مستفاد می‌شود که به موجب آن دختران، پسوانی هستند که عضو جنسی شان را بریده‌اند. هنگامی که این نظریه را بدوی گفتم، وی نظرم را با گفتن این لطیفه تأیید کرد: پسری از دختری پرسید: عضو جنسی ات را بریده‌اند؟ دختر ك پاسخ داد: نه، همیشه همین‌طور بوده است.

پس بر این مبنا بر گرداندن دختر کوچکش به وسیله مادرش در رؤیای اول، کنایه‌یی است از بریدن آلت تناسلی، و سرانجام روابط ناحسنه اش با مادر که چرا! او را پسر به وجود نیاورده است. البته هر گاه به این نکته که خرد شدن و نابود

شدن کنایه‌یسی است از روابط جنسی و این نکته را در مسواری دیگر درك نمی‌کردیم، در توجیه این قسمت چنین نکته‌یی به روشنی به ثبوت نمی‌رسید.

۴- کنایه‌های ساختمانی

رؤبای جوانی که عقده پدری داشت، عناصر ساختمانی در رؤبای او، گودال

و پلکان و کنایه آن‌ها، بنای دایره‌یی و گنبد و کنایه آن، جانشینی شخصیت

در رؤیا، روابط جوان و پدرش، انعکاس در رؤیا، وضع

جنسی‌نایم، نتیجه تفسیر

این رؤبای مرد جوانی است که به موجب عقده پدری به اختلال عصبی دوچار شده است. در این رؤیا نمایش اعضای تناسلی را به شکل کنایه آمیز در ساختمان جاده، و گودال ملاحظه می‌کنیم.

به اتفاق پدرش برای گردش به محلی می‌رود که به گمان قوی پیرا تر است، چون بنایی دایره‌یی با گنبد در آن دیده می‌شود. مقابل این بنا، ساختمان کوچکی است که بالونی در آن کار گذاشته‌اند، اما نرم به نظر می‌رسد. پدرش از او سوال می‌کند که این‌ها به چه کاری می‌آید؟ وی در حالی که از این سوال دوچار تعجب شده است به پدرش پاسخ می‌دهد. آن گاه به محوطه محدودی می‌رسند که ورقه‌یی از آهن کف آن را پوشانیده است. پدرش قصد داشت تا مقداری از آن آهن به برد اما نخست اطراف را نگریست که کسی نباشد. وی به پدرش تذکر داد که نخست باید به محافظ آن‌جا اطلاع دهد و بعد آن‌چه را که می‌خواهد می‌تواند به برد. این محوطه محدود به وسیله پلکانی به گودالی می‌رسد که دیواره‌های افدوده‌یی

دارد، چون يك صندلی چرمی در انتهای این گودال سطح اندوده‌ی هست که دراز می‌باشد و به يك گودال دیگر مربوط می‌شود.

تجزیه و تحلیل رؤیایی این گونه کسان بسیار دشوار می‌باشد، چون ابتدا بسیار سهل الوصول بوده و هیچ مقاومتی از خود نشان نمی‌دهند، اما این امر تا مرحله‌ی ادامه دارد و همین که به آن مرحله باز رسیدند مقاومت سخت‌شان شروع می‌شود، به شکلی که دیگر نمی‌توان از آنها چیزی فهمید.

این مرد جوان تقریباً بدون آن که من تلاش قابل توجهی بنمایم، خود رؤیا را تعبیر کرد و گفت که «ساختمان دایره‌ی با آن گنبدش کنایه‌ی از اعضای تناسلی من است و آن بالون هم آلت من می‌باشد چه از قضا آلت من نیز بسیار نرم می‌باشد». اما به نظر من بهتر آن است که ساختمان دایره‌ی را به جای نشیمن او فرض نمایم، چیزی که بچه‌ها آن را قسمتی از آلت تناسلی می‌دانند و ساختمان کوچک‌تر نیز به جای بیضه‌های او. ضمن رؤیا پدرش از او می‌پرسد این‌ها بچه‌کار می‌آیند، یعنی کار اعضای تناسلی چیست. در این جا می‌توان نوعی جانشینی میان پدر و پسر برقرار کرد، یعنی گفت که این پرسش را در واقع پسر کرده است. البته این سؤال را می‌توان آرزویی از جانب او فرض کرد، چون هیچ گاه برایش مقدور نبود تا در عالم واقع مبادرت به آن بنماید، و در این باره دوباره توضیح خواهیم داد.

اما آن محوطه محدودی که با ورقه‌ی از آهن پوشانیده شده بود. در نخستین کار لازم نیست تا معنایی کنایه آمیز برای آن قایل شد، چون منشأ آن از تجارت خانه پدرش می‌باشد و من به علت رازپوشی به جای کالای مال التجاره، ورقه آهن را جانشین آن کردم. جوان در کارهای تجارتي پدرش داخل شده است، اما به طور کلی از نادرستی پدرش که موجب در آمد بسیاری است سخت متنفّر و ناراضح است. به همین مبنا مورد فوق‌وا که

اشاره کردم توضیح دهم، چنین می توان تمام کرد. چون متوجه شدیم که جوان در صد سو آلی بوده که اعضای تناسلی به چه کاری می خورند و این برایش آرزویی بوده و در عالم واقع به طرح آن مبادرت نکرده بوده است، چون اندیشیده بوده که اگر در این باره سو آلی از پدرم به کنم، هم چنان که با مشتریانش با دروغ و فریب رفتار می کند، به من نیز دروغ خواهد گفت .

درباره آن تکه آهنی که پدرش می خواهد از ورقه به برد، این نشان نادرستی اوست در کار تجارت، اما نایم مورد دیگری را تذکر می دهد که : این کنایه از استمناء می باشد که در این جا نیز چون طرح آن سو آلی که به عکس انجام شد در جهت عکس خود سیر می کند و به پدر نسبت داده شده است .

جوان دیواره های اندوده گودال را کنایه بی از مهبل دانسته و هم چنین به طوری که در صفحات گذشته اشاره کردیم پایین رفتن و هم چنین بالا آمدن از پلکان و هر جایی دیگر کنایه بی است از عمل جنسی . نایم خودش توضیح می دهد که به چه سبب گودال اول بایک سطح انباشته بلندی به یک گودال دیگر مربوط می شود. وی در نخست روابط جنسی عادی داشته، اما چون نیروی مردی خود را از دست داد ، مجبور شد تا از روابط جنسی عادی خود صرف نظر کند ، اما اکنون امیدوار است تا در اثر درمان هایی که می نماید، روش عادی خود را از سر گیرد . قسمت های دیگر این رؤیا چندان روشن نیست و درباره تفسیر آن می توان حدس های چندی زد .

۵ - کنایات درباره آدمی

گفتیم که تظاهرات کنایه بی آلت های جنسی به وسیله اعضای آدمی و خود

آدمی و مناظر طبیعی نیز در رؤیا اتفاق می افتد. در رؤیای ذیل که متعلق به زنی است از طبقات پایین اجتماع که شوهرش کشیک چی می باشد به تظاهر آلت تناسلی زن در قالب منظره و آلت تناسلی مرد به شکل آدمی وقوف می یابیم. باری این رؤیای ذنی است که شوهرش کشیک چی می باشد :

کسی با شکستن و درهم کوفتن در وارد خانه شد ، او [زن کشیک چی] با اضطراب و قلق فراوانی کشیک چی را صدا کرد. اما او [کسی که وارد شده بود] که تنها بود و دونفر نیز همراهش بودند که گویا زایر محسوب می شدند * وارد کلیسای شد ، و برای ورود به کلیسا مجبور بود از چند پله بگذرد و گذشت^۱ در محوطه عقب کلیسا کوهی نمودار بود^۲ و بالاتر از آن را جنگلی فرار گرفته بود^۳. کشیک چی خود کلاهی به سر داشت و گردنش را با شالی پوشانیده بود ، روپوشی تیره گون و ریش سیاه و پرپشتی داشت^۴. اما آن دوزایر که همراه کشیک چی رفته بودند، پیش بندهایی کیسه مانند دور کمر داشتند^۵. آن جا راهی بود که کلیسا را به کوه مربوط می ساخت. این راه از دو طرف با علف ها و سبزه هایی پوشیده شده بود که سرانجام به در محوطه یی بالاتر به جنگلی انبوه می پیوست .

کنایات و سمبول هایی که در این رؤیا بیان شده اند، و یا تظاهر پیدا کرده اند ، بسیار روشن بوده و زود تعبیر می شوند . کنایات پشت سرهم باشیوه یی مرتب و منطقی ظاهر می شوند، بدین سان :

۱-- کلیسایا محراب سمبول « مهبل » است .

۲-- بالا رفتن از پله ها کنایه است از عمل جنسی .

* - شماره هایی که گذارده شده ، موارد تعابیر و شرح کنایات است که پس از متن رؤیا، تحت همان شماره ها شرح می شوند .

- ۳- کوه عقب کلیسا، نشان استخوان های نشیمن گاه می باشد .
- ۴- جنگلی انبوه کنایه از پشم های پشت آلت تناسلی می باشد .
- ۵- کسانی که در رؤیایها به این شکل و هیأت ظاهر می شوند ، وهم چنین دیوها و عفريتانی که بدین گونه آراسته شده اند ، کنایه از آلت جنسی می باشند .
- ۶- به روشنی از همان آغاز مشهور بود که دو زایر نیز کنایه از بیضه ها می باشند .

۶- کنایه اختگی و پلکان

توضیحاتی در باره اختگی و کنایات آن ، رؤیای يك دانش جودر این باره ،
 سمبول پلکان ، عمل جنسی و بالارفتن یا پایین آمدن از پلکان، نقل و تعبیر
 يك رؤیا از اوتورانك ، عناصر جنسی در رؤیا ، عناصر تازه و
 عناصر جنسی کودکی

در صحایف پیشین متوجه شدیم که رؤیاهای حذف آلت تناسلی و اختگی نزد
 کودکان به وسیله چه کنایاتی بیان و تعبیر می شوند، از جمله این کنایات که شرح
 شان گذشت ، کوتاه کردن مو و بریدن سر بود . هم چنین باز در جاهایی دیگر به این
 نکته برخوردیم که کودکانی که با آلت شان بازی می کنند ، از جانب مادر تهدید
 به بریدن و قطع آن می شوند. رؤیای ذیل رؤیای دانش جویی است که دو حال حاضر
 از اختلالات بسیاری ناراحت است و این رؤیا را در سن نش سالگی چند بار
 دیده است : -

برای اصلاح و آرایش سر نزد سلمانی می رود تا موهایش را کوتاه کند .

کودکی اش به مقایسه بگذاریم، با توجه به این که آغاز رؤیای نیز گویای تحریک جنسی است مسأله روشن می شود. وی در زمان کودکی چه به تنهایی و چه با اطفال دیگر بسیار از این بازیهایی که به تحریک و لذت جنسی می انجامید، کرده بوده است، چنان که در رؤیا نیز غریزه جنسی اش ارضاشده بود.

هر گاه به نظرات و تحقیقات فروید * توجه کنیم، متوجه می شویم که در رؤیا پلکان و بالا رفتن از آن کنایه‌یی است از عمل جنسی. پس موضوع این رؤیا که مطلقاً جنبه جنسی دارد روشن و آشکار می باشد و حالت انزال در آن کاملاً مؤید آن است. تحریک‌های جنسی به هنگام شدت تقریباً منجر به بیداری می شود، و این همان است که در رؤیا به شکل فرود آمدن سر سره مانند نشان داده شده است. هم چنین ویژه گی سادستی آن که از بازیهای خشونت آمیز منبث می شود، در رؤیا به صورت تعقیب به عنوان تنبیه نمودار شده است. وقتی تحریک اوج می گیرد، به جانب انجام عمل جنسی می گراید، و این همان مورد است که دخترک را وسط پلکان به چنگ می آورد. تا این قسمت، اجزای متشکله این رؤیا از کنایات جنسی درست شده بود. و اینها مواردی هستند که از نظر تعبیر کنندگان سطحی پوشیده مانده و در واقع چیزی از آن درک نمی کنند. اما این تحریک جنسی رؤیایی از آن چه که بایستی باشد، قوی تر است و به همین جهت به عمل مقاربت می انجامد و بدین نحو کنایه از حالت خود خارج شده و روشن و آشکار می شود.

موضوع تابلوها نیز گذشته از معنای واقعی شان، باز کنایه‌یی از همان زنی است. بدو این نکته جلب نظر می کند که در رؤیا دو تابلو جلوه می کنند، یکی برزگ تر و دیگری کوچک تر؛ هم چنان که در رؤیای او دختر وجود دارد، یکی کوچک

* - بایستی توجه داشت که فروید این رؤیا و تعبیر آن را از او تورانک نقل می کند.

و دیگری بزرگ. آگهی‌یی که به دنبال تابلوها الصاق شده که تابلوهای ارزان‌تری [زن‌هایی ارزان قیمت] نیز هست، اندیشه فاحشه‌های خیابان‌گرد را به فکر خطور می‌دهد. هم‌چنین اسم او که روی تابلویی دیگر نوشته شده و گویی به عنوان هدیه آن را به اوداده‌اند، کنایه‌یی از عقده‌پدري است، - نطفه‌یی که روی پله‌ها بسته می‌شود. اما صحنه واپسین رؤیای روشنی و وضوح کمترینی دارد و احساس وجود داشتن در تخت خوابی در محل فوقانی پلکان در حالی که احساس رطوبت می‌کند، بازگشتی است به دوران کودکی، حتا این زمان دورانی است عقب‌تر از دوران حالات استمنایی، به هنگامی که منشأ این حال در صحنه‌یی از بستر خیس تعیین شود.

۷- کنایات رؤیایی و افراد سالم

انتقادهایی که درباره تفسیر کنایات می‌شود، انتقادها ولوك اللیس درباره عدم تعبیر

رموز در رؤیای افراد سالم، نظر من، شایسته‌تر تعبیر شدن رؤیاهای افراد

غیر بیمار، تحلیل رؤیای يك دختر جوان

درباره سمبولیسم رؤیایی و کنایات آن البته از جانب مخالفان و منتقدان ایرادهایی بسیار شده است که موردی هم در همین اواخر از جانب هاوه لوك اللیس Havelock Ellis بیان شده و خلاصه و فشرده آن این است که این کنایات و رمزشا و اختصارات ممکن است در مورد رؤیاهای بیماران و مبتلایان به امراض عصبی صادق و شامل باشد، اما به نظر می‌رسد که درباره افراد سالم و آن گروه از مردمی که مبتلا به بیماریهای روانی نمی‌باشند مورد درستی نداشته باشد. در این جا بایستی به تذکر این نکته مبادرت کنم هم چنان که کاوش‌هایی در زمینه آزمایش‌های پسیکانالی تیکی

میان مردمان متعارف Normal و نا متعارف Anormal و یا میان روان سالم و روان ناسالم تفاوتی نمی‌نهد ، در این مورد نیز تغییر و تفاوتی اصولی میان رؤیای افراد سالم و ناسالم از لحاظ روانی قایل نمی‌شود . آزمایش ها و تجربه های بسیاری صدق این موضوع را نشان داده است که عقده ها و امیال سرکوبی شده و واپس زده چه در روان افراد سالم و چه در روان کسانی بیمار به يك روش فعل و انفعال دارند و به همین نسبت مکانیسم هایی که به طریق رمز و کنایه بیان می شوند، حیطة و نحوه عمل و رفتارشان در هر دو دسته یکسان است بایک تفاوت که در افراد سالم نتایج بهتر و شایسته تری را از لحاظ کاوش های پسیکانالی تیکی عاید ما می کنند، چون رؤیاهای افراد سالم از رموز و کنایاتی ساده تر و غیر پیچیده برخوردار است و بیان و دست رسی به این رموز و کنایات بسیار آسان تر از رؤیاهای افراد بیمار حاصل می شود. هم چنین تضییقاتی در رؤیاهای بیماران عصبی وجود دارد که به موجب آن سانسور رؤیایی بسیار شدیدتر عمل می کند تا در افراد سالم، و به همین روی عمل جانشینی یا جا به جاشدن طبعاً شامل حوادث دورتری از زندگی می شود و کنایات و رموزی که حادثات را بیان می کنند بسیار در هم پیچیده و مبهم تظاهر می نمایند و تعبیرشان گاه دوچار اشکالات فراوانی می گردد .

به هر انجام رؤیای دخترى سالم را که دارای خصلتی در ظاهر با شرم و حیا بود ، و او خود رؤیایش را برایم بازگو کرد نقل می کنم ، در خلال گفت و گویی که با اومی کردم متوجه شدم که او نامزد جوانی شده ، اما در راه ازدواج اش موانعی پیش آمده که دختر را دوچار تردید کرده است . آن گاه پس از آن، بدون آن که من پیشنهادی کرده باشم، این رؤیایی را که دیده بود برایم باز گفت که : وسط مهزی را جهت آمادگی و تزئین روز جشن تولد با گل آراستم . و توضیح داد که در رؤیا خود را

در خانه اش احساس می کرد ، در حالی که در آن موقع خانه بی نداشت ، اما احساس ناراحتی نیز نمی کرد .

تجزیه و تحلیل این رؤیا که منجر به تعبیر آن می شود، امیال او را که مربوط است به دوران نامزدی اش بیان می کند . میز و گل های میان آن کنایه بی است از او و اعضای تناسلی اش [میز در رؤیا کنایه از بدن زن است و گل نیز رمزی است از آلات تناسلی به ویژه در این جا که میانه میز قرار گرفته] . دختر در این جا امیال و آرزوهایش را تجسم بخشیده و وضع چنان است که آرزوهایش انجام شده ، چون بایستی مدتی از ازدواجش گذشته باشد که تحقق کودکی که بایستی جشن تولدش جشن گرفته شود، انجام پذیرفته شده جلوه کرده است .

در ضمن تعبیر و تجزیه و تحلیل اشاره کردم که وسط میز کنایه بی مبهم و تاریک است و دیگر برایم مقدور نبود تا با پرسش های روشنی صراحتاً به مقصود باز رسم ، چون اهتمام و کوشش داشتم تا معنای این کنایه را نفهمد و از او خواستم تا اگر درباره رؤیایش نکاتی دیگر را در نظر دارد ، برایم باز گوید . هم چنان که گفت و گو می کردیم ، شرمزدگی و ممانعت غف آلوده اش کم کم از مقاومت خود کاست و صراحت بیشتری در بیانش آشکار شد. از او درباره نوع گل ها استفسار نمودم و او توضیح داد که گل ها از نوع گبرانی بودند که لازم بود تا کسی بهای آن را به پردازد، و چون باز از نوع گل ها پرسیدم گفت سوسن دره و بنقشه ، یا گل میخک و احتمالاً گل سرخ بود . درباره گل سوسن حدسی زدم که او نیز حدس را تأیید کرد. من گفتم سوسن همان کنایه عامیانه و رایج خود را که عبارت از پاکی باشد می رساند و او نیز گفت که سوسن ، عنوان پاکی را برایش تجسم می بخشد . چنان که در صحایف گذشته توضیح دادم ، دره نیز کنایه از زن است ، چنان که میز نیز در فوق رمز

بدن زن بود . از این معنایان این کنایه «سوسن دره» روشن می‌شود که بکارت و دوشیزگی [= پاکی] وی تاچه اندازه گران بها می‌باشد . همچنین می‌دانیم که اشاره کرد کسی می‌بایستی بهای این گل‌ها را به‌پردازد ، و در قسمت بعدی که از نوع گل‌ها استفسار کردم ، گفت که از نوع گل‌های گران بها بوده است . پس گل‌های گران بهایی که کسی می‌بایستی بهای آن‌ها را به‌پردازد ، کنایه این موضوع و بیان این آرزوی اوست که مرد دل‌خواهش قدر و منزلت او را خواهد دانست .

[مبحث هشتم]:

درباره مسأله توتم و تابو

۱- درباره این مبحث

پس از چاپ کتاب «اصول روان کاوی» بسیار شایق بودم تا در مورد مسأله توتم Totem و تابو Tabou مطالعات وسیع تری از دیدگاهی که وابسته به مسایل مردم شناسی و جامعه شناسی می شد بنمایم. البته کتاب ارزنده فروید به نام «توتم و تابو» خود مأخذ و مدرکی بود مشحون و لبریز از مدارک و مباحثی بسیار، اما چنان که می دانیم فروید تنها به آن اندازه بسنده و اکتفا کرده است تا عقایدش و نظرات و تئوریهایش مدال شوند و برای کسانی که طالب شناخت نحوه توجیهی مردم شناسان و جامعه شناسان باشند، جایی ندارد. پس از آن با مطالعه آثار کسانی چون Frazer، تیلور Tylor، روبرتسون اس. هیت Robertson Smith مک لنان Mac Lenann و دیگران که جملگی از مردم شناسان به نامند، در این زمینه اندوخته هایی به عمل آوردم. آن گاه در کتاب دوم تاریخ ادیان از این اطلاعات سود بسیاری بردم. برخی از این نویسندگان و محققان بزرگ که در مسایلی مربوط به مردم شناسی آرا و آثار و مطالعاتی عینی و دست اول داشتند، آثارشان مورد استفاده فروید قرار گرفت، به ویژه کسانی چون فرازر، کراولی Crawley و آندرو لنگ Andrew Lang بسیار مورد توجه فروید

* - جهت آشنایی آرای این کسان نگاه کنید به کتاب دوم تاریخ ادیان، تحت عنوان

«می تولوژی، افسانه ها و اساطیر»، تألیف نگارنده.

قرار گرفتند و تأثیر رو بر تسون اس میت* در فروید بسیار قابل توجه بود، به ویژه کتابش به نام «دیانت اقوام سامی*» کتابی بود از برای فروید قابل ملاحظه و استفادۀ فراوان. از آن پس کار تجزیه و تحلیل روحی عناصر اصلی مردم‌شناسی را هدف قرار داده به زودی پسبیکانالیز در مردم‌شناسی نفوذی تمام یافت تا به جایی که روان‌شناسی در مردم‌شناسی به ویژه کاوش‌هایی در اقوام بدوی از عناصر اصلی به شمار رفت و این زمان هم‌چنان که روان‌کاوی در تمام شئون فرهنگی و تمدن بشری نقشی حساس را به عهده دارد، در در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی نیز نقشی بسیار حساس را ایفا می‌کند.

این قسمت با توجه به فصول بیست یک و بیست و دو و هجدهم کتاب ارزنده H.R. Hays به نام *From Ape To Angel* تهیه شده است و در نظر بود که در بخش «توت‌میس» از کتاب «اصول روان‌کاوی»، که چاپ دوم آن انجام می‌شد افزوده شود، اما متأسفانه هنگامی که چاپ دوم آن کتاب به پایان رسید، این مقاله هنوز حاضر نشده بود و به همین جهت به عنوان متهمی در این کتاب به چاپ می‌رسد و علاقه‌مندان این مبحث می‌توانند نقایص بخش توت‌میس را در کتاب فوق‌الذکر از دیدگاه مردم‌شناسی در این جامه مورد مطالعه قرار دهند.

۲ - روان‌کاوی و مردم‌شناسی

آغاز توجه به مردم‌شناسی، اختلافاتی بایونگک، علل اختلاف، در زمینه دیانت، تحقیق درباره دیانت، رأی ساندور فرنجی و مطالعه در آرای فرازر، مردم‌شناسی و روان‌کاوی در خدمت هم، ارزش این تلفیق و تألیف

آن‌زمانی علاقه مردم‌شناسی و توجه به آن در فروید، برانگیخته شد، که روابطش

بایونگ Jung رو به تیرگی بود. هنگامی که روابط بسیار حسنه‌ی میان این دو برقرار بود، و فروید یونگ را به عنوان جانشین خود می‌شناخت، بر سر مسایلی که اهم آن‌ها مسأله جنسیت و توجیه و تفسیر دیانت بود، میان‌شان اختلاف ایجاد شد. یونگ فطرتاً مردی بود که گرایش بسیار به ماوراءالطبیعه داشت و کشیشی بود که چند گاهی در هیأت روان کاوان جلوه کرده بود. برخلاف استاد سعی و کوشش‌اش همیشه آن بود تا مسأله جنسیت را به حداقل اهمیت‌اش تقلیل دهد. هم‌چنین بنا بر ذوق عرفانی‌اش ناخود آگاه Inconscience را به گونه دیگری تعبیر کرده و به ناخود آگاهی نژادی و یا اشتراکی عقیده داشت. این منشأ و مبدی بود از برای امور فوق طبیعی و روح مجرد و بقای آن و این گونه مسایلی که پایه‌ی غیر علمی و کاملاً خرافی داشتند و راهی بود که به دیانت می‌پیوست. به همین جهت بود که در باره مسأله دیانت میان فروید و یونگ اختلافی پدیدار شد و فروید به تحقیق در دیانت پرداخت.

ساندور فرنچی Sandor Ferenczi که از زمره روان کاوان بزرگ بود، در تحقیقات و کاوش‌های خود در مورد بعضی کودکان به تخیلات و مواردی برخورد کرده بود که باشکل روشنی قابل مقایسه و انطباق با مسایل توتمیکی بود. این مورد تحریک و انگیزش بیشتری بود برای عطف توجهی به این موضوع، و فروید به مطالعه کتاب فرازر به نام «توتمسیم و بیگانگی آمیزی» پرداخت.

مطالعات نخستین مواردی بودند بسیار پرثمر از برای او و گسترش بیشتر دانش روان کاوی. در ضمن مطالعه‌ی مداوم که درباره زندگی اقوام ابتدایی انجام داد با اصول و موارد و مناسبات بسیاری برخورد که سخت با تئوریهای پسبکانالی تیکی

قابل قیاس و انطباق بود. هنگامی که با مطالعات عمیق و فراوانش که به همراه تجربیات و آزمایش‌هایی بسیار قوی و نیرومند می‌شد، مناسبات بسیاری میان دو روش روان‌کاوی و مردم‌شناسی یافت، و متوجه شد تا این دو روش تا چه حدشایان و قابل توجهی می‌توانند در عرصه تحقیقات علمی و کاوش‌های دقیق هم را کومک نمایند، بر آن شد تا تلفیق و تالیفی میان روان‌شناسی و مردم‌شناسی پدید آورد. در تاریخ به‌واقع این نخستین باری بود که یک روان‌شناس می‌کوشید تا اصول علمی و عملی را که نتیجه آزمایش‌هایی عدیده و تجربیاتی فراوان بود، با آن اندازه‌گیری که از عادات، افعال و فعالیت‌های ذهنی اقوام بدوی به دست بود مقایسه و تطبیق نماید تا از این‌ره گذر به کومک یکی در حل مشکلات و مجهولات آن یک توفیقی حاصل شود، و این توفیقی بود برای هر دو دانش، به‌ویژه مردم‌شناسی که به مدد روان‌شناسی شکلی دقیق و عملی یافت و بیشتر بایستی این را مرهون فروید بود.

۳ - محرمات یا تابوها

روش مطالعه مردم‌شناسی، مسایلی که صنف جنسی داشتند، هراس از زنا یا محارم

در میان اقوام بدوی، علتی که روان‌کاوی برای این امر ارائه کرد، دوری

گزینی از مادر زن، انگیزه این روش، منشأ محرمات و تابوها،

عقیده وونت

جهت ورود به مطلب و مطالعاتی مقدماتی در این باب، فروید که سخت شایق بود،

به مطالعه آثار جیمز فرازرو اندرولنگ و کراولی پرداخت. از سویی دیگر تأثیر

عمیقی که با مطالعه کتاب «دیانت اقوام سامی Lectures On The Religion

of The Semitices، تألیف روبرتسون اسمیت در روی بر نهاده شد بسیار قابل توجه می باشد. هم چنان که در این راه و مطالعه مردم شناسی پیش می رفت و مداومت می ورزید به مطالعه آثار اسپنسر Sir Baldwin Spencer و گی ل Gillen پرداخت تا سر انجام کتاب مشهور وونت Wundt به نام «اصول روان شناسی توده»^{*} را مطالعه نمود و برای تحقیقات خود راهی روشن و منطقی انتخاب کرد.

بی شک مسایلی که بیشتر با امور جنسی مربوط می شدند، از جمله مواردی محسوب بودند که روان کاوی قدرت بیان و تفسیر بیشتری درباره آن ها داشت و مسأله زنا یا با محارم Inceste، از زمره این موارد بود. اصولاً در بدو امر فهم و شناخت ترس از زنا یا با محارم بسیار آسان به نظر می رسید، چون بنا بر نیرومندترین و اساسی ترین غرایزی که بر بشر تسلط داشت، فرده، مکن بود که مرتکب آن گردد؛ هر گاه نخستین تمایلات جنسی کودک متوجه والدین اش گردد، این موضوع قطعاً منطقی و صحیح جلوه می نماید که موضع و برقراری قوانینی برای ممانعت از زنا یا با محارم بایستی عملی درست و صحیح و به جا تلقی شود.

موضوع بسیار عمومی که عنوان ضرب المثل را میان بسیاری از مردم فراهم آورده است، موضوع دوری از مادر زن است که میان بومیان و یا اقوام ابتدایی شواهدی بسیار از آن در دست است. بی شک با همان توضیحی که درباره زنا یا با محارم انجام شد، علت این دوری گزینی از مادر زن نیز قابل تفسیر و توجیه می شود. وجود مادر زن همیشه آن تمایلاتی را در ذهن فرد بومی زنده کرده و جان می دهد که نسبت به مادرش داشته است و آن تمایلات را در خود سر کوب و وایس زده Refoulement کرده است. از جانبی دیگر مسأله ای بود که تأثیری فوق العاده در این مورد داشت،

و آن این که زن چون از شوهرش دل زده می‌شد، تمایلات خود را متوجه پسر خوانده‌اش می‌نمود. به این معنا که امیال جنسی خود را متوجه او نه‌ورده و بسود عاشق می‌شد. به همین مناسبت در زن و مردی این چنین، هر اس و دلپره‌های دو جانبه‌ی درگیر می‌شد که می‌کوشیدند تا از هم دوری کنند و این مشکل و مسأله پیچیده و بفرنج تنها با وضع يك قانون، یعنی منع زناى با محارم حل و باز گشایی شد.

اما این تنها يك مورد و يك مسأله بود، در حالی که تابوهای دیگر نیز بسیار وجود داشت و درباره آن همه محرّمات دیگر و منہیات و تابوهای فراوان چه گونه می‌شد دلایلی اقامه کرده و توضیحاتی قایل شد. مقدس شمردن رؤیا، پرهیز از اموری مختص به توتم‌ها، آن همه تابوهای جنسی و دیگر محرّمات بر چه پایه‌ی قابل تفسیر می‌بود؟ این مسأله موردی بود بسیار دشوار و پیچیده و خود به خود این سؤال و پرسش پیش می‌آمد که آیا خاستگاه تمامی تابوها و محرّمات منشأ و مبدأ واحدی است و آیا این همه منہیات گوناگون به واقع طبق اصل یا اصول معینی برقرار شده‌اند یا نه؟

در این مورد، و به این پرسش کسانی چون اس میت و مارت R.R. Marett اظهار نظرهایی کرده بودند. و نوت نیز در این مورد کاوش‌هایی نموده و گفته بود که در دورانی که آن رامی توان مرحله اصالت ما قبل حیات نامید، تا با اصول لفظی بوده با مفهومی دوگانه. به این معنی که در آن دوران هم مقدس بوده و هم نجس شمردن می‌شده است. لما در زمان های بعدتری، در آن هنگامی که خدایان ترقی کردند، این لفظ دوپهلوی یا پنداری که بدویان داشتند به دورشته احساسی که جنبه‌ی متمایز داشتند، تقسیم شد که يك جنبه مفهوم ترس و بیم رامی رسانید که مستلزم متبرك شمردن شدن می‌شد، و جنبه‌ی دیگر تنفر را شامل می‌شد.

۴- شباهت ذهنی بیماران عصبی و بدویان

روش مستقل فروید در توجیه تابوها، شباهت بیماران روانی و بدویان، مبتلایان به بیماری وسواس، شباهت میان تابوها و موارد وسواسی، مقایسه و مثال، شباهت کرداری و رفتاری میان بدویان و بیماران عصر حاضر، ویژه‌گی دوجانبه تابو، دو نوع تابو، تابوهای فرمان رویان، تابوهای اموات

اما فروید در این میان روشی دیگر را ابداع نمود و راه‌نمایی‌اش بسی سودمند افتاد. وی پیش‌نهادی کرد که از زاویه روش و روشی قیاسی و یا شاید تطبیقی‌ارزشی فراوان داشت، چون مقارنه‌یی میان رفتار و کردار و حشیان و بدویان با آن دسته از بیماران عصبی مبتلا به وسواس برقرار کرد. وی بر آن بود که قیاس میان این دو دسته ارزش‌هایی فراوان ارائه می‌کند که از برای شناخت هر دو دسته مفید فایده‌تی بسیار قرار خواهد گرفت.

به هر انجام این راهی بود برای شناخت محرکات و تابوها که از آن به آسانی نمی‌شد گذشت. ملاحظه شد که فروید آن دسته از بیماران عصبی را برای مقایسه انتخاب نموده بود که مبتلا به وسواس Obsession بودند. منظورش از این دسته گروهی بودند که دقت شگرفی برای انجام بعضی کارها مرعی می‌داشتند. من باب مثل در عرض روز با دقت عجیبی چندین بار دست‌هایشان را می‌شویند و یا وسواسی بیمارگونه دارند در تطهیر، و یا به هنگام خواب خود را موظف می‌دانند تا به شکل دقیقی زیر سری‌شان را مرتب نمایند، و یا به هنگام راه رفتن در معا بر سعی می‌کنند تا پای خود را عمداً، بدان شکل که وظیفه‌یی الزامی دارند در شکاف و یا گودال‌های زمین قرار

دهند . با این وصف روش ساحری و جادویی بدویان را می توان تشبیه به این وسواس ها نمود ، چون چنان که برمی آید تابو تقریباً در حکم عامل مرضی میان وحشیان بوده است .

میان سران عشایر مائوری رسه‌ی بود مبتنی بر آن که هیچ گاه آتش را بادم دهان خاموش نمی کردند ، [هم چون ایرانیان عهد ساسانی در این باره وسواسی داشتند] و معتقد بودند که نفس آن ها آتش را آلوده خواهد نمود و آن آتش موجب مسمومیت خوراکی که با آن آتش پخته می شد گشته و باعث مرگ کسی می شد که از آن خوراک می خورد .

فریود از این مورد سود جسته و در مقام مقایسه این مورد با بیماریهای روانی عصر حاضر بر آمد و چنین گفت: « یکی از بیماران من از شوهرش درخواست کرد که ظرفی را که خریده و به خانه آورده است از منزل بیرون برد ، چون ممکن است که با وجود آن ظرف در خانه ، سکونت در آن منزل برایش غیر مقدور گردد ، چون آن ظرف از خیابانی خریده شده بود که هم نام یکی از دوستان گذشته اش بوده و میان او و آن دوست در روزگار جوانی روابطی برقرار بوده است ، در حالی که اکنون برقراری روابطی با آن دوست « محال » به نظر می رسد . در این جا نام و آن ظرف « شیأ » به همان اندازه تابو محسوب می شد که آن دوست دوران جوانی . »

میان بیماران و وسواسی و بدویان يك رشته رسوم و آداب ویژه‌ی معمول و رایج بود که به موجب آن درباره‌ی تابو به تطهیر عنایت خاصی ابراز می داشتند . یکی از این آداب بیم از لمس کردن بود ، و این بیم و یا تابو ریشه اش در دوران کودکی مختفی بود و از ممنوعیت هایی درباره‌ی خودداری از بازی کردن با آلت تناسلی ناشی می شد . در این مورد توضیح این بود که چون در برابر غریزه ، احساس و یا میلی در دوران اولیه

سدی ایجاد شده بود، این چنین وضعی در دوران زندگی بعدی به شکل وسواسی تظاهر و نمایانی پیدا می کرد .

بر پایه و اساس چنین کاشوش ها و تحقیقاتی ارزنده که امکانی از برای شناخت منطقی تابو به وجود می آمد ، آن چه که بدو حاصل و نتیجه می شد آن بود که تابوها سر کوب کننده و واپس زننده اهیال و خواست های درونی بودند . هم چنین این تابوها نوعی ویژه گی داشتند دو جانبه و کاملاً دوسوی گرایانه . در معنایی روشن تر آن که فرد گرایش و خواست بسیار شدیدی داشت در ارتکاب آن ، اما نوعی ترس و بیم که ناشی از جادو بودی را از آن بر حذر می کرد نمونه روشن این تابوها که کاملاً مشخص و قابل تمایز بودند، عبارت می شدند از دو نوع یا دو دسته : نوعی که مربوط می شد به رؤسا و سران قبایل و اقوام ، و دوم دسته ای که مربوط بود به اموات و مردگان .

در باره رؤسا و سران قبایل و اقوام و فرمان روایان عقیده ای بود مبنی بر این که بایستی هم آنان را نگاه بانی و حراست نمود و هم از آن ها پر هیز و دوری جست . سلطان و فرمان روا میان قوم از نقطه نظر کارآمدهایی در باره جادو، میان افراد اهمیتی شایان داشت و به همین سبب سعی و اهتمامی بلیغ داشتند در حفظ و حراست او . چون سلطان این چنین وظیفه ای در برابر اتباع خود به عهده داشت ، هر گاه از جانب وی کوتاهی و قصوری در برابر کامها ، خواست ها و تمایلات اتباعش مشاهده می شد ، محکوم شده و ناگهان به قتل می رسید . در این جا بود که نوعی عواطف دو گونه و متضاد ، و شیوه ای آمیخته از احساساتی کین جویانه و مهر آمیز **Ambivalence** در افراد نسبت به فرمان روا و سلطان به وجود می آمد، یعنی به موجب کارآمدی و فایده های که نسبت به قومش داشت مورد مهر و محبت آنان واقع می شد ، و از سویی دیگر بر اثر مقام و اهمیتی که دارا بود محسود و مورد نفرت قرار

می‌گرفت، و این درست‌قابل انطباق بود با همان اصل کلاسیک در روان‌کاوی که پدر هم محبوب و مورد مهرپس بود و هم مورد نفرت و کینه وی.

اما تابوها و محرمانه‌های دربارهٔ اموات و مردگان، به این ادگی نبود، چون در این باره تابوهایی وجود داشت بسیار شدید، پیچیده و گاه درخور اهمیت، و این تابوها عموماً مربوط بودند به عدم لمس اموات. اما چنان‌که اشاره شد، این تابوها به این سادگی‌ها نبودند، چون گاه گسترده‌گی و شمولی اعجاب‌آور پیدا نموده و شامل نزدیکان و عدم لمس خانواده و وابستگان مرده نیز واقع می‌شدند. گاه نیز این تابوها گسترده‌گی بیشتری یافته و شامل نام و رسم متوفان نیز می‌شد و افراد بر اثر آن مجاز به یاد کردن نام مرده نمی‌شدند. این موردی بود قابل قیاس با وسواس و کار یکی از بیماران فروید که به هیچ‌صورتی حاضر به نوشتن و یا امضا کردن نام خود نبود و این کار آن قدر شمول و گسترده‌گی یافت تا سرانجام بیمار مزبور به طور کلی از نوشتن بازماند.

۵ - منشأ وسواس و مسأله تابو

علت ترس از اموات، دوگونی عواطف، احساس خشم و کین به کسان، حالت معکوس و نتیجهٔ روانی آن، پارانویا یا دشمن‌پنداری، دوگونی عواطف میان بدویان و متمدنین، وجدان و تابو، تظاهر تابو میان مردم جدید، تابوهای جنسی، مطالعهٔ بیماران عصبی و شناخت جادو

اما اصولاً منشأ ترس از اموات بر چه پایه‌هایی استوار بود. چنان‌که مستفاد می‌شود اغلب علت این امر، یعنی ترس از مردگان ناشی از آن بود که ارواح اموات، شیاطین خبیث و پلیدی بودند. اما در این‌جا لازم می‌آید تا به مبدأ این عقیده عطف توجه

بیشتری شود، و از این عطف توجه این پرسش ناشی می‌شد که به چه جهت این ارواح از جمله شیاطین خبیث و پلید می‌باشند؟ و هر گاه این‌ها ارواح مردمانی بودند که در دوران زندگی کسانی عادی و انسان صفت و سالم بودند، بر چه پایه و مبنایی پس از مرگ این چنین نبودند و بدان گونه قلب ماهیت می‌دادند؟

هر گاه این احساسات دو گانه و متضاد و ضد و نقیض در افراد نسبت به نزدیک‌ترین کسان و خویشان وجود داشت، اغلب این امر طبیعی جلوه می‌نمود که نزدیکان و خویشان کسان متوفایه هنگام حیات و زندگی گانی او، نسبت به وی آرزوی مرگ کرده و قلباً خواستار موتش می‌بوده‌اند. اما پس از مرگ او به موجب واکنشی در خود احساس گناه کاری و خطا و تقصیر می‌نموده‌اند. بیماران روانی عصر حاضر و بدویان اقوام گذشته هر دو گروه منکر این چنین دشمنی و خصومتی نسبت به خویشان و نزدیکان خود بودند، و در این مورد هر گروه و فردی برای آرام نمودن وجدان و تسکین حس گناه کاری در خود که ناشی از این چنین احساسی بود، آن حس خصومت را متوجه شخص مورد نظر، یعنی کسی که مورد دشمنی و عداوتش بود منعکس می‌ساخت، و این عمل - یعنی معکوس ساختن احساسات کین جویانه به طرف، موجب می‌شد که فرد طرف خود را دشمن و عدوانگاشته و خود را معصوم و بی‌گناه برشمرد. هنگامی که این امر شمول بیشتری می‌یافت و گسترده‌تر می‌شد به صورت پارانوئیا *Paranoia* یا بیماری «دشمن پنداری» درمی‌آمد و شخص احساس می‌نمود که جمله مردم دشمن و خصم وی می‌باشند.

فروید در این باره بر چنین رأی شد که این احساس دو جانبه مهر و کین در افراد بدوی و ابتدایی به مراتب از افراد متمدن قوی‌تر و نیرومندتر می‌باشد، و به همین جهت بود که تابو از لحاظ اجتماعی دارای ارزش‌های فراوان و ویژه‌یی بود. این اهمیت از

آن جهت سزاوار اهمیت بسیار محسوب می‌گشت که تا بود در واقع نخستین و قدیم‌ترین شکل وجدان و یاسانسور و بازرسی نهادی و درونی فرد در برابر امیال و خواست‌هایش به شمار می‌رفت. اما در مورد انسان با فرهنگی که در تمدنی متعالی می‌زیست، و در جامعه‌ی زندگی می‌کرد گه تابع و پیرو قراردادها و قوانین خاصی بود، بر اثر تربیت و خوی ویژه‌ی که پیدا کرده بود، این - وجدان یا تابو فقط به شکل و سواس‌های انفرادی جلوه پیدامی‌کرد.

اما چه عاملی تابو را به صورت رسمی اشتراکی که در سایه مقررات و قوانینی اشتراکی باشد، در آورد؟ در مورد این پرسش می‌توان گفت که عاملی که تابو را نظم و نستی بخشید و آن را به صورت رسم و شیوه‌ی توده‌ی و اشتراکی که تابع نظامات و مقرراتی باشد در آورد، هر آینه احساسات اجتماعی تمامی مردمی بود که به صورت اشتراکی گرد هم جمع آمده و زندگی می‌کردند. هر گاه فردی قانون را می‌شکست و برخلاف رسمی تحریمی در باره تابو رفتار می‌کرد، آن هنگامی بود که احساسات مشترک و هم‌گرایانه مردمی که آن مورد را تحریم کرده و ارتکابش را نهی کرده بودند جریحه دار و برانگیخته شده و در اثر این حال به شدت هیجان می‌رسید تا جایی که آن فرد تحریم شکن را گناه کار و مقصدانسته و مورد مؤاخذه قرار می‌دادند و رفتاری با او می‌نمودند تا موجب عبرت دیگران قرار گیرد.

این امر به ویژه در موردی حدت و شدتی فراوان تر داشت و این مورد عبارت بود از تابوهای جنسی، چون این امر از لحاظ اجتماعی، جنبه‌ی داشت کاملاً ضد اشتراکی و هم‌چون گرد آوردن آذوقه و برانگیختن مایه‌های دفاعی موجب همبستگی و اتحاد افراد یک گروه نمی‌گردید.

تا کنون روش فروید را که به بازگشایی بسیاری از مسایل درم-ردم‌شناسی

انجامیده شده دریافتیم و متوجه شدیم که مطالعه در رفتار و احوال بیماران روانی مفتاحی است قابل اطمینان از برای بازگشایی معضلات و دشواریهایی در مورد اقوام بدوی. از سویی دیگر مطالعه در احوال بیماران عصبی، کومک‌های شایان توجهی می نمود به چگونگی امور جادویی میان انسان‌های ابتدایی. يك بیمار عصبی به شکلی صریح اعتقاد و ایمانی داشت به کار آمدی و توانایی فکر مطلق. وی از برای خواست‌ها و تمایلاتی که انگیزه‌اش فکر او بود و هم‌چنین به اجرای نیروی فکری و خواست‌های درونی مردمان دیگر اعتقادی عظیم داشت و این اعتقاد غیر منطقی به قدرت اجرایی تمایلاتی که بر ذهن او و دیگران نقش می‌بندد، مصدر و منشأ بسیاری چیزها و اموری می‌شود. آن بیمار روانی که در واقع معتقد بود که نفوس بسیاری که دشمنانش می‌باشند به شکل مرموزی در صد آزار و احتمالاً قتل اومی‌باشند، با آن فرد بدوی که مرگ را ناشی از نیروی جادویی می‌دانست، در حقیقت هر دو در يك خط تفکر و حال قرار دارند.

فروید از تخیل و تصور سود جست و دورانی از دوران‌های تاریخ بشری را مجسم نمود که در آن اقبال و گرایش انسان ابتدایی و یا عشق او به سحر و جادو، درست برابر بود با مرحله دوستی و درلباختگی کودک نسبت به خودش و یا به اصطلاح خودش دوران خود دوستی یا عشق به خود *Auto Erotisme*. و مرحله دومین این دوران آن گاهی بود که اعتقاد به نیروهایی خارجی یا خدایان به وجود می‌آمد، و این نیز مرحله‌یی بود معادل با دورانی که در ضمن آن، شخص مرحله خود دوستی را پشت نهاده و به دوران بلوغ جنسی رسیده و توجهی خاص به جنس مخالف پیدا می‌کرد، و این در فروید بسم مرحله دگر دوستی یا غیر دوستی *Allo Erotisme* تعبیر می‌شد.

این مبنا و مفتاحی بود برای آن که مسجل شود که میان روش اندیشه بدوی و انسان متمدن تفاوتی وجود ندارد، و تنها تفاوت این است که جوامع متمدن، ترا از این خصایص روانی سود برده و آن هارا به راه‌ها و شیوه‌های دیگری سوق داده و متوجه ساخته‌اند.

۶- مسأله اکسوغامی

تحقیقی درباره ازدواج بابیگانه، کاوش‌هایی در مسأله توتمیسم، بنیان‌های اساسی این مورد، اختلاف با فرازر، وجه تشابهی دیگر میان کودکان و بدویان، مثالی از فرنجی، علت کشتن جانور توتم، جانور توتم و پدر

اکنون موردی پیش آمده بود که فروید خود را از برای پژوهش‌هایی درباره مسأله توتمیسم Totemisme و اکسوغامی Exogamie یا ازدواج و مواصلت بابیگانه آماده می‌دید. وی بدواً بر آن شد که برای حل این مسأله اساسی، از روشی منطقی و ترتیبی سود جوید و به همین جهت ابتدا بر آن شد که بنیان‌های اساسی توتمیسم را باز شناخته و تعریف نماید. از نظر گاه‌وی این بنیان‌های اساسی عبارت بودند از اعتقاد به این که یک گروه، از بازماندگان و اولاد یک جانور ویژه‌ی باشند، اما آن گروهی که خود را از بازماندگان چنان جانوری میدانستند، مجاز نبودند که آن را کشته و یا از گوشت اش تغذیه نمایند، اما مواردی استثنایی نیز وجود داشت که مطابق با آداب مذهبی و رسوم جاری آن جانور و یا توتم کشته می‌شد و تمامی افراد آن گروه ملزم بودند تا در مراسمی که نوعی سوگواری بوده شرکت کنند، و سرانجام موضوع مورد نظر آن که هیچ‌یک از افراد یک گروهی که توتمی واحد داشتند، مجاز نبودند تا با هم مناسبات و روابط جنسی داشته باشند.

وجه اختلافی در این جامیان فرازر Frazer و فروید موجود بود و آن این که فروید برخلاف فرازر بر آن بود که تو تمیسم و ازدواج و وصلت با بیگانه با هم پدید آمده‌اند، در حالی که فرازر عقیده‌ی داشت به عکس. این نحوه استدلال فروید چون کارهای دیگرش مبتنی بود بر روش نوین وی، یعنی روان کاوی.

در این جا باز به شباهاتی برمی خوریم میان کودک و فرد بدوی. کودک نیز چون فرد بدوی و ابتدایی میان خود و جانوران امتیازی و وجه تمایزی قایل نمی‌شود. در درمان کودک کانی که مبتلا بودند به ترس از جانوران، آشکار شده بود که کودک در ذهن خود جانور را به جای انسانی شناخت کرده‌اند که از او در ترس و بیم بوده‌اند. کودک که به ابتلای عقده اودیپ *Complexe Oedipe* دچار است و از اخته شدن و قطع آلت تناسلی می‌ترسد، به جای آن که از پدر ترس و بیم داشته باشد، در ذهن خود به جای پدر جانوری را قرار می‌دهد. نمونه‌ی از این نوع بیماری که ساندور فرنچی *Sandor Ferenczi* پسیکانالیست نامی مجارستانی نقل کرده، عواطف و گونه مهر و کین *Ambivalence* کودک بود که به موجب مکانیسم جابه‌جا کردن *Displacement* جنبه تو تمی به خود گرفته بود، و آن مورد چنین است:

پسر بچه‌ی که در یک میهمانی به دعوت شده بود، تصمیم می‌گیرد تا در لانه پرندگان بول نماید، و به هنگام عمل یکی از جوجه پرنده‌ها آلت او را نوك زده بود. سال بعد هنگامی که به آن‌ده آمده بود، در همان مزرعه‌ی که سال گذشته مدعو بود، ادا و اطوار جوجه‌گان را در آورده و تظاهر می‌کرد که جوجه شده است. صدای مرغ و خروس از خود در آورده و هم چون ما کیانی آوازی خواند. هم چنین در ضمن این اطوار بالذتی فراوان سخن از کشتن جوجه‌ها گفته و اظهار می‌داشت

که میل فراوانی دارد تا گوشت هم جنسان خود را به خورد . پس چون بر آن شدند تا خواستاش را عملی نمایند و جوجه‌یی را برایش سر بریدند تا خوراك نیمروزش را تهیه کنند ، وی به انجام اعمال توتمیک پرداخت . مدت هایی گرد جسد حیوان بی جان چرخید و رقص کرد و هم چنین آن را بوسیده و نوازش کرد . از جانبی دیگر در تمام دوران ابتلایش در امور جنسی جوجه‌ها کنجکاوی و دقت قابل توجهی نشان می‌داد .

فرد وحشی نیز که این چنین رفتاری نسبت به جانور توتم خود مرعی می‌داشت ، در ضمن همین نهج و نحوه عمل ، معمولاً آن حیوان را پدر وجد خود می‌انگاشت .

پس از آن فروید عطف توجهی نمود از برای علت کشتن جانور توتم ، و در این توجه و علت‌یابی اقوال روبرتسون اسمیت Robertson Smith مورد توجهش قرار داشت . وی با استناد به آرای اسمیت بر آن بود تا نشان دهد که افرادیک گروه هم توتم به چه سبب جانور نیای خود را با مراسم مذهبی ویژه‌یی می‌کشتند تا از گوشت او خوراکی تهیه نمایند از برای تحکیم و استواری بخشیدن رشته‌های برادری میان خود . نتیجه‌یی که وی از این مورد اخذ کرد بر مبنای اصول روان‌کاوی استوار بود و گفت که : « روان‌کاوی در واقع این امر را روشن و مبرهن ساخته است که جانور توتم در حقیقت جز جانشینی از برای پدر چیزی نمی‌باشد . در تأکید این موضوع اشاره به این مطلب می‌شود که قتل و کشتن جانور مزبور تا کیداً ممنوع شده است ، و هر گاه بر آن که جانور توتم را به قتل رسانند ، جریان ذبح‌اش را جشن می‌گیرند . هم چنین از سویی دیگر چه بسا که توتم را به قتل رسانند ، اما در عین حال برایش مراسم سوگواری انجام می‌دهند .

۷ - تفوق يك فرد در قوم

عطف توجهی به حالات حیوانات ، نظرداروین دربارهٔ سروری يك فرد در قوم،
استفاده و استناد فروید ، تفوق فردی، کشته شدن فرد قدرت مند یا پدر ،
حیوان به عنوان توتم به جای پدر مقتول ، تظاهر خدا در هیأت
توتم ، مراحل بعدی ، افسانهٔ آتیس

برای اثبات این موضوع باردیگر توجهی شده به حالات و افعال حیوانات ، به
ویژه از عادت گوریل ها سود برده شد ، در این مورد فروید به نظریهٔ داروین Darwin
استناد جست و در این مورد آت کین سون Atkinson نیز مطالعات قابل توجهی
کرده و شواهدی بسیار ارائه داده بود . داروین گفته بود که میان گوریل ها ، میمونی
که از همه زورمندتر است ، میمون نری که در قدرت همتا ندارد ، با عملی که شدت
وحسادت از آن نمایان است ، همه ماده میمون ها را به خود اختصاص داده و از آن ها
محافظت و حراست می نماید و اجازه نمی دهد که میمون های نر به ماده هایی که وی
آن ها را در پناه خود گرد آورده و به خود اختصاص داده است ، تجاوز نمایند و آن ها
را از قلمرو خود دور می کرد تا در خارج از حریم او برای خود جفتی بیابند.
فروید از این گفته داروین مبنی بر این که در قوم و جامعه تفوق با فردی از ذکور بوده
است که ماده های قبیله را به خود اختصاص می داده است ، سود جست و گمت سر انجام
روزی گروهی از برادران که از حق داشتن جفتی ماده برای خودشان محروم شده
بودند، عقد الفت و اتحاد بسته و برپدرشوریده و آن خود گاههٔ انحصار طلب را کشته
و او را خوردند .

بنابر اصلی که همه از این خود کامه انحصار طلب در وحشت و هراس بودند و هم چنین نسبت به موقعیت و شخصیت او نیز حسدمی بردند، پس از کشتن و خوردن او، مطابق با پندار و سحر دوران آدم خواری، فکرمی کردند که مقداری از قدرت و نیروی او را کسب کرده اند و بر همین اصل و مبنای کسب نیرو و قدرت بود که روش تو تم خواری و طعام مقدس به یادگار ماند. هم چنین مبنای حس گناه کاری بشری نیز خاستگاهی دارد از همین جا، و عموم کسانی که در خوردن گوشت پدر شراکت کرده بودند در خود احساس گناه شدیدی می کردند.

همین منشأ و علتی شد از برای زناشویی و برقراری روابط جنسی با بیگانه و غیر. مردان و جوانان قوم و جمع، دیگر به زنان زیبا و هوس انگیزی که از طایفه و گروه خودشان در دست ریشان قرار داشت و بلا معارض می توانستند آنان را به عنوان جفت جنسی برگزینند، صرف نظر کرده و در واقع این را کفاره و جبرانی به شمار می آوردند از برای آن گناه بزرگ، و برای همسر گزینی و انتخاب جفتی جنسی از برای آن که تمایلات جنسی شان را اقناع و کامیاب نمایند، به گروه ها و طوایف بیگانه رجوع می کردند.

اما این کفاره آن گناه بزرگ را جبران نمی کرد و با انجام چنین عملی بیش از پیش خود را گرفتار و اسیر آن گناه می دیدند. به همین جهت چنین پندار کردند که نه بر آن که پدر خود را کشته اند، بلکه جانوری را به قتل رسانیده اند، و چون چملمگی در انجام این قتل متحد و همداستان بودند، بر همین اساس خودشان را برادرانی خواندند از یک کلان Cian که دارای نیا و پدر مشترکی بودند، و تمامی تابوها و منهیاتی را که ناشی از احساساتی توأم از مهر و کین نسبت به پدر می شد، به چنین تو تمی وابستند.

هنگامی که رام نمودن و اهلی ساختن جانوران در اساس روان‌شناسی توتمی تزلزل و خللی وارد می‌کرد، درباره شوقی از برای مفهوم شخص پدربید آمد. در چنین موقعیت و زمانی که توتم باری دیگر دست‌خوش تغییر هیأت و مفهوم گردید و جنبهٔ خدایی پیدا کرد و در این هیأت جدید با صفات و کرداری انسانی تظاهر یافت. بنا بر عقیدهٔ فروید خدایان همواره همانندی‌هایی با پدران داشته‌اند. در این باره شواهد بسیاری که فراز گرد آورده بود، وهم‌چنین مواردی را که دربارهٔ اخته کردن آتیس Attis * و قتل خدایان طبیعت نقل کرده بود، مواردی بودند که قابلیت تفسیر و توجیه پسیکانالی تیکی بسیاری داشتند و از دیدگاه روان‌کاوی دربارهٔ دشمنی و خصومت اساسی افراد نسبت به پدروریس و فرمان‌روا و افقتی تام داشتند.

* - آتیس Attis یکی از خدایان فریژی و مصاحب یا به روایتی عاشق یا معشوق سی‌به‌له Cybele «مادر خدایان» بوده است. وی را پسر آزدیس تیس Agdistis و یکی از ال‌ها یا دخترهای رودخانهٔ سان‌گاری یوس به نام نانا Nana می‌دانند. آتیس که سخت مورد علاقهٔ آزدیس تیس بود از طرف او به جنون دوچار شد، و تحت تأثیر او خود را از مردی محروم کرد و عده‌یی از پرسندگان نیز این کار را کردند. اما ریشهٔ این عمل مربوط است به صحنه‌هایی که واقعا میان پرستندگان سی‌به‌له در آسبارواج داشت، و آتیس پس از این عمل زندگی را بدر و گفت.

اما اووید Ovide روایتی دیگر نقل می‌کند که به موجب آن در پیشه‌های فریژی جوانی بود در نهایت حسن و شایستگی که در خورد و سزاوار عشقی پر شور و پاک بود. سی‌به‌له تصمیم می‌گیرد وی را از آن خود سازد و نگاه‌بانی خاص مبدش را به وی باز سپرد. اما با وی پیمان

۸ - انتقادی از مردم شناسی فرویدی

روان کاوی کلید بازگشایی مشکلات جامعه ، روان کاوی بازگشای امور فرهنگی ، نفوذ روان کاوی در مسایلی مربوط به مردم شناسی، نشر کتاب توتوم و تابو در آمریکا، انتقادهای کروبر از مسأله توتیمس ، موارد مبهم و شك دار در قتل پدر نخستین ، اصالت تمبیر سحر و جادو

فروید بدین امر اعتقاد داشت که روان کاوی تا اندازه زیادی توانسته است پرده از بسیاری از مجهولات جامعه بر گیرد. يك فرد که مبتلا به بیماری عصبی بود در عصر جدید درباره میلی که به انجام آن تمایلی داشت احساس گناه می نمود، در صورتی که انگیزش احساس گناه در يك فرد بدوی حاصل عملی بود که در واقع آن عمل را مرتکب شده بود. کارها، گناهان و تقصیرهای او در ابتدا به شکل تابوها انعکاس یافت و سرانجام در هیأت و شکل قوانین نمودار شد ، قوانینی که بنیان و اساس جامعه بر کرده آن ها جریان پیدا کرد .

می بندد که همواره پرودست ناخورده باقی به ماند . آتیس نمی تواند به این پیمان استواری نشان دهد ، چون دل به یکی از الاهی ها به نام «ساگاری تیس» Sagaritis می بازد . سی به له که از این پیمان شکنی خشم گین شده بود درختی را که جان آن الاهی به آن بستگی داشت تباہ ساخته و آتیس را نیز دوچار جنون می کند . آتیس که به نومیدی گراییده بود در يك بحران خود را از مردی محروم می کند ، اما بعد سی به له به او رحمت آورده و به خدمتش می گمارد .

بقیه پا ورقی از صفحه قبل

هر چند که مخالفان روان‌کاوی در این مورد نیز چون مواردی دیگر به اوسخت‌تاخته و تمام‌کتابش [توت‌و تابو Totem Und Tabou] را حاصل‌تخیلات ابهام‌آمیز او تلقی نمودند، اما آن‌چه که مشهود و غیر قابل‌تردید است این که فروید در این زمینه، یعنی در تجزیه و تحلیل فکر انسان بدوی بیش از هر کسی که تا این زمان در این زمینه کاری کرده است و جهد و کوشش نموده، روان‌شناسی خشک و کلاسیکی که در آن زمان جریان داشت قادر نبود تا به این مسایل به‌پردازد. روان‌شناسی وونت نیز با تمام انعطافش نمی‌توانست به حل این احساسات شور انگیز روح آدمی سرگرم شود، و در این میان تنها روان‌کاوی کارساز بود و فروید با نیروی عظیم و خستگی‌ناپذیر در صدد بود تا به تحقیق در باره مسایل پیچیده و مبهمی به‌پردازد که جملگی بهم مرتبط بودند و بر پایه‌ی استواری داشتند.

اما با تمام این احوال مدت‌زمانی وقت لازم بود تا آراء و نظرات فروید مقامی را که شایسته بوداز برای خود میان مردم‌شناسان بازگشاید. به سال ۱۹۲۰ کتاب جالب فروید به نام «توت‌و تابو» در آمریکا ترجمه و نشر یافت. این کتاب، همراه با نفوذی عظیم، نقد و انتقادهایی نیز در باره آن در جریان شد. از جمله این منتقدان کروبِر Kroeber از استادان دانشگاه کالیفورنی بود. نقطه اتکای کروبِر در انتقاد بر نظرات فروید، موردی بود در منشأ توت‌مبسم بنا بر عقیده فروید. وی در آغاز به اشاره به موارد ضعف و موردشکی پرداخت که در کتاب «توت‌و تابو» ابراز و بیان شده بود. رسم‌طعام مقدسی که رابرتسون اس‌میت بدان اشاره کرده بود و فروید نیز بره‌بنای آن نظراتی ابراز داشته بود، موردی همگانی و عمومی محسوب نمی‌شد و تنه‌امیان بعضی از اقوام حوزه مدیترانه مصداق داشت. هم‌چنین هیچ مدرک و یا

نگاه‌کننده به تاریخ ادیان، کتاب دوم «می‌تولوژی»، افسانه‌ها و اساطیر، بخش هفتم

و چهاردهم و برای اطلاعات کامل‌تری:

Frazer James : Adonis Attis Osiris

مدارك آماری و قابل اطمینانی وجود نداشت تا به موجب آن در روابط پدر و پسر احساسات و عواطف دو گونه مهر آمیز و کین جویانه به ثبوت رسد و بر همین مبنا ثابت شود که تا چه اندازه جانور جای شخص پدر را گرفته بود و نگهی از برای این که این موارد به عنوان نمونه هایی شناخته شده و روشن از اعمال روانی محرز و مسجل گردند نیاز به شواهد و مدارك قابل اطمینانی می بود .

در این مورد به عقیده کروبر ، آنچه که اظهار شده بود ، در آن ها تخیل نقشی بسیار ایفای نموده و مشاهده عینی و آزمایش و تجربه را در آن راهی نبوده است . به عقیده وی موضوع قتل پدر نخستین جز خیال و حدس محض چیزی نیست ، چون هر گاه گروه برادرانی که مشترکاً به قتل پدر اقدام نموده و پس از آن در اثر کفاره و پاندامت متوجه زنان خارج از قبیله و قوم شده و به انتخاب جفتی پرداخته اند ، این مسأله بی است که به موجب آن بایستی میان برادران و آن گروه تفرقه و خصومت ایجاد شود ، نه اتحاد و اتفاق * .

از سویی دیگر کروبر سخت شیفته نظرات فروید در باره سحر و جادو شد و تجزیه و تحلیل وی را در مورد سحر و جادو موردی یافت بسیار جالب توجه و این نظریه فروید را پذیرفت که اقوام بدوی و ابتدایی از راه تابو و محرّمات و شعایر مذهبی ، آن تمایلات و امیالی را که در عصر جدید منجر به بیماریهای روانی گردیده اند ، به راه های تازه ای هدایت کرده اند . میان جوامع و اقوام بدوی تعداد مبتلایان به بیماریهای عصبی

* - بایستی به این نکته توجه داشت که فروید می گوید پس از قتل فرمانروا یا پدر نخستین ، در گروه دوباره یکی از برادران قدرت یافته و جانشین پدر می شد و همان محدودیت ها را نسبت به برادران روانی داشت و دگر باره برادران بر آن فرد قدرت یافته شوریده و اورامی کشند . و این عمل آن قدر تسلل و ادامه یافت تا به موجب آن توافق و اتحادی میانشان به وجود آمد و و این اتحاد اجباری پس از دور و تسلسلی در عمل قتل بوده و حاصل طبیعی آن است .

به درجات قابل ملاحظه‌ای از ملل متمدن کمتر بود. من باب مثال میان اقوام ساکن در سیبری رسمی بود بر این منوال که مردانی را که سیر تکامل جنسی در آن‌ها را کد مانده بود، ولی بی Libido در جریان خود در مرحله‌ای که متوجه هم جنس بود، دوچار تثبیت Fixation شده بود و به همین جهت دوچار هم جنس دوستی Homosexualite شده بودند، به مقام شمنی [کاهن پزشک] انتخاب می‌کردند، و به همین جهت با منسلک شدن چنین افرادی در این مقام موقعیتی پیدامی کردند که ارتباط و پیوستگی داشت با سنن و آداب قومی. کروبر در این مورد نتیجه‌ی گرفت و چنین اظهار داشت که: فروید با بینشی عمیق، روشی دقیق و خرده بین و تخیلی بارور و غنی، بر تر از هر کسی که می‌توانست نظریه‌ی ابراز کند، بنایی را پی ریخت که از این پس به هیچ وجه نمی‌توان آن‌را نادیده و بی‌ارزش پنداشت، و تنها آنانی که به خواهند خود را مورد استهزا و مسخره قرار دهند ممکن است چنین کاری مرتکب گردند.*

۹ - چگونگی زندگی جنسی

مالی‌نوسکی و عقده اودیپ، گرایش به روان‌کاوی، سیستم پدر شاهی و مادر شاهی، کودک و مزاحمت برای پدر، در میان بومیان ترو بریاند، روش مادر شاهی، وضع پدر، موقعیت دایی، روابط دایی و خواهر زاده، روابط جنسی، خواب‌ها و رؤیاها

عقاید و آرای مالی‌نوسکی B. Malinowski در باره وضع خانواده و تحقیقاتی از دیدگاه مردم‌شناسی در زمینه عقده اودیپ جالب توجه است. وی هنگامی که به

* - Krober . A . L : Totem and Taboo American Anthropologist . Vol 22 . 1920 - No 1

سال ۱۹۲۷، درباره روابط خانوادگی بدویان به مطالعه پرداخته بود، برای مدت محدودی به نظرات فروید در این مورد دلبستگی پیدا کرد. وی بر مبنای کارهایش گفت که عقده اودیپ نخست بار در يك جامعه اروپایی مشهود شده که در آن گروه روش پدرشاهی Patriarchate سخت معمول بوده است. اما در گروه هایی دیگر چون میان تروریانندی ها روشی دیگر برقرار بود، درست برابر روش فوق، یعنی روش مادرشاهی Matriarchate. بر مبنای چنین وضعی آیا نظرات فروید آرای کلی و جهانی بود یا ممکن بود بر مبنای مطالعه در جوامعی دیگر که روش هایی دیگر داشتند، کومکی در مورد مشکل اودیپ پیدا شود؟

آنچه که مالی نوسکی عقیده داشت، آن بود که در میان ملل و جوامع متمدن، پرورش کودک و یا کودک دلدردر و مزاحمتی می بود از برای پدر، چون پدر خود را در خانواده تنها بزرگ و سالاری می دانست که حافظ نظم و انضباط بایستی باشد و بس، در حالی که به واقع دلدردر مراقبت از نوزاد و کودک از برایش تمکینی سخت و محال به نظر می رسد. اما جوامعی نیز بودند که وضعی دیگر گونه از این قرار داشتند. ساکنان جمع الجزایر تروریاندهم چون جوامعی از نوع فوق که بدان اشاره شد نبودند، بلکه مردان در این جزایر هم چون زنان در دوساله اول، به مراقبت کودک کان می پرداختند و حتا آن چه را که ما به اصطلاح تر و خشک کردن کهنه های بچه می نامیم که به وسیله آن ها کثیف می شد به عهده مردان بود و در این امر یعنی مراقبت و نگاه داری کودک کان از روی رضای میل مداخلت می نمودند و زنان شان نیز زنانی بودند بس نرم خو و سهل گیر..

همچنان بود پندارهایی درباره امور جنسی میان این مردمان. مالی نوسکی در این مورد به یقین می دانست که بومیان این جزایر آگاهی هایی درباره عمل جنسی

و حاصل آن ندارند . به نقش سازنده پدر در عمل جنسی و پیدایش کودک و قوفی نداشتند و در این مورد بر آن بودند که کودک تجسد روح یکی از نیاگان شان می باشد که در فرج زن دگر باره می بالد و به جهان می آید و مرد تنها نقشی که دارد، بازگشای فرج می باشد برای دخول روح نیا در بطن زن .

از سویی دیگر به طوری که گفته شد، در میان این بومیان روش مادرشاهی بر قرار بود و تفوق در خانواده و جامعه از آن زن محسوب می شد. به همین جهت حق حاکمیت و برتری اجتماعی و برخورداری از فزون قدرتی حق دایی یا یکی دیگر از منسوبین درجه اول و بلافصل زن محسوب می گردید که با مادر بستگی داشت . پدر تقریباً چنان که به نظر می رسید ، در خانواده فردی بیگانه محسوب می گشت نقشی که بیشتر ایفا می کرد ، موجودیتی بود که از گرده اش کار و یاسودی برده می شد. برای لذت جویی های جنسی اش لازم بود تا هم چون جوان عاشقی که تمتع اش و کسب لذت اش در گروه دایایی بود که به معشوقه اش بازمی داد، - دل همسرش را با دادن و اهدای هدایایی نرم کرده و از اولت جنسی بر گیرد .

در میان این بومیان که به شیوه مادرشاهی سازمانی داشتند، دایی در خانواده حق درجه اولی داشت ، حتی داشت هم چون حق پدر در جوامعی که با روش پدرشاهی اداره می شدند . کودک، یعنی پسر بچه هم چون که به سن مقتضی می رسید تحت تربیت و نفوذ مستقیم دایی قرار می گرفت . دایی در این مواقع کودک به سن رسیده را برای زندگانی اجتماعی تربیت می کرد. رسوم و آداب را به او می آموخت. روابط اشتراکی در جامعه و روابط خانوادگی را یاد گیرش می کرد . معرفت های جنسی و به ویژه تابوها و منهیاتی را در این باره گوشزدش می کرد، اما روابط دایی و پسر بچه ، صرفاً روابطی بود خشک و رسمی که انعطافی نداشت .

مالی نوسکی در تحقیقات عمیق و ارزنده اش متوجه شد که در این گروه های بومی هیچ گاه روابط جنسی مخفیانه بی وجود ندارد و اصولاً آزادی جنسی چنان بود که ناخوش آیندی و زشتی و یا پنهانی بودن این روابط را بی اثر می کرد. در این مورد به استثنای هم خوابگی و مقاربت با خواهر، هر نوع روابط جنسی از برای جوانان آزاد بود و در هیچ مرحله ای از مراحل زندگی تعلیمی وجود نداشت که به موجب آن روابط جنسی زشت و یا نکوهیده محسوب شود.

این نژاد شناس دقیق هم چنین برای تعقیب نظر خود به تحقیق در خواب ها و رؤیاها و افسانه های این بومیان پرداخت. وقتی که وی در صدبرآمد به رؤیاهای این بومیان آگاهی یابد، متوجه شد که تنها رؤیاهایی را به خاطر می سپرند که جنبه ای رسمی داشته باشد، یعنی رؤیاهایی که خالی از پیش بینی ها و بااموری جادویی و تفأل مشحون بود. اما مالی نوسکی از کوشش باز نایستاد و کوشید تا هر چه بیشتر به عمق روان ناخود آگاه *Inconscience* این مردمان آگاهی یابد، زمانی که از آن ها پرسش می نمود که آیا هر گز در خواب دیده اید که با مادرتان مقاربت نمایید، تنها عکس العملشان نگاه هایی بود حاکی از تعجب و حیرت، چون فکرمی کردند تنها فردی ابله و سبک مغز ممکن است که چنین حادثه ای را در خواب ببیند. اما هنگامی که این پرسش را در باره خواهرانشان تکرار کرد و گفت که آیا هر گز در خواب دیده اید که با خواهراتان هم خوابه شوید، عکس العمل و واکنشی که نشان دادند حاکی و لبریز بود از نوعی دست پاچگی و احساساتی تند همراه با انکارهایی سخت و خشم آلوده و به سادگی جهت گریزی می گفتند که «سایر مردم» این چنین رؤیاهایی را می بینند. اما در موردی دیگر از این نهج که جزو محرمات دست دوم محسوب می شد این بومیان

هیچ انکاری نداشتند که محارم دور خود را در حین مقاربت با آن‌ها در خواب می‌بینند، و این خودنشانی بود بر مخالفت با رسم و گرایش به آن .

۱۰ - انتقادی از عقده اودیپ

نقش دایی در جوامع مادرشاهی ، نقش پدر در گروه‌های پدرشاهی ، تفسیر در افسانه‌ها و اساطیر ، تفسیر يك اسطوره و مخالفت با دایی ، کندوکاوی در خواب‌ها و رؤیایاها ، چگونگی رؤیایهای بدویان ، عدم رؤیایهایی حاکی از مقاربت با مادر ، رؤیایهای مقاربت با خواهر ، نتیجه و انتقاد بر فروید ، جواب ارنست جونز ، اصالت ضمنی عقده اودیپ ، روش مالی نوسکی ، مکتب اصالت رفتار او

چنان که گذشت ، ملاحظه شد که دایی در جوامعی که بر پایه روش مادرشاهی انتظام دارند ، نقش پدر و موقعیت او را در جوامعی ایفا می‌کند که به سیستم پدرشاهی اداره می‌شوند . اما مالی نوسکی در ضمن تحقیقاتی که انجام می‌داد ، متوجه شد همان گونه که احساساتی مخالف در جوامع پدرسالاری با پدر در جریان است ، جریان‌هایی مخالف نیز در سازمان‌های مادرشاهی نسبت به دایی موجود است . این موردی بود که ضمن تفسیرها و کاوش‌هایی درباره داستان‌ها و اساطیر از برایش پدید آمد . به موجب یکی از اساطیر غول آدم خواری وجود داشت که به تدریج شروع به خوردن بومیان می‌کرد تمام بومیان از برابر این غول آدم خواری گریختند و به پناه گاه‌هایی روی می‌آوردند به جز دختری که کودکی داشت و به واسطه زخم و جراحتی که در پایش ایجاد شده بود ، توانایی گریز نداشت ، و برادران این دختر به اورحمت نیاورده و گذاشته بودندش و

گریخته بودند. دختر که از این عمل خائنانه برادران به رنج شده بود، در صدد انتقام برآمده و در پرورش و بالش کودک اش سخت اهتمام می‌ورزید و به اومی آموخت که چگونه غول را کشته و از میان بردارد. پس از این آن گاه که این مورد عملی می‌شد، پسر سرغول را بریده و پس از پختن در ظرفی به دایی اش هدیه می‌کرد. دایی از این حادثه سخت به بیم و ترس اندر شده و جهت جبران قصور و گناه گذشته اش، دختر خود را به همسری به خواهرزاده اش می‌دهد.

مالی نوسکی در تفسیر خود از این افسانه، آن را دلیلی رمزی دانست بر مخالفت با دایی. و هم چنین اندکی فراتر رفت و گفت که منظور از غول در این افسانه بایستی شخص دایی باشد. هم چنین داستانی دیگر میان این بومیان رواج داشت و شایع بود مبنی بر کارمردی که عاشق خواهر خویش بود، سحر عشق بر اومی پاشید و در کوه و جنگل تعقیب اش نموده از او در غاری کام می‌گرفت، و در این مورد هم چنان به آزادی مداومت می‌کردند تا می‌مردند.

در نظر این مردم شناس بره‌بنای تحقیقاتی که درباره ساکنان مجمع‌الجزایر تروبریاند به عمل آورده بود، عقده اودیپ *Complex Oedipe* شامل فرهنگ این بومیان نمی‌شد، چون در این سرزمین که روش مادرشاهی برقرار بود، دایی همان مقامی را داشت که پدر در جوامع پدرشاهی از آن برخوردار بود، و هم چنین گناه عشقی در میان این مردمان معطوف به خواهر بودنه مادر.

اما ارنست جونز Ernest Jones که به تدقیق در آثار فروید پرداخت و شرح حال استاد را نگاشت، در این مورد سخت مالی نوسکی راه‌وردات نقد قرارداد. ارنست جونز در حالی که در صدد اثبات عمومیت و کلیت عقده اودیپ برآمده بود گفت که انسان بدوی به طور کلی به شکلی ناخودآگاه از تمامی حال و کار و

قواعد پدری آگاهی داشته است اما به موجب مقتضیاتی مانع تجلی و بروز آن شده و خواهر خود را جانشین مادرش قرار می داد .

اما در این مورد در برابر یک چنین انتقادی، مالی نوسکی نیز سخت از در جواب و مقابله در آمده و به تندی در صدد رد فرضیه اکسوگامی Exogamie یا ازدواج در خارج از طایفه و قوم بر آمده و تو تمیسم فرویدی را مورد انتقاد قرار داد . مطابق با فرضیه فروید مسأله تو تمیسم و وصلت با غیر هر دو ناشی می شدند از قتل پدر نخستین یا آن فرد مقتدری که ریاست قوم و قبیله را به عهده داشت و به وسیله برادران به قتل رسیده بود . در این مورد مالی نوسکی به طرح پرسشی پرداخت و گفت که آیا مقارن با چنین حادثه‌یی، یعنی قتل رییس یا پدر نخستین، آیا تمدن وجود داشته است یا تمدنی هنوز پدید نیامده بود . هر گاه تمدنی هنوز وجود نداشت و این حادثه منشأ آن شده بود، بر چه مبنایی حس گناه کاری بدون وجود يك ضمیر ناخود آگاه تژادی انتقال می یافت؟ هم چنین آیا این چنین اتفاقی تنها يك بار به وجود آمده بود ، یا میان هر قوم و قبیله‌یی نیز جدا جدا رخ می داد؟ در نظر مالی نوسکی به هیچ وجه دلیل منطقی وجود نداشت که برادران با جوانان قوم و قبیله از روی رضای خاطر خود را از ارضای غریزه جنسی باز داشته و محروم کنند ، و آن گاه در اثر محرومیت و ناچاری بر رییس و یا پدر که زنان قبیله را در انحصار خود آورده بود به شورند و پس از کشته شدن او زنان را برای ارضای میل خود تصاحب نمایند .

وی در این مورد گفت که : درك و فهم این مطلب بسیار سهل و ساده است که يك گروه بدوی را با تمام ضعف ها و زشتی ها و صفات منحط و نکوهیده يك خانواده اروپایی که حد متوسطی دارد مجهز ساخته و آن گاه يك چنین گروهی را در محیط جنگلی ماقبل تاریخی قرار داده اند ، و این عمل تنها و برای آن است تا بر مبنای يك

فرضیه جالب و بدیع که در عین حال عجیب و شگفت نیز می باشد، به هر کاری که دل خواهان می باشد دست یا زند .

بدون شك فروید که صداقت و اصالت ویژه‌ی داشت و همواره در عقاید و نحوه گفتار گذشته هایش عطف نظری می نمود و مواردی را که به بطلان اش و یا سستی و ضعف آن‌ها پی برده بود در تجدید نظرهایی اصلاح می کرد ، در این مورد نیز تعدیلی نمود و آن در هنگامی بود که در کتاب «موسا و يك تاپرستی *» ، دگر باره به تصریح و تأکید عقاید و فرضیه هایش پرداخت ، و در این مورد گفت که فرضیه وی با توجه استلزامی به يك روان ناخود آگاه اجتماعی بوده است .

در این جا اشاره به این تأسف لازم است که شاگردان و برخی از پیروان فروید آن اندازه جزمی و سخت کوش بودند که سخت به مالی نوسکی تاختند و به گمان نزدیک به یقین همین انتقادهای سخت موجب آن شد که وی نیز در صدد دفاع بر آمده و هم از روان کاوی اعراض نماید . وی به واسطه مخالفتی که با فروید درباره برخی اصول داشت و با توجه به مورد فوق، از روان کاوی دست کشید و به هیچ وجه روان کاوی که نخست تحت تأثیرش قرار داده بود ، نقش عمده‌ی در مکتب‌اش ایفا نکرد .

به هر انجام مالی نوسکی در سال‌هایی بعد از این جریان‌ها، تحقیقات روانی خود را بر مبنای مکتب اصالت رفتار معرفی کرد . پدران و مادران رابطه‌هایی بودند فرهنگی از برای کودکان خود، و میراث‌های فرهنگی به وسیله این کسان به کودکان منتقل شده و بدین شکل بود که اطفال به تدریج به چیزهای تازه‌ی خوی گرمی شدند البته بایک چنین استدلالی وی برخلاف یونگ C . G . jung و اصحاب او به يك

سیستم وجدان ناخودآگاه اشتراکی عقیده‌ی نداشت و این معنا را در مکتب او مفهومی نبود خانواده و کلان Clau مشترک‌آرشته‌یی بودند بازگشای پیچیدگی‌ها و ابهام‌ها و مزایایی که رشته‌های زندگی اشتراکی انسان‌های بدوی را به هم پیوند و ربط می‌دادند.

سنن زیربنایی بودند از برای هم‌چو جوامعی، چون حفظ سنن و آداب و رسوم که از نیاگان بازمانده بود، در واقع قوانین غیررسمی، اما محکم و استوار جامعه بدوی محسوب می‌شد و به شدت اجرای دقیق آن از افراد خواسته می‌شد، و این امر چنان بود که قانون و اجرای قوانین و فرمان برداری از آن‌ها در جوامع متمدن مورد نظر می‌باشد.



[مبحث نهم] :

روش روان شناسی یونگ
وموارد اختلاف با فروید

۱ - زندگی تا آغاز جدایی از فروید

وابستگی یونگ و فروید ، زاده شدن و زندگانی اولیه ، مدارج تحصیلی ، کارآموزی پزشکی ، سیر و سفر ، پایان زندگی ، نخستین هوا خواه پرشور فروید ، فعالیت های تریبش او در زمینه روان کاوی ، سفر آمریکا و آغاز اختلاف با فروید ، در راه بسط نظرات و مکتبش ، انحراف علمی ، از روان شناسی تا تصوف و عرفان ، پیچیدگی و ابهام در نوشته ها

تقریباً در تمامی آثار فروید از کارل گوستاو یونگ **Carl Gustav Jung**

همکار صمیمی و اولیه اش نشانی و اشاراتی بازمی یابیم . در جایی دیگر نیز به اختصار در باره یکی از مسایل مهمی که موجب اختلاف وی با فروید شد در نتیجه همکاری شان قطع و به جدایی کشید ، سخن گفته ایم * ، و در این مقال به شکلی کوتاه از زندگی وی و عقایدش و موارد اختلاف وی با فروید یاد کردی می شود .

یونگ به سال ۱۸۷۵ در سوئیس زاده شد و پس از تحصیلات مقدماتی خود با وجود شور و علاقه ای که به باستان شناسی داشت ، به تحصیلات پزشکی پرداخت . علاقه اش در ضمن این دوران سخت متوجه بیماریهای روانی شد و به همین جهت پس از مدتی ، یعنی در سال ۱۹۰۰ ، سالی که کتاب عظیم و قابل توجه فروید به نام «تعبیر

* - نگاه کنید به کتاب «اسول روان کاوی» ترجمه و مقدمه و حواشی نگارنده ، واپسین

رویا* ، منتشر شد در درمان گاه روان پزشکی زوریخ به کار پرداخت و دو سال پس از آن به اخذ درجه دکتری نایل شد . پس از آن به پاریس رفت و مدتی زیر نظر پی یرژانه و صاحب پنج فرزند شد . آن گاه به مدت هشت سال ، یعنی از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ به سمت استادی در دانشگاه زوریخ به تدریس پرداخت . مدتی به سیر و سفر پرداخت و در چند جا نیز به تدریس پرداخت و سرانجام زمانی در پایان نیز به مطالعه و تنظیم عقاید و آرایش سرگرم شد تا در بهار سال ۱۹۶۱ بدرود زندگی گفت .

یونگ از نخستین هواخواهان پر شور فروید بود و در اشاعه و نشر پسیکانالیز هم بسیار مهم و شایسته‌ی را داراست . به اتفاق فروید بنیان «انجمن بین‌المللی پسیکانالیز» را اساس نهاد و نشریه‌هایی به طور سالانه منتشر کردند که برگزیده‌ترین پسیکانالیزهای اروپایی در آن سهیم بودند* . به سال ۱۹۰۹ که فروید از آمریکا دعوت شد تا در آن جاسخن رانی‌هایی نماید ، از جمله همراهان او بود و سخن رانی‌هایی در دفاع از روان‌کاوی در آمریکا ایراد کرد .

لیکن این فرازنای شور و هیجان و گرایش او بود ، چون کم‌کم با تأکید فروید بر اولویت غریزه جنسی و نظراتش در باره این موضوع ، از فروید کناره گرفت و در صد برآمد که به زعم خودش پسیکانالیز را اصلاح و تکمیل نماید . از این مرحله به بعد سخت در تنگ‌نای خیال بافی و تصوف و عرفان افتاد و جنبه‌های علمی و مثبت فرویدسم را نادیده انگاشت ، و چون به خیال خود در صد توجیه و تفسیر کامل فرهنگ جهانی و تبیین آن بود ، به سیروسیاحت پرداخت و از هندوستان ، افریقای

* - Die Traumdeutung

* - نگاه کنید به مقدمه کتاب فروید به نام «آینده یک پنداره» ترجمه نگارنده

شرقی و سودان گذشت و بعد به مطالعه سرخ‌پوستان مکزیکی پرداخت و سرانجام از آمریکا سر به در آورد.

نیمه اول سده بیستم از برای جهان دورانی بود با بحران‌هایی عظیم و ناگامی‌هایی بسیار، و مردم بر اثر این ناگامیها و بحران‌ها که سرخورده بودند، وضع و طبعی داشتند پذیرا برای خیال‌بافی و آرمان‌گرایی و قبول مواردی غیر علمی و عرفان‌گرایانه. بهمین جهت یونگ در آغاز به قول خود فروید بازار گرمی پیدا کرد. اما هنوز اندکی نمی‌گذشت که پیش بینی فروید در بارثاوا و مکتب‌اش واقعیت یافت، چون هر چند در آغاز جنبشی کرد و چند صباحی اوضاع بروفق م-رادش بود، اما به زودی سستی و بطلان عقایدش در زمینه علم و عمل آشکار شد و بسیاری از گردش متفرق شدند.

یونگ پس از جدایی از فروید برای بسط و گسترش روش خود تلاش و کوشش بسیاری کرد. بنا بر کار و اساس روش فروید از برای گستردن و شمول فرهنگی مکتب‌اش به مطالعه در رشته‌های مختلف و گوناگونی پرداخت. کارش با مداومت بیشترش در طول زمان، آهسته آهسته از علم و عمل دور می‌شد. در ضمنی که پیش می‌رفت هر چه افزون‌تر در پهنه ادبیات و عرصه گاه فلسفه نفوذ می‌کرد. نظراتش هنوز سخت اقتباس‌ها و تأثیرهایی از روان‌کاوی داشت که آن‌ها را در ابهام و پیچیدگی غرق می‌نمود. هم‌چون فروید دست به یک رشته تألیفات و نوشته‌هایی زد در زمینه‌های گوناگون و بنا بر طبع عرفان منشانه‌اش بنای نوعی جهان‌شناسی را پی‌ریخت که در پیچیدگی و ابهام نظیری در این زمینه نداشت. در مکتب او فلسفه و عرفان باروان‌شناسی آمیخت و خودش از لحاظ شخصیت ترکیبی بود از فروید و برگسون Bergson. اما در سال‌هایی بعد از این جریان یونگ بسیار از حوزه

پزشکی روانی به دور رفت و در فلسفه و عرفان، یعنی نوعی عرفان عمیق شرقی فرو رفت. روش اش در نویسندگی نقطه مقابل کار فروید بود، چون هرچه او ساده و روان و موجز و کوتاه می نوشت، این یکی پیچیده و مبهم و بسیار تاریک و ادبی نگارش می نمود. مطالعه آثارش سخت و دشوار است، لغات مهجور و تعابیر و اصطلاحات گنگ و دوپهلویش کار این مطالعه را هرچه بیشتر دشوار می نماید، اما هرگاه خواننده بی پایمردی و مداومت و دقت و رزد، به عرفان و فلسفه بی سخت آرمان گرایانه بر می خورد که هیچ شباهتی به روان شناسی ندارد.

۴- روش روان شناسی

دو وجه اصلی در نظام فکری، روان شناسی عقده، روان شناسی تحلیلی، روح

و روح گرای، راهی جهت شناخت انحراف و از علم، تعریف روان شناسی

عقده، خودیاروان، دو جزء روان، اجزای روان ناخود آگاه،

تعریف ناخود آگاه اشتراکی، تپهای بنیادی، شخصیت

نهادی یا سایه، مسأله دو جنسی، تثبیت روانی فروید

و کارهای یونگ، من

اما چنان که گفته شد، کاریونگ نیز در آغاز با تجزیه و تحلیل علمی شروع

می شود، و پس از آن است که به وادی فلسفه و عرفان روی می برد. به طور کلی می توان

گفت که همان آغاز جدایی اش از فروید، انگیزه می داشت عرفانی که در قالب روان

کاوی و آزمایش های دقیق فروید نمی گنجید. اما آن چه که مسلم است آن که یونگ

برای نظام فکری و وجه ارائه می کند: وجه نظری و وجه عملی، وجه نظری را

روان شناسی عقده Complex و وجه عملی را روان شناسی تحلیلی Analytical

می‌نامد. اما در این سیستم دو گانه آن چه که اهمیت و ارزش بیشتری دارد، روان‌شناسی عقده می‌باشد، چون روان‌شناسی تحلیلی چیزی جز نتایج حاصله از روان‌شناسی عقده در زمینه پزشکی نمی‌باشد.

بدون شك روان‌شناسی که از راه علم و تجربه منحرف شده و به فلسفه و عرفان و به ویژه تصوف شرقی خوی می‌کند، بر مذاق کار و حرفه اش نخست در صدر اثبات روح مجرد بر می‌آید. یونگ هم چون متدینان و مؤمنان ساده دل به جهانی دیگر باور دارد و به راستی از پزشکی روان‌شناس این سخت تعجب آوراست و برای این که تجزیه و تحلیلی علمی از این موارد، یعنی دانشمندان و علما و پزشکانی که به حیطه ماوراء الطبیعه در افتاده و در بند خرافات گرفتار شده اند به دست آید، بهتر است به کتاب مشهور گوستاو لو بن Gustav Le bon مراجعه شود.* همان گونه که در سیستم روان‌شناسی او ماده به اندازه‌ی موجودیت دارد که روح، به همان نسبت می‌گوید مرگ به همان اندازه جالب توجه است که زندگی، و بر آن است که مرگ در حقیقت نیمه دوم زندگی است و فرار از آن به طور قطع موجب انحراف این جریان دوم از مسیر خودش می‌شود.

به هر انجام اینک به تعریف دستگاه روان‌شناسی و فلسفه‌وی می‌پردازیم. روان‌شناسی عقده که در روش او ارائه دهنده وجهی نظری است، آغازش با معرفت و ادعائی به موجودیت مستقل روح شروع می‌شود. چنان که ماده از برای ما وجودش مسلم و غیر قابل انکار است، از دیدگاه او نیز روان موجودیتی اصیل و کامل را دارا است. اما روان چیست و چگونه تعریف می‌شود. سطح کلی موجودیت غیر مادی هر کسی عبارت است از روان او، و به عبارتی روشن تر روان عبارت است از «خود Self»، اما «خود» چگونه

تعریف و مفهوم می‌شود: خود معنای بسیار وسیع و گسترده دارد که شمولی بسیار پیدا می‌کند و عبارت از دو قطب یارو وجه می‌باشد - خود آگاه *Conscience* و ناخود آگاه *Inconscience*. این دو به گونه‌ی که می‌دانیم کاملاً متضاد و مخالف هم می‌باشند و خود آگاه گوشه‌ی کوچک از ناخود آگاه است که هر چند کار گزار آن یکی که اصلی و اساسی است می‌باشد، اما به موجب تماس‌های خارجی و احتیاج به سازش فرد با محیط و انطباق با آن به هیأت و شکلی اجتماعی و اخلاقی در آمده است.

ناخود آگاه خود به تنهایی قسمت بسیار قابل توجه روان می‌باشد و منبعی است عظیم و اصل که گرداننده خواست‌ها و امیال و سرچشمه بیماری‌های روانی و نابه سامانی‌هایی روحی است. یونگ این قسمت عظیم را به دو بخش تقسیم می‌کند و این منشأ و مبدی است از برای اختلاف او با فروید. این دو وجه عبارت‌اند از ناخود آگاهی شخصی *Personal Consciousness* و ناآگاهی فوق شخصی *Super per* *Sonal* یا *Super Individuel* یا ناخود آگاه اجتماعی و اشتراکی *Collective* ناخود آگاه شخصی همان مفهومی را به تقریب بیان می‌کند که در پسیکانالیز مورد توجه است، یعنی عبارت است از امیال، خواست‌ها و کام‌های ارضا نشده‌ی که واپس زده *Refoulement* شده‌اند. اما آن چه که مهم و قابل توجه در ضمن عجیب نیز می‌باشد، آن یکی است، یعنی ناخود آگاه جمعی که ارائه‌گر تصورات قدیم قومی و یا به اصطلاح تیپ‌های بنیادی *Archetypes* می‌باشد. در این فرضیه است که چهره حقیقی یونگ را باز می‌یابیم و قرابت او را با همسایه نزدیکش، یعنی مترلینک به خوبی مشاهده می‌کنیم. ناخود آگاه گروهی عبارت است از تمایلات و خواست‌های بسیار فشرده و کهن که از قدیم‌ترین ایام به انسانی منتقل شده‌اند. عبارت

است از امیال و تصورات نخستین انسان‌هایی که اجداد ما بوده‌اند، و حتاپیش از آن حیواناتی که اجداد آن انسان‌های ابتدایی و اولیه بوده‌اند و امیال و خواست‌ها و تصورات آن‌ها به شکلی از توارث به ما باز رسیده‌اند. عکس‌العمل‌ها و واکنش‌های آده-ی در برابر بسیاری از رویدادهای چون مرگ و زایش، و عکس‌العمل‌هایی در برابر پدر و مادر و ترس در برابر رخ داده‌هایی حاصل بازمانده‌ها و موراث کهنی است که از دورترین ایام اجداد انسانی و حیوانی ما داشته و به ما منتقل شده و تشکیل این واکنش‌ها را داده‌اند که صورتها تصورات کهن و یا تیپ‌های بنیادی اصطلاح می‌شوند.

به روشنی می‌توان این تیپ‌های بنیادی را با مثال Idea، های افلاتونی منطبق و مقایسه نمود. هم‌چنین وجه‌مانندی و شباهتی دارند به مفاهیم کهن و باستانی غربیه. به هر انجام در تعریفی که می‌آید مشاهده می‌کنیم که چگونه یونگ چون تمامی موارد در سیستم روانی خودش مفاهیم اصلی پسیکانالی تیکی را اخذ کرده و باد گرگونی آن‌ها به وسیله عناصری مبهم، شکلی غیراصولی بدان‌ها بخشیده است. در این جا تعریف فروید را از انسان دوجنسی Bisexual بازمی‌یابیم که به چه صورتی مسخ و دیگرگون شده است.

یونگ می‌گوید هر انسانی دارای نهادی پوشیده و کهن است که در ژرفای روان ناخودآگاه او پوشیده و پنهان می‌باشد و تنها در مواردی ویژه چون رؤیاها و حالات خاص دیگری امکان بروز و تجلی پیدامی‌کند این شخصیت نهادی که سایه Shadow، نامیده می‌شود محتوی و دارنده عناصری گوناگون و سخت متضاده می‌باشد که ویژه گی نرینه و ویژگی مادینه، یا خصایص زنانه و خصایص مردانه از آن جمله‌اند. به این مفهوم که فردی نهاد او ذاتاً فردی است دوجنسی و دارای خصایص نرینه و مادینه، با این تفاوت که تظاهرات و ویژه گی‌های نرینه در مردان زیادتر از خصیصه‌های مادینه می‌باشد و هم‌چنین خصایص

مادینه در زنان بیش از صفات نرینه می باشد . در این جا مشاهده می شود که نظریه علمی و روشن و مدلل فروید به چه صورت مبهم و غیر علمی ارائه گشته است . اما ملاحظه نماییم که تثلیث روانی فروید رایونگک به چه صورتی درمی آورد . فروید از برای روان سه وجه قایل می شود : خود آگاه که آن را من Ego ، و او ، که معرف همان وجه ناخود آگاه می باشد . و من برتر Uder Ich که عبارت از وجه کاملاً اجتماعی و قراردادی و اخلاقی روان می باشد که برای تماس آدمی با محیط و مطابقت با قوانین خارجی تلاش می کند .

لیکن حصه ای اندک از روان یا « خود Self » که رابط و میانجی خود آگاه و ناخود آگاه می باشد ، « من Ego » خوانده می شود . چنان که تذکر داده شد خود آگاهی خود بخشی اندک از ناخود آگاه می باشد و چون این دو مستمراً در يك دیگر نفوذ می کنند ، پس « من » رنگ و بهره ای از هر دو وجه روان دارد . « من » که بیشتر با حوادث خارجی قرین است و در تماس با جریان خارج می باشد ، مجبور است تا با جریان های خارجی در تماس و سازش باشد و به همین جهت به اصطلاح یونگ نقاب Persona به چهره می زند و این نقاب در واقع نشان سازشی است که میان فرد و محیط خارجی ایجاد می گردد . اما من جهت این سازش و این که نقاب و پوشیه ای کامل فراهم آورد از تمام وسایل موجود استفاده کرده و سود می جوید ، و بایستی ملاحظه کرد که اهم این وسایل مورد استفاده کدام است .

۳ - زیربنای شخصیت

چهار عاملی که به آدمی تمایز می‌دهند ، عامل فکر و تعریف آن ، عامل عاطفه و چگونگی اش ، عامل احساس و وضع آن ، عامل شهود و بازگویی اش ، يك عامل ممتاز از این چهار در هر فردی، وضع سه عامل دیگر ، عوامل کومکی ، عامل متضاد

این عواملی که «من» برای تشخیص بخشیدن به خود و تکامل نقاب و پوشیه جهت سازگاری با محیط بیرونی مورد استفاده قرار می‌دهد، عبارت از چهار عامل می‌باشند ، به این ترتیب :

Thinking	۱- فکرواندیشه
Feeling	۲- عاطفه
Sensation	۳- احساس
Intuition	۴- شهود

این چهار در عرصه گاه منظور «من» هر کدام عهده‌دار کاری اساسی هستند و کارهایشان با مرزهایی از هم تمایز وجدایی دارند . فکر عاملی است جهت درك و شناخت مفاهیم و محکی است برای نقد درستی و نادرستی که به وسیله آن جدایی موارد منطقی از غیر منطقی به دست می‌آید و در واقع این وسیله‌ی است که به موجب آن به درك و شناخت بیرونی و رخداده هایش معرفت حاصل می‌شود. اما عاطفه با چه وسیله و یا انگیزه‌ی با عالم خارج مربوط می‌شود؟ عاطفه به موجب لذت و الم و گرایش و گریز از این دو است که با جهان خارجی روابطی برقرار می‌کند . یعنی منظور از

این روابط آن که با روی داده های خارجی به وسیله دردورنج ولنت و سرور روبرو می گردد. این هر دو، یعنی فکر و عاطفه روابطی نزدیک و مشترک را دارند، هر چند در صورت ظاهر و بدو عناصر مخالف گونه در نظر ه جسم می شوند، اما از توافق ضمنی و تدارک این دو می باشد که تفاهمی میان شان در گیر می شود که به نقد جهان بیرونی سرگرم می شوند، و به همین جهت است که حاصل کارشان تکاپوهایی عقلی Rational و قابل تأمل سنجشی از دیدگاه علمه محسوب می شود.

درست نقطه مقابل دو عامل «من» که در فوق از آن ه ایا د شد، یعنی فکر و عاطفه، دو عامل دیگر من نقشی واژگونه دارند. این دو عامل عبارت اند از احساس و شهود. احساس نقشی که دارد، نوعی عکس برداری از اشیاء و روی داده های خارجی است که بدون ارزیابی و دخل و تصرف و یا نقد و سنجشی آن دریافت ه ا را به «من» بر می گرداند. همین وظیفه احساس را نسبت به من، شهود با نا خود آگاه، یعنی قشر درونی انجام می دهد و برداشت ها و دریافت ه های خود را از آن منبع عظیم بدون کم و کاست و تغییر و تبدیلی به «من» منتقل می کند. پس متوجه می شویم که برخلاف آن دو، یعنی فکر و عاطفه که تکاپویی عقلی را ارائه می کنند، این دو یعنی عاطفه و شهود نیز فعالیتی خارج از حدود ارزیابی و سنجش داشته و غیر عقلی Irrational می باشند. از سویی دیگر همان سان که میان فکر و عاطفه تضادی وجود دارد و با این احوال ناگزیر از سازش و همکاری هستند، میان احساس و شهود نیز تضاد وجود دارد.

این چهار عامل به طور کلی در هر فردی وجود دارد، اما فعالیت و امتیاز در جاتی یکی از این چهار عامل است که چگونگی فعالیت و جنبه شخصی را بازمی سازد. از برای رسانیدن مفهومی بهتر و یا بیان عبارت به شیوه به فهم نزدیک تری، می توان بایک مثال به موضوع و درک آن کومک نمود. هر گاه تصویری از یک زن زیبارا به افرادی چهار گانه ارائه

کرده و در معرض دیدشان قراردهیم، این چهار نفر که مطابق تقسیم و ملاحظه فوق در هر کدامشان یکی از چهار عامل فوق الذکر فعالیت و امتیاز بیشتری دارد، بالطبع ادراکی از این تصویر می‌کند که این ادراک به استعانت آن عامل مشخص می‌شود. فردی که عامل فکر در او فعالیت بیشتری داشته باشد، بر آن می‌شود تا درجه شباهت تصویر را به يك زن واقعی مورد سنجش و مقایسه قرار داده و در اثر تفکر درك نماید که تا چه اندازه این تصویر از لحاظ تطبیق با واقعیت اصالت و شباهت دارد. فردی که غلبه عامل عاطفی در او افزون‌تر از عواملی دیگر است، دلربایی، زیبایی و یازشتی تصویر را مورد نقادی و ارزیابی قرار می‌دهد، آن فردی که عامل احساس درش انگیزش بیشتری دارد، به جزئیاتی که احساس انگیز است، از انحناء، برآمدگی، رنگ و سایه روشن‌ها توجهی بیشتر معطوف می‌دارد، و فردی که عامل شهو در او نیرومندتر از عواملی دیگر است، بدون توجه به جزئیات ظاهری و صوری، ادراکی کلی و مبهم از آن تصویر برداشت خواهد کرد.

فعالیت هر فردی در زندگی بستگی دارد با تفوق یکی از این چهار عامل. بدون شك هر کسی در زندگی خود دارای يك «فرازین کوشش» یا فعالیت برتر Superior Function می‌باشد، و در اصطلاح یونگ این فرازین کوشش عبارت است از همان فعالیت یکی از چهار عامل: در مثل هر گاه در کسی عامل تفکر مشخص و متمایز و فعال باشد، این «فرازین کوشش» اوست. اما هر گاه یکی از این چهار در فردی مشخص شد نقش و کار سه عامل دیگر بر چه پایه‌یی می‌ماند؟ آن چه که مسلم است از این چهار عامل آن يك که فعالیت بیشتر دارد و وضع مشخص می‌باشد و از سه تای باقی مانده، آن که ضد آن است «فرودین فعالیت» خوانده می‌شود و مسلماً در کسی که، عامل تفکر فعالیت برتر است عاطفه فرودین فعالیت Inferior Function محسوب می‌شود و آن دو فعالیت کومکی Auxiliary Function خوانده و شناخته می‌شوند.

۴ - طبقه بندی افراد انسانی

مبنای از برای زندگی روانی فردی ، وابستگی عوامل چهارگانه با خود آگاه و ناخود آگاه ، دخالت دو عامل ثانوی ، درون گرایی و برون گرایی ، چهار تیپ تازه ، تیپ فکور برون گرای ، تیپ فکور درون گرای ، دسته های دیگر ، عوامل بهداشت روانی

نحوهی که در بالا از فعالیت چهار عامل شرح شد، مبنا و وسیله‌ی است از برای زندگی فردی. اما در این دستگاه روان‌شناسی این پرسش پیش می‌آید که وابستگی و پیوند این چهار فعالیت و عامل با روان خود آگاه و روان ناخود آگاه چگونه است و آیا روابطی وجود دارد یا نه؟ البته پاسخ این پرسش مثبت است، چون فعالیت و یا کوشش بر تر هر شخصی وابستگی دارد با «من» و چنان که تذکر داده شد از کار گزار های من می‌باشد، پس پیوندی پیدامی کند به روان خود آگاه فرد، و عوامل کومکی نیز پیوندی پیدامی نمایند با ناخود آگاه . چنان که ملاحظه می‌شود یونگ به تجزیه تلیث فرویدی درباره ساختمان روانی پرداخته است و یک تقسیم ساده و عقلی را مشتت نموده و به عواملی تقسیم کرده است که راه را برای هر گونه جولان و فعالیت و نفوذ عرفان و اوهام باز کرده است. روش او نخست مبتنی است بر تجزیه و تشتتی در تقسیم های فروید ، و پس از آن دوباره به تجزیه عواملی که خود ارائه کرده است می‌پردازد .

به هر انجام بر مبنای عوامل چهارگانه‌ی که ارائه می‌کند ، افراد مردم را به چهار دسته «تیپ Tipe» تقسیم می‌نماید . این چهار دسته عبارتند از دو دسته فکری و

عاطفی که هر دو تیپ‌هایی عقلی شمرده می‌شوند، و دو دسته احساسی و شهودی که در زمره غیر عقلی‌ها محسوب‌اند. اما به طور کلی هیچ‌گاه اتفاق نمی‌افتد که یکی از این عوامل بی‌استعانت و مداخله عامل یا عواملی دیگر فعالیت کاملاً یک‌جانبه داشته باشد، پس به همین جهت در مواردی با هم می‌آمیزند و از این آمیزش چهار دسته دیگر به وجود می‌آیند که هر یک نقشی را دارند فیما بین دسته‌های چهارگانه اصلی: پس به طور کلی افراد انسانی از لحاظ فعالیت‌هایی که با چهار عامل فوق‌الذکر مشخص می‌شوند، به هشت دسته تقسیم می‌گردند، به این قرار: دسته فکور، دسته عاطفی، دسته احساسی، دسته شهودی. اما چهار دسته دیگر همان دسته‌هایی هستند که عنوان تیپ‌های فیما بین را دارند و عبارت‌اند از: تیپ فکور شهودی - یعنی دسته‌یی که در مرزهای فکور و شهود حصار می‌هستند، و تیپ فکور احساسی که میانجی فکور و احساسی می‌باشند و تیپ فکور شهودی که میان فکور و شهودی قرار دارند، و تیپ شهودی عاطفی و احساسی عاطفی.

علاوه بر این‌ها عوامل و انگیزه‌هایی دیگر نیز وجود دارند که در این طبقه‌بندی ذی‌دخل و مؤثر می‌باشند و بالتیجه این عوامل و انگیزه‌ها در ساختن شخصیت مؤثر واقع می‌شوند. از این مورد که در جایی دیگر به تفصیل سخن گفته شده * ، اینک به اختصار یاد می‌کنیم. این عوامل ثانوی عبارت‌اند از دو اصل برون‌گرایی Extroversion و درون‌گرایی Introversion. این دو اصل نشان‌دهنده نحوه برخورد آدمی است با دنیای خارج و میزان و درجه گرایش بدن یا گریزش از آن. پاره‌یی از افراد هستند که گرایش و وابستگی به دنیای خارج، حوادث خارجی و رویدادهای آن می‌نمایند و کمتر به درون خود پناه برده و درون‌گرایی می‌شوند،

و به همین نسبت به عکس افرادی هستند که بیشتر به درون خود و انزوا و اوتک روی روی کرده و کمتر به دنیای خارج می پردازند. در این جا لازم به تذکر است که یونگ و شاگردان او نیز بنا بر روش و سبک فروید دست به پسیکانالیزه کردن اشخاص برده و از شخصیت ها شاهد می آورند. در این جا کسانی چون فروید، واگنر Wagner، گوته Goethe و بسیار کسان دیگر را از زمره برون گرایان معرفی می کنند، چون لی بی دو Libido آنان فعالیت اش مصروف به امور خارجی و بیرونی شده با جهان بیرونی با مدارا کنار آمده اند، اما به عکس کسانی چون نیچه Nietzsche، شوپن هاوور Schopenhauer، یسن Jensen و شگرف آن که آدلر * Adler را از درون گرایان محسوب داشته اند که به گفته آنان لی بی دوی این کسان از مسیر بیرونی منحرف شده و به سوی داخل معطوف گشته است.

باز بنا بر این طرح و ورود این دوروش و یا عنصر تازه در این دستگاه، از چهار تیپ اصلی و اولیه، یعنی: تیپ فکور، تیپ عاطفی، تیپ احساسی و تیپ شهودی، هم چون روش فوق هشت دسته دیگر تشخیص می یابند که عبارتند از: تیپ فکور برون گرای، تیپ فکور درون گرای، تیپ عاطفی برون گرای، تیپ عاطفی درون گرای، تیپ احساسی برون گرای، تیپ احساسی درون گرای، تیپ شهودی برون گرای، تیپ شهودی درون گرای.

آن چه که بیشتر اهمیت دارد، از این دسته ها تیپ فکور درون گرای و تیپ فکور برون گرای می باشد. تیپ فکور برون گرای سخت پای بند قوانین و اصول محض عقلی و خارجی می باشد. افراد این گروه در نظام فکری خود تابع روابط علت

* - آدلر - Adler نیز هم چون یونگ از گروندگان پرشور فروید و پسیکانالیزه بود

که او هم از فرویدان شتاب نمود و خود نظرات و مکتب ویژه بی بنیان نهاد که هم چون یونگ جمله اصول آن مأخوذ از پسیکانالیزه و آرای فروید بود، در قالب و بیانی دیگر.

و معلولی بوده و برای قبول هر موضوع و مطلبی به نقد و سنجش محض علمی می پردازند .
 به زیبایی ، عواطف و مبانی جمال دوستی در قلمرو نقد علمی توجهی نمی کنند. نظرشان
 بیشتر متوجه و مبتنی بر حقیقت خشک است و بیشتر اشیاء را در نظر دارند تا این که به
 اشخاص به پردازند . اینان با اتکاء و اطمینان فوق العاده بی که به شخصیت آگاهانه
 خود دارند ، برخی اوقات عواطف شان سخت تحریک شده و تحت نفوذ ناخود آگاه
 خود قرار می گیرند ، و بر اثر چیرگی خود پسندی و عوامل نا آگاه بر شخصیت سخت
 و متبرشان ناگهان قدرت خودداری و ضبط خود را از دست داده و دوچار احساساتی تند
 می شوند و به ناسزا گویی می پردازند . هواخواهان و پیروان داروین Darwin
 و فروید از این تیپ محسوب می شوند

تیپ فکور درون گرای به مجرد اندیشی ، خاموشی ، انزوا گزینی ، تکبر و
 غرور می پردازد و اینها از صفات بارز این دسته می باشد . نوع اندیشه این افراد مجرد
 است و کمتر به ابراز آن می پردازند ، چون آنها را از روش عامه مردم بیگانه می
 پندارند . به همین جهت تک افتادگی و در اقلیت قرار داشتن در حله اول احساس
 حقارت و کوچکی می کنند ، اما در اثر خجلت و کمرویی و همچنین انزوا و تک
 افتادگی این احساس حقارت در آنان تبدیل به نوعی تکبر و غرور و خود پسندی می شود .
 در جمع و گروه بیگانگان اغلب خاموش اند ، اما در گرد نزدیکان عنان راها کرده
 و پر شور و احساس می شوند در این مواقع است که شخصیت نهایی آنان از پشت نقاب تجلی
 و خود نمایی می یابد . در باره اموری که لذت انگیزی و تلذذ را بهره دارد وضعی بی تفاوت
 نشان می دهند. تردید و دودلی در احراز موفقیت آنان را به نوعی خود فریبی و امی دارد
 و به دامنه خیال پردازی روی می برند . چون در امور عشقی و لذت های شهوی
 تردیری دارند و یاد و چار کمرویی و بی دست و پایی هستند ، سعی می کنند تا خود را

قانع کنند که عشق و شهوت از پدیده های کثیف زندگی و اموری گذران است که بدان ها نایستی دل بستگی نشان داد.

اما دستهایی که اکثریت و قاطبه مردم را در بر دارد، و آن تیپ احساسی برون گرای می باشد که مشخصات اکثر مردمان را در آن ها می توان بازیافت. اینان به اصول علمی و تفکرهای عقلانی خوی ندارند، اغلب دوچار احساسات خویش بوده و به خوش گذرانی، خوراک و پوشش خوب توجه دارند. فعالیت و تکاپویشان جهت کسب لذت، از نوع لذات حسی است. به رخ داده های جهانی و حوادث به صورتی جدی می نگرند و در خوش صحبتی، مراعات اصول ادب و موازین اجتماعی و به ویژه سن و آداب سخت کوشا هستند. اما دسته مقابل این ها، تیپ احساسی درون گرای قرار دارد. افراد این تیپ گرفتار احساسات درونی خود هستند و به موازین عقلی و عملی توجهی ندارند. در پنهان کردن افکار و عقاید خود از دیگران اهتمامی بسیار می ورزند و به خودداری و تنهایی خود می کنند. بروز و تجلی هنر در این کسان توأم با تنبلی و پرده داری است. مردم نسبت به اینان دو حالت متضاد نشان می دهند: یا این که مورد دلسوزی قرار می گیرند و یا تحقیر و پست شمرده می شوند. چون دنیای خارجی قابل انطباق با نهادشان نیست، می کوشند تا خود را به جبر بردنیای بیرونی منطبق کنند. یا به طرد شدید عواطف و احساسات خود پرداخته و یا واقعیات خارجی را سخت تمسخر کرده و به استهزاء می گیرند. اما با تمام این احوال هر گاه کوشش هایشان مفید فایده تی نشود، سخت ناامید شده و با واکنش بی تفاوتی و خون سردی مجهز می شوند.

پس از این یونگ از برای بهداشت روانی و صحت و سلامت روح نتیجه بی می گیرد.

وی می گوید چنان تعادلی در دنیای درونی و عالم بیرونی بایستی وجود داشته باشد تا به موجب این تعادل، واحدهای هر تپیی از صحت و سلامت برخوردار یابند. این

تعادل و قرینه بایستی چنان باشد تا افراد تمام دسته‌ها از امکانات درونی و بیرونی به یکسان برخوردار شوند، و هر گاه چنین نباشد نیروهای خود آگاه و ناخود آگاه که متضاد بایکدیگر هستند نمی‌توانند آن تعادل و موازنه لازمی را که کامیابی در سلامت وابسته به آن است فراهم آورند و به همین موجب زندگی روانی دوچار آشوب و اختلال شده و در نتیجه بیماری تولید می‌شود.

۵ - بهداشت فردی و اجتماعی

دو عامل اساسی در صحت یا بیماری، عوامل محیطی و عوامل فطری، چگونگی

عوامل فطری، لاینفیر بودن این عوامل، انگیزه‌های اجتماعی و انطاف

آنها، روش اصلاح فرد در سازمان اجتماع است، درباره دیانت

و اصالت آن، تمصب نژادی، انحطاط و دو رویی او

بنابر مبانی دستگاه روان‌شناسی عرفان گرایانه یونگ در صحت و سلامت،

یا بیماری و اختلال روانی افراد دو عامل وجود دارد. يك دسته عوامل محیطی

هستند و يك رشته عوامل فطری و نهادی. در این جا تأثیر ژانه P. Janet که

یونگ مدت شش ماه نزد او به کار آموزشی پرداخته بود روشن می‌شود. هم‌چنین

این خود ربط و پیوندی دارد به پندار او در باره ناخود آگاه اجتماعی یا فوق

فردی که شرح گذشت و سرانجام کلیدی است از برای فتح بایی در روش فلسفی

و عرفانی او.

در باره عوامل روانی فطری شرح می‌دهد که هر يك از افراد بشر به طور مستقل

تحت تأثیر و نفوذ ناخود آگاه گروهی و تیپ‌های بنیادی Archetypes یا اشکال

و صور کهن قومی که در آن مستتر و نهان است می باشند، و از جانبی دیگر هر فردی از افراد به یکی از دسته‌ها تعلق دارند. هم‌چنین هر فردی موافق با اوضاع و احوال محیط و اجتماع خود دارای يك ناخود آگاه شخصی، و نوعی خود آگاه و من مشخص می‌شود. بنا بر همین اصل است که چگونگی زندگی روانی هر کسی وابسته به محیط و فطرت اوست. خود آگاه فردی و ناخود آگاه شخصی و هم‌چنین «من» هر فردی تحت تأثیر عوامل محیطی و مقتضیات اجتماعی او است و فطرت او نیز گویا و حاوی ناخود آگاه گروهی یا قومی و فوق فردی می‌باشد. از این دو یکی لایتغیر و غیر قابل دیگر گونی است و آن مبانی فطری است، - و آن دیگری که قابل تغییر و انعطاف می‌باشد عوامل محیطی و اجتماعی است. پس در این جا است که نتیجه کلی به دست می‌آید و آن این که جهت بهداشت روانی افراد و اجتماع بایستی در سازمان جامعه دست برد و اصلاح کرد.

در این جا است که یکی دیگر از موارد مورد اختلاف فاحش یونگ و فروید پیش می‌آید در نظر یونگ یکی از مهم‌ترین مداخلاتی که لازم است در سازمان و نظام جامعه داده شود، همانا اعاده حیثیت و بازگرداندن دیانت است که قدرت آن از میان رفته است؛ در صورتی که فروید بر خلاف این می‌اندیشد، چون به واقع این موضوع مسلم است که دین هیچ‌گاه منشأ اثری مثبت و کارآمد در جامعه امروز نمی‌تواند باشد. به عقیده فروید دوران تسلط دیانت تمام شده و عصر عقل اندیشی فرا آمده است. وی می‌گوید از دین تنها آن مقدار از عناصری را که صرفاً اخلاقی و عملی می‌باشند بایستی اقتباس نمود و موارد خرافی و اوهام گونه و غیر عملی آن را به‌رور افکند.*

*- برای آگاهی‌های کلی نگاه کنید به کتاب «آینده يك پنداره» اثر فروید و اصول روان‌کاوی،

بخش سیزدهم ترجمه‌های نگارنده.

اما نظر جزمی یونگ در این مورد نیز وابسته است به پندار او درباره ناخود آگاه گروهی و قومی ، چه دین را یکی مظاهر خارجی ناخود آگاه گروهی می داند. وی بر آن است که فردمی تواند با یاری و کمک دین بر نیروهای بسیار ناخود آگاه چیرگی یافته و به توسط این چیرگی تعادلی میان خود و آن ها به وجود آورد که سلامت روان را تضمین کند.

با ورود یونگ در زمینه مسایل اجتماعی و سیاسی ، انحطاط کامل او نمودار می شود. در فلسفه نژادی و تزییع حقوق انسانی، یونگ به وادی برتری نژادی فرو می افتد. از این جا است که اهمیت اش و مکتب اش دوچار پیرایه های تند و مردم گریزمی شود. به قدرت مطلق فردی عقیده می ورزد و می گوید برای رهبری جامعه افرادی لازم است تربیت شوند با خوی و اخلاقی ویژه و این ندای خیال بافانی بسیار است که جبر تاریخ آن نداها را در گلو گاه خفه کرده است. به عقیده یونگ موجب پیدایش جنگ بین الملل اول آن بود که در اروپا سیستم فردی از میان رفته و همه رهبران خود را مقید و تحت الشعاع توده و مردم قرار داده بودند. به همین جهت بود که یونگ در جریان جنگ جهانی دوم به وادی پستی سقوط کرد. او به ستایش عمال نازی و فاشیست پرداخت. هیتلر و موسولینی را نمونه هایی از رهبران منفرد غیر وابسته به توده شناخت. عمال در صفت و درنده خوی و حیوانی اس اس را بشارت دهندگان طلیعه بی معرفی می کرد از برای منجی قرن بیستم. یونگ به قهرمان پرستی روی داشت و به همین جهت به توده مردم، نهضت ها و جنبش های آنان با تحقیر می نگریست. تعصبات نژادی او بسیار قوی بود و متفقین را را نصیحت می کرد تا از راه هیتلر عقب نشینند. یهودیان را سخت مورد نفرت قرار می داد و سوختن آنان را در کوره های آدم سوزی و شکنجه های شان را می ستود. یکی

از عوامل جدایی فروید با یونگ بر اثر همین تعصبات نژادی او بود که از نظر تیز بین فروید پنهان نمی ماند. اما آن چه که مورد توجه است، آن که یونگ به اصطلاح مردی می بود که به نرخ روز نان می خورد، چون هم چو که آلمان نازی شکست خورد و سلطه نازیسم بر چیده شد، یونگ به انتقادهای سختی نسبت به هیتلر و عمال نازی دست زد و آنان را دیوانه، دشمن بشریت و درخو خواند، اما دیگر فایده‌ی نداشت چون دست او خوانده شده بود.

[مبحث دهم]:

جریان بمدی روان کاوی

۱- آدلر و فروید

آدلر از شاگردان فروید، انشعاب وجدایی او، طرح مکتب روان شناسی فردی، اراده قدرت نمایی زیربنای روش او، کار این غریزه، اولویت آن، فعالیت اش در دوران کودکی، اهمیت تربیت و پرورش، انتقاد از تمدن، بحثی در مکتب و عقایدش

آدلر Alfred Adler و یونگ هر دو از یک جریان که موجب انگیزش برخی از سنت پرستان و توده متعصب را فراهم آورده بود سود جستند. بدین سان که اولویت شهوت جنسی را نفی نموده و از این ره گذر موافقت مخالفان فروید را نسبت به خود جلب نمودند.

آدلر ابتدا از زمره شاگردان فروید محسوب می شد که در کار تحقیقات و آزمایش های روانی به استاد کومک می نمود. اما بعدها از فروید جدا شد و مکتب روان شناسی فردی را بنیان نهاد. آدلر برخلاف یونگ بسیاری از اصول پسیکانالی تیکی را به طور کلی دیگرگون نمود. اصل روان ناخود آگاه و عمل واپس زدن و سرانجام شهوت جنسی را به صورتی کاملاً دیگرگون در آورد. آدلر بزرگ ترین محرک آدمی را حس تفوق و برقری جویی یا اراده قدرت نمایی *Volontè de Puissance* به شمار آورد. وی معتقد است که نقش اساسی را در سازمان روانی آدمی این حس برعهده دارد و به طور کلی محرک و برانگیزاننده آدمی به هر کاری حس برقری جویی

و تفوق خواهی اوست . به توسط این عنصر آدمی سعی می کند تا در محیط خود نسبت به همگان برتری جسته و بر عوامل محیط خویش پیروزی یابد . سایر نیروها کار گزاران این احساس و غریزه اصلی هستند ، نیروهایی هستند که سوماکی جهت تقویت این نیرو . آن نیروهایی دیگر که در زندگانی برانگیزاننده انسانی جهت تأمین زندگانی جسمی و روحی می باشند ، جملگی از همین غریزه تفوق و برتری جویی منشعب می شوند . در این سیستم ملاحظه می شود که چگونه غریزه جنسی کوچک و ناچیز شمرده می شود . از جانبی دیگر عمل واپس زدن و اوای به گونه بی دیگر تعریف می نماید ، و بهتر است برای درك بهتر اراده قدرت نمایی در روش و مکتب وی ، سیر روانی فرضی او را به اختصار از آغاز دنبال کنیم .

این محرك و نیروی اساسی از آغاز زندگانی کودک در فرد وجود داشته و فعالیت می کند . اما آنچه که مسلم است تأثیر محیط پرورشی است به روی آن و هم چنین نحوه ارضای این محرك و غریزه در چگونگی بعدی آن اثری فراوان دارد . کودک هم چون که از لحاظ رشد به آن جایی بازرسید که توانست بیندیشد و محیط اطراف خود را تمیز دهد و دیگران را از خود بازشناسد ، خویش را در برابر محیط و رویدادهای آن بزرگ سالانی که گرداگردش را فرا گرفته اند ضعیف و ناتوان و ناچیز می یابد . احساس بی امنیتی و حقارت می کند و این امر هم از لحاظ جسمانی است و هم از نظر گاه روحی . همین احساس است که اساسی ترین عامل تحريك و انگیزش میل تفوق جویی و غریزه برتری طلبی را در او به وجود می آورد . این نیرو و غریزه وسیله ای است که آدمی در پناه آن می کوشد تا ضعف خود را جبران کند و از برای خویشتن امنیتی چه از لحاظ روحی و چه از دیده گاه جسمی فراهم آورد .

در طول زندگی ، از آغاز تا انجام جمله فعالیت های آدمی بر اثر تحریک و انگیزش همین نیرو است. در سایه فعالیت این محرک اصلی آدمی می کوشد تا به مرحله کمال به رسد و به همین جهت از ابتدای زندگی گانی دوران کودکی تا پایان ، فعالیت جسم و روح آدمی همواره در تلاش و تکاپو است ، و به وسیله این تلاش و تکاپو سعی می کند تا به آن چه که می خواهد دست یابد ، می کوشد تا بر سایرین برتری و پیشی جوید ، جهد می ورزد تا بر محیط اطراف خود فایق آید و سرانجام تمامی آرزوها ، آرمان ها ، تلاش ها و اهداف او ، - و یا به صورتی کلی تر جمله فعالیت های روحی و جسمی او در طول زندگی تنها به خاطر همین برتری جویی در جنب و جوش است .

از همین جا است که اهمیت دوران کودکی آشکار می شود . چون فعالیت این غریزه از همان اوان کودکی می باشد ، پس محیط تربیتی و پرورشی کودکی اهمیت شایان و سزاواری در ساختن شخصیت افراد ایفا می نماید . محیط کودکی است و پرورش و تربیت آن که فرد بالغ فردار می سازد. چه بسا که بر اثر دقت و توجه مر بیان یابد و مادر ، کودک در بزرگ سالی فردی تندرست و سالم به بار آید و زندگی کامیابی را بگذراند و چه بسا که بر اثر بی توجهی و عدم دقت کافی و مراعات نکردن نکات لازم ، کودک فردی به بار آید با روحی مریض و ناتوان و ناتندرست و مبتلا به عقده خواری Inferiority Complex .

آدلر چنان که می بینیم به همان راهی می رود که فروید باز کرد ، منتها به جای غریزه جنسی و حق اولویت آن ، غریزه تفوق طلبی را اساس نهاد . آدلر نیز هم چون فروید به انتقاد تمدن پیچیده و پر پیچ و خم عصرها می پردازد و این همه مقررات پیچیده و قوانین گوناگون و دشوار و منہیات فراوان را نکوهش می کند و معتقد است که این تمدن عامل زیان آوری است از برای پرورش افرادی سالم .

در نظر آدلر غریزه صیانت ذات و بقا، نتیجه اراده قدرت‌نمایی است. هدف این غریزه ارضای جاه‌طلبی و بلندپروازی‌های فرد و موجب تسلط او بر دیگران است. اراده قدرت‌نمایی در فرد همیشه در پی ارضای نیازمندیهای خود است. هر فردی در خود نقاط ضعف و منقی دارد و بر اثر همین غریزه و اراده است که می‌کوشد تا عیوب خود را پنهان کرده و بدین وسیله غریزه منیت خود را خوشنود سازد. پس مشاهده می‌نماییم که در سیستم آدلر همواره فعالیت و تکاپوی در روان خود آگاه فرد برقرار است که هدفش جبران و پرده‌پوشی بر نقاط ضعف و عیوب شخص می‌باشد. این مکانیسم جبران در شیوه آدلر همان مفهومی را افاده می‌کند که واپس‌زدگی در مکتب فروید انجام می‌دهد. او در مقام عمل واپس‌زدگی با منطقی‌کنه و غیر مستدل مبارزه می‌کند و در مرحله انتقاد جهت‌نمی‌نظریه فروید و اثبات فرضیه خود می‌گوید:

« در صورتی که پرش‌نماییم عمل واپس‌زدگی Refoulement از کجا ناشی می‌شود خواهند گفت پدیده تمدن است، و اگر به پرسید منشأ تمدن از کجا است می‌گویند که نتیجه واپس‌زدگی است » .

آدلر متشبهت به منطقی‌کنه و غیر قابل قبول شده است و همین امر موجب سخریه او گشته. به وسیله پیشرفت علوم و تأثیرات آن در فلسفه و امور نظری، دیگر نمی‌توان شیوه قدیمی تسلسل را در استدلال به کاربرد. امروزه ما بین علت و معلول همان راه‌های ناهموار و دشوار دیرروزی موجود نیست بلکه هر معلولی ممکن است در شرایطی خود علت شود و یا عکس این مورد انجام گیرد.

۲ - نیروهای محرك

ارزش و کلیت روان‌کاوی ، جریان های بدی ، کارهای کومبس واس نیک ، غریزه یا نیروی محرك ، محیط پرورش و فرهنگ ، دو نیروی اساسی ، محرك بقا و صیانت و کار فعالیت آن ، محرك برتری و پیشرفت و چگونگی اش ، پیوستگی مشترك دو نیرو

هر گاه نیک در این گفته بودوئین Baudouin به تعمق و ژرفا بنگریم که می گوید : تمامی اکتشافات بعد از فروید راجع به پسیکانالیز مأخوذ از آرای او می باشد که آن‌ها را پیش بینی نموده است* - پی می بریم که به راستی تمامی کسانی که بعد ها در این زمینه کار کرده اند ، از خاستگاه های اصلی عقاید استاد برداشت نموده اند . هم چنین تمامی تغییرات و تحولاتی نیز که در این دانش به وجود آمده ، باز بر مدار کارهای خود فروید بوده است . از جمله روان شناسانی که مبنای کار خود را بر روان‌کاوی قرار دادند سعی کردند تا تغییر و تحولی در آن ایجاد نمایند ، کومبس Combs واس نیک Snygg می باشد .

همان گونه که فریاد از به کار بردن واژه عزیزه خود دارای امتناع و ورزیدو به جای آن از کلمه شور یا انگیزش سود برد ، این دو نیز به جای عزیزه ، انگیزش یا نیروی محرك را برگزیدند ، و از دو نیروی محرك اصلی یاد و عزیزه یاد کردند : عزیزه بقا و غریزه پیشرفت .

در نظرواز دیدگاه این دو دانشمند روان شناس ، محیط پرورشی و فرهنگی تأثیری عمیق بر روی غرایز بازمی گذارند و دو غریزه اصلی که از آن‌ها یاد شد موجب تمامی تلاش‌ها و فعالیت‌های گوناگون بشری می باشد اما نکته‌یی که گفته شد به موجب

آن از کلمه محرك در این دستگاه روان شناسی به جای غریزه یاد شده است ، بدان موجب است که محیط سخت بر این عوامل تأثیر می گذارند و به همین جهت از نظر گاه اینان به کار بردن غریزه که واژه‌ی است رساننده نهادیات صرف در این مورد نادرست است .

اما اکنون ملاحظه نماییم که این دو محرك وانگیزش اصلی چه نقشی را ایفا کرده و به عهده دارند . نیروی محرك بقا و دیرپایی نیرویی است که صیانت جسم و روح را به عهده دارد . وظیفه اش ارضا و کامیابی نیازمندیهایی است جسمانی که به موجب آن تعادل و توازن در حالت جسمانی و روانی ایجاد می شود ، و این ارضایی که بایستی به وسیله آن انجام شود عبارت است از نیازمندیهایی چون : میل جنسی ، میل آسایش و آسودگی ، خس گرسنگی و نیاز به امور مسلمی چون آب و هوا و غیره که جمله‌ی جزو این نیروی تحریکی به شمار می روند .

نیروی محرك بیشتر و یا کلادر خدمت ترضیه نیازهای روحی است . کارش سامان بخشی از لحاظ برتری و تعالی شخصیت انسانی است و وظیفه دارد تا شخصیت را قوام و تقوی بخشیده و به سوی درجات بالاتری رهنمونی نماید . آن چه که به برتری جویی و تقوی طلبی می انجامد ، در کار این نیروی محرك مطالعه می شود . آدمی نیازمند بدان است تا میان همگان سرشناس باشد ، احتیاج دارد تا از دیگران ممتاز گشته و نیرومند و مورد احترام قرار گیرد . اینها و امور و پدیده هایی دیگر در این زمینه است که نیروی محرك پیشرفت و وظیفه دارد انجام دهد . اما آن چه که در این جا شایسته است بدان توجهی شود ، این است که این دو محرك به تنهایی نمی توانند فعالیت های ثمر بخشی داشته باشند ، بلکه کارشان توأم و در موازات هم پیش رفت و موجب تلاش ، حرکت و جنبش فرد می شوند .

۴ - تعادل روانی و عوامل آن

چهار نیازمندی اساسی ، روابط نیازمندیها ، نیازمندی تعادل جسمانی ، عوامل این نیازمندی ، اهمیت تغذیه و میل جنسی ، نیازمندی به تعادلی در قلمرو تأثرات ، کامیابیها و ناکامیابیهایی در این مورد ، نیازمندی به مقام اجتماعی ، چگونگی این احتیاج ، نیازمندی به طرف توجه بودن

پس بر پایه و مبنای آن که گفته شد دو محرك اصلی کارشان مشترکاً انجام می شود و در واقع هر گاه به تك افتادگی یکی شان فعالیت نمایند، تکاپویش منتهی نمی شود ، بر اساس همین اصل اشتراك این دو محرك ، یعنی نیروی محرك بقا و به زیستی توأمأ نیازمندیهای در آدمی به وجود می آورند که اهم و اساسی ترین آنها چهار احتیاج می باشد . آدمی در طول دوران زندگی خویش از برای تعادل روانی و جسمی احتیاجی مبرم به این چهار مورد دارد و این وظیفه نیروهای محرك دو گانه است تا این نیازها را بر آورده ساخته و کامیاب نمایند ، و این نیازمندیها عبارت اند از:

۱- نیازمندی به صحت و سلامت جسمانی .

۲- نیازمندی به موازنه و تعادلی در قلمرو احساسات و عواطف .

۳- نیازمندی به برتری و مقام و شوکت .

۴- نیازمندی به وزنه‌یی در اجتماع بودن .

تعادل و موازنه و به اندازه برخورد ارشدن از این نیازمندیهای چهار گانه است که در اثر آن متوجه می شویم که نیروهای محرك دو گانه به خوبی از عهده انجام کار خود برآمده اند . هر گاه فردی از این چهار نیازمندی به اندازه کافی

بر خوردار شود ، از سلامت و صحت روحی برخوردار می باشد، اما اگر اختلالی در یکی یا چندتا از این نیازمندیها روی دهد و از حد کافی بیشتر یا کمتر بر خورداری پیدا نمایند ، آن گاه است که تعادل روانی از دست رفته و اختلالات و نابه سامانی هایی در زندگی روحی پدیدار می شود . اکنون به کوتاهی و شیوه اختصار از چگونگی این چهار نیازمندی گفت و گو می نمایم :

۱- نیازمندی به صحت و سلامت جسمانی - تامین تعادل جسمانی وابسته به نیازمندیهای چندی است که اصولی و اساسی می باشد و ضمانت این صحت و سلامت در گرو ارضای این احتیاج ها است . مهم ترین این نیازمندیها عبارت اند از: خواب ، خوراك و تغذیه ، دفع موادی مصرف اضافه و این گونه امور . قسمت کلی زندگی آدمی مصروف این نیازمندیها و کامیابی آنها می شود . حال هر گاه اختلالی در یکی از آنها ایجاد گردد ، یعنی یکی شان ارضا نشود و یا به طور کامل مورد کامیابی قرار داده نشود ، موجب محرومیت را با توجه فرد به آن به وجود می آورد و همین محرومیت تعادل لازم و موازنه کافی را برهم می زند .

امامهم ترین این نیازمندیها عبارت است از احتیاج به تغذیه و خوراك و نیاز به ارضای میل جنسی . کامیاب ناشدن معمول یکی از این دو حاجت اصلی ، ایجاد محرومیتی شدید در آدمی می نماید که در جسم و روح هر دو مشترکاً و مؤثر واقع می شود . گرسنگی به وجه خفیف اش ابتدا به وسیله حرکات دیواره های معده نیازی را اعلام می دارد ، و هنگامی که گرسنگی شدید تر شود ، این انقباض و انبساط به شکل دردناکی درمی آید بدانسان که فرد آن چنان دوچار ناراحتی می شود که به فعالیت جسمی و روحی شدیدی دست می یازد تا نیازمندی خود را برطرف نماید .

اما محرومیت از میل جنسی بسیار شایع تر می باشد ، چون اجتماع مواردی

بسیار از آن راجز و منتهیات و موارد ممنوع قراردادده است و ارضای آشکار آن امکان ندارد. از سویی دیگر واکنش محرومیت جنسی آنی و فوری نیست، بلکه در دوران‌های بعدی عواقب وخیم و سخت آن آشکار می‌شود. هر گاه به فاصله اندکی پس از واپس زدگی، میل جنسی به کامیابی و مرحله ارضا باز رسد که هیچ‌اما در غیر این صورت، هر گاه مدت زمان بیهی از محرومیت بگذرد، در زندگی روانی اختلالات و بی‌نظمی‌هایی پدیدار می‌شود.

۲- نیازمندی به موازنه و تعادلی در قلمرو احساسات و عواطف - زندگی روزانه آدمی در اثر برخورد با حوادث و رویداد‌هایی خوش آیند یا ناخوش آیند دچار عکس‌العمل‌هایی می‌شود که حاوی تأثیرات آدمی است در اثر روبروشدن با آن حوادث. این‌ها یک رشته تأثیرات و واکنش‌هایی هستند که همراه با هیجان‌های آکنده از خشم و ترس، شادی و سرور، بیم و امید می‌باشد. این هیجان‌ها جملگی از برای روان آدمی سودمند و مفید نمی‌باشند؛ بلکه پاره‌یی از آن‌ها نافع و سودمند و پاره‌یی‌شان مضر و زیان‌آور است. آدمی بایستی از برای تعادل و سامان بخشیدن به تعادل روانی خود به کار جنب و دفع پردازد. به این صورت که هیجان‌ها و احساس‌های سودمند و نافع را برگزیده و جنب‌نماید و موارد منفی و زیان‌آور را از خود دفع نموده و به‌نسیان سپارد. مواردی از برخورد‌ها که موجب برانگیختگی احساساتی ترس‌آور و خشم‌گینانه در آدمی می‌شود موجب انحراف‌ها و ناراحتی‌هایی را فراهم می‌کند، به‌ویژه اگر این احساسات منفی برای مدت‌زمانی زیاد در روان باقی‌باشند. در چنین مواقعی نه بر آن که تعادل تأثیرات آدمی بر هم می‌خورد؛ بلکه به‌مناسبت قرابت و نزدیکی‌یی که میان تفکر و احساسات برقرار است، در شیوه اندیشه و تفکر آدمی نیز اثر بخشیده و موجب انحراف در قضاوت طبیعی و اندیشیدن درست و منطقی را

سبب می شود .

هم چنین است حالت عکس این مورد، یعنی تأثراتی که به بار آورنده شادی ، امید، نشاط ، خوش بینی و این گونه موارد باشند ، عامل هایی مقوی و یاری دهنده می باشد از برای بنیان درست تعادل روانی که موجبات اعتماد و اطمینان و اتکاء آدمی را فراهم می کنند. باری هر گاه فردی بتواند در کشاکش زندگی تعادلی در تأثرات و احساسات خود به وجود آورد و کار جذب و دفعی که بدان اشاره شد در او درست انجام گیرد، می تواند از تعادلی که لازمه يك زندگی قرین به صحت و عادی است بهره مند شود، و در صورت عکس این موضوع تعادل روحی او از بین رفته و بالنتیجه دست خوش اختلالات روحی و بیماریهای روانی می شود .

۳- نیازمندی به برتری و مقام و شوکت - آدمی در محیطی زندگی می کند که گرداگردش را افرادی همسان خود او فرا گرفته اند، افرادی که هر کدام با کار و کوشش در راه تفوق جویی و برتری یافتن بر دیگران می باشند . در چنین محیطی است که فرد احتیاج و نیازی مبرم به يك شخصیتی دارد که به وسیله آن در اجتماع ممتاز شده و مورد احترام و بزرگ داشت قرار گیرد . این نیازی است که در نهاد افراد وجود داشته و از جمله نیازمندیهای بزرگ و قابل اهمیت می باشد .

کودک از همان آغاز و اوان نمو و رشد ، تمامی کارهایش از برای امتیاز یافتن به دیگران و مورد توجه قرار گرفتن و شخصیتی یافتن می باشد . در همان ابتدای کودکی ، طفل می آموزد که چگونه باید کارشایسته می تواند ، امتیازی به کف آورد که به موجب آن برتری یابد . در اثر يك فعل و کار مورد توجه است که جزئی از خواست او انجام می یابد و این پیشرفت و توفیق اولیه درسی می شود از برای او تا کارش

را ادامه دهد. آن گاه در دوران های مختلف نظایر این عمل را ملاحظه می کنیم در ضمن دورانی که به بازی های کود کانه می پردازد، می کوشد تا از این راه امتیازی پیدا کند. در دوران تحصیل می کوشد تا با کسب نمره هایی بالاتر، بر دیگران تفوق یابد. در ورزش و مسابقه ها نیز رفتارش این چنین است: در دوران جوانی و پس از بلوغ می کوشد تا از راه نویسندگی، یک کشف علمی و یا هنر-این برتری و جاه و مقام را فرا چنگ آورد. به هنگام های مخصوصی چون جنگ می کوشد تا احتیاج بهای جان کسب امتیاز و برتری نماید. به هر انجام تمامی کوشش ها و فعالیت افراد تنها به خاطر همین کسب قدرت و برتری و تفوق و جاه و مقام در جامعه می باشد که هر گاه فردی به اندازه کافی از این مورد بهره مند نشود به سلامت روانی او آسیب رسیده و چه بسا که دوچار اختلالاتی سخت شود.

۴- نیازمندی به وزنه‌ی در اجتماع بودن - این نیازمندی ارتباط و پیوندی دارد با دو نیازمندی گذشته که درباره آن ها سخن گفته شد، یعنی نیازمندی به جاه و مقام و تعادل عواطف و احساسات. چنان که تذکر داده شد این نیازمندیها و نحوه ارضای آنها همگی مربوط و پیوسته هم می باشند. هر فردی در تمام جوامع و قبایل و اقوام و ملل احتیاج دارد به این که از جانب دیگران مورد احترام و ستایش باشد و زندگی بدون این نیاز نقشی ندارد. هر فردی برای نیل به این منظور لازم است تا در آداب و رسوم اجتماعی به کوشد. معاشرت و رفتاری گیرا و خوش برخورد داشته باشد سعی نماید تا کارهایش به سود جامعه بوده و مورد قبول واقع شود. هر گاه چنین شد و مورد رضا و قبول دیگران واقع گشت در خود احساس رضایت و خوشنودی می نماید و این در حقیقت ارضای نیازمندی فوق است که بدان اشاره شد. لیکن تا کامی

در این مورد، موجب ناراحتی هایی می شود و هر گاه فردی نتوانست در تطبیق خود با محیط و جامعه توفیقی یابد و از احترام اجتماعی و توجه مثبت توده بر کنار و محروم ماند، در اثر این محرومیت دوچار عقده هایی می شود که به اختلالاتی روانی می انجامد.

فهرست

مبحث اول:

درباره هیستری

۱۱-۳۶

۱- نخستین آزمایش‌ها

۱-۱۶

تذکراتی نخستین ، مبدع اولیهٔ پسیکانالیز ، دکتر بروئر نخستین آزمایشگر این راه ، روش کار بروئر ، آنادختر جوانی که مورد درمان قرار گرفت ، نوع بیماری او ، هیستری و علایم آن ، شروع به‌تداوی ، دربارهٔ هیستری ، زندگی گذشتهٔ بیمار ، پرستاری پدر ، پیدایش جراحات روانی ، هیستریک‌ها و پزشکان

۲- جراحات روانی

۱۶-۲۳

آغاز درمان ، تکرار کلماتی به وسیلهٔ بیمار ، مفتاح درمان ، توسل به هیپنوتیسم و تکرار کلمات ، سبک باریهای موقتی بیمار ، چگونه بیمار به سخن‌گویی می‌پردازد ، نحوهٔ زندگی گذشته و پیدایش بیماری ، صحت‌های موقتی و درمان کلی

۳- پیوند علایم هیستری با خاطرات

۲۳-۲۸

روش من و تأیید کارهای بروئر ، زنی که لکنت زبان داشت ، درمان این بیمار ، تعریفی مجمل برای علت پیدایش بیماری‌ها ، خاطرات و بقایای حوادث گذشته ، قیاس و تمثیل ، علایم بیماری و پیوند آن‌ها با تاریخ زندگی

۴- پیدایش و درمان هیستری

۲۸-۳۴

واپس زدن احداث منشأ بیماری ، تظاهر و ترضیهٔ مجدد و اعادهٔ صحت ، شواهدی از علل بیماری آن‌ها ، واپس زدگی و تراکم امیال ، دونوع تظاهر بیماری ، تبدیل هیستریکی و ضایعات جسمی ، ارزش خواب مصنوعی ، واپسین عقیدهٔ بروئر ، نارسایی تئوری او

پیوست مبحث اول :

۳۵

۱- پسیکانالیز

۳۵-۳۹

۲- هیستری

۳۹-۴۲

۳- هیپنوتیسم

۴۳	۴- کاتارسیس
۴۳-۴۴	۵- تثبیت
۴۴-	۶- واپس زدگی
۴۵-۴۶	۷-۹- خود آگاه و ناخود گاه
۴۶	۸- تبدیل هیستریکی

۴۹-۶۸

مبحث دوم:

تکوین روش درمانی نو.

۱- روش پزشکان فرانسوی درباره هیستری

۴۹-۵۲ روش شارکودر فرانسه ، انتشار عقاید او ، دوران شاگردی من ، تأثیر روش شارکودر من و بروئر ، عدم درك شارکو از روان شناسی ، روش پی برژانه ، کارهای ژانه و شارکو ، نفوذ روش ژانه درما ، نظرات ژانه درباره هیستری ، موارد ضعف تئوری او

۵۲-۵۷

۲- راه مستقل من

روش ژانه و اشتباه او ، راه من و تأکید در عمل و تجربه ، مآله جبران و جانشینی در هیستری ، جدایی از بروئر ، طرد روش او در تمقیب راهی نو ، بی ارزشی روش خواب ، آزمایش در بیماران به حال طبیعی ، ارزش کارهای برنهایم ، دورنمای راه مستقل من .

۵۸-۶۳

۳- واپس زدن

اصل مقاومت ، علت استمرار بیماری ، واپس زدگی چیست تعریف آن ، روابط واپس زدگی و شخصیت آدمی ، شرح واقعه دختری هیستریک و درمان او ، مثالی برای روشن شدن واپس زدگی ، آیا واپس زدگی پایان يك نظریه روانی است ، واپس زدن همیشه موجب بیماری نمی شود ، پایان یا آغاز کاوش

۶۳-۶۸

۴- مرحله پس از واپس زدن

بی ارزشی اعمال روش های هیپنوتیکی ، مقاومت عمیق تر بر اثر خواب ، واپس زدگی و کار بروئر ، دنباله مثال قبلی ، واپس زدگی آغاز راه است نه پایان آن ، يك تمثيل برای فهم موضوع ، عناصر و مکانیسم ها ، جابه جا کردن و جانشینی ، تصمید

پیوست مبحث دوم:

۷۱-۸۰

۱- درباره هیستری

۸۱-۸۲

۲- من و او

۸۲

۳- آراستگی

۸۲-۸۳

۴- جابه جا کردن

- ۵- تبدیل ۸۳-۸۴
- ۶- تصید ۸۴-۸۵
- ۸۷-۱۱۸ **مبحث سوم:**
روش‌های گوناگون درمانی
- ۱- **مقاومت روانی و مکانیسم‌های آن** ۸۷-۹۱
اشاره به اشتباهی در مبحث گذشته ' طرد خواب مصنوعی و نتایج آن ' عدم دستیابی
باروش‌مورد نظر به خاطرات بیمار، خاطرۀ مطلوب، ناشناختگی آن ' مقاومت عامل این
عدم موفقیت ' ارتباط مقاومت و عدم ظهور خاطرات ' نسبت این دو، جبر روانی و
پیدایش راهی نو، من و یونگ ' چگونگی روش شناخت خاطرات
- ۲- **اعمال سهوی و بیماری‌های روانی** ۹۱-۹۴
مصادق روش فوق در اعمال روزانه آدمی ' اعمال سهوی و لغزش‌ها، علت وانگیزه
این اعمال و اشتباهات ' مثالی برای درک بهتر موضوع ' حکایت دو بازرگان،
انتقاد کنایه‌یی منتقد ' ارتباط این مثال برای درک کنایه بیماری‌اران روانی
- ۳- **درمان گفتاری** ۹۴-۹۸
مکتب زورببخ و اساس آن ' اساس روش درمان گفتاری، عناصر گفتارهای خود به
خود، مبدأ و منشأ عقده‌ها، راه دست‌یابی به منشأ بیماری ' ارزش این روش،
اشکالات غیر اساسی و علل آن، روش مقابله با بیمار ' آماده نمودن بیمار، مقاومت و سلب
مقاومت از بیمار
- ۴- **تفسیر خواب** ۹۸-۱۱۱
راه‌های نفوذ به ناخودگام، خواب‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند ' تفسیر خواب و
مشاهده آن با بیماری‌های روانی، خواب بهترین وسیله برای شناخت ناخودآگاه،
ارزش این روش، مخالفان من در این مورد، جواب به مخالفان، آغاز و منشأ تکوین
خواب، يك تعريف كلي و علمي، روش غیر خرافاتی تفسیر خواب، خوابی که
می‌بینیم، عکس‌العمل نسبت به آن، دو دسته از خواب‌ها، خواب‌های روشن، خواب‌های
منشوش، روش تفسیر خواب‌های دوگانه، مکانیسم‌های رؤیا، ارزش تفسیر خواب در
درمان بیماری‌های روانی
- ۵- **اعمال سهوی** ۱۱۱-۱۱۸
دسته سوم از مسایل روان‌کاوی، اعمال سهوی و وابسته‌های آن ' نظر عمومی مردم،
نظر ما، تفسیر اعمال سهوی و اشتباهی، وابستگی علل وقوع اعمال سهوی و عناصر

واپس زده، اصلی در مسایل پسبیکانالی تیکی و جبر روانی، اهمیت علیت و نفی جریانات خود به خود، راه‌هایی در شناخت ناخودآگاه، آیا این روشی دشوار است، لزوم مطالعه و انتقاد بعد از تحصیل، روان‌کاوی مخالفان

پیوست مبحث سوم :

۱۲۱-۱۲۴	۱- اعمال سهوی
۱۲۴-۱۲۵	۲- کمپلکس عقده
۱۲۵-۱۳۰	۳- تفسیر خواب
۱۳۰	۴- وجه برونی و درونی
۱۳۱-۱۳۲	۵- درهم فشردن
۱۳۲	۶- انتقال

مبحث چهارم: مسایل جنسی و چگونگی آن‌ها

۱- آگاهی مادر باره ایل جنسی

۱۳۵-۱۴۰

فراغت از مباحث گذشته، هدف از راه‌های شناخت ناخودآگاه، محتویات ناخود آگاه، عناصر واپس‌زده اغلب جنسی هستند، ارتباط بیماری و مسایل جنسی واپس زده شده، مخالفان و جوابی به آنها، آگاهی از راه تجربه و مشاهدات، بازرسیدن دیگران به اصل جنسیت از راه آزمایش و تجربه، کتمان مسایل و غرایز جنسی، علل پرده پوشی و نادیده انگاری

۲- وجود میل جنسی در دوران کودکی

۱۴۰-۱۴۴

دنبال کردن تأثرات بیماری زا، دوران کودکی منشأ واپس زدن، عناصر واپس‌زده از چه گروهی هستند، عناصر جنسی و دوران کودکی، دو نوع تأثرات غیر جنسی و روابط آن‌ها با جراحات روانی، ارزش شناخت تأثرات دوران کودکی، طرح مسایل جنسی در کودکان، مخالفان، روش تحقیق و عقیده يك روان‌شناس آمریکایی، وجود میل جنسی از آغاز طفولیت

۳- مراحل میل جنسی

۱۴۴-۱۴۹

توفیق من در یابش راهی درست وارزنده، شباهت کارمن و یونگ، شواهد بسیار از برای قبول، اهلیت میل جنسی دوران کودکی، انتقاد دکتر بلولر و تسلیم او بر اثر آزمایش هایش، کار مستقیم من و بی توجهی به مخالفان، راهی برای سد بندی مخالف خوانی، چگونگی غریزه جنسی در کودک، مفهوم عمیق جنسیت در کودکی، عناصر غیر جنسی و جنسی، تکامل غریزه جنسی، خود دوستی و مناطق شهوت انگیز

۴- مراحل نخستین واپس زدگی

۱۴۹-۱۵۳

مناطق شهوت انگیز و ترضیه مصنوعی به وسیله آلت تناسلی ، پایان دوران خوددوستی ، آغاز توجه به اشخاص در خارج ، طرد عوامل اوتواروتیک ، لی بی دوو کار آن ، غرایز بعدی ، دو دسته مشخص و متضاد غرایز ، غرایز فاعلی و غرایز انفعالی ، صور بعدی این غرایز ، فعالیت کودک برای انتخاب معشوق ، عدم توجه به جنس مخالف ، هم جنس دوستی آغازین کودک ، آغاز بلوغ ، واپس زدگی ها و عکس العمل های آن

۵- انحراف های جنسی

۱۵۳-۱۵۷

مراحل تکامل میل جنسی ، تقارنی میان بیماری های روانی و انحراف های جنسی ، موانعی که امیال جنسی ، ا. دوچار تثبیت می کنند ، منشأ انحرافات جنسی دوران خوددوستی ، تکامل و تمرکز امیال ، امیالی که به تمرکز نمی پیوندند تبدیل به انحراف می شوند ، غرایز آزاد ، چگونگی تثبیت ، منشأ و علل هم جنس دوستی ، علل انحرافات ، سن بلوغ و اختلال در تمایلات جنسی ، مفهوم وسیع جنسیت

۶- عوامل روانی در تکامل میل جنسی

۱۵۷-۱۶۲

گفتگو هایی که درباره عوامل جسمی در تکامل نیرو های جنسی شد ، نقش عوامل روانی در تکامل میل جنسی ، توجه کودک به خارج ، تکاپو برای انتخاب معشوق و جفت ، پرستاران هدف اولیه ، پدر و مادران برگزیدگان بعدی ، روابط پدر و مادران با کودکان ، وجود میل جنسی در این روابط ، احساسات و عواطف بعدی ، دوران مهم واپس زدگی ، اثر این واپس زدگی در زندگی بعدی ، کاوش های جنسی کودکان ، اثرات این کنجکاویها ، تربیت و تهذیب کودکی

پیوست مبحث چهارم:

۱۶۵-۱۶۶

۱- اشاراتی پیش از فروید

۱۶۶-۱۶۸

۲- مخالفان فروید و حقیقت موضوع

۱۶۹-۱۷۰

۳- مرحله در دوران کودکی

۱۷۰-۱۷۱

۴- فریزه و تعریف آن

۱۷۱-۱۷۲

۵- مرحله دگردوستی

۱۷۲-۱۷۴

۶- دوست داشتن ، شهوت

۱۷۵-۱۷۶

۷- دگر آزاری

۱۷۶-۱۷۷

۸- دید بانی

۱۷۷-۱۷۹

۹- آزاد دوستی

- ۱۰- خودنمایی ۱۷۹-۱۸۰
- ۱۱- هم جنس دوستی ۱۸۱-۱۸۲
- ۱۲- انحراف ۱۸۲-۱۸۳
- ۱۳- اودیپ شهریار ۱۸۳-۱۸۸
- ۱۴- هاملت ۱۸۹-۱۹۱
- ۱۹۳-۲۱۱ **مبحث پنجم:**
آینده روشن روانکاو
- ۱- **گریز از واقعیت، پناه بر بیماری** ۱۹۳-۱۹۸
- نتایجی که از کشف جنسیت نتیجه شد، ارتباط بیماری‌ها و عناصر جنسی، مبنای پناه بر بیماری، فردو عدم رضایت از محیط خارجی، پناهنده شدن به درون و ساختن محیطی خیالی برونق آرزو، خیال پردازی و زندگی رؤیایی، علل آن، سیر قهرایی و بازگشت به کودکی، علل مقاومت بیمار، تحلیل گریز از واقعیت، چگونگی انجام این عمل، دو صورت از عکس‌العمل روانی آدمی، خیال پردازی، منشأ پیدایش هنرها، هنرمند مبتلا به نوروز
- ۲- **عمل انتقال** ۱۹۸-۲۰۲
- نتایج آزمایش‌های پسکانالی تیکی، چگونگی محتویات ناخود آگاه، عمل این محتویات در اشخاص سالم و بیمار، نظریونک، منشاء بیماری، دلایل اصالت عناصر جنسی، عمل انتقال، چگونگی این پدیده، روابط بیمار و پزشک، توضیح فرنجی، وضع پزشک در برابر بیمار و عمل انتقال، آگاهی به سرچشمه‌های تأثرات، درباره تلقین‌های هیپنوتیکی، ارزش انتقال در روان‌کاو
- ۳- **ارزش پسکانالیز** ۲۰۳-۲۰۶
- انتقادی منصفانه از پسکانالیز، دو ایراد، عدم توجه و شناخت مردم به این دانش، تصویری از شرفساد که از این دانش تولید می‌شود، جواب نخستین ایراد، انتقاد دوم، مقایسه عناصر و پس زده در روان خود آگاه و ناخود آگاه، نتیجه‌یی که حاصل می‌شود، ارزش اخلاق، روان‌کاو در خدمت اخلاق، برقراری نظام اجتماعی
- ۴- **راه‌نمایی غرایز و امیال** ۲۰۶-۲۱۱
- سرنوشت امیال واپس زده شده پس از آزادی، روان‌کاو چهار راه ارائه می‌کند، چگونگی از میان رفتن خود به خود امیال، روش کامیاب نمودن پس از واپس زدگی، ارضای مستقیم بعضی تمایلات، روش و راه تصعید، طبیعی بودن میل جنسی، راه نمونی و هدایت

این امیال

پهوست مبحث پنجم:

۲۱۳-۲۱۴

۱- پناه بر بیماری

۲۱۵-۲۲۰

۲- واپس زدگی و جلوه‌های برتر آن.

۲۲۴-۲۴۰

[مبحث ششم]:

تأثرات دوران کودکی در رؤیا

۲۲۴-۲۲۶

۱- نفوذ تأثرات کودکی

یکی از خصایص رؤیا ، تذکرات تأثر دوران کودکی ، اشکال شناخت تأثرات کودکی در رؤیا ، حکایتی که مورای تعریف کرد ، محتویات واضح کودکی در رؤیا ، رؤیای کسی که فخر به عدم جابه جا شدن می کرد، رؤیای يك پزشكی و شش ساله

۲۲۶-۲۳۵

۲- خواب‌ها و خاطرات کودکی

رؤیاهایی که خاطرات کودکی را به طور کامل منعکس می کنند ، تفسیر روپایی از این گونه ، عدم ورود خاطرات کامل کودکی در رؤیا ، خاطرات کودکی با چه دیگر گونی‌هایی در رؤیا پدیدار می شوند ، چند دسته از رؤیاها ، روش تفسیر ، تفسیر چند خواب

۲۳۵-۲۴۰

۳- خاطرات روشن کودکی در رؤیا

کمبود رؤیاهایی که به روشنی خاطرات کودکی را محتوی داشته باشند ، خاطرات دو تا سه سالگی ، تعبیر رؤیاهایی از خودم ، نوعی از رؤیاها ، تعبیر چند خواب ، روش تعبیر ، عناصر تازه و عناصر کهن در خواب .

۲۴۳-۲۶۴

[مبحث هفتم]:

سمبولیسم رؤیا

۲۴۳-۲۴۷

۱- کنایات جنسی و طبقات آنها

چگونگی سمبولیسم رؤیا ، لزوم دسته بندی و تمایز بخشیدن ، کنایات جنسی در رؤیا ، راه شناخت کنایات ، چه چیزهایی در صف کنایات قرار دارند ، دو دسته از کنایات ، سمبولهای جنسی مردان ، کنایات جنسی زنان ، نشانه‌ها

۲۴۷-۲۴۹

۲- کنایات

عقاید اشکال ، احتیاط در دسته بندی کنایات او ، کنایاتی وابسته به راه‌های راست و چپ ، حمل بار در خواب و کنایه آن ، سمبولیسم اعداد ، نارسایی این کنایات ، عدد سه و وجه کنایه آن ، ارزش نسبی کنایه در تفسیر خواب

۳- تفسیر سمبولیسم رؤیایی ۲۴۹-۲۵۳
 رؤیای يك زن، كلاه سمبول و كنايه از چیست، توجیه حالات كلاه، تفسیر يك خواب و نقش تفسیر كنايات ، كودك یا بچه كنايه از چیست ، رؤیایی كه نقش بچه در آن تفسیر می شود ، شزل كنايات جنسی ، عدم و نابود شدن در رؤیا ، كنايه نابودی ، حاصل تفسیر

۴- كنايه های ساختمانى ۲۵۳-۲۵۵
 رؤیای جوانی كه عقده پدری داشت ، عناصر ساختمانى در رؤیای او ، گودال و پلكان و كنايه آنها ، بنای دایره ای و گنبد و كنايه آنها ، جانشینی شخصیت در رؤیا ، روابط جوان و پدرش ، انعكاس در رؤیا ، وضع جنسی نايم ، نتیجه تفسیر

۵- كنايات درباره آدمی ۲۵۵-۱۵۷

۶- كنايه اختكى و پلكان ۲۵۷-۲۶۱
 توضیحاتی در باره اختكى و كنايات آن ، رؤیای يك دانش جودر این باره ، سمبول پلكان ، عمل جنسی و بالارفتن یا پایین آمدن از پلكان، نقل و تعبیر يك رؤیا از اوتورانك، عناصر جنسی در رؤیا ، عناصر تازه و عناصر جنسی كودكى

۷- كنايات رؤیائی و افراد سالم ۲۶۱-۲۶۴

انتقادهایی كه در باره تفسیر كنايات می شود ، انتقادهای لوكاليس درباره عدم تعبیر رموز در رؤیای افراد سالم ، نظرمین ، شایسته تر تعبیر شدن رؤیاهای افراد غیر بیمار، تحلیل رؤیای يك دختر جوان

۲۶۷-۲۹۷ [مبحث هشتم]:
 درباره مسأله توتم و تابو

۱- درباره این مبحث ۲۶۷-۲۶۸

۲- روان كاوی و مردم شناسی ۲۶۸-۲۷۰

آغاز توجه به مردم شناسی ، اختلافاتی با یونك ، علل اختلاف در زمینه دیانت، تحقیق در باره دیانت، رأی ساندور فرنجی و مطالعه در آرای فرازر، مردم شناسی و روان كادی در خدمت هم ، ارزش این تلفیق و تألیف

۳- محرمات یا تابوها ۲۷۰-۲۷۳

روش مطالعه مردم شناسی ، مسایلی كه صبه جنسی داشتند ، هراس از زنای با محارم در میان اقوام بدوی، علتی كه روان كاوی برای این امر ارائه كرد ، دوری گزینی از مادر زن ، انگیزه این روش، منشأ محرمات و تابوها، عقیده وونت

۲۷۳-۲۷۶

۴- شباهت ذهنی بیماران عصبی و بدویان

روش مستقل فروید در توجیه تابوها، شباهت بیماران روانی و بدویان، مبتلایان به بیماری وسواس، شباهت میان تابوها و موارد وسواسی، مقایسه و مثال، شباهت کرداری و رفتاری میان بدویان و بیماران عصر حاضر، ویژه گی دوجانبه تابو، دونوع تابو، تابوهای فرمان روایان، تابوهای اموات

۲۷۶-۲۸۰

۵- منشأ وسواس و مسأله تابو

علت ترس از اموات، دوگونگی عواطف، احساس خشم و کین به کسان، حالت معکوس و نتیجه روانی آن، پارانویا یا دشمن پنداری، دوگونگی عواطف میان بدویان و منمدنین، وجدان و تابو، تظاهر تابو میان مردم جدید، تابوهای جنسی، مطالعه بیماران عصبی و شناخت جادو

۲۸۱-۲۸۳

۶- مسأله اکسوامی

تحقیق درباره ازدواج بابیگانه، کاوش‌هایی در مسأله نوتمیسم، بنیان‌های اساسی این مورد، اختلاف با فرازر، وجه تشابهی دیگر، میان کودکان و بدویان، مثالی از فرنجی، علت کشتن جانور توتم، جانور توتم و پدر

۲۸۳-۲۸۶

۷- تفوق يك فرد در قوم

عطف توجهی به حالات حیوانات، نظرداروین درباره سروری يك فرد در قوم، استفاده و استناد فروید، تفوق فردی، کشته شدن فرد قدرت مند یا پدر، حیوان به عنوان توتم به جای پدر مقتول، تظاهر خدا در هیأت توتم، مراحل بعدی، افسانه آتیس

۲۸۶-۲۸۹

۸- انتقادی از مردم شناسی فرویدی

روان‌کاوی کلبد بازگشایی مشکلات جامعه، روان‌کاوی بازگشای امور فرهنگی، نفوذ روان‌کاوی در مسایلی مربوط به مردم شناسی، نشر کتاب توتم و تابو در آمریکا، انتقادهای گروه بر مسأله توتمیسم، موارد مبهم و شك دارد در قتل پدر نخستین، اصالت تمییر سحر و جادو

۲۸۹-۲۹۰

۹- چگونگی زندگی جنسی

مالی نوسکی و عقده اودیپ، گرایش به روان‌کاوی، سینم پدرشاهی و مادرشاهی، کودک و مزاحمت برای پدر، در میان بومیان ترو، بریاند، روش مادرشاهی، وضع پدر، موقعیت دایی، روابط دایی و خواهر زاده، روابط جنسی، خواب‌ها و رویاها

۱۰ - انتقادی از عقده اودیپ

۲۹۳-۲۹۷

نقش دایی در جوامع مادرشاهی ، نقش پدر در گروه های پدر شاهی ، تفسیر در افسانه ها و اساطیر ، تفسیر يك اسطوره و مخالفت بادایی ، کندوکاوی در خوابها و رؤیاها ، چگونگی رؤیاها بدویان ، عدم رؤیاهایی حاکی از مقاربت با مادر ، رؤیا های مقاربت با خواهر ، نتیجه و انتقاد بر فروید ، جواب ارنست جونز ، اصالت ضمنی عقده اودیپ ، روان شناسی مالی نوسکی ، مکتب اصالت رفتار او

۲۹۹-۳۱۸

[مبحث نهم] :

روش روان شناسی یونگ

و موارد اختلاف با فروید

۱- زندگی تا آغاز جدایی از فروید

۲۹۹-۳۰۲

وابستگی یونگ و فروید ، زاده شدن و زندگانی اولیه ، مدارج تحصیلی ، کارآموزی پزشکی ، سیرو سفر ، پایان زندگی ، نخستین هوا خواه پرشور فروید ، فعالیت های نمر بخش او در زمینه روان کاوی ، سفر آمریکا و آغاز اختلاف با فروید ، در راه بسط نظرات و مکتب اش ، انحراف علمی ، از روان شناسی تا تصوف و عرفان ، پیچیدگی و ابهام در نوشته ها

۲- روش روان شناسی

۳۰۲-۳۰۶

دو وجه اصلی در نظام فکری ، روان شناسی عقده ، روان شناسی تحلیلی ، روح و روح گرابی ، راهی جهت شناخت انحراف او از علم ، تعریف روان شناسی عقده ، خود یاروان دو حزه روان ، اجزای روان ناخود آگاه ، تعریف ناخود آگاه اشتراکی ، تبیهای بنیادی ، شخصیت نهادی یا سایه ، مسأله دو جنسی ، تثبیت روانی فروید و کارهای یونگ ، من

۳ - زیر بنای شخصیت

۳۰۶-۳۱۰

چهار عاملی که به آدمی تمایز می دهند ، عامل فکر و تعریف آن ، عامل عاطفه و چگونگی اش ، عامل احساس و وضع آن ، عامل شهود و بازگویی اش ، يك عامل ممتاز از این چهار در هر فردی ، وضع سه عامل دیگر ، عوامل کومکی ، عامل متضاد

۳۱۰-۳۱۵

۴ - طبقه بندی افراد انسانی

مبنایی از برای زندگی روانی فردی ، وابستگی عوامل چهار گانه باخود آگاه و ناخود آگاه ، دخالت دو عامل ثانوی، درون گرایی و برون گرایی ، چهار تیپ تازه ، تیپ فکوردرون گرای ، تیپ فکوردرون گرای ، دسته های دیگر، عوامل بهداشت روانی

۳۱۵-۳۲۱

۵- بهداشت فردی و اجتماعی

دو عامل اساسی در صحت یا بیماری، عوامل محیطی و عوامل فطری ، چگونگی عوامل فطری ، لاینفبر بودن این عوامل ، انگیزه های اجتماعی و انعطاف آن ها ، روش اصلاح فرد در سازمان اجتماع است ، در باره دیانت و اصالت آن ، تمصب نژادی، انحطاط و دورویی او

۳۲۱-۳۳۲

[مبحث دهم]:

جریان بمدی روان کاوی

۳۲۱-۳۲۴

۱- آدلر و فروید

آدلر از شاگردان فروید ، انشعاب وجدایی او، طرح مکتب روان شناسی فردی، اراده قدرت نمای زیربنای روش او ، کار این غریزه ، اولویت آن ، فعالیت اش در دوران کودکی ، اهمیت تربیت و پرورش ، انتقاد از تمدن ، بحثی در مکتب و عقایدش

۳۲۵-۳۲۶

۲- نیروهای محرك

ارزش و کلیت روان کاوی ، جریان های بمدی ، کارهای کومبس واس نیک ، غریزه یا نیروی محرك ، محیط پرورش و فرهنگ ، دویرویی اساسی ، محرك بقا و صیانت و کار، فعالیت آن ، محرك برتری و پیشرفت و چگونگی اش ، پیوستگی مشترك دویرو

۳۲۷-۳۳۲

۳- تعادل روانی و عوامل آن

چهار نیازمندی اساسی ، روابط نیازمندیها ، نیازمندی تعادل جسمانی ، عوامل این نیازمندی ، اهمیت تغذیه و میل جنسی ، نیازمندی به تعادلی در قلمرو تأثرات ، کامیابی ها و ناکامیابی هایی در این مورد ، نیازمندی به مقام اجتماعی، چگونگی این احتیاج ، نیازمندی به طرف توجه بودن

آینده، یک پندار، یکی از عمیق ترین و شگفت ترین آثار دکتر فروید است. فروید همانگونه که مبدع پسیکانالیز، یعنی روانکاوی بود، و فرد را با روش روان درمانی جدید معالجه می کرد، مبدع متاپسیکولوژی نیز بود. در این دانش نوین و جالب، به دولت، سیاست، اجتماع، دین و مذهب، افسانه‌ها و اساطیر پرداخت. نظرات و کاوش هایش در این زمینه هر چند به مشربنی فلسفی می ماند، اما فلسفه ای نوین و دقیق در قلمرو یک دانش دقیق است که بنیان علمی دارد. ولی به توجیه و تحلیل تمدن می پردازد. تمدن و فرهنگ چیست، چگونه تکوین یافته و علت غایی آن چیست؟ دین و مذهب چیست، آیا یک ضرورت اجتماعی است یا یک عکس العمل روحی جامعه یا جوامع یا ملت ها، آیا آینده، دین چیست، آیا آن ضرورت که روزگاری به وجودش آورد، اکنون نیز موجود است. آنگاه به دولت، سیاست و جامعه می پردازد. روابط توجیهی دین و سیاست از دیدگاه وی بسی جالب توجه می باشد. متاپسیکولوژی عمیق ترین غور و بررسی است که در چنین مسایلی انجام شده و دست آوردی است که بینش مردم روزگار ما را هر چه بیشتر وسعت می بخشد.

آینده، یک پندار. از انتشارات آسیا

اثر شگرف و عمیق فروید در باره، فرهنگ و تمدن

و دولت و دین و مذهب

۴۵۰ ریال

